

## طوفان فتنه و کشتی بصیرت

آیت الله محمدتقی مصباح یزدی

برگرفته از پایگاه اطلاع رسانی آثار آیت الله مصباح یزدی

<http://mesbahyazdi.ir>

تدوین و نگارش:

غلامعلی عزیزی کیا

سرشناسه: مصباح يزدي، محمدتقي، ۱۳۱۳ -

عنوان و پدیدآورنده: طوفان فتنه و کشتی بصیرت / محمدتقي مصباح يزدي؛ نگارش: غلامعلي عزيزي کيا.

مشخصات نشر: قم: مؤسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني(ره)، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهري: ۲۶۴ ص.

فروست: انتشارات مؤسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني(ره)؛ ۸۵۷. جامعه شناسي؛ ۲۴.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۱۱-۶۳۵-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: واژه نامه.

موضوع: فتنه و فتنه انگیزی .. جنبه های مذهبی - اسلام.

موضوع: بصیرت.

شناسه افزوده: عزيزي کيا، غلامعلي، ۱۳۴۰ - ، نگارنده.

رده بندی کنگره: ۲ ف ۶ م / ۴ / BP۲۲۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۴

شماره کتابشناسي ملي: ۲۳۰۸۱۲۸

## طوفان فتنه و کشتی بصیرت

مؤلف: آیت الله محمدتقی مصباح یزدی

تدوین و نگارش: غلامعلی عزیزی کیا

ناشر: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)

نوبت و تاریخ چاپ: هشتم، زمستان ۱۳۹۶

چاپ: نگارش

قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان

شمارگان: ۵۰۰

مرکز پخش: قم، خیابان شهداء، کوی ممتاز، پلاک ۳۸

تلفن و نمابر: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۲۳۲۶

۰۹۷۸-۹۶۴-۴۱۱-۶۳۵-۳ شابک

حقیقت اصیل‌ترین، جاودانه‌ترین و زیباترین راز هستی و نیاز آدمی است که سلسله مؤمنان و عالمان صادق چه جان‌ها که در راه آن نباخته، و جاهلان و باطل‌پرستان چه توطئه‌ها و ترفندها که برای محو و مسخ آن نساخته‌اند. چه تلخ‌واقعیتی است مظلومیت حقیقت، و چه شیرین‌حقیقتی است این واقعیت که در مصاف همیشگی حق و باطل، حق سربلند و سرفراز است و باطل ازین‌رفتنی و نگوئسار. این والا و بالانشینی حقیقت، گذشته از سرشت حق، وام‌دار کوشش‌های خالصانه و پایان‌ناپذیر حقیقت‌جویانی است که در عرصه نظر و عمل کمر همت، محکم بسته و از دام و دانه دنیا رسته‌اند، و در این میان، نقش و تأثیر ادیان و پیامبران الهی، و به‌ویژه اسلام و پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌و آله و جانشینان برحق و گرامی (و علیه السلام)، برجسته‌ترین است.

دانشمندان نام‌آور شیعه رسالت خطیر و بی‌نظیر خویش را بهره‌گیری از عقل و نقل و غوص در دریای معارف قرآن و برگرفتن گوهر ناب حقیقت از سیره آن پیشوایان و عرضه آن به عالم بشری و دفاع جانانه در برابر هجوم ظلمت‌پرستان حقیقت‌گریز دانسته و در این راه دیده‌ها سوده و جان‌ها فرسوده‌اند. اکنون در عصر بحران معنویت که دشمنان حقیقت و آدمیت هر لحظه با تولید و انتشار فزون از شمار آثار نوشتاری و دیداری و به‌کارگیری انواع ابزارهای پیشرفته سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در عرصه‌های گوناگون برای سیطره بر جهان می‌کوشند، رسالت حقیقت‌خواهان و اندیشمندان حوزوی و دانشگاهی، به‌ویژه عالمان دین، بس عظیم‌تر و سخت‌دشواری‌تر است.

در جهان تشیع، پژوهشگران حوزوی در علوم فلسفی و کلامی، تفسیری و حدیثی، فقهی و اصولی و نظایر آن کارنامه درخشانی دارند، و تأملات ایشان بر تارک پژوهش‌های اسلامی می‌درخشد. در زمینه علوم طبیعی و تجربی و فناوری‌های جدید نیز پژوهشگران ما تلاش‌هایی چشمگیر کرده، گام‌هایی نویدبخش برداشته و به جایگاه درخور خویش در جهان نزدیک شده‌اند، و می‌روند تا با فعالیت‌های روزافزونشان مقام شایسته خویش را در صحنه علمی بین‌المللی بازابند. ولی در قلمرو پژوهش‌های علوم اجتماعی و انسانی، تلاش‌های دانشمندان این مرزوبوم آن‌گونه که شایسته نظام اسلامی است به بار ننشسته و آنان گاه به ترجمه و اقتباس نظریات دیگران بسنده کرده‌اند. در این زمینه کمتر می‌توان رد پای ابتکارات و به‌ویژه خلاقیت‌های برخاسته از مبانی اسلامی را یافت و تا رسیدن به منزلت مطلوب راهی طولانی و پرچالش در پیش است. از این‌روی، افزون بر استنباط، استخراج، تفسیر و تبیین آموزه‌های دینی و سازمان‌دهی معارف اسلامی، کاوش در مسائل علوم انسانی و اجتماعی از دیدگاه اسلامی و تبیین آنها از مهم‌ترین اهداف و اولویت‌های مؤسسات علمی به‌ویژه مراکز پژوهشی حوزه‌های علمیه است.

مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(رحمة الله) در پرتو تأییدات رهبر کبیر انقلاب اسلامی و حمایت‌های بی‌دریغ خلف صالح وی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای «مد ظله العالی» از آغاز تأسیس براساس سیاست‌ها و اهداف ترسیم‌شده از سوی حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی «دامت برکاته» به امر پژوهش‌های علمی و دینی اهتمام داشته و در مسیر برآوردن نیازهای فکری و دینی جامعه، به پژوهش‌های بنیادی، راهبردی و کاربردی پرداخته است. معاونت پژوهش مؤسسه برای تحقق این مهم، افزون بر برنامه‌ریزی و هدایت دانش‌پژوهان و پژوهشگران، در زمینه نشر آثار محققان نیز کوشیده و بحمدالله تاکنون آثار ارزنده‌ای را در حد توان خود به جامعه اسلامی تقدیم کرده است.

کتاب پیش روی، بخشی از گفتارهای استاد فرزانه، حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی

﴿ صفحه ۱۵ ﴾

«دامت برکاته» دربارهٔ فتنه‌شناسی است که با تلاش پژوهشگر ارجمند، حجت‌الاسلام آقای غلامعلی عزیزی کیا نگارش یافته است. هدف اصلی کتاب تبیین دقیق مفهوم فتنه در فرهنگ اسلامی و تحلیل فتنه‌های اجتماعی است که در جمع فرهیختگان حوزه علمیه قم مطرح شده است. معاونت پژوهش، دوام عمر پربرکت معظم‌له و توفیق روزافزون پژوهشگر محترم این اثر را از خداوند متعال خواستار است.

معاونت پژوهش

مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)

﴿ صفحه ۱۶ ﴾

﴿ صفحه ۱۷ ﴾

## درآمد

یکی از کلیدواژه‌های قرآن کریم، نَحج البلاغه و جوامع حدیثی دیگر، واژه «فتنه» و مشتقات آن است<sup>(۱)</sup>. کاربردهای قرآنی «فتنه» بسیار متفاوت‌اند؛ چنان‌که در روایات و کلمات بزرگان نیز این واژه، در معانی گوناگونی به کار رفته است. ترتیب منطقی بحث اقتضا می‌کند که نخست، از مفهوم فتنه و ماهیت آن سخن گوئیم. فتنه چیست؟ موارد کاربرد آن کدام‌اند؟ و چرا این واژه به کار رفته است؟ پس محور اول از مبادی تصوری بحث، این است که مفهوم فتنه روشن شود تا تصور صحیحی از آن داشته باشیم.

## مفهوم‌شناسی فتنه

کاربردهای قرآنی واژه «فتنه» بسیار متفاوت‌اند و حکم مشترک لفظی دارند؛ ولی برخی لغت‌شناسان، تلاش می‌کنند تا مشترکات لفظی را به یک یا دو اصل برگردانند و بگویند اصل این معنا یک چیز است و با اضافه کردن ویژگی‌هایی، معنای دوم و سوم پدید می‌آیند. در این باره افراط و تفریط‌هایی هم هست، تا آنجا که برخی از آنان، مفاهیمی را که هیچ جهت اشتراکی ندارند و حتی ضدین هستند، به یک اصل برمی‌گردانند. این بحث، فنی است و نتیجه آن نیز در بیشتر موارد، ظنی و ضعیف است.

لغت‌شناسانی مانند صاحب مقایس اللغه و دیگران، که سعی کرده‌اند واژه‌ها را به یک اصل برگردانند، در بیشتر موارد دلیل دل‌چسب و اطمینان‌بخشی ارائه نکرده‌اند.

۱. در قرآن کریم، ماده «فتن» در حدود شصت مورد و در نَحْجِ البلاغه در حدود هشتاد مورد به کار رفته است.

﴿ صفحه ۲۰ ﴾

### اشترک لفظي يا معنوي

آیا می‌توان برای الفاظی که معانی گوناگون دارند، جهت اشتراکی یافت و آن معنا را به همه این الفاظ نسبت داد؟ اگر منظور این است که این معانی را به یک مشترک معنوی برگردانیم و بگوییم اصل، یک معناست و آن تعدد معانی، خصوصیات مورد است، انصاف آن است که بگوییم این کار تکلف‌آمیزی است؛ زیرا گاهی معانی به اندازه‌ای باهم تفاوت دارند که نمی‌توان واژه را مشترک معنوی دانست. مثل واژه «انسان» که در بین همه افراد انسان مشترک است، اما ویژگی‌های نژاد، زبان، رنگ، خصوصیات، جنسیت و مانند آنها باعث می‌شود که انسان در جایی مرد باشد و در جایی دیگر زن، یک‌جا سیاه باشد و در جایی دیگر سفید، در جایی عرب باشد و در جایی دیگر عجم. معنای انسان بین همه اینها مشترک است. اما اگر مقصود، بررسی‌هایی باشد که در زبان‌شناسی معمول است و لغتی را که دراصل، معنایی داشته و به تدریج در طول زمان تحولاتی یافته و معنای دیگری برای آن پیدا شده، که در اصطلاح به آن «منقول» می‌گویند، بررسی کرده، جهت نقل معنا را بیابند، تا ارتباطی که بین معانی گوناگون هست کشف شود، و این بررسی در حدی معقول و عرف‌پسند باشد و تکلفی در آن نباشد، مشکلی ندارد و از فروع زبان‌شناسی است. اکنون به‌اجمال می‌گوییم که موارد استعمال واژه «فتنه» در قرآن کریم، به گونه‌ای هستند که نمی‌شود آنها را مشترک معنوی به شمار آورد. به‌عنوان مثال، قرآن درباره اموال و اولاد می‌فرماید: **إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ** <sup>(۱)</sup>. اگر این کاربرد را به هر معنایی که فتنه در اینجا دارد. با آیه دیگر مقایسه کنیم که می‌فرماید: **الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنْ الْقَتْلِ**؛ <sup>(۲)</sup> فتنه، از قتل بدتر و سخت‌تر است، این دو چه نسبتی باهم دارند؟ در جمله «اموال و اولاد شما فتنه است» اگر «فتنه» دارای همان معنا باشد که در **الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنْ الْقَتْلِ** دارد، آن جمله چه معنایی دارد؟ آیا یعنی اولاد شما از قتل بدتر است؟ این معنای روشنی ندارد. همچنین مشتقات «فتنه» را که در آیات به کار رفته است ببینید: مانند **بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ** <sup>(۳)</sup>. مفسران گفته‌اند «مفتون» در

۱. تغابن (۶۴)، ۱۵: همانا مال‌ها و فرزندان شما آزمونی [برای شما] است.

۲. بقره (۲)، ۱۹۱: فتنه‌گری، از آدم‌کشی سخت‌تر است.

۳. قلم (۶۸)، ۶: که کدام‌یک دیوانه است.

## ﴿ صفحه ۲۱ ﴾

اینجا به معنای مصدر است. معنایش این است به کسانی که. العیاذ بالله. به پیغمبر اکرم نسبت جنون دادند، گفته شد خوب بسنجید ببینید که آیا شما اولی به جنون هستید یا او؟ پس «مفتون» در اینجا به معنای جنون یا مجنون است. این چه ربطی به اموال و اولاد دارد؟ یا چه ارتباطی دارد با فتنه‌ای که اشد من القتل است؟ همچنین است درباره آیه **أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا**<sup>(۱)</sup> و امثال آن که موارد فراوانی است. بنابراین هیچ جهت مشترک قابل قبولی بین این کاربردها وجود ندارد. در کتاب‌های لغت نیز معانی متعدد برای «فتنه» ذکر کرده‌اند و بسیار مشکل است که جهت مشترکی برای این موارد یافت شود. به این دلیل نمی‌توان «فتنه» را مشترک معنوی، و اینها را خصوصیات مصداق دانست. ولی در عین حال، برخی صاحب‌نظران به خود زحمت داده‌اند تا اصل کاربردها را به یک معنا برگردانند.

### مصادیق سه‌گانه واژه‌ها

قاعده‌ای در زبان‌شناسی است که می‌توان تا حد زیادی آن را پذیرفت؛ اینکه الفاظی که در هر زبانی وضع می‌شوند، در ابتدا برای مصادیق مادی وضع می‌شوند. آدمی از روز نخست که شروع به حرف زدن می‌کند، هنوز مسائل معنوی و انتزاعی را درست درک نمی‌کند. آنچه مورد نیاز اوست، همین مصادیق مادی‌اند که در دنیا با آنها سروکار دارد. به‌عنوان مثال، درباب بزرگی و کوچکی و بالا و پایین و مانند آنها، در ابتدا مفهوم علو را برای همین بالا بودن سقف نسبت به کف وضع کردند. سپس متوجه شدند معانی دیگری هستند که تعبیر دیگری مناسب آنها نیست جز اینکه بگوییم آنها بلند هستند. مثل اینکه بگوییم مقام خدا عالی است یا علو دارد. این معنایی را که برای علو معنوی تصور می‌کنند، پس از تصور علو مادی است. وقتی دیدند چنین معنایی را می‌خواهند، همان لفظی را که برای علو مادی وضع شده بود، انتخاب کرده، آن را تجرید می‌کنند و می‌گویند: علو بر دو گونه است: یکی علو حسی؛ و دیگری علو معنوی. خدا علو معنوی دارد. یا خدا بزرگ و کبیر یا اکبر و عظیم و اجل و اعظم است. همه اینها را درباره خدا به کار می‌بریم.



بزرگی، نخست درباره همین بزرگی‌های حسی وضع شده است؛ اما وقتی می‌خواهیم درباره خدا بیان کنیم، هیچ‌چیز مناسب‌تر از این نیست که از مفهوم بزرگی استفاده کنیم؛ به این صورت که معنای بزرگی را توسعه دهیم، یعنی واژه «بزرگی» ابتدا وضع شده بود برای بیان بزرگی اجسام نسبت به یکدیگر. اکنون با توسعه معنای آن می‌گوییم بزرگی همواره جسمانی نیست، بلکه بزرگی معنوی نیز داریم. پس براساس این قاعده، الفاظ ابتدا برای مصادیق مادی وضع شده و به تدریج با تصرفاتی به مناسبت‌هایی، در معانی انتزاعی، اعتباری و سپس معانی معنوی فراطبیعی به کار رفته‌اند؛ یعنی غالباً الفاظ، نخست به صورت مجاز با قرینه استعمال شده و سپس کم‌کم به صورت منقول و دارای معنای حقیقی جدیدی شده‌اند.

#### ارتباط معانی جدید با معانی اصلی

برای اینکه بدانیم چه نسبتی میان دو مفهوم ابتدایی و توسعه‌یافته وجود دارد، نمی‌توان فرمول خاصی ارائه کرد. در برخی موارد، آن قدر بین این دو مفهوم فاصله می‌افتد که به زحم می‌شود جهت مشترکی بین آنها یافت. درباره بزرگی می‌توان گفت که بزرگی دو نوع است: بزرگی حسی و غیرحسی؛ اما درباب برخی مفاهیم معنوی نمی‌توان گفت که یک مصداق مادی دارد و یک مصداق معنوی؛ زیرا آن قدر از خصوصیات مادی و نقص تنزیه شده که به واقع، معنای دیگری شده است. اگر قاعده پیش گفته را بپذیریم، وقتی موارد استعمال کلمه «فتنه» را ملاحظه کنیم، شاید حسی‌ترین معنایی که برای «فتنه» در قرآن کریم به کار رفته است، در این آیه شریفه باشد: *عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ*؛ «<sup>(۱)</sup> انسان‌هایی [ روی آتش گذاخته می‌شوند. «فتن» در اینجا یعنی داغ کردن و سوزاندن، که مصداق حسی است و از این حسی‌تر نداریم. حتی جنون در آیه *بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ*،<sup>(۲)</sup> مستقیماً محسوس نیست، بلکه از علائم به آن پی می‌بریم؛ زیرا حقیقت آن، حالتی روحی و اختلالی در روح یا در مغز انسان است که در رفتار انسان اثر می‌گذارد و آنچه مستقیماً دیده

۱. ذاریات (۵۱)، ۱۳.

۲. قلم (۶۸)، ۶.

می‌شود، رفتار جنون‌آمیز است و دست کم به اندازه داغ کردن با آتش، حسی نیست؛ زیرا آدمی با چشم می‌بیند که چیزی را با آتش، داغ یا ذوب می‌کنند. به‌عنوان مثال، طلا را که در آتش ذوب می‌کنند، می‌گویند: «فتن الذهب». از این جهت می‌توان گفت: اولین بار که «فتن» وضع شده، برای همین داغ کردن وضع شده است. ولی این داغ کردن، لوازم و آثاری دارد که به‌مناسبت این آثار و لوازمی که بر آن بار می‌شود، در ابتدا به‌صورت مجاز، و بعدها به‌صورت منقول، در معانی دیگری به‌مناسبت‌هایی به کار برده‌اند. بنابراین واژه «فتن»، در معانی دیگری که شباهتی با داغ کردن داشته یا برخی آثار داغ کردن را داشته است، به کار رفته است.

به‌طور معمول وقتی چیزی را روی آتش داغ کنند، حرکت و تغییری در آن پیدا می‌شود. به همین مناسبت، بعدها «فتن» را درباره اضطراب‌ها به کار بردند. اضطراب گاهی شخصی است؛ یعنی شخص حالتی روانی به‌نام اضطراب و دلهره دارد؛ و گاهی اضطراب اجتماعی است؛ جامعه متزلزل و مضطرب می‌شود. بدین‌صورت، «فتنه» به‌تدریج معانی جدیدی پیدا کرده و از جمله، درباره بلاهایی که برای انسان پیش می‌آید و حال او را متغیر و مضطرب می‌کند، به کار رفته است. کاربرد «فتنه» درباره امتحان نیز برای آن است که وقتی کسی را امتحان می‌کنند، حالت اضطرابی پیدا می‌کند از اینکه آیا در این امتحان قبول می‌شود یا مردود؟ پس لازمه امتحان کردن، پیدایش حالت اضطراب است. بدین جهت به امتحان هم «فتنه» گفته شده است. خداوند در ادامه آیه شریفه أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؛<sup>(۱)</sup> یا مردم می‌پندارند که وقتی می‌گویند ما ایمان آوردیم، رها شده، دیگر امتحان نمی‌شوند؟»، می‌فرماید: وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...<sup>(۲)</sup> ما همه پیشینیان را امتحان کردم، [شما را هم امتحان خواهیم کرد]. پس «فتنه» در اینجا به‌معنای امتحان است. در آیه وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً؛<sup>(۳)</sup> ما همه شما را با خوبی‌ها و بدی‌ها می‌آزماییم / و مبتلا می‌کنیم، «بلا» و «فتنه» باهم

۱. عنکبوت (۲۹)، ۲.

۲. عنکبوت (۲۹)، ۳.

۳. انبیاء (۲۱)، ۳۵.

استعمال شده است<sup>(۱)</sup> و مقصود آن است که به مثابه آزمایش، شما را به خوشی‌ها و ناخوشی‌ها مبتلا می‌کنیم. پس می‌توان چنین تصور کرد که «فتنه»، دراصل به معنای گداختن و داغ کردن بوده است، سپس با توجه به لازمه آن که اضطراب بوده، به این معنا نقل شده و کم‌کم درباره اضطراب‌های روحی و اضطراب‌ها و آشوب‌های اجتماعی و مانند آن به کار رفته است. همچنین «فتنه»، درباره فضایی آشفته‌ای که در آن اعتقادات دینی دچار شک و تردید گردد، به کار رفته است؛ زیرا این آشفتگی نیز موجب اضطراب می‌شود. آشفتگی سبب تیرگی‌ها و ابهام‌هایی است که سبب می‌شود کسانی در دین خودشان شک کنند. این معنا در آیه **وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ**<sup>(۲)</sup> به کار رفته است. «فتنه» در اینجا به معنای کاری است که سبب می‌شود مردم در دینشان شک کنند و مضطرب شوند و نفهمند دین حق و اعتقادات صحیح کدام است. این کار از آدم‌کشی بدتر است؛ زیرا اگر مؤمنی را بکشند، به بهشت می‌رود و ضرری نمی‌کند و فقط زندگی مادی را از دست می‌دهد، اما وقتی دین مؤمنی دستخوش فتنه شود و وسایل شک و تردید در دینش فراهم گردد، متزلزل می‌شود و از خود می‌پرسد: آیا این دین درست است یا نه؟ در نتیجه، ایمان خود را از دست می‌دهد و وقتی بی‌ایمان شد، دیگر اهل نجات نخواهد بود. به یقین، ضرر این کار بیش از ضرر کشتن اوست. اگر او را می‌کشتند، فقط ضرر دنیایی داشت، ولی وقتی با فتنه دین او را بگیرند، ضرر ابدی دارد و بزرگ‌تر از قتل است. پس فتنه به ملاحظات متفاوت، مصادیق متعددی دارد، ولی نمی‌توان گفت که مشترک معنوی است و اینها همه مصادیق یک مفهوم است.

۱. آن‌گونه که از بررسی‌های لغت‌شناسانه برمی‌آید، در اصل و ریشه «فتنه» معنای سختی، آشفتگی، گرفتاری و مانند آنها هفته است؛ اما در امتحان و به‌ویژه اختبار و ابتلا، ویژگی‌هایی که در واژه «فتنه» ملحوظ است و غالباً به ذهن متبادر می‌شود، آن معانی چندان ملحوظ نیست. این‌گونه الفاظ را که کم یا زیاد باهم مشابهت‌هایی داشته، برخی از آنها در مقام استعمال امتیازاتی دارند، چه باید نامید؟ به همه آنها با مسامحه «مترادفات» می‌گویند. اما هرکدام ویژگی‌ای در زبان عربی دارد که در برخی جاها صدق می‌کند و در مفاهیم دیگر صدق نمی‌کند. چیزهایی که خدای متعالی برای انسان پیش می‌آورد تا انسان در سر دوراهی قرار گیرد و باید یکی را انتخاب کند هم، این کار خدا را از آن جهت که منسوب به خداست، «فتنه» یا «فتون» نامیده می‌شود.

۲. بقره (۲)، ۱۹۱.

﴿ صفحه ۲۵ ﴾

اکنون بنا بر مبنایی که بیان شد، می‌توان گفت که فتنه چنین سیري داشته است: در ابتدا به معنای داغ شدن و سوزانده شدن و مانند آن بوده است، اما پس از آن به معانی دیگری مانند اضطراب، آشوب و آشفتگی آمده است و به لحاظ لوازمی که این

آشفتگی‌ها در اجتماع دارد، بر فتنه اجتماعی اطلاق شده است. بر این اساس، فتنه گاهی درباره فرد به کار می‌رود و گاهی درباره اجتماع. فتنه‌های اجتماعی نیز انوعی دارد که باید در جای خود به بیان آنها پرداخت.

### لزوم معنا کردن واژه‌ها با توجه به فضای سخن

بنابر آنچه گذشت، اگر ما بخواهیم فتنه را معنا کنیم، باید ببینیم در چه موردی به کار می‌رود تا معنای متناسب با مورد خودش را به مثابه تعریف در نظر بگیریم. در قرآن، فتنه به معنای مطلق امتحان به کار رفته است و چیزهایی که وسیله امتحان قرار می‌گیرند، فتنه نامیده می‌شوند؛ ولی آنچه اکنون در بحث‌ها و متون اجتماعی ما درباب «فتنه» رواج دارد، فتنه‌های اجتماعی است. در قرآن آمده است: **أَمَّا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ**<sup>(۱)</sup>. آدمی به وسیله فرزند نیز امتحان می‌شود. وقتی امر دایر است میان اینکه انسان خواسته فرزند، همسر و دوست خود، یا خواسته خدا را اجابت کند، تراحم پیش می‌آید. پس، همه اینها وسیله آزمایش اند. **وَتَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةٌ**؛<sup>(۲)</sup> **ما شما را با ناخوشی‌ها و خوشی‌ها می‌آزماییم**. «پس همیشه ناخوشی‌ها محل امتحان نیستند، بلکه خوشی‌ها نیز ابزار امتحان‌اند. خدای متعالی یکی را با ثروت، و دیگری را با فقر امتحان می‌کند. همه حوادث جهان که به گونه‌ای با رفتار اختیاری ما ارتباط می‌یابند، و زمینه‌ای را برای انتخاب ما فراهم می‌کنند، امتحان و فتنه‌اند. الفاظ دیگری نیز درباره آزمون، در قرآن به کار رفته‌اند؛ مانند «بلا»، «ابتلا»، «امتحان»، «اختبار»، «تمحیص» و حتی «میز»: **لِيَمِيزَ اللَّهُ** **الْحَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ**<sup>(۳)</sup>. اما شایع‌ترین واژه‌ها در این باره، دو تاست: یکی ماده «بلا» و «ابتلا» است که یک ماده هستند، اولی ثلاثی مجرد و دیگری ثلاثی مزید از باب افتعال است؛ و دوم ماده «فتنه» است.

۱. انفال (۸)، ۲۸.

۲. انبیاء (۲۱)، ۳۵.

۳. انفال (۸)، ۳۷: تا خداوند، ناپاک را از پاکیزه جدا کند.

پرسش دیگر این است که آیا زندگی انسان در این دنیا بی‌فتنه می‌شود؟ فتنه به معنای عام آن مقصود است که شامل همه موارد امتحان می‌شود، چه امتحانات فردی، چه امتحانات گروهی و اجتماعی، یعنی همان معنای لغوی فتنه که تقریباً مساوی با امتحان است. آیا ممکن است زندگی انسان در این دنیا بدون فتنه، یعنی بدون امتحان سپری شود؟ امتحان نشدن، محال عقلی نیست، ولی حکمت الهی این‌گونه نیست. خدا این عالم را با وضع خاصی که دارد آفریده است. وضع زندگی ما به گونه‌ای است که خواسته‌های متضادی برای ما پیدا می‌شود و سر دوراهی‌ها و چندراهی‌ها واقع می‌شویم؛ گاهی تردید می‌کنیم که این طرف را انتخاب کنیم یا آن طرف را؟ این وضع زندگی که ما داریم، بدون امتحان سپری نمی‌شود. خداوند می‌فرماید: **الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛** <sup>(۱)</sup> **ما مرگ و زندگی را آفریدیم، تا شما را امتحان کنیم.** امتحان برای تمیز خوبی و بدی کار است. یعنی خدا برای ارزشیابی کار، باید زمینه‌ای فراهم کند که نام آن «امتحان» است. برحسب این آیه و دهها آیه دیگر، بلا و ابتلا موارد بسیار گسترده‌ای دارد؛ مانند این آیه: **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ؛** <sup>(۲)</sup> یکی از موارد آزمایش این است که ما زمینه‌ای پیش می‌آوریم که معلوم شود چه کسانی اهل جهاد و صبر هستند. در آیه دیگری آمده است: **وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ؛** <sup>(۳)</sup> خداوند وضعیتی پیش می‌آورد که شما امتحان شوید، تا آنچه در دل دارید ظاهر شود و جوهر وجودتان ظهور پیدا کند. خداوند، جهان را برای همین آفریده است؛ وگرنه چون از اول می‌دانست که من چقدر گناه خواهم کرد، مرا. العیاذ بالله در جهنم می‌آفرید و نیازی به پدید آوردن این عالم نبود و کسی هم نمی‌توانست اعتراض کند. سر پیدایش این عالم، آن است که انسان با اختیار خود این مسیر را طی کند. آنچه سبب شده آدمی لایق مقام خلافت الهی شود، همین ویژگی است؛ وگرنه فرشتگان مقرب الهی همواره

۱. ملك (۶۷)، ۲: آن که مرگ و زندگی را آفرید، تا شما را بیازماید که کدام يك نیکوکارترید.

۲. محمد (۴۷)، ۳۱: ما شما را به حتم می‌آزماییم، تا جهادگران و شکیبایان را بشناسیم.

۳. آل عمران (۳)، ۱۵۴: تا آنچه [از ایمان] در دل‌های شماست، [از غیر آن] خالص و جدا کند.

مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودند: **نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ** <sup>(۱)</sup>. ولی خداوند صلاح ندانست که آنها خلیفه او باشند، و فرمود: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً؛** <sup>(۲)</sup> **من جانشینی را در زمین قرار خواهم داد.** «فرشتگان گفتند: **أَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا**

وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛<sup>(۳)</sup> این موجودی که می‌خواهی روی زمین خلیفه قرار دهی، موجودی است که فساد و خون‌ریزی خواهد کرد. خداوند فرمود: شما سرّی را که در این کار است نمی‌فهمید. نمی‌توانستند هم بفهمند؛ چون سرّ آفرینش انسان این بود که باید موجودی باشد که با اختیار و انتخاب خود به مقام قرب الهی، و فراتر از مقام ملائکه برسد. اما لازمه این اختیار و انتخاب این بود که آدمی دارای دو گونه جاذبه باشد: هم جاذبه‌ای که او را به طرف گناه بکشد، و هم جاذبه‌ای به سوی عبادت داشته باشد و او جهت عبادت را انتخاب، و برتری خود را ثابت کند، و روشن کند که گوهر وجودی او به گونه‌ای است که پا بر خواسته‌های نفسانی می‌گذارد، تا خدا راضی باشد. این ویژگی در فرشتگان نبود؛ زیرا آنان گرایش به معصیت نداشتند، یعنی نمی‌دانستند گرایش به معصیت چیست و چگونه ممکن است موجودی در درون خود گرایش به خوبی و بدی را توأمان داشته باشد. چون آنان نمونه چنین چیزی را از درون خود سراغ نداشتند، نمی‌توانستند حقیقت آن را دریابند. گمان می‌کردند وقتی خدا موجودی را بیافریند، به او عقل می‌دهد و او می‌فهمد که بندگی خدا چقدر خوب است و با آن به چه مقاماتی می‌رسد، و به حتم همان را انتخاب می‌کند؛ همان‌گونه که خود چنین می‌کردند. **يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ؛**<sup>(۴)</sup> شبانه‌روز مشغول تسبیح خدا هستند و خسته هم نمی‌شوند، / بلکه لذت می‌برند. / آنان نمی‌توانستند تصور کنند که موجودی میل و جاذبه به ترک عبادت، بلکه به ضد عبادت داشته باشد و بتواند با اختیار خود، پا روی این کشش بگذارد و به مقامی بالاتر از فرشتگان برسد و

۱. بقره (۲)، ۳۰: ما همواره به ستایش تو تسبیح گوئیم و تو را تقدیس می‌کنیم.

۲. بقره (۲)، ۳۰: راستی که من جانشینی [برای خود] در زمین قرار می‌دهم.

۳. بقره (۲)، ۳۰: آیا کسی را که در زمین فساد می‌کند و خون می‌ریزد، در زمین [خلیفه] قرار می‌دهی؟ فرمود: همانا من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

۴. انبیاء (۲۱)، ۲۰.

عبادتی بجز از آنان انجام دهد. از این رو خدا به آنان فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. خدا در فهماندن به آنان بخل نورزید، بلکه آنها نمی‌توانستند دریابند. اگر من و شما اختیار بین خیر و شر، و گناه و ثواب را می‌توانیم بفهمیم، به دلیل آن است

که به‌طوردائم آن را تجربه می‌کنیم. اما اگر ما میلی به گناه نداشتیم، نمی‌فهمیدیم میل به گناه چیست. پس آنچه باعث شد که انسان لیاقت خلافت خدا را پیدا کند، همین ویژگی بود؛ اینکه دو گونه کشش در درون اوست و همواره در معرض امتحان است، یعنی انتخاب آنچه خود می‌خواهد و مردم می‌پسندند، یا انتخاب آنچه خدا می‌خواهد: **الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا<sup>(۱)</sup>**.

بنابراین زندگی انسان بدون فتنه و امتحان، شدنی نیست؛ اگرچه مفهوم فتنه، اندکی با امتحان فرق دارد. امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: شما از خدا نخواهید که شما را مورد فتنه قرار ندهد، دعا کنید که توفیق سربلند بیرون آمدن از امتحانات و فتنه‌ها بیابید و مردود نشوید. خدا امتحان‌های دشواری برای شما پیش نیاورد که در برابر آن طاقت نیاورید و رفوزه شوید. اما اینکه دعا کنید: خدایا ما را مورد امتحان قرار نده، شدنی نیست. پس برای چه شما را آفریده است؟ اصلاً آفرینش انسان در این عالم برای این است که امتحان شود.

### مقصود از امتحان الهی

گفتیم که طبیعت زندگی در این عالم آن است که همواره اوضاعی پیش آید تا آدمی بر سر دوراهی‌ها و چندراهی‌ها قرار گیرد و یکی را انتخاب کند. قرآن اسم این وضعیت را «امتحان» گذاشته است<sup>(۲)</sup>. گاهی در به کار بردن برخی مفاهیم و الفاظ، برای آنکه به تفاهم نزدیک‌تر باشد،

۱. ملك (۶۷)، ۲.

۲. قرآن واژه «امتحان» را درباره‌ی غیر خدا نیز به کار برده است: **فَأَمْتَحِنُوهُمْ** (ممتحنه، ۱۰) درباره‌ی زنانی که پس از هجرت، به‌عنوان مهاجر از مکه به مدینه می‌آمدند و مدعی بودند که ما مؤمن هستیم، دستور داده شد که اینها را امتحان کنید. یا درباره‌ی نوجوان یتیمی که بالغ شده و اموال او در دست قیم است، وقتی می‌خواهند اموالش را به او بدهند، می‌فرماید: امتحانشان کنید آیا اینها به حد رشد رسیده و می‌توانند اموال خودشان را درست مدیریت کنند یا نه؟ (نساء، ۶).

﴿ صفحه ۲۹ ﴾

از معانی حسبی کمک می‌گیریم. درست است ما انسان‌ها وقتی امتحان می‌کنیم، که نمی‌دانیم و نتیجه امتحان کردن ما آن است که چیزی را بفهمیم. خداوند نیز همین تعبیرها را به کار می‌برد. اما می‌دانیم چیزی برای خدا مجهول نیست. او کنه و نھان

همه چیز را می‌داند و اینکه کارها به کجا خواهد کشید. پس برای او جهلی وجود ندارد، اما وقتی می‌خواهد به زبان ما حرف بزند و بگوید شما را سر دوراهی‌ها قرار می‌دهم تا همواره یکی را انتخاب کنید و بفهمید که چه موقعیت حساسی دارید، می‌فرماید: همواره شما را می‌آزمایم، تا مجاهدان و صابران شما شناخته شوند: **حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ**<sup>(۱)</sup>. مفاهیم دیگری نیز مانند غضب و انتقام و حتی دست خدا و پهلوی خدا نیز به کار رفته است. می‌دانیم که خدا به این معنایی که ما می‌فهمیم، دست ندارد. او موجودی بسیط است و اجزایی ندارد، چه رسد به اینکه اجزای محسوس داشته باشد. ولی وقتی خدا می‌خواهد با ما سخن گوید، باید به زبان ما حرف بزند؛ چون حقیقتی را که می‌خواهد بیان کند، ما در قالب این الفاظ می‌فهمیم. نام‌گذاری این نوع کاربردها، تابع اصطلاحاتی است که در علوم معانی و بیان وضع کرده‌اند. گاهی هم اختلاف می‌شود که این تعبیرها استعاره یا تشبیه یا مجاز منقول یا مجاز مرسل است. درباره این نکات فنی باید در مدرسه بحث کرد. آنچه ما می‌فهمیم این است که وقتی انسان بر سر دوراهی واقع می‌شود، باید خود را نشان بدهد و رفتاری ظاهر کند که از اول، سرانجام آن را نمی‌دانست. این امتحان است. مثل زمانی که برگه امتحان را به فرد آزمون‌دهنده می‌دهند، و او از قبولی یا مردود شدن خود بی‌خبر است. همواره برگه‌های امتحان در دستان ماست؛ برگه‌هایی که با چشم و نگاه خود، یا با گوش دادن به صداها، یا با راه رفتن و دیگر کارها پر می‌کنیم. اگر بخواهیم این حقیقت مؤثر در سرنوشت خود را با لفظ بیان کنیم، بهترین لفظ، «امتحان» است و به این سبب که موجب دردسر برای ما می‌شود، و ما را مضطرب می‌کند، می‌توان آن را «بلا» یا «فتنه» نامید. مگر فتنه آن نبود که چیزی را روی آتش، داغ کنند و مضطرب شود؟ گویا ما در وضعی قرار می‌گیریم که مضطرب شده، نمی‌دانیم چه باید کرد، به‌ویژه آنجا که موضوع آن‌قدر ابهام داشته باشد که تشخیص وظیفه نیز مشکل می‌شود.

۱. محمد (۴۷)، ۳۱.

﴿ صفحه ۳۰ ﴾

چنین وضعیتی، به‌واقع فتنه است. یعنی انسان به‌طورکامل کلافه می‌شود و نمی‌فهمد که چه باید کرد. آن‌قدر هوا مه‌آلود و غبارآلود شده که نمی‌توان جاده را تشخیص داد. ولی هرچه امتحان دشوارتر باشد، نتیجه‌اش هم بهتر است. برخی در امور ساده قبول می‌شوند، اما در امتحان سال دوم و سوم، نمره نمی‌آورند و مردود می‌شوند. دوران تحصیلی تا پایان تحصیلات تکمیلی، حدود بیست سال است. اگر سالی دو بار هم آزمون باشد، چهل آزمون خواهیم داشت؛ اما امتحان‌های خدا در هر روز بیش از چهل بار است و هر لحظه در انواع امتحانات درگیر می‌شویم. اگر انسان به تأثیر رفتارها در سرنوشت خویش توجه کند، و به اینکه ممکن



است او را جهنمی یا بهشتی کند، و نداند که نتیجهٔ آزمون چه خواهد شد، جا دارد بسیار مضطرب باشد. اگر ما خود را به نفهمی می‌زنیم و توجه نمی‌کنیم، حرف دیگری است. انسان عاقل، باید همواره مضطرب باشد. خوف خدا و تقوا یعنی همین؛ زیرا انسان نمی‌داند سرنوشت او چه خواهد شد و آیا از عهدهٔ این امتحان برمی‌آید و نمرهٔ خوب می‌گیرد، یا مردود می‌شود. هر قدر ایمان قوی‌تر باشد، ترس آدمی بیشتر می‌شود؛ چون بیشتر در پی نمرهٔ قبولی است. وقتی امتحان‌ها دشوار می‌شود، بر تردید انسان نیز افزوده می‌شود و از خود می‌پرسد: آیا در این امتحان دشوار، موفق خواهد شد یا نه؟ طبیعی است که آزمون‌ها برای افراد گوناگون تفاوت دارد. دانش‌آموز اول ابتدایی، امتحان ساده‌ای دارد. امتحان سال دوم، دشوار می‌شود، و به همین ترتیب، تا برسد به امتحان ورودی دانشگاه. اگر کسی بخواهد برای رسالهٔ دکتری نمرهٔ خوبی بگیرد، باید بسیار تلاش کند. او گاهی چند سال باید معطل شود تا رساله‌اش را به گونه‌ای بنویسد که نمره بیاورد.

### اهداف امتحان الهی

امتحان، مسألهٔ ساده‌ای نیست. رمز زندگی دنیاست؛ یا به تعبیر دیگر، هدف نزدیک از آفرینش انسان است. خدا انسان را آفرید تا او را امتحان کند. اما پرسش این است که امتحان برای چیست؟ می‌توان در پاسخ گفت که برای کسب لیاقت بیشتر است. پرسش بعدی این است که لیاقت بیشتر برای چیست؟ برای آن است که پاداش بیشتر و والاتری نصیب او شود، و سرانجام

### ﴿ صفحه ۳۱ ﴾

آن، پاداشی است که به عقل ما نمی‌رسد؛ فقط به صورت کلی می‌گوییم به خدا نزدیک شود. یعنی قرب خدا، هدف نهایی خلقت است. هدف نزدیک آفرینش، امتحان است؛ هدف دوم، پاداش و بهشت است؛ و هدف نهایی، رسیدن به قرب الهی است. این اهداف بر یکدیگر مترتب است و همه، هدف خلقت است. **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ \* إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ <sup>(۱)</sup> . . .** خدا انسان را برای رحمت خلق کرد؛ رحمتی که ملایکه ظرفیت دریافت آن را ندارند. ما فرشتگان را به درستی نمی‌شناسیم؛ اما همین اندازه می‌دانیم که آنها انگیزهٔ معصیت و شهوت و غضب ندارند. در نتیجه، این ابتلائات را هم نخواهند داشت. نتایجی هم که بر این امتحان‌ها مترتب می‌شود، شامل آنها نمی‌شود. کسی که در امتحان قبول می‌شود، با کسی که امتحان نداده مساوی نیست. او باید امتحان دهد تا نتیجه، هم برای خودش و هم برای دیگران آشکار شود. باید دانست که خدا امتحان نکرده هم می‌داند و نیازی به امتحان ندارد؛ بلکه او می‌آزماید تا استعدادها را فرد آزمون‌شونده در یکی از دو جهت فوق و صعود، یا نزول و هبوط شکوفا شده، به فعلیت برسد.

## امتحان الهی و رابطه آن با علم خدا

انسان‌ها به‌طور معمول، چیزی یا کسی را که از آن اطلاع درستی ندارند، می‌آزمایند. به‌عنوان مثال، دانش‌آموز مدرسه را امتحان می‌کنند تا بدانند درس را فراگرفته است، یا چیزی از آن نمی‌داند. البته اهداف دیگری هم بر آزمون مترتب می‌شود. فرض کنید کسی که درس خوانده و آن را بلد است، قبول می‌شود و می‌تواند در کلاس بالاتر شرکت کند، یا حتی ممکن است به او جایزه بدهند.

پس اصل امتحان را در جایی به کار می‌بریم که آگاه نیستیم و می‌خواهیم چیزی معلوم شود. به عقیده همه ما خدای متعال، همه چیز را خوب می‌داند. حتی او می‌داند موجوداتی که هنوز به

۱۰. هود (۱۱)، ۱۱۸، ۱۱۹: و اگر خداوندگار تو می‌خواست، همه مردم را يك امت [و با يك آیین] قرار می‌داد؛ ولی همواره اختلاف خواهند داشت، مگر کسانی که خداوندگار تو بر آنها رحمت آورد، و برای همین آنان را آفرید. ...

صفحه ۳۲

وجود نیامده‌اند، کسی به وجود می‌آیند و چه سرنوشتی خواهند داشت. خداوند حتی خطورات ذهن ما را می‌داند. او سرنوشتمان را می‌داند می‌داند. تا کی زنده هستیم و کی و چگونه و در کجا خواهیم مرد. اینها چیزهایی است که هیچ‌کس از ناحیه خودش خبر ندارد: وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ<sup>(۱)</sup>. کسی که این‌همه آگاهی دارد و چیزی بر او مخفی نیست، برای چه امتحان می‌کند؟ همچنین درباره بسیاری از مفاهیمی که در قرآن راجع به خدا ذکر شده است، به‌ویژه در صفات و افعال الهی، این پرسش مطرح می‌شود. به‌عنوان مثال، قرآن می‌فرماید: خدا بر کسانی غضب کرد (غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ)؛<sup>(۲)</sup> یا درباره کسانی، آیه می‌فرماید که خدا از اینها انتقام گرفت (فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ)؛<sup>(۳)</sup> نیز: وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ؛<sup>(۴)</sup> خدا انتقام‌گیرنده است. در آنجا نیز این پرسش مطرح می‌شود؛ زیرا انتقام مربوط به جایی است که کسی به آدمی ضرر مالی یا جانی یا عرضی بزند، و او درصدد برآید که این ضرر را جبران کند و به‌طور معمول دل خود را خنک کند...: وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ وَيُدْهِبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ<sup>(۵)</sup>. ... مؤمنین هم که قصاص و معاقبه به‌مثل می‌کنند، یک جهت این است که دلشان خنک شود. انتقام درباره انسان‌ها اعم از مؤمن و کافر، در چنین مواردی به کار می‌رود؛ اینکه به کسی ضرری وارد شده و ناراحت شده باشد و بخواهد انتقام گیرد تا زیان خود را جبران کند و دلش خنک شود. این جهت درباره خدا معنا ندارد؛ زیرا خدا از حالی به حال دیگر تغییر نمی‌کند؛ ناراحت نمی‌شود؛ و ضرری به

او نمی‌رسد. اگر همه عالم جمع شوند که به اندازه سر سوزنی به خدا ضرر بزنند، نخواهند توانست چنین کنند. انتقام گرفتن از چنین کسی که هیچ ضرری به او نمی‌رسد، به چه معناست؟ اینکه خداوند می‌فرماید: از کفار یا از آل فرعون انتقام گرفتیم، چه معنایی دارد؟ نمونه دیگر در این زمینه، غضب خداست. اگر به کسی ضرری برسد یا اهانتی شود، ناراحت شده، رنگش قرمز می‌شود و رگ‌های گردنش پر می‌شود.

۱. لقمان (۳۱)، ۳۴: و کسی نمی‌داند که در کدام سرزمین خواهد مرد.

۲. فتح (۴۸)، ۶: خداوند بر آنان خشم کرد.

۳. اعراف (۷)، ۱۳۶: پس ما از آنان انتقام گرفتیم.

۴. آل عمران (۳)، ۴: و خداوند، شکست‌ناپذیر و انتقام‌گیرنده است.

۵. توبه (۹)، ۱۴، ۱۵: تا سینه [مجروح از غصه‌های] مؤمنان را شفا بخشد و خشم از دل‌های آنان ببرد.

### ﴿ صفحه ۳۳ ﴾

دیگران می‌گویند: غضب کرد. اما خدا این حالات را ندارد و تحت تأثیر هیچ چیزی قرار نمی‌گیرد. اگر اشکال را وسیع‌تر بگیریم، حتی خشنود شدن خدا نیز جای پرسش دارد. مقصود از خوش حال شدن خدا چیست؟ کسی که چیزی ندارد و دیگری به او می‌دهد یا به او خدمتی می‌کنند که نفعی برایش دارد، خوش حال می‌شود و حالتی برایش پیدا می‌شود که پیش‌تر نبود. اما حال خدا هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند: **لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ خَالًا؛** <sup>(۱)</sup> «خدا/ هیچ حالی مقدم بر حال دیگری ندارد». «در اصل، «حال» درباره خدا معنا ندارد؛ زیرا این امور، از اعراض و کیفیات نفسانی موجودات مادی است. در فرهنگ ما بسیار معروف است که می‌گوییم: ما خدا را با کار خودمان خوش حال می‌کنیم. پس خوش‌حالی خدا چه معنایی دارد؟ در دعای عرفه آمده است: **إِلَهِي تَقَدَّسَ رِضَاكَ أَنْ تَكُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْكَ؛** <sup>(۲)</sup> «رضایت تو مقدس‌تر از آن است که حتی علتی از ناحیه خودت داشته باشی، / چه رسد به اینکه من بخواهم علت رضایت تو شوم». / یعنی اگر خدا از چیزی راضی است، این‌گونه نیست که خودش کاری می‌کند تا راضی شود. پس خدا علت رضایت خود نمی‌شود، چه رسد به اینکه دیگری بخواهد علت رضایت او شود. مگر ممکن است موجودی در خدا اثر گذارد؟

دقت در خداشناسی و شناخت صفات و افعال الهی، پرسش‌هایی را پیش می‌آورد که پاسخ‌هایشان چندان آسان نیستند. به‌طور طبیعی، بحث دربارهٔ اوصاف خداوند و راز اطلاق این اوصاف بر او، درازدامن و گسترده است و در این مجال نمی‌گنجد؛ اما به گمان ما می‌توان مطلبی کلیدی گفت که به‌گونه‌ای این اشکال را برطرف کند. ما ذات خداوند را درست درک نمی‌کنیم و نمی‌توانیم درک کنیم و هیچ کس و هیچ موجود دیگری نیز حقیقت صفات و افعال خدا را نمی‌تواند درک کند. در بیان اوصاف (صفات و افعال) خدا، آنچه در قرآن آمده است، به زبان ما گفته شده است. اگر ما بخواهیم در اینها دقت کنیم، باید لوازمی را که به‌لحاظ سخن گفتن ما رعایت شده و با نقص‌ها و حیثیت‌های امکانی همراه است، حذف کنیم. به‌عنوان مثال، غضب کردن بشر این‌گونه است که از حال عادی خارج می‌شود، رنگ رخساره‌اش تغییر کرده، عصبانی می‌شود و داد می‌زند، و

۱. نهج البلاغه، خ ۶۵؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۲۸۵.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۶؛ سیدبن طاووس الحلّی، اقبال الاعمال، ص ۳۴۹.

#### ﴿ صفحه ۳۴ ﴾

اگر غضب آدمی به‌طور صحیح و کنترل‌شده و عقلایی اجرا شود، دربارهٔ کسی که به او غضب کرده، کاری صورت می‌دهد که استحقاق آن را دارد. منظور از اینکه «خدا غضب می‌کند»، با حذف این جهات نقص به دست می‌آید؛ یعنی خدا خون ندارد که به جوش بیاید، و پوستی ندارد که قرمز شود؛ ولی نتیجهٔ اینها که عبارت است از عذاب کردن و طرد کردن فرد مغضوب، حقیقت فعل خداست. سرّ به کار رفتن این تعبیرها، سخن گفتن به زبان ماست؛ یعنی اگر بنا بود ما چنین حالی داشته باشیم و کاری صورت دهیم، غضب نام داشت، اما حقیقت غضب به معنایی که در ما هست، دربارهٔ خدا محال است. حتی رضایت خدا نیز به این معنا محال است. جملهٔ **إِلَهِي تَقَدَّسَ رِضَاكَ أَنْ تَكُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْكَ** از امام حسین (علیه السلام) است؛ کلام حکما و عرفا نیست. بنابراین اگر خدا اینها را به زبان ما نگوید، هیچ چیزی از اوصاف خدا را نمی‌فهمیم. در این موقعیت، بهترین راه درک کردن افعال و صفات خدا چیست؟ چیزی است شبیه آنچه در میان خود ما معمول است: «چون که با کودک سروکارت فتاد / پس زبان کودکی باید گشاد». وقتی سروکار آدمی با بچه می‌افتد، باید با زبان بچه حرف بزند و چیزی بگویند که او بفهمد. اگر بخواهید مسائل علمی عمیق را برای بچه مطرح کرده، با او حرف بزنید، باید به زبانی بگویید که او بفهمد. به‌عنوان نمونه، وقتی بچه دربارهٔ ماه گرفتگی یا خورشید گرفتگی می‌پرسد، اگر بخواهید مسائل نجومی را برای او شرح دهید، نمی‌فهمد. باید به‌گونه‌ای پاسخ گویند که

او بفهمد؛ وگرنه باید سکوت کنید. باید به زبانی بگویید که او بفهمد. در این زبان ممکن است مجازهایی به کار ببرید، مسامحتی در تعبیر و یا تشبیه‌هایی کنید؛ چون او اصل آن مطلب را به صورت عریان نمی‌فهمد. بر همین اساس، خداوند در قرآن بسیاری چیزها را با تشبیه به ما می‌فهماند؛ زیرا اگر آن حقیقت را صاف و عریان بگویید، درست درک نمی‌کنیم. این همه مثل‌هایی که درباره امور دنیا و آخرت در قرآن آمده، برای همین است. **إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ** <sup>(۱)</sup>. خدا از آن رو درباره دنیا چنین مثل می‌زند و تشبیه می‌کند که بهترین راهی است که ما می‌توانیم حقیقت دنیا را با آن درک کنیم. برای فهم حقیقت دنیا، تعبیری از این بهتر و درک‌شدنی‌تر پیدا نمی‌شود.

۱۰ یونس (۱۰)، ۲۴: همانا مثل زندگی دنیا، مانند آبی است که ما از آسمان فرود آوردیم.

### ﴿ صفحه ۳۵ ﴾

بنابراین باید دانست که هم صفات و هم افعال خداوند، به زبان ما گفته شده است. اگر به این زبان نمی‌گفتند، امکان بیان اوصاف خدا نبود و کاری جز سکوت محض روا نبود. حتی وقتی می‌گوییم «خدا موجود است»، آنچه ما در ابتدا از «موجود» درمی‌یابیم، وجود اشیای مادی است. فراتر از این، مفاهیم دیگری مانند «خالق» است که در قرآن، افزون بر کاربرد آن درباره خدا (مانند **أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**) <sup>(۱)</sup> (بر غیر خدا نیز اطلاق شده است. مانند سخنی که درباره حضرت عیسی علیه السلام (فرموده است: **إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي...؟**) <sup>(۲)</sup> تو از گل، پرنده‌ای را خلق می‌کنی. آیا وقتی این واژه (خلق) را درباره خدا به کار می‌بریم، همان معنایی را می‌فهمیم که درباره حضرت عیسی می‌فهمیم؟ یعنی اگر چیزی را با گل درست کنند و به صورت پرنده‌ای درآورند، خلق خواهد بود؟ فکر می‌کنیم خدا هم گلی برداشت یا به جبرئیل گفت بردار، سپس کاری روی آن انجام داد و به آن شکلی داد؟ خالق بودن خدا، بسیار متفاوت است. خدا با يك امر می‌فرماید: **كُنْ فَيَكُونُ** <sup>(۳)</sup>. افزون بر اینکه خود این تعبیر نیز به زبان ماست؛ وگرنه خدا به گفتن احتیاج ندارد. آیا به چیزی که هنوز وجود ندارد، می‌توان خطاب کرد و او نیز پاسخ دهد: من هستم! بر این اساس، مفسران بزرگ و اهل دقت بر این باورند که درباب الفاظ و مفاهیم به کاررفته درباره صفات و افعال خدا، در مواردی که ایهام معنای نقص دارد، باید حیثیت نقص را تجرید کرده، خدا را از آن تنزیه کنید. بگویید: خلق می‌کند، اما نه مثل خلق ما. بین التشبیه والتنزیه. در روایات ائمه اطهار علیه السلام (همین گونه به ما دستور داده شده است که وقتی صفت یا فعلی را درباره خدا به کار می‌بریم، چه در ذهن و چه در مقام وصف، بگوییم این صفت برای خدا ثابت است، اما نه آن‌چنان که در مخلوقات است <sup>(۴)</sup>. یعنی ما حقیقت آن صفت را در نمی‌یابیم. ولی خدا به برخی از بندگانش خود علم و معرفتی بخشیده که ما از آن

بي خبريم. به اين جهت آنان را استثنا کرده و فرموده است: وصفي که آنان مي کنند، درست است. **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ** \* إِلَّا

عِبَادَ اللَّهِ

۱. مؤمنون (۲۳)، ۱۴: بهترین آفرینندگان.

۲. مائده (۵)، ۱۱۰: آن گاه که به اذن من از گل به ساختار پرنده اي مي آفريدي. ...

۳. بقره (۲)، ۱۱۷: موجود باش، پس موجود شود.

۴. محمد بن يعقوب الكيني، الكافي، ج ۱، ص ۸۵۸۳.

### ﴿ صفحه ۳۶ ﴾

**الْمُخْلِصِينَ**<sup>(۱)</sup>. اکنون پرسش اين است که اين بندگان مخلص کيان اند؟ ما همان گونه که خدا را نمي شناسيم، آن بندگان را نيز درست نمي شناسيم و نمي دانيم که چه کساني هستند و به چه مقامي رسيده اند. به اجمال مي دانيم که قرآن نام انبيا را در اين زمره آورده است و ما معتقديم که چهارده معصوم، از بندگان بسيار ممتاز خدا و **عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** هستند. خدا مي فرمايد: اوصافي که آنان مي گويند، درست است. اينکه چگونه مي فهمند و چه مي فهمند و به چه مقامي رسيده اند، به فهم ما در نمي آيد و هيئات که اگر صدها سال عقل خود را به کار گيريم، به کوچک ترين مقامات آنها برسيم!

پس لوازم مادي يا لوازم نقص موجود در اين مفاهيم را بايد حذف کرد. خدا موجودي است که همه جا هست، اما نه موجودي جسماني که در مکاني قرار گيرد. **دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشْيَءٍ دَاخِلٍ فِي شَيْءٍ وَخَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشْيَءٍ خَارِجٌ مِنْ شَيْءٍ**<sup>(۲)</sup>. خدا در همه جا و در همه چيز هست، اما نه مثل آبي که در کوزه است، يا حتي روحي که در بدن است. حضور خدا اين گونه نيست. ما بيش از اين نمي فهميم. همه چيز به اراده او خواهد بود. هيچ جا از او خالي نيست. نمي توان گفت جايي هست که خدا آنجا نباشد. اما حقيقت آن را نمي فهميم و نبايد انتظار داشته باشيم که با دقت هاي فلسفي يا رياضت هاي عرفاني و مانند آن، به حقيقت آن دست يابيم. ممکن است با بحث هاي عقلايي که بزرگان کرده اند، مقداري فهم رقيق تر و دقيق تر از آن به دست آيد و اشکال کم تري داشته باشد؛ اما کنه و حقيقت اين اوصاف از دسترس ما دور است و نمي فهميم. در روايت از امام باقر(عليه السلام) آمده است: **كلما ميزتموه بأوهامكم في أدق معانيه مخلوق مصنوع مثلکم مردود إليکم؛**<sup>(۳)</sup> هر چيزي را در وهم و ذهن

خود در دقیق‌ترین معانی آن تصور کنید، مخلوق و ساخته شماست و به شما بازگردانده می‌شود». آن خدا نیست، بلکه مفهومی است که شما در ذهن خود ساخته‌اید. با اینها نمی‌شود حقیقت خدا را شناخت. البته بدان اندازه که

۱. صافات (۳۷)، ۱۵۹، ۱۶۰: منزه است خداوند از آنچه [مشرکان او را بدان] وصف می‌کنند، جز بندگان مخلص خدا.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ص ۸۵: درون چیزهاست، نه مانند درآمدن چیزی در چیز دیگر؛ و بیرون از چیزهاست، نه مانند چیزی که بیرون از چیزی است.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲.

### صفحه ۳۷

ممکن است، خدا آن را به برخی از بندگان خود که بخواهد، عنایت می‌کند: العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء<sup>(۱)</sup>. اگر کسانی به مقامات مخلصین برسند، آن وقت پرده‌هایی کنار می‌روند و آنها چیزهایی را می‌بینند. آنچه می‌بینند بر آنان گوارا باد! ما خبر نداریم که چه می‌بینند.

بنابراین مقصود از غضب یا انتقام خدا، به یقین، مصداق‌های بشری و شناخته‌شده نزد ما نیست. آنچه لازمه مادیت و مخلوقیت است، مانند تغییر حال و تحت تأثیر واقع شدن، در او راه ندارد. اگر قرار باشد در خدا تأثیری بگذاریم و در او رضایت ایجاد کنیم، آن رضایت مخلوق ماست و ما علت آن خواهیم بود. در صورتی که او علت‌العلل است و معلول هیچ چیزی نیست. هیچ چیزی در او اثر نمی‌کند، بلکه او اثرگذار در همه چیز است.

### تفاوت امتحان خدا با امتحان بشر

با توجه به آنچه گذشت، مقصود از «امتحان» که به خدا نسبت می‌دهیم، همان امتحانی نیست که ما می‌کنیم؛ زیرا امتحان کردن ما برای روشن شدن چیزی است که از آن خبر نداریم، در حالی که خدا از همه چیز آگاه است. نکته جالب درباره امتحان الهی آن است که خدا در برخی آیات می‌فرماید: خدا امتحان می‌کند تا بداند. وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ

وَالصَّابِرِينَ؟»<sup>(۲)</sup> ما شما را آزمایش می‌کنیم تا بدانیم کدام یک مجاهد [و اهل استقامت هستید] و [در مقام انجام وظیفه] صبر می‌کنید. «دانستن» در اینجا نیز مثل سایر صفات، باید از جهات نقص تجرید شود. پس مقصود از این امتحان، این نیست که خدا نمی‌دانست. به اصطلاح بزرگان اهل معقول، این علم از صفات فعلی، و عبارت است از مفهومی اضافی میان عالم و معلوم. این مفهوم اضافی یک معنای حادث است و وقتی پیدا می‌شود که طرف دیگر هم موجود باشد. وقتی طرف دیگر نباشد، اضافه‌ای محقق نمی‌شود، و تا آن طرف پیدا نشود، این علم به معنای اضافه تحقق پیدا نمی‌کند. علم ذاتی خدا، عین ذات اوست و هیچ تغییری نمی‌کند و معلول چیزی هم نیست. اما مقصود از

۱. جعفر بن محمد الصادق، مصباح الشریعه، ص ۱۶.

۲. محمد (۴۷)، ۳۱.

## ﴿ صفحه ۳۸ ﴾

حَتَّى نَعْلَمَ أَنَّ عِلْمَ ذَاتِي نَيْسْت؛ بلکه علم دیگری است. خدا در قرآن علومی برای خود بیان فرموده، از جمله علمی را که در کتاب مبین و در لوح محفوظ است، فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى<sup>(۱)</sup>. تفصیل این نکته‌ها را باید در تفسیر و بحث‌های کلامی و اعتقادی جست‌وجو کرد. در اینجا فقط به بحثی کلیدی اشاره کردیم تا در همه این موارد، هر جا ابهام نقضی در افعال یا صفات الهی هست، باید آن را تجرید کنیم. پس آن وصف را به کار می‌بریم، ولی جهت نقص را باید حذف کنیم.

### حقیقت امتحان الهی

حقیقت امتحان خدا چیست؟ هدف خداوند از خلقت انسان، این بوده است که او با اختیار خود، مسیر سعادت را طی کند. «اختیار» معانی متعددی دارد. مقصود از آن در اینجا «انتخاب کردن» است. این معنا وقتی تحقق می‌یابد که دست کم دو راه باشد و یکی از آنها انتخاب شود. اما وقتی تک‌راهه و یک‌طرفه باشد، انتخاب معنا ندارد. راه موجودات دیگر، حتی فرشتگان، یک‌سویه است. آنها در اصل، چیزی جز عبادت خدا را دوست نمی‌دارند و میلشان به چیزی دیگری تعلق نمی‌گیرد. بنابراین زندگی آنها یک‌سویه است. حضرت امیر (علیه السلام) در نهج البلاغه، در بیان ویژگی‌های فرشتگان، نخست به عظمت آسمان‌ها اشاره‌ای می‌کند و سپس می‌فرماید: در آسمان‌ها با وسعتی که دارند، جایی نیست که به اندازه پوستی (یا سجاده‌ای) باشد و خدا در آنجا ملکی خلق نکرده باشد<sup>(۱)</sup>. عالم از مخلوقات پر شده، و خدا هر جا هر چه می‌بایست، خلق کرده است. در زمین نیز آنچه



می‌بایست، خلق شده، و فقط جای موجودی مانده که انتخابگر باشد، و این مظهر بیشترین قدرت و اراده الهی است. نه آنکه نقصی در قدرت خدا باشد. یعنی خدا چیزی می‌آفریند که باینکه همه هستی‌اش از اوست، مجبور نیست و می‌تواند خود، راه و مسیر خویش را انتخاب کند. شاید

۱. طه (۲۰)، ۵۲: در کتابی که خداوند گم نمی‌کند و فراموش نمی‌کند.

۲. وَلَيْسَ فِي أَطْبَاقِ السَّمَاءِ مَوْضِعٌ إِهَابٍ إِلَّا وَعَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ أَوْ سَاحٍ حَافِدٌ؛ «در آسمان‌ها جای پوستینی نیست جز آنکه فرشته‌ای سجده‌گر یا تالاشگر بر آن مستقر است». نهج البلاغه، خ ۹۰.

### ﴿ صفحه ۳۹ ﴾

موجودات دیگری هم باشند که ما نمی‌دانیم. آنچه در قرآن آمده، فقط انسان و جن است. جن، در مقوله تکلیف با انسان شریک است. **يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ** <sup>(۱)</sup>. ولی اینکه موجودی در کرات و عالم‌های دیگر هست یا نه، ما خبر نداریم. آنچه می‌دانیم این است که در میان موجودات، انسان و جن مکلف‌اند و راهشان را با انتخاب خود طی می‌کنند، ولی با توجه به برخی قراین، انسان اشرف از جن است؛ زیرا انسان خلیفه خداست و خلیفه خدا در میان جن وجود ندارد. چنین موجودی قدم به قدم باید راه‌های متعدد، پیش رو داشته باشد تا انتخاب کند، و هرچه زمینه انتخاب بیشتر باشد، زمینه تکامل او بیشتر است؛ زیرا تا انتخاب نکند، به کمال نمی‌رسد. کمال او در چیزی است که انتخاب می‌کند، به شرط آنکه درست انتخاب کند. اما اگر کاری جبری یا اتفاقی باشد، کمالی برای او نمی‌آورد. بنابراین باید زمینه‌های گوناگونی باشد تا انتخاب معنا داشته باشد، و همه تدبیرهای این عالم، برای همین نکته است. آن قدر داستان خلقت عجیب است که اگر کسی دقت کند، نزدیک است که از حیرت مدهوش شود! خدا در هر لحظه، چقدر اسباب امتحان برای چه کسانی آفریده، که همه برای یکدیگر وسیله امتحان هستند. اگر کسی درست فکر کند، عقل از سرش می‌پرد. خدا چه تابلوی عجیبی از آغاز تا پایان خلقت ترسیم کرده، که همه اینها باید به وسیله یکدیگر امتحان شوند. قرآن کریم فقط به کلیات اینها اشاره کرده است.

### چگونگی امتحان الهی

قرآن کریم دربارهٔ چگونگی امتحان خداوند، در برخی آیات فرموده: هرچه روی زمین است، مانند گیاهان، جانوران، حشرات، ماهی‌ها، و موجودات دیگر را دارای جاذبه‌هایی قرار دادیم تا شما را با آنها بیازماییم. **إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّمَنَّا لِيَبْلُوهُمُ أَهْلُهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا**<sup>(۱)</sup>. بر این اساس، هر چیزی که برای بشر جاذبه‌ای دارد و توجه او را به خود جلب کند، از خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها و

۱۰. انعام (۶)، ۱۳۰: ای گروه جن و آدمی.

۲۰. کهف (۱۸)، ۷: ما آنچه را بر روی زمین است، زینتی برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک نیک‌ترند.

### ﴿ صفحه ۴۰ ﴾

پوشیدنی‌ها، تا سایر چیزهایی که انسان از تماشای آنها لذت می‌برد، حتی اگر کششی اندک داشته باشد که او را به خود جلب کند، وسیلهٔ آزمایش است. عجیب‌تر اینکه خود انسان‌ها، وسیلهٔ آزمایش یکدیگر هستند: **لِيَبْلُوهُ بَعْضُكُم بَعْضًا**<sup>(۱)</sup>. **وَرَفَعَ بَعْضُكُم فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ**<sup>(۲)</sup>. تعبیرات گوناگونی در آیات آمده و چند آیه به این مضمون هست: ما شماها را وسیلهٔ آزمایش یکدیگر قرار دادیم. برخی انسان‌ها برای برخی دیگر جاذبه‌ای دارند که وسیلهٔ آزمایش آنها می‌شود. اگر حتی برعکس، موجب نفرت شوند، بازهم آزمایشی دیگر است؛ اینکه انسان در مقابل کسی که از او نفرت دارد، چه عکس‌العملی نشان می‌دهد. خداوند وسایلی اعم از طبیعی، جغرافیایی و غیره، و زمینه‌هایی فراهم آورده است. شاید عوامل ارثی و ژنتیک نیز مؤثر باشند. او خود می‌داند که چه عواملی لازم است تا حادثه‌ای در عالم رخ دهد. براساس آیه‌ای که گذشت، قرآن می‌فرماید: بعضی‌ها که مرفه‌اند و زندگی بهتری دارند، وسیلهٔ آزمایش برخی دیگر هستند. فقیران برای ثروتمندان وسیلهٔ آزمایش هستند در اینکه آیا توانگران، وظیفهٔ خود را دربارهٔ آنان انجام می‌دهند یا نه؟ آیا به آنها فخر می‌فروشند یا نه؟ تکبر می‌کنند یا نه؟ ثروتمندان نیز برای فقیران وسیلهٔ آزمایش هستند. برخی از آنان در مقابل ثروتمندان کرنش می‌کنند؛ زیرا طمعی در مال آنها دارند. برخی دیگر به آنان حسد می‌ورزند. برخی نیز سعی می‌کنند از اموالشان اقتناص کنند، در اینکه به صورت مشروع یا نامشروع بگیرند. اینها وسیله‌های آزمایش هستند. گاهی کسی زیباست. قیافهٔ زیبایی او برای دیگران و برای خود او آزمایش است. اگر کسی زشت است، برای دیگران و برای خود او آزمایش است. زیبایی یوسف (علیه السلام) (برای خود او نیز آزمایش بود. اگر این زیبایی را نداشت، به داستان زلیخا مبتلا نمی‌شد، تا آشکار شود آیا در آن وضعیت خود را حفظ می‌کند یا نه. پس وسیلهٔ آزمایش وی، جمال خود او بود؛ در عین اینکه این زیبایی برای زلیخا، زنان مصر و برادران او نیز آزمایش بود. یک تیر است و صدها نشان! خدا با یک تیر،

صدها نشان می‌زند. این، زیباییِ این جهان است. عجب دستگahi است! چقدر حکمت در هر جزئی از اجزای این عالم وجود دارد!

۱. محمد (۴۷)، ۴: تا بعضی از شما را به بعضی دیگر بیازماید.

۲. انعام (۶)، ۱۶۵: و بعضی از شما را بر بعضی دیگر، پایه‌هایی بالا برد تا در آنچه به شما داد، شما را بیازماید.

## صفحه ۴۱

سبب امتحان الهی آن نیست که خدا نمی‌داند، بلکه انسان موجودی است که باید انتخاب کند، و برای انتخاب کردن باید زمینه‌هایی فراهم شود. یعنی همواره انسان سر چندراهی‌ها قرار گیرد تا یکی را انتخاب کند. انسان در نگاه کردن، شنیدن، سخن گفتن و سایر اموری که هر لحظه با آن روبه‌روست، همواره آزمایش می‌شود. بنابراین هرچه روی زمین است، وسیله امتحان است. نه تنها بدی‌ها، بلاها و مرض‌ها موجب آزمایش هستند، بلکه نعمت‌ها نیز وسیله آزمایش هستند. **وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً** <sup>(۱)</sup> و **وَيَلْوَنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ** <sup>(۲)</sup>. وقتی خدا آن مُلک را به سلیمان مرحمت فرمود و در یک چشم بر هم زدن، تخت بلقیس را از یمن به مرکز حکومت او در شامات آوردند، او درمقابل چنین چیزی که برایش اتفاق افتاد، چیزی که در عالم نظیر نداشته یا بسیار کم اتفاق می‌افتد، فرمود: **قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ؟** <sup>(۳)</sup> «این فضل خداست، تا مرا بیازماید آیا شکر این نعمت را به جا می‌آورم، یا کفران می‌کنم.»

پس همه نعمت‌ها و بلاها، وسیله آزمایش‌اند و به یک معنا تمام جهان، آزمایشگاه انسان است. ما با ورود به این جهان، وارد آزمایشگاه می‌شویم؛ اگرچه در ابتدا نمی‌توانیم آزمایش بدهیم و هنوز تکلیف نداریم و چند سالی باید بگذرد تا به سن تکلیف برسیم و زمینه‌های آزمایش فراهم شود و قدرت شرکت در آزمون پیدا کنیم. از این زمان، آزمایش‌ها شروع می‌شود و تالاب گور و آخرین نفس همواره ادامه می‌یابد تا زمینه‌هایی برای انتخاب ما فراهم گردد. گفتن، شنیدن، نگاه کردن، فکر کردن و حتی تصور ذهنی، صحنه‌های آزمایش هستند. **إِنَّ بَعْضَ الظُّلُمَاتِ** <sup>(۴)</sup>. ممکن است در ذهن خود گمانی بپرید که گناه باشد. انسان حق ندارد درباره هر چیزی به دلخواه خود فکر کند. بی‌جهت نباید درباره مؤمن سوءظن داشت. حتی ذهن و درون انسان هم جای آزمایش است. آگاهان توجه دارند که در هر حالی، ده‌ها و صدها آزمایش برای آدمی وجود دارد و همه، نعمت خدایند که اگر نباشند، رشد و تکاملی پیدا نمی‌شود. اگر انسان کار خوب کرد، یک قدم بالا

۱۰. انبیاء (۲۱)، ۳۵: و شما را به بدی و خوبی می‌آزماییم؛ آزمودنی.

۱۲. اعراف (۷)، ۱۶۸: و آنها را با خوبی‌ها و بدی‌ها آزمودیم.

۳. نمل (۲۷)، ۴۰: گفت این از فضل خداوندگار من است تا مرا بیازماید که سپاس می‌گزارم، یا ناسپاسی می‌کنم.

۴. حجرات (۴۹)، ۱۲: راستی که بعضی گمان‌ها گناه است.

## ﴿ صفحه ۴۲ ﴾

می‌رود، وگرنه همان جا می‌ماند. گاهی هم انسان مردود شده، یک قدم به عقب برمی‌گردد. اینکه خداوند زمینه رشد ما را فراهم کرده، خود چه نعمت عظیمی است! اگر این آزمایش‌ها نبود، همان نطفه‌ای بودیم که در ابتدا بودیم. **هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّدْكُورًا \* إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْقَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ<sup>(۱)</sup>**. خدا می‌فرماید: ما انسان را با این ویژگی‌ها که مجموعه‌ای از عوامل و گرایش‌ها و جاذبه‌های گوناگون است، خلق کردیم، تا او را آزمایش کنیم. پس هدف از آفرینش بشر در این جهان، آزمایش اوست. ولی از قرآن استفاده می‌شود که آزمون، هدف نهایی نیست؛ زیرا آزمایش می‌کند تا آدمی خود را به کمال برساند و . به تعبیر فلسفی . استعدادهاي خود را به فعلیت برساند. آنچه انسان قرار است بشود و می‌تواند بشود، تحقق یابد، استعدادهايش به فعلیت برسند، و بالقوه‌ها بالفعل گردند. قرآن نام این را «آزمایش» گذاشته است.

در میان این آزمایش‌ها، چیزهایی که اهمیت بیشتری دارند طبعاً گرفتاری و درگیری و ابهام بیشتری خواهند داشت. به این گونه موارد، افزون بر «ابتلاء» و امثال آن، «فتنه» نیز اطلاق می‌شود. فتنه، آزمایشی حساس، کارساز و نقطه عطف است و به‌طورکلی اهمیت بیشتری دارد. پس فتنه و آزمایش، از لحاظ مصداق، عام و خاص هستند. هر فتنه‌ای آزمایش است، اما شاید هر آزمایشی را نتوان فتنه نامید. این برحسب استظهار است.

## حوزه‌های آزمایش در قرآن

با توضیحی که گذشت، هرچیز و هرکس ممکن است وسیله آزمایش باشد. یعنی با هرکس که به گونه‌ای رابطه دور یا نزدیک داشته باشیم، وسیله آزمایش ما خواهد بود. ولی قرآن، بر برخی آزمایش‌ها تأکید کرده است. این تأکید از آن‌روست که ما درباره

آنها بیشتر مواظب باشیم. گاهی با آوردن «ن» تأکید ثقیله همراه با قسم، بر آن تأکید کرده است. به عنوان نمونه بیان آزمایش باتعبیر **وَلَنْبَلُونَكُمْ**، غیر از «نتبلیکم» است. در جمله ولنبلونکم، لام قسم و نون تأکید ثقیله،

۱۰. انسان (۷۶)، ۱، ۲: به یقین روزگاری بر آدمی گذشت که چیزی یادکردنی نبود. ما آدمی را از نطفه‌ای آمیخته آفریدیم؛ او را می‌آزماییم.

### ﴿ صفحه ۴۳ ﴾

بیانگر حتمی بودن آزمایش است. در يك نگاه، حوزه‌های آزمایش را می‌توان به این صورت دسته‌بندی کرد:

اول: امور مادی. بخشی از موارد آزمایشی که قرآن بیان کرده، مربوط به امور مادی است، مانند: **وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ**<sup>(۱)</sup>. خوف و نامنی، گرسنگی. در برخی جاها تشنگی هم استفاده می‌شود. از دست دادن زن و فرزند، از آن جمله هستند. براساس برخی احادیث، منظور از «ثمرات» فرزندان هستند<sup>(۲)</sup>. از بین رفتن اموال و دارایی‌ها با آتش‌سوزی یا غرق شدن در دریا یا خشک‌سالی، همگی وسایل آزمایش‌اند. پس بخشی از این امتحانات که فراوان‌اند و مکرر در قرآن بیان شده‌اند، به امور مادی مربوط می‌شوند.

دوم: امور فکری و عقیدتی. برخی آزمون‌ها درباره امور فکری و عقیدتی است. وسواس‌ها و القانات شیاطین، وسیله آزمایش است. **لِيَجْعَلَ مَا يُُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً**<sup>(۳)</sup>. قرآن به این بُعد توجه ویژه کرده است. بنابراین همه شبهات و تشکیک‌هایی که برای تضعیف عقاید دینی القا می‌شوند و مطالبی که به‌طور دائم از رسانه‌های خارجی و سایت‌های اینترنتی منتشر می‌گردند، همه در این بخش قرار می‌گیرند. اینها فتنه‌های دینی، فکری و اعتقادی هستند. ظاهراً مقصود از «فتنه» در آیه **الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ**<sup>(۴)</sup> همین امور است. در آیه **وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً**<sup>(۵)</sup> نیز فتنه به همین معناست؛

سوم: فتنه‌های اجتماعی. برخی فتنه‌ها به امور اجتماعی مربوط هستند. حتی وجود خود پیغمبران، برای دیگران فتنه و آزمایش است. **لِيَقُولُوا أَهْؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا**<sup>(۶)</sup>. خدا چوپانی را به سوی فرعون می‌فرستد که بگوید: من پیامبرم و باید از من اطاعت کنی! او پوزخند زد و گفت

۱. بقره (۲)، ۱۵۵: به حتم شما را می‌آزماییم به چیزی از ترس و گرسنگی و کاسته شدن از دارایی‌ها و جان‌ها و میوه‌ها.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۱۸؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۱۹.

۳. حج (۲۲)، ۵۳: تا آنچه را شیطان القا می‌کند، ابزار آزمونی قرار دهد. ...

۴ بقره (۲)، ۱۹۱.

۵. بقره (۲)، ۱۹۳: با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای نماند.

۶. انعام (۶)، ۵۳: تا [کافران] بگویند: آیا خداوند، اینان را از میان ما نعمت [هدایت] بخشیده است؟

## صفحه ۴۴

که چرا فرد دیگری نفرستاده و تو چوپان فقیر تھی دست را فرستاده است؟ در زمان پیغمبر نیز می‌گفتند: **لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْشِ عَظِيمٍ؛** <sup>(۱)</sup> «اگر خدا می‌خواست پیغمبر نفرستد، چرا شخص بزرگی را نفرستاد؟ منظورشان از «بزرگی»، ثروتمندی و دارا بودن موقعیت اجتماعی مهم بود. می‌گفتند چرا جوان یتیمی را که از کودکی یتیم شده، برای دعوت آنان می‌فرستد. خدا بر اینها منت گذاشت و از میان همه، او را انتخاب کرد. ولی آنها در مقابل، مسخره می‌کردند. این مورد و نظایر آن، از امتحان‌های خداوند است. فتنه‌های اجتماعی که موجب گمراهی انسان‌های فراوانی شده و گاه نسل‌هایی را هدف قرار داده‌اند و گاهی دامنه آنها تا روز قیامت باقی می‌ماند، مصداق امتحانها و فتنه‌های عظیم هستند و مراحل گوناگونی از شدت و ضعف و عظمت دارند که ما باید به آنها توجه داشته باشیم تا در این امتحان‌ها موفق شویم. آنچه برای يك دانش‌آموز مهم است، آن است که پاسخ پرسش‌های درسی را به درستی بدهد، و این امر چنان ذهن او را مشغول می‌کند که گاهی گرسنگی و تشنگی را هم از یاد می‌برد. وقتی همه عالم جای امتحان است و همه پدیده‌های زندگی ابزار آزمایش است ما باید چگونه به آنها بنگریم و چه دغدغه‌ای نسبت به آنها داشته باشیم؟! دست کم باید به اندازه ضرورت که بتوانیم امتحان دهیم، آنها را بشناسیم، و درباره هر چیز از آن جهت که متعلق تکلیف است بیندیشیم، اگرچه خدای متعالی از لطف خود، در اینها هم لذت‌هایی قرار داده تا برای ما جاذبه داشته باشد؛ زیرا همیشه عقل به کار نیست. اگر گرسنگی نباشد، کسی به فکر غذا خوردن نمی‌افتد، تبلی می‌کند و مریض می‌شود و چه بسا جانش به خطر افتد. بنابراین از لطف خداست که لذت غذا خوردن و سایر لذت‌ها را برای انسان آفریده تا به آن سو جذب شود. اما جذب شدن، هدف نیست، بلکه مقدمه است تا امتحان شویم، و در عالم ابدی رحمتی را دریافت کنیم که هیچ موجودی لیاقت دریافت آن رحمت را ندارد. آن رحمت ویژه کسانی است که در این عالم، خوب امتحان داده‌اند. پس هدف

نهایی آنجاست و امتحان، هدیه متوسط است. مقصود اصلی، رسیدن به پاداش الهی است. **وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ** <sup>(۲)</sup>. آیا چیز دیگری فراتر از آن هست یا نه؟ به عقل ما

۱. ازخرف (۴۳)، ۳۱: چرا قرآن بر بزرگ‌فردی از این دو شهر فرود نیامده است؟

۲. توبه (۹)، ۷۲: و خشنودی خداوند، بزرگ‌تر است.

## صفحه ۴۵

نمی‌رسد. ولی می‌دانیم چیزی است که ملایکه هم لیاقت درک آن را ندارند، و خدا آن را برای انسان مقدر فرموده به شرط آنکه از عهده امتحان الهی در این دنیا برآید.

### انتساب همه امتحان‌ها به خداوند

در مواردی که قرآن از فتنه و ابتلا بحث کرده، روح همه آنها این است که خدای متعال زمینه‌ای فراهم می‌آورد تا افراد بر سر دوراهی‌ها و چندراهی‌ها قرار گیرند و یک راه را انتخاب کنند. حقیقت امتحان، فتنه، ابتلا و هدف از آفرینش انسان در این عالم همین است. بنابراین امتحان‌کننده حقیقی خداست و امتحان‌شونده، انسان است. اما موارد امتحان برحسب تعبیرهای قرآن کریم تفاوت دارند. در دسته‌ای از آیات، خدای متعالی امتحان کردن را به خود نسبت داده است و در دسته دیگر، آن را به انسان‌ها نسبت داده است (انسان‌ها فتنه ایجاد کردند). ولی هدف کلی از همه آنها این است که زمینه انتخاب انسان‌ها فراهم شود تا با اختیار خود، استعدادهایشان را شکوفا کنند و راه نهای را برگزینند.

### آزمودن انسان‌ها با امور تکوینی و تشریحی

چنان‌که گفته شد در يك نگاه کلی، آیات فتنه، ابتلا و امتحان به دو دسته تقسیم می‌شوند. آیات دسته اول، یعنی ابتلائی که خدا به خود نسبت می‌دهد، نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته درباره امور تکوینی هستند. یعنی چیزهایی را ایجاد کرده یا دارای وصفی قرار داده است تا انسان‌ها به وسیله آنها آزمایش شوند؛ دسته دوم، آیاتی هستند که خدا دستورهایی داده

است که وسیله آزمایش هستند. یعنی تشریح احکام برای این است که انسانها آزمایش شوند که آیا دستورات خدا را عمل می کنند یا نه. پس آیات بیانگر آزمایش با امور تکوینی نیز بر دو دسته هستند: یک دسته آیاتی هستند که به طور کلی بر این اصل دلالت دارند که همه چیزها وسیله امتحان و آزمایش اند، دسته دوم، آیاتی هستند که موارد خاصی را بیان می فرمایند. این دو دسته، نسبت به یکدیگر عام و خاص هستند، و دسته بندی جزئی اینها نتیجه علمی دربر ندارد.

## ﴿ صفحه ۴۶ ﴾

از جمله آیاتی که به طور کلی می فرماید: ما همه انسانها را امتحان می کنیم، این آیه است: **أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ \* لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...؛** <sup>(۱)</sup> «مردم گمان نکنند همین که گفتند ایمان آوردیم، ما آنها را رها می کنیم و از آنها می پذیریم. اینها باید امتحان شوند. پیشینیان را امتحان کردیم، اینها را نیز امتحان خواهیم کرد. پس از این نیز هرکس بیاید، امتحان خواهد شد. این اصل کلی است. اما آیه از وسیله امتحان بحثی نمی کند؛ بلکه به طور کلی می فرماید: امتحان برای همه صورت خواهد گرفت. برخی آیات، همه پدیده های زمین را وسیله امتحان دانسته است: **إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛** <sup>(۲)</sup> «هر چیزی که شما روی زمین ببینید که جاذبه ای دارد، توجهتان را به خود جلب می کند، زینت و زیوری است و جهت خوشایندی دارد، وسیله آزمایش است در اینکه چگونه رفتار خواهید کرد. آیا انسان، خوبی و بدی و حلال و حرام را رعایت می کند یا شیفته زر و زیور دنیا می شود؟ آیا دستورهای خدا درباره اینها را اجرا می کند یا نه و چه کسانی بهتر اجرا می کنند؟ یعنی امتحان شدگان دارای مراتب گوناگونی هستند تا بهترین ها شناخته شوند. **لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.**

### مال و اولاد، طبیعی ترین وسایل آزمایش

برخی آیات، نعمت های مختلفی را وسایل آزمون دانسته است؛ مانند دارایی ها و فرزندان، که در این دو آیه آمده است: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ (۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ؛** <sup>(۴)</sup> «اموال شما و فرزندان، وسایل آزمایش هستند. در میان اموری که انسان به آنها وابستگی پیدا می کند، این دو چیز طبیعی تر هستند. شاید هیچ جای دنیا انسانی پیدا نشود که به اموال دنیا تعلق خاطری نداشته باشد و مال یا فرزند نخواهد و لازمه فرزند داشتن این است که همسری برگزیند.

۱. عنکبوت (۲۹)، ۲، ۳.

۲. کهف (۱۸)، ۷.



۳۰ انفال (۸)، ۲۸: بدانید که همانا دارایی‌ها و فرزندان شما آزمونی [برای شما] است.

۴۰ تغابن (۶۴)، ۱۵.

## ﴿ صفحه ۴۷ ﴾

پس به‌طورکلی، دو چیز موجب می‌شود بیشتر انسان‌ها به دنیا دل‌بستگی پیدا کنند و این چیزها نقش مهمی در رفتار انسان‌ها دارند: یکی اموال و دیگری فرزندان. آنان که فرزند دارند، می‌دانند خدا چه علاقه خاصی بین آنان و فرزندان‌شان قرار می‌دهد؛ به‌ویژه مادرها حاضر می‌شوند حتی جان خود را فدای فرزندشان کنند. فرض کنید هنگامی که بچه‌ای درون استخر بیفتد یا دریا مشرف به غرق شدن باشد، پدر یا مادر او خود را به آب می‌زند تا نجاتش دهد و چه بسا خود در همین راه هلاک شود. دل‌بستگی انسان به فرزند، با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. همین‌گونه است مالی که آدمی کسب می‌کند، به‌ویژه آنچه برای به دست آوردنش زحمت کشیده باشد. خدای متعالی توجه ما را به اسباب امتحان بودن آنها جلب کرده است تا نشان دهد که خود اینها اصالت ندارند. اگر خدا اینها را زینت دنیا و دارایی جاذبه قرار داد، حکمت‌هایی دارد و مهم‌ترین آنها این است که شما با آنها امتحان شوید.

آیه ۱۵۵ سوره بقره که پیش‌تر به آنها اشاره کردیم هم شامل مال و فرزند نیز می‌شود؛ اما بر امور خاصی تکیه کرده است. **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ** <sup>(۱)</sup>. در این آیه، جان‌ها، مال‌ها و میوه‌ها را نام برده است و در برخی تفاسیر، «ثمرات» به فرزندان تفسیر شده است. به‌طورکلی فقر و غنا، وسیله‌های آزمایش‌اند و خداوند در هر دو مورد می‌گوید: «ما مبتلا می‌کنیم» که به معنای امتحان است. در زبان فارسی، «مبتلا کردن» را فقط درباره سختی‌ها به کار می‌بریم، اما در اصطلاح قرآنی، هر امتحانی اعم از راحت و سختی «ابتلا» نامیده شده است. خداوند در مقام گله از انسان می‌فرماید: **فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ \* وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ** <sup>(۲)</sup>؛ اگر خدا آدمی را بیازماید به اینکه او را در جامعه محترم کند و مورد اکرام قرار گیرد و نعمت‌هایی به او دهد، می‌گوید بله خدا مرا احترام کرده و گرامی داشته است. اما اگر او

۱۰ بقره (۲)، ۱۵۵.

۲۰ فجر (۸۹)، ۱۵، ۱۶: اما انسان وقتی خداوندگارش او را بیازماید و اکرام کرده، نعمت بخشد، گوید خداوندگارم مرا اکرام کرده؛ ولی وقتی او را بیازماید و روزی او را تنگ گیرد، گوید خداوندگارم مرا خوار کرده است.

## صفحه ۴۸

را به فقر امتحان کند و روزی او را تنگ و کم کند، از یاد می برد که هر دوی اینها امتحان بود و می گوید خدا مرا خوار کرده و به من اهانت کرده است. در صورتی که هر دو وسیله امتحان هستند و هیچ یک از اینها دراصل، نه ملاک اکرام است و نه ملاک اهانت. قرآن سپس بر این نکته تأکید می کند که علت مبتلا شدن به فقر و تنگی روزی از ناحیه خودتان است، و هنگامی که به یتیمان و بینوایان کمک نمی کنید خودتان مبتلی به گرفتاری و تنگدستی می شوید و در واقع ابزار امتحانتان تغییر می کند.

درباره امتحان به وسیله فراوانی نعمت نیز آیاتی در قرآن آمده است. تعبیر رساتر در میان این آیات، خطاب به خود پیغمبر اکرم است: **وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ** <sup>(۱)</sup>. تعبیر **وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ** در این آیه بسیار معنادار است. زمانی که انسان به صورت عادی به چیزی می نگرد، می گویند: «نظر الیه»؛ ولی گاهی به چیزی خیره می شود، گردن می کشد تا خوب نگاه و تماشا کند. در این صورت به آن «چشم دوختن» می گویند. خداوند در این آیه می فرماید: به این نعمت ها و متاع هایی که به گروه هایی از مردم دادم چشم ندوز، یعنی به اینها اهمیت نده. اینها کالاها و زخارف دنیا است که به آنان دادم، تا ایشان را مورد فتنه و آزمایش قرار دهیم. به چیزی که وسیله آزمایش افراد است، نباید حسرت خورد. اگر به فرض، در آزمونی ورقه یا تعداد سؤال بیشتری به دانش آموزی بدهند، برای آن است که در کلاس بالاتری بوده و درس بیشتری خوانده است؛ پس به طور طبیعی سؤالش بیشتر است و ورقه امتحانی بزرگتری دارد. وجود چنین چیزی در دست او حسرت ندارد. ثروت، گونه ای از اوراق امتحانی است و فقر نیز گونه دیگری از آن. هر دو را باید به چشم امتحان نگاه کرد. لذت هایی که کسی در این زندگی دارد، نباید مایه حسرت دیگران باشد و بگویند: چرا ما چنین نعمتی نداریم؟ و چقدر خدا آنها را دوست می دارد! زیرا نعمت داشتن، به معنای دوستی خدا با آنان نیست؛ بلکه گاهی نشانه نبود دوستی است. در آیه ای آمده است:

۱۰ طه (۲۰)، ۱۳۱: و دیده مدوز [و خیره مشو] به آنچه گروه هایی از آنان را از آرایش زندگی دنیا بهره مند کرده ایم، تا آنان را بدان بیازماییم.

## صفحه ۴۹

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا؛ <sup>(۱)</sup> ما این نعمت‌ها را به آنها دادیم تا وسیله‌ای عذاب آنها شوند. پس نعمت‌هایی که در دست کافران و فاسقان است، نباید مایه حسرت شما شود؛ زیرا اینها وسایل آزمایش هستند. طبیعت این عالم و همه کالاهای آن، این است که وسیله آزمایش است. ما به اشتباه می‌پنداریم که اینها مطلوب اصیل‌اند و باید به آنها دل بست. درحالی‌که این امور اصالت ندارند و لذت‌های آنها نیز وسیله سنجش ماست. اختلاف سطح زندگی افراد نیز برای آزمودن آنان است.

### گروه‌های ثروتمند و فقیر

راه امتحان دیگر این است که در میان جامعه به تقدیر الهی قشری برخوردار و قشری محروم پدید می‌آیند. عده‌ای اموال فراوان، قصرها و کاخ‌ها و چیزهای دیگر دارند و عده‌ای دیگر، به نان شب محتاج‌اند. راز و حکمت این برخورداري و آن محرومیت چیست؟ اگرچه این بدان معنا نیست که خود آنها نقشی در کارشان نداشته‌اند، بلکه زمینه‌ای برایشان فراهم شده و توانسته‌اند مالی به دست بیاورند و ثروتی بیندوزند، و گروه دیگر چنین زمینه‌ای نداشته‌اند و در نتیجه، چنین وضعی پدید آمده که در همه جوامع کم‌وبیش همین‌گونه است. آرمان و آرزوی مارکسیست‌ها این بود که روزگاری بیاید که همه از نظر مالی یک‌سان شوند. آنها مدعی بودند چنین آرزویی محقق خواهد شد، ولی پس از هفتاد سال حکومت نتوانستند در این راه پیشرفت کنند. در طول تاریخ، همیشه چنین بوده که گروهی از مردم ثروتی بیشتر از دیگران داشته‌اند. این کمی یا زیادی ثروت نیز در طیف گسترده‌ای می‌گنجد. گاهی کسانی مثل قارون بودند که کلیدهای گنج‌های او را اشخاص بسیار نیرومند می‌بایست حمل کنند ... : مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ <sup>(۲)</sup>. کلید انبارهای ثروت و گنج‌های آن‌قدر سنگین بود که یک نفر نمی‌توانست آنها را بکشد. خود آن اموال که

---

۱. توبه (۹)، ۸۵: همانا خدا می‌خواهد که آنان را به آن [نعمت‌ها] عذاب کند.

۲. قصص (۲۸)، ۷۶: ... که بردن کلیدهای آن [گنج‌ها] بر گروهی نیرومند سخت می‌آمد.

قابل محاسبه نبود. این مرتبه‌ای از ثروت بود. کسانی هم بودند و اکنون نیز هستند که به نان شب محتاج بودند و هستند.

حکمت این تفاوت چیست؟ چرا خدا چنین مقدر فرموده که انسان‌ها تا این اندازه در برخورداري از حظوظ دنیا و بهره‌مندی‌ها

باهم متفاوت باشند؟ در چند آیه به این مطلب پاسخ داده شده است. وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا

**آناکم!** <sup>(۱)</sup> اگر خدا می‌خواست، می‌توانست همه شما را یک‌سان قرار دهد. همه یک نوع غذا داشته باشید، لباس‌هایتان مثل یکدیگر باشد، خانه‌هایتان همانند باشد، همه چیز یک‌نواخت باشد. ولی خدا این را نخواسته و زمینه‌هایی را فراهم کرده است که اختلافاتی در ثروت‌ها پدید آید. این اختلاف دهش‌ها برای این است که شما آزمایش شوید. آیا آنان که ثروت بیشتری دارند، حق دیگران را می‌دهند؟ آیا آنان که ثروت کمتری دارند، به فقر خود یا به آنچه حق آنان است قانع هستند یا به مال دیگران دست‌درازی می‌کنند؟ آیا به تقدیرات خدا راضی هستند یا از خدا گله‌مندند و در اعماق دل شکوه می‌کنند که چرا این‌گونه امتحان می‌دهیم؟ در میان بندگان خدا، کسانی هستند که برخورداري از همه ثروت‌های دنیا، با محتاج بودن به لقمه‌ای نان، برای آنان تفاوتی ندارد. البته تصور حال آنها برای ما بسیار مشکل است، ولی خداوند زمینه رشد آدمی را آنقدر گسترده قرار داده که همین انسانی که گاهی بر اثر دل‌بستگی‌ها به امور مادی، چنان پست می‌شود که برای پولی مختصر یا کالایی اندک، حاضر است تملق بگوید و خود را ذلیل کند و نزد این‌وآن گردن کج کند، ممکن است آن‌چنان اوج بگیرد که اگر همه ثروت‌های دنیا را در کف‌های قرار دهند و او را هم در کف دیگر بگذارند که دستش از همه اینها خالی است، برای او تفاوتی نمی‌کند؛ زیرا او باور کرده که همه اینها وسیله آزمایش است، و کار خدا حکیمانه است؛ او بدون حکمت کاری نمی‌کند. اگر ثروتمند یا فقیر باشم، در هر صورت می‌توانم بندگی خدا کنم و به مقامی برسم که فرشتگان مقرب خدا خادم

---

۱۰ مائده (۵)، ۴۸: اگر خداوند می‌خواست، شما را گروهی یک‌سان قرار می‌داد، ولی [چنین نکرد] تا شما را در آنچه داده،

بیازماید.

﴿ صفحه ۵۱ ﴾

من شوند. خداوند آدمی را برای آن مقام خلق کرده است، نه برای طلا و نقره یا سنگ و آهنی که روی هم سوار کند. باور او این است که خدا حکیم است و هر دو را برایش عزیز می‌داند. می‌گوید: خدا بهتر از من می‌داند که چه چیز برای من خوب است. او در هر دو حال شکر می‌کند. انسان‌ها می‌توانند به چنین معرفتی دست یابند.

**تفکیک دو نوع آزمایش: تقدیر روزی‌ها و لزوم تلاش آدمی برای کسب حلال**

آنچه گذشت، با انجام وظیفه آدمی در کسب روزی حلال و کار کردن او منافاتی ندارد؛ زیرا آن نیز نوعی آزمایش است که آیا به دستورهای خدا عمل می‌کند یا نه. بنابراین، این دو را باید از یکدیگر تفکیک کرد. ما موظفیم در پی مال و ثروت برویم، کار

کنیم، زحمت بکشیم و عرق بریزیم، ولی اگر به هر دلیلی، از نعمتی محروم شلیم و روزهایی گرسنگی کشیدیم یا سراسر عمرمان با فقر گذشت، باید به تقدیر خدا راضی باشیم. این دو مسئله متفاوت است. انسان‌ها بسیاری اوقات، در این گونه موارد خلط‌ها و اشتباهاتی می‌کنند؛ چنان‌که درباب توکل خلط می‌کنند و خیال می‌کنند معنای توکل این است که انسان در خانه بنشیند و به کسب و کار نپردازد، تا خدا روزی او را بدهد! توکل، حالت قلبی بنده است و کار کردن، وظیفه شرعی اوست. آدمی باید به‌عنوان وظیفه شرعی کار کند؛ ولی باید باور قلبی او این باشد که خدا روزی‌اش را می‌دهد. نظیر این مطلب، در مراجعه به پزشک و مداوا کردن بیمار و توکل کردن بر خدا جاری است. ما باور داریم که **وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ** <sup>(۱)</sup>. هرکس مریض می‌شود، خدا شفایش می‌دهد، اگر به‌صلاح او باشد. شفا به دست خداست؛ اما بیمار وظیفه دارد نزد پزشک برود و از دارویی که تجویز می‌کند استفاده کند. گاهی فرد باید ثروت فراوانی را برای درمان خود خرج کند، ولی درعین حال باید باور قلبی‌اش این باشد که فقط خدا شفا می‌دهد. اگر او مصلحت بداند، شفا می‌دهد؛ پس باید بر خدا توکل، و به وظیفه نیز عمل کرد. این دو مسئله، در بسیاری موارد با یکدیگر خلط می‌شوند. پس اینکه خدا، هم

۱۰ شعراء (۲۶)، ۸۰: و هرگاه بیمار شوم، او مرا شفا می‌دهد.

وسعت روزی و هم فقر را وسیله آزمایش قرار داده، بدین معنا نیست که فقیر تنبلی کرده، در خانه بنشیند و بگوید خدا چنین برای من خواسته و این وسیله آزمایش است. این فقر، آزمایش است، اما درپی کار رفتن نیز آزمایشی دیگر است؛ یعنی ازقبیل دسته دوم آزمایش‌هاست که با افعال تشریعی صورت می‌گیرد. تمام تکالیف الهی و وسایل آزمایش هستند، تا معلوم شود چه کسی بخت عمل می‌کند؛ چه در حوزه عبادت، چه در حوزه امور شخصی و چه درباره امور خانواده یا امور جامعه. همه اینها آزمایش هستند. جالب است که خداوند موارد ویژه‌ای مانند حرمت صید و شکار را درباره کسانی که در حرم (در مسجدالحرام و یا اطراف مسجدالحرام تا محدوده حرم) هستند یا در حال احرام هستند، به‌مثابه آزمایش مطرح فرموده است: **لِيُبْلُوَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَمَا فِيكُمْ** <sup>(۱)</sup>. می‌فرماید: ما گاهی شکاری می‌فرستیم که دست شما به آن می‌رسد، یا اگر نیزه بیندازید به او می‌خورد. این وسیله آزمایش است که آیا صید می‌کنید یا نه. نظیر این مطلب درباره اصحاب سبت آمده است. خدا به آنها دستور داده بود که روز شنبه، ماهی صید نکنند. روز شنبه، ماهی‌ها به ساحل می‌آمدند. **إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَعًا وَيَوْمَ لَا يَسْئُونَ لَا تَأْتِيهِمْ** <sup>(۲)</sup>. روزهای شنبه، دسته‌دسته ماهی‌ها کنار ساحل می‌آمدند و بسیار آسان می‌شد آنها را صید کرد. اما روزهای

دیگر این گونه نبود؛ ماهی‌ها کمتر پیدا می‌شدند و صید با زحمت فراوان همراه بود. خدا فرموده بود در روز شنبه، که ماهی‌های فراوان می‌آمدند، صید نکنید. این امتحان بود که آیا به دستور خدا عمل می‌کنند، یا می‌گویند اقتصاد از مسائل اصلی است و اگر پول نداشته باشیم همه چیز بر باد است! بنی‌اسرائیل بهانه آورده، گفتند ما روز شنبه صید نمی‌کنیم، اما حوضچه‌هایی در ساحل دریا درست کردند. روز شنبه که ماهی‌ها وارد حوضچه‌ها می‌شدند، ورودی آنها را می‌بستند و روز یکشنبه صید می‌کردند! به همین دلیل

۱۰ مائده (۵)، ۹۴: به حتم، خدا شما را به چیزی از صید می‌آزماید که در دسترس و تیررس شماست.

۱۲ اعراف (۷)، ۱۶۳: آن‌گاه که ماهیان آنان در روز شنبه آنان [که صید حرام بود] آشکارا [به ساحل] به سوی آنان می‌آمدند و روزی که شنبه [و صید حرام] نبود، نمی‌آمدند.

﴿ صفحه ۵۳ ﴾

خدا آنها را مسخ کرد و به صورت میمون درآمدند. برخی کارها و حیل‌های شرعی ما نیز از همین قبیل است. گرفتاری‌هایی هم که در پی آنها می‌آید، به سبب همین‌هاست. گرانی، خشک‌سالی، زلزله، سیل و چیزهایی مانند آنها، ناشی از کارهای ناروای خود ماست.

### مصادیقی ویژه از امتحانات الهی<sup>۱</sup>

گاهی در قرآن، چیزهایی جزئی، فتنه نامیده شده که انسان در شگفت می‌ماند. در سوره مدثر آمده است موکلین دوزخ، نوزده نفر هستند: **عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ**<sup>(۲)</sup>. سپس می‌فرماید: **وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً**؛<sup>(۳)</sup> اینکه ما می‌گوییم شمار کارگزاران جهنم نوزده نفر است، امتحانی برای مردم است. چون در کتاب‌های آسمانی پیشین، این مطلب آمده بود. بیان این عده به این سبب است که مؤمنان اهل کتاب، یقین داشته باشند که این مطلب صحیحی است و ایمان بیاورند. اما آنها که ریگی به کفش دارند، می‌گویند عدد نوزده چه خصوصیتی دارد؟ چرا بیشتر یا کمتر نشد؟ پس خود همین که می‌گوییم شمار موکلین دوزخ نوزده نفرند، امتحان الهی است. بنابراین همواره باید هوشیار بود و توجه داشت که همه پدیده‌ها برای ما امتحان است و مبادا در امتحان مردود شویم.

امتحان پیامبران و اولیای خدا

خدا امتحان‌های ویژه‌ای برای پیغمبران قرار می‌دهد. همه مردم امتحان می‌شوند و کسی

۱. چنان‌که پیش‌تر گذشت، در قرآن مواردی برای فتنه و امتحان بیان شده که قطعی است و به‌یقین واقع خواهد شد. بخشی از این موارد عام است و برای همه وجود دارد؛ مانند امتحان با مال و فرزند: **أَمَّا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ**؛ اموال و فرزندان شما وسیله‌های امتحان هستند. بخش دیگری از امتحانات، ویژه برخی افراد است. در این موارد نیز امتحان قطعی و تغییرناپذیر است و خواه‌ناخواه واقع خواهد شد؛ مانند امتحاناتی که برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) (اتفاق افتاد: **وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ**). برخی آیات نیز کیفیت بعثت انبیا را وسیله امتحان مردم معرفی فرموده است. از مصادیق دیگر امتحان، همه جاذبه‌های زمین و جهانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم. اینها امتحاناتی است که خدای متعالی قرار داده است. امتحان‌کننده و فاعل فتنه، خداست.

۲. مدثر (۷۴)، ۳۰: بر آن [دوزخ] نوزده [فرشته] گماشته‌اند.

۳. مدثر (۷۴)، ۳۱: و ما این تعداد را قرار ندادم جز برای آزمونی....

## صفحه ۵۴

استثنا نمی‌شود اما مهم‌ترین امتحانی که قرآن ذکر کرده و شاید در طول تاریخ بشر، چنین امتحانی کم‌نظیر باشد، امتحان حضرت ابراهیم (علیه السلام) است. امتحان‌های ایشان، داستان‌های مفصلی دارد از قبیل در آتش افتادن، فرمان ذبح اسماعیل و دشواری‌های دیگری که در عالم بی‌نظیر است. اینکه کسی را با منجیق در آتش بیندازند، منحصر به ایشان است. دست کم در قرآن و تاریخ نیامده است که آتش عظیمی که نتوان نزدیک آن شد فراهم بیاورند و برای آنکه کسی را در آن بیندازند، از منجیق استفاده کنند. در آتش افتادن و صبر کردن ایشان، بسیار جالب است. در فاصله‌ای که ایشان از منجیق به سمت آتش پرتاب می‌شد، جبرئیل آمد و گفت: **هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ؟** ای ابراهیم، کاری با ما داری تا کمک کنیم؟ گفت: اما الیک فلا؛ حاجت به تو نه. از تو چیزی نمی‌خواهم. جبرئیل گفت: پس از خدا بخواه. گفت: او خودش می‌بیند و به درخواست نیازی ندارد. **حَسْبِيَ مِنَ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي**.<sup>(۱)</sup> گفتن این جمله آسان است. انسان نمی‌تواند در سردردی ساده صبر کند. ایشان قرار است در چنین آتشی بیفتند اما از جبرئیل نیز حاجت نمی‌خواهد! راستی اگر همه عالم خلق شده بود برای اینکه یک ابراهیم در آن پیدا بشود، ارزش داشت! پس از آنکه ابراهیم پیرمردی شده و همسرش نیز نازاست، در اواخر یک قرن زندگی (در حدود صدسالگی) خدا فرزندی به او داده؛ آن‌هم فرزندی که در عالم بی‌نظیر است. اگر ما اوصاف حضرت علی (اکبر) علیه السلام (را نمی‌دانستیم، شاید

اعتقادمان این بود که فرزندی به زیبایی و کمال حضرت اسماعیل یافت نشده است. در جوانی اسماعیل، از خداوند دستور می‌رسد که باید او را سر ببری! او هیچ تعلل و تردیدی نمی‌کند. تا ابراهیم دانست که چنین وظیفه‌ای دارد، به سرعت آماده شد. این امتحانات، مقدمه بود تا حضرت ابراهیم به مقام امامت برسد. **وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ**

۱۰. **أَمَرَ مُرُودٌ يَجْمَعُ الحُطَبَ فِي سَوَادِ الكُوفَةِ عِنْدَ نَهْرِ كُوفَى مِنْ قَرَبَةِ قُطْنَانَ وَأَوْقَدَ النَّارَ فَعَجَزُوا عَنِ رَمِي إِبْرَاهِيمَ فَعَمِلَ لَهُمْ إِنْ لَيْسَ المُنْحَنِيقَ قُرْمِي بِهِ فَتَلَقَاهُ جَبْرئِيلُ فِي الهَوَاءِ فَقَالَ هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ فَقَالَ أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا حَسْبِي اللَّهُ وَنِعْمَ الوَكِيلُ فَاسْتَقْبَلَهُ مِيكَائِيلُ فَقَالَ إِنْ أَرَدْتَ أَحْمَدُ النَّارَ فَإِنَّ خَزَائِنَ الأَمْطَارِ وَالمِيَاهِ بِيَدِي فَقَالَ لَا أُرِيدُ وَأَتَاهُ مَلَكُ الرِّيحِ فَقَالَ لَوْ شِئْتَ طَيَّرْتُ النَّارَ قَالَ لَا أُرِيدُ فَقَالَ جَبْرئِيلُ فَاسْأَلِ اللَّهَ فَقَالَ حَسْبِي مِنْ سؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۵، ۱۵۶).**

﴿ صفحه ۵۵ ﴾

**إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**<sup>(۱)</sup>. اگر ما بفهمیم که حضرت ابراهیم با همه این کمالات، باید در مقابل سیدالشهدا (علیه السلام) زانو بزند، جا دارد که همه این عالم فدای حسین باشد. اکنون اگر کسی به ساحت ابا عبد الله جسارت کند زمینه امتحانی را فراهم می‌کند که شامل من و شما هم می‌شود؛ تا در مقابل آن چه عکس‌العملی نشان دهیم؟ آیا به سبب برخی اغراض سیاسی و ریاست و مانند آن سکوت می‌کنیم و به این اندازه هم به خودمان زحمت نمی‌دهیم که محکوم کنیم و بگوییم کار بدی کردند؟! ببینید آدمی از کجا به کجا می‌رسد. آن ابراهیم است و این سیدالشهدا (علیه السلام)؛ و ما حاضر نیستیم به سبب اغراض دنیایی خود، توهین‌کننده به سیدالشهدا (علیه السلام) (را محکوم کنیم. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

در مقابل این امتحان‌ها، خداوند نعمت‌هایی نیز به برخی پیغمبران داده که به هیچ کس نداده است. برحسب ظاهر آیه شریفه **هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي**،<sup>(۲)</sup> سلطنتی که خداوند به سلیمان داد، ظاهراً نظیری نداشته است. جن، انس، وحش، طیر و همه چیز در اختیار او بود. یکی از مواردی که بخش کوچکی از اظهار لوازم سلطنت او بود، آوردن تخت عظیم بلقیس از یمن به منطقه شامات بود. وقتی گفتند بلقیس تخت عظیمی دارد، گفت: چه کسی می‌تواند تخت او را بیاورد؟ **قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ؟**<sup>(۳)</sup> کسی که خدا علمی [اندک] به او داده بود گفت: قبل از اینکه پلک چشمت به هم بخورد، آن را می‌آورم. «سپس قرآن نمی‌فرماید که او رفت و آورد، بلکه می‌فرماید: **فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ**. پس از این سخن، سلیمان مشاهده کرد که تخت بلقیس در برابر اوست. یعنی (آصف) عمل کرد و فرصتی نگذشت؛ تا چشم



۱۰ بقره (۲)، ۱۲۴: و [یاد آر] آن هنگام که ابراهیم را خداوندگارش با فرمان‌هایی بیازمود، پس او آنها را انجام داد، گفت: راستی که تو را پیشوای مردم قرار خواهم داد.

۲۰ ص (۳۸)، ۳۵: به من سلطنتی بده که پس از من برای کسی روا نباشد.

۳۰ نمل (۲۷)، ۴۰: آن که اندکی از علم کتاب نزد او بود، گفت: من آن را به نزد تو می‌آورم، پیش از آنکه پلک چشمت را بر هم زنی و چون [سلیمان] آن را در نزد خود نهاده دید، گفت: این از فضل خداوندگار من است تا مرا بیازماید، که او را سپاس می‌گزارم یا ناسپاسی می‌کنم.

## صفحه ۵۶

به هم بزند، چنین کرد. آیا آدمی می‌تواند چنین قدرتی داشته باشد؟ قرآن می‌گوید انسان می‌تواند بر اثر بندگی خدا چنین شود. وقتی سلیمان این نعمت را از خدا دید، گفت: این نعمت خداست که به من داده و فضلی است تا مرا آزمایش کند، که آیا شکر این نعمت را به جا می‌آورم، یا کفران نعمت می‌کنم؟ چنین نعمتی که این‌گونه کسان را در اختیار من قرار داده، وسیله آزمایش است. اگر آتش نمرود، وسیله آزمایش است، احضار تخت بلقیس در یک چشم به هم زدن نیز وسیله آزمایش است.

### تاریخچه‌ای از امتحانات الهی در نهج البلاغه

در خطبه قاصعه که بزرگ‌ترین خطبه نهج البلاغه است، نکاتی بسیار زیبا و منظم درباره امتحانات الهی در عالم خلقت بیان شده است که تاریخچه‌ای از امتحانات الهی به شمار می‌آید<sup>(۱)</sup>.

امیر مؤمنان(علیه السلام) ابتدا می‌فرماید که وقتی خدای متعالی حضرت آدم را خلق کرد، فرشتگان و ابلیس را به وسیله حضرت آدم امتحان کرد. گویا اولین امتحان در عالم خلقت، امتحان فرشتگان و ابلیس به وسیله حضرت آدم بود. یعنی خدای متعالی به فرشتگان، و ابلیس که در صف آنها قرار داشت امر فرمود: **فَعُوْا لَهُ سَاجِدِيْنَ**؛ همه در مقابل او به خاک بیفتید. فرشتگان سجده کردند. آیا آنان تمام فرشتگان بودند یا فقط فرشتگان ارضی بودند، یعنی آنها که موکل در زمین بودند؟ در برخی روایات آمده است که دسته‌ای از فرشتگان، چنان در جلال و جمال الهی مستغرق هستند که اصلاً خبردار نشدند که خدا انسان و آدمی آفریده است. به‌رحال قدر متیقن این است که همه فرشتگان ارضی که موکل به این عالم بودند، بی‌چون و چرا به سجده افتادند. در میان اینها، فقط ابلیس بود که از جنس فرشتگان نبود و از فراوانی عبادت، بسیار شبیه آنها شده بود. حضرت در همین خطبه

می‌فرماید: **قَدْ عَبَدَ اللَّهُ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمْ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الآخِرَةِ؛ ابليس پیش از خلقت حضرت آدم، شش هزار سال عبادت خدا کرده بود.** سپس ایشان می‌فرماید: معلوم نیست این سال‌ها که می‌گوییم، از سال‌های دنیایی و ۳۶۵ روزه است که شما می‌شناسید، یا سال آخرتی که هر روزش

۱۰. نهج البلاغه، خ ۱۹۲.

﴿ صفحه ۵۷ ﴾

هزار سال است: **إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ**<sup>(۱)</sup>. اگر همین سالی باشد که ما می‌شناسیم (با ۳۶۵ روز و هر روز ۲۴ ساعت)، شیطان شش هزار سال پیش از آنکه آدم خلق شود، به عبادت خدا مشغول بود. گویا ملائکه می‌پنداشتند که شیطان هم از آنهاست. به همین سبب وقتی به فرشتگان خطاب شد که بر آدم سجده کنید، ابلیس نیز مکلف به سجده شد و باینکه از جن بود و فرشته نبود، در این خطاب جمعی، مخاطب خداوند شد.

#### تناسب امتحان و ممتحن

در اولین امتحانی که در این عالم رخ داد، همه ملائکه قبول شدند و ابلیس مردود شد. **لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِيمٍ مَسْنُونٍ**<sup>(۲)</sup>. ابلیس مدعی بود که من از آدم شریف‌تر هستم، و چون از آتش خلق شده‌ام، پس اصل خلقت من از او شریف‌تر است؛ بنابراین در برابر او خضوع نمی‌کنم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) (سپس می‌فرماید: **وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ بَخَطَفُ الأَبْصَارِ ضِيَاؤُهُ وَيَبْهَرُ العُقُولَ رَوَاؤُهُ وَطِيبِ يَأْخُذُ الأَنْفَاسَ عَزْفُهُ لَفَعَلَ؛** «اگر خدا می‌خواست آدم را از نوری بیافریند که تابش آن چشم‌ها را می‌ریاید و منظره آن عقل‌ها را مبهوت می‌کند و از عطری که تمام نفس‌ها را به خودش مشغول می‌کند و همه می‌خواهند او را ببینند، به یقین چنین می‌کرد.» اگر آدم این‌گونه خلق شده بود، ابلیس نیز در برابر او سجده می‌کرد. همچنین برای ملائکه بسیار ساده بود به چنین موجودی که این‌همه شکوه و عظمت دارد و زیبا و دوست‌داشتنی است، سجده کنند. سجده ملائکه از آن جهت ارزشمند بود که آنها نگفتند: ما کجا و موجودی خاکی کجا؟ چون فرمان خداوند بود، آنان اطاعت کردند. اما ابلیس تکبر کرد و گفت: **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ؛** من از او برترم. ولی اگر خدا آدم را از چنین نوری خلق کرده بود، ابلیس نیز تسلیم می‌شد؛ ولی در این صورت امتحانی تحقق نمی‌یافت.

پس بسیاری از اموری که در این عالم بر ما مجهول هستند، حکمت‌هایی دارند، ولی ما

۱۰ حج (۲۲)، ۴۷: به یقین روزی در نزد خداوندگار توست، همتان هزار سال از سال‌هایی که شما برمی‌شمارید.

۲۰ حجر (۱۵)، ۳۳: من آن نیستم که برای بشری که او را از سفالی پدید آورده، از گلی بدبو آفریده‌ای، سجده کنم.

## ﴿ صفحه ۵۸ ﴾

خبر نداریم که چرا چنین‌اند و حتی گاهی در دل و گاهی به زبان، به آنها اعتراض می‌کنیم. خداوند حکمت‌هایی دارد که می‌داند آدم را این چنین از خاک بیافریند، تا فرشتگان و ابلیس درمقابل او امتحان شوند به اینکه آیا حاضرند درمقابل موجودی خاکی، به خاک بیفتند یا نه؟ **وَلَوْ فَعَلَ لَطَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً**؛ اگر خدا آدم را آن‌چنان آفریده بود، همه گردن‌ها در برابر او خاضع می‌شوند. **وَلَحَقَّتِ الْبُلُؤَى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ**؛ آن وقت امتحان ملائکه نیز بسیار آسان بود؛ دیگر نمره بالایی نمی‌خواست و آزمون ساده‌ای بود. پرسش چهار عمل اصلی از کسی که دوره متوسطه را گذرانده، امتحانی به شمار نمی‌آید، امتحان وقتی معنادار است که متناسب با آزمون‌شونده، دشوار باشد.

### امتحان با امور ناشناخته

خدا خلق خود را با چیزهایی که از اصل آن بی‌خبرند، امتحان می‌کند. اگر پاسخ امتحان معلوم باشد، امتحان نخواهد بود. مانند امتحانی است که پاسخ پرسش نیز درکنار آن نوشته شده باشد. **وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَنْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمَيِّزاً بِالْاِخْتِيارِ لَهُمْ وَنَفِيّاً لِلْاِسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ وَإِبْعَاداً لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ**. حکمت ابتلای امتحان‌شوندگان به مجهولات، آن است که از سویی آزمایش شوند و مرتبه اطاعت آنان معلوم شود، و از سوی دیگر، وقتی اطاعت کردند، روح استکبار، تکبر و خودبزرگ‌بینی از آنها سلب شود. زیرا خودبزرگ‌بینی، در هیچ کاری مطلوب نیست. برای از بین بردن روح استکبار در بندگان، خداوند وسایلی قرار داده تا دماغ آنان به خاک مالیده شود. در سجده نماز، مستحب است که بینی را به خاک بمالیم.

حضرت امیر(علیه السلام) در بخش دیگری از این خطبه، به بیان امتحان خدای متعالی از فقرا و اغنیاء می‌پردازد. خدا به کسانی زندگی مرفه، ثروت و وسایل خوشی و راحتی داده، و کسانی را به فقر و تهیدستی مبتلا کرده است. شما نگاهتان را به

ثروت‌ها یا به تھی دست‌ها ندوزید و به آنها اهمیت ندهید؛ زیرا آنها ملاک ارزش انسان‌ها در نزد خدا نیستند، بلکه وسایل امتحان هستند. سپس حضرت به آیه‌ای از قرآن استدلال می‌کند: **أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ \* نَسَارِع**

**لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ؛** <sup>(۱)</sup> آیا چنین می‌پندارند که وقتی مال و ثروت و فرزندان بسیاری به آنها می‌دهیم، نشانه دوستی خدا با آنان و خیر و خوبی برای آنهاست؟ آری اینها هیچ اصلاتی ندارند و وسایل آزمایش هستند. نه این است که چون ما آنها را دوست داشتیم این ثروت را به آنها دادیم، گاهی همین نعمت‌ها باعث می‌شود که بر عذاب آنان افزوده شود. پس اهمیت ندهید به اینکه شما در نعمت و رفاه هستید و آنان در فقر زندگی می‌کنند؛ بلکه فقط به فکر انجام وظایف خود در برابر خداوند باشید. **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ.** خدا بنادگان خود بزرگ‌بین را با اولیای خود که به نظر آنها مستضعف‌اند، امتحان می‌کند. اولیای خدا در چشم آنها، انسان‌های ناتوان و ضعیف‌اند، ولی خدا چنین خواسته که آنان را با این فقرا امتحان کند. در این سو نیز فقرا را از راه دیگری، به وسیله اغنیا امتحان می‌کند که آیا احکام شرعی را درباره آنها رعایت می‌کنند یا نه؟ بسیاری هستند که به وظایف واجب خود در برابر اغنیا عمل نمی‌کنند؛ آنان را نمی‌از منکر نمی‌کنند، عیب‌ها را به آنها تذکر نمی‌دهند و برای اینکه بتوانند از ثروت یا موقعیت آنها استفاده کنند، به آنها احترام می‌گذارند. امتحان آنان در این است که آیا به سبب ثروت به کسی احترام می‌گذارند یا به سبب دین؟ و آیا بر فقر خود صبر می‌کنند یا در اموالی که حق تصرف ندارند، دست‌اندازی می‌کنند؟

بخش دیگر این خطبه، درباره امتحان خدای متعالی از مردم به وسیله انبیاست. بیشتر انبیا از طبقات پایین اجتماع و فقیر بودند، و موقعیت اجتماعی و شکوه و عظمتی نداشتند. همین امر، مایه امتحان برای مردم شد. در اینجا چند عبارت مفصل زیبا و جالب آمده که برای اختصار، فقط به یک جمله اشاره می‌کنیم. **لَوْ كَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَا تُرَامُ؛** اگر انبیا از مردمی آن‌چنان نیرومند بودند که کسی طمع در توان آنها نمی‌کرد، **لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الْإِعْتِبَارِ وَأُبْعَدَ لَهُمْ فِي الْإِسْتِكْبَارِ؛** باعث می‌شد که مردم بسیار راحت برای آنها اهمیت قایل شده، حرف آنها را بشنوند، به آنها اعتنا کنند و در برابر آنها تکبر نورزند و بزرگی نرروشند. قرآن

۱۰ مؤمنون (۲۳)، ۵۵، ۵۶: آیا [کافران] می‌پندارند که آنچه از مال و فرزند به آنان می‌دهیم، برای آنها در [دادن] خوبی‌ها شتاب می‌کنیم؟ بلکه نمی‌فهمند.

## صفحه ۶۰

درباره پیغمبر اکرم(ص) صلی الله علیه و آله (سخن مخالفان را گزارش کرده که می‌گفتند اگر خدا می‌خواست پیامبری بفرستد، چرا یکی از بزرگان این دو شهر را نفرستاد: **لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ**<sup>(۱)</sup>. منظور آنان از «رجل عظیم»، فرد ثروتمند و صاحب قدرت بود. چرا جوانی را که از کودکی یتیم بوده، به پیامبری برگزیده است؟ حضرت در اینجا اشاره می‌فرماید که بیشتر انبیا همین‌گونه بودند تا مردم امتحان شوند. اگر انبیا صاحبان قدرت و عظمت و سلطنت بودند، دیگران راحت تسلیم آنها می‌شدند و امتحانی پدید نمی‌آمد. **وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْاِتِّبَاعُ لِرُسُلِهِ... أُمُوراً لَهُ خَاصَّةٌ لَا تَشْؤُهَا مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ**. این عبارت، برای اهل دقت و معرفت، بسیار عالی است. حضرت می‌فرماید: خدا چنین خواسته که پیروی از انبیا، به خود او اختصاص یابد؛ یعنی انگیزه مردم در پیروی از انبیا، فقط خدا باشد، و هیچ شائبه‌ای مانند چشمداشت به ثروت و قدرت آنان در زندگی، در نیت مردم نباشد. این نکته برای ما بسیار آموزنده است که در انگیزه خود در پیروی از اسلام و اهل بیت(علیه السلام) تأمل کنیم. آیا انگیزه ما فقط این است که خدا فرمان داده، یا به این سبب است که در کنار آن منافع داریم؟ خداوند برای آنکه شائبه‌ای در میان نباشد، چنین خواسته است که پیروی از پیغمبران، فقط به خاطر خود او باشد. **وَكُلَّمَا كَانَتْ الْبُلُؤَى وَالْاِخْتِبَارُ اعْظَمَ كَانَتْ الْمَثُوبَةُ وَالْجَزَاءُ أَجْزَلَ**؛ هرچه امتحان دشوارتر باشد، پاداش آن بیشتر خواهد بود. این عبارت، بیانگر قاعده‌ای کلی و بسیار روشن است، طبعاً برخی امتحان‌ها آسان‌تر و برخی دشوارتر است. امتحان‌های ساده که پاسخ آنها آسان‌اند، پاداش چندانی ندارند. این امتحان فقط برای کسانی که در همان حد هستند ارزش دارد. امتحان کلاس اول، برای کلاس اولی‌ها اهمیت دارد، ولی برای گروه‌های برتر ارزشی ندارد. هرچه امتحان دشوارتر باشد، نتیجه و پاداشی که در سایه امتحان به دست می‌آید، اهمیت بیشتری دارد. پیامبر(ص) صلی الله علیه و آله (هم امتحان داشت، اما آنچه او در سایه امتحان به دست می‌آورد، از همه آنچه ما در عالم می‌شناسیم، ارزشمندتر بود. در واقع، در عقل ما نمی‌گنجد که خدا بر اثر عمل کردن پیامبر به وظایف خویش، چه پاداشی به او داد. امتحانات پیامبر اعظم(ص) صلی الله علیه و آله(، از امتحانات ابراهیم(ع) علیه السلام (نیز فراتر بود. اهمیت

۱۰ زخرف (۴۳)، ۳۱.

## صفحه ۶۱

امتحانات حضرت ابراهیم(علیه السلام) (را کم و بیش می‌توان فهمید، اما امتحانات بسیار دقیقی هم هست که کسانی حتی صورت مسئله را هم نمی‌فهمند! برای مثال، ابراهیم، در آتش افتادن را با رضایت و رغبت پذیرفت، ولی امتحان مهم‌تر، پیشنهاد کمک جبرئیل به او بود: هل لك من حاجة؟ کاری با ما داری؟ ابراهیم میان زمین و هوا، در فضایی است که او را از منحنیق پرت کرده‌اند تا داخل آتش بیفتد. در این فاصله، جبرئیل به او پیشنهاد کمک داد. ایشان فرمود: اما الیک فلا؛ به تو احتیاجی ندارم. این آزمون، از سوختن در آتش و حتی از ذبح فرزند نیز مهم‌تر است؛ اینکه در چنین حالی، انسان فقط به خدا امید داشته باشد و به هیچ‌کس دیگری اعتماد نکند. چنین امتحاناتی، برای پیغمبر اسلام فراوان بود.

### امتحان مردم با سفر پرمشقت حج در سرزمین بی‌آب و علف

بخش دیگر این خطبه، بیان تاریخچه‌ای از امتحانات الهی است. امیرالمؤمنین(علیه السلام) (از هر بخش نمونه‌ای انتخاب کرده و از جمله فرموده‌اند: از زمان حضرت آدم تا آخرین فرد انسان که روی زمین خواهد بود، خداوند همه را به وسیله‌ای امتحان کرده و خواهد کرد که برای همه مشترک است و آن اینکه سنگ‌هایی را در بیابانی بی‌آب و علف قرار داده و سنگ سیاهی نیز در آنجا گذارده و سپس از همگان. از حضرت آدم(علیه السلام) تا همه کسانی که روی این زمین زندگی می‌کنند. خواسته است که بر گرد آنها طواف کنند و به سنگ سیاه احترام بگذارند؛ سنگی که به تعبیر امیرالمؤمنین(علیه السلام) (نه می‌بیند، نه می‌شنود، نه نفعی برای کسی دارد و نه می‌تواند به کسی ضرری برساند. اگر صورت معنوی یا برزخی و ملکوتی‌اش تأثیری دارد و می‌شنود، موضوع دیگری است، اما آنچه مردم می‌بینند سنگ است که باید گرد آن طواف کنند. مهم‌ترین عبادتی که همه مسلمان‌ها با آن آزمایش می‌شوند، همین حج است که باید به حج‌الاسود احترام گذاشت. یعنی سنگی سیاه، وسیله امتحان است. **أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأُولَىٰ مِنْ لَدُنْ آدَمَ**(علیه السلام) **(إِلَى الْأَخْرَيْنِ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ... لَا تَصْرُ وَلَا تَنْفَعُ وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ**. خداوند، حضرت آدم تا آخرین انسانی را که روی این زمین زندگی کنند، با این سنگ آزموده است؛ سنگی که هیچ نفع و ضرری از آن سراغ ندارند؛ نه می‌بیند و نه می‌شنود،

بلکه فقط برای اطاعت خدا باید بروند و آنجا را دور بزنند. سپس حضرت ادامه می‌دهد: **وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَمَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَاتٍ وَأَنْهَارٍ... لَكَانَ قَدْ صَعَّرَ قَدْرَ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ؛** اگر خدا خانه خود را در جایی قرار می‌داد که دارای باغ‌های زیبا، درخت‌های پرمیوه، نهرهای جاری و منظره‌های چشم‌نواز بر روی تپه یا قطعه‌ای زمین حاصلخیز

پردرخت و پرآب بود، امتحان آسان، و مزد آن نیز کم می‌شد. آن‌گاه ارزش جزای این امتحان نیز بسیار اندک و حقیر می‌شد؛ چون در آن صورت دیگر امتحانی نبود و دلخواه همه بود. مگر مردم جهان، پول‌های کلان خرج نمی‌کنند که چند روزی در نقاط خوش آب‌وهوای عالم تفریح کنند؟ اگر خانه خدا نیز چنین جایی بود، مردم از همه عالم هجوم می‌آوردند و پول‌هایشان را خرج می‌کردند تا چند روز در آنجا خوش گذرانی کنند. امتحان این است که باید در سرزمین خشک مکه و در آن وضعی که از فراوانی جمعیت پدید می‌آید، حضور یافت. آنان که رفته‌اند، می‌دانند که در آن ازدحام جمعیت، به‌ویژه در روز برگشتن از منا چه خبر است. در این اوضاع معلوم می‌شود چه کسی به این سفر تن می‌دهد و عاشقانه می‌رود<sup>(۱)</sup>. امتحان این است که آیا حاضرند برای خدا، در جایی که مناظر دیدنی نیست و فقط سنگ‌ها و بیابان خشک است، به‌زحمت و با صرف هزینه‌گزارف بیایند؟ اما اگر برفرض، خانه خدا دارای باغ‌ها و مناظر زیبا بود، این سفر امتحان نبود، بلکه همه اشتیاق رفتن و تماشا کردن داشتند.

### امتحان مؤمنان پیشین با حاکمان بیدادگر

حضرت امیر(علیه السلام) در بخش دیگری از خطبة قاصعه، درباره امتحان مؤمنان پیشین می‌فرماید:

۱۰. در یکی از سفرهای حج، خانواده‌ای اتریشی را دیدم که از منا پیاده برمی‌گشتند. آن راه هم راه بسیار شلوغی بود و روی جاده، لجن بسیاری ریخته بود. اینها هم پرورش‌یافته در آب‌وهوا و محیط تمیز کشوری اروپایی بودند. آنان با آن وضع، عاشقانه در این مسیر حرکت می‌کردند. همچنین یکی از هم‌سفران ما، عشق عجیبی به حرم الهی داشت به گونه‌ای که هنگام بازگشت از سفر حج در فرودگاه، قسم خورد که اگر الان به من اجازه دهند، حاضر از همین جا سوار شوم و دوباره برگردم. این عشقی الهی است که خدا در دل مردمان باایمان قرار داده است. فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ.

﴿ صفحه ۶۳ ﴾

تَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِيْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ قَبْلَكُمْ كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمَحِيصِ وَالْبَلَاءِ أَمْ يَكُونُوا أَنْقَلِ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً وَأَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً وَأَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالًا؛ تاریخچه مؤمنان پیش از خود را مطالعه کنید. اکثر مؤمنان در گذشته، کسانی بودند که با گرفتاری زندگی کردند و زندگی مرفه، آرام و آسوده‌ای نداشتند. آیا بار آنان از همه سنگین‌تر نبود و تنگ‌دست‌تر از دیگران نبودند؟ حضرت سپس بنی‌اسرائیل در چنگال فرعونیان را مثال می‌زند. باآنکه آنان فرزندان پیامبران بودند، فرعونیان از آنان بیگاری کشیده، همانند بردگان با آنها رفتار می‌کردند: أَخَذَتْهُمْ الْقَرَاعَةُ عَيْبَادًا. ایشان سپس اشاره می‌کنند که اگر افراد در این امتحانات قبول شوند، در همین دنیا پاداش‌هایی می‌بینند، اگرچه جای پاداش حقیقی آخرت است، و پاداش برخی امتحانات فقط در آخرت

است: **فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَإِنَّ عَدَا حِسَابٍ وَلَا عَمَلَ**<sup>(۱)</sup>. ولی خدا از سر لطف خود، به برخی کارهای خوب، در همین جا تاناندازه‌ای پاداش می‌دهد. حضرت می‌فرماید: **حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُجَّانَهُ جَدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي حَبَّتِهِ وَالْإِحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَصَائِقِ الْبَلَاءِ فَرَجًا فَأَبْدَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الدُّلِّ**. وقتی خدا دید بنی‌اسرائیل در چنگال فرعونیان هستند و صبر جدی دارند، یعنی امتحان خوبی پس دادند، بر بلای خدا صبر کرده، دست از دین خود برداشتند و فرعون و بت پرست نشدند، بلکه آنها که معرفت بیشتری داشتند، به سبب محبت خدا، و کسانی دیگر، از خوف خدا، بر فقر و گرفتاری و بردگی، صبری واقعی و جدی کردند، خدا فرجی از آن سختی‌ها برایشان قرار داد و خواری آنان را به عزت تبدیل کرد. کار به جایی رسید که فرعونیان غرق شدند و آنان نجات یافتند.

### حکمت اعلام آزمون ازسوی خداوند

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که راز و حکمت اینکه خداوند اعلام کرده که ما انواع و اقسام امتحانات برای بشر داریم چیست؟ حکمت کلی آن، کسب آمادگی است. وقتی معلم اعلام

---

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۵۸. راستی که امروز [در دنیا جای] کار است و نه محاسبه، و راستی که فردا [در جهان آخرت جای] حساب است نه کار.

﴿ صفحه ۶۴ ﴾

می‌کند که فلان روز امتحان است، به این معناست که به دانش‌آموزان یا دانشجویان هشدار می‌دهد که خود را برای پاسخ دادن آماده کنند تا در امتحان مردود نشوند. خدا از نهایت لطف خود، هم امتحان را قرار داده تا وسیله تکامل شود؛ زیرا اگر امتحان نبود، خوب و بد از یکدیگر شناخته نمی‌شد و کسی مستحق پاداش نبود، و هم اعلام برگزاری کرده که خود لطفی دیگر است. بیان مصادیق امتحان و اینکه خداوند با چه چیزهایی ما را امتحان می‌کند، لطف سوم است. بنابراین هم امتحان کردن، رحمت است، هم اعلام امتحان، و هم اشاره به اینکه سؤالات امتحانی از چه قبیل هستند. البته اگر عین سؤال را بگویند و اشاره کنند که فردا فلان ساعت با فلان کار شما را آزمایش می‌کنیم، امتحان جدی نخواهد بود. امتحان باید تاناندازه‌ای مجهول و مبهم باشد. بنابراین به‌طور کلی بیان شده که امتحاناتی در پیش خواهید داشت و موارد آن نیز مال و مقام و فرزند و همسر و موارد بیان‌شده دیگر در قرآن خواهد بود.



پس فایدهٔ اعلام برگزاري امتحانات الهي اين است که ما آمادگي کسب کنيم تا هنگام پاسخ دادن موفق شويم. **يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ** <sup>(۱)</sup>. قرآن در اینجا فتنه را به شيطان نسبت داده، به اين سبب که وسيلهٔ امتحان، شيطان است. مبدا شيطان شما را فريب داده، هدف فتنه قرار دهد آن چنان که پدر و مادرتان را با وسوسه، از بهشت بيرون کرد. او به آدم گفت: **هَلْ أَذُوكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكُ لَّا يَبْلَى** <sup>(۲)</sup>. سپس براي آنان قسم خورد که من خير شما را مي خواهم: **وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ** <sup>(۳)</sup> و به اين وسيله، آدم و حوا را فريب داد <sup>(۴)</sup>. آنچه در اینجا بايد بدانيم هين است که شيطان، انسان را فريب مي دهد. خدا هشدار مي دهد: مواظب باشيد شيطاني که پدر و مادرتان را فريب داد، شما را نفريند.

۱۱. اعراف (۷)، ۲۷: اي فرزندان آدم، شيطان شما را نفريند آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بيرون راند.

۲. طه (۲۰)، ۱۲۰: آيا تو را به درخت جاودانگي و سلطنتي پايدار راهنمايي کنم؟

۳. اعراف (۷)، ۲۱: و آن دو را سوگند داد که من براي شما دل سوز و خيرخواه هستم.

۴. اين داستان در چه عالمي بوده و او چگونه آنان را فريب داد و آيا در آن عالم تکليف بود يا نبود؟ اينها بحث هايي است که بزرگان در تفاسير و کتب ديگر بيان کرده اند و اکنون دري بيان آنها نيستيم.

﴿ صفحه ۶۵ ﴾

## آزمون بني اسرائيل، هشداري به ديگران

بني اسرائيل، پس از نجات از فرعونيان به موسي عليه السلام (گفتند که اگر مي خواهي باور کنيم که تو واقعاً پيغمبر خدا هستي، با خدا مناجات مي کني و دستورهائي او را مي آوري، بايد او را ببينيم: **لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً**) <sup>(۱)</sup> ما تو را تصديق نمي کنيم مگر اينکه خدا را آشکارا ببينيم. حضرت موسي عليه السلام (هرچه آنها را نصيحت کرد که اين حرف ها را نزنيد، ناسپاسي نکنيد، خدا شما را از چنگال فرعونيان نجات داد، پس شکر خدا را به جا بياوريد و اطاعت خدا کنيد، گفتند نه، ما بايد خدا را ببينيم. ايشان با الهام الهي، هفتاد نفر از بني اسرائيل را براي رفتن به کوه طور انتخاب کرد: **وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا**) <sup>(۲)</sup> **فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ** <sup>(۳)</sup>. پس صاعقه اي آنان را فراگرفت و همه هلاک شدند <sup>(۴)</sup>. حضرت موسي عليه السلام (متحير ماند که برگردم به بني اسرائيل چه بگويم، درحالي که آنان خواهند گفت به عوض نشان دادن خدا، آنان را کشتي! **قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّايَ**) <sup>(۵)</sup> خدايا، اگر مي خواستي، پيش از اين، هم مرا و هم اينها را هلاک مي کردي». اين جمله نشان مي دهد

که چقدر در فشار واقع شده بود که چه جوابی به بنی اسرائیل بمانه گیر بدهد. خدا منت گذاشت و دوباره آنان را زنده کرد: **بَعَثْنَاكَم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**<sup>(۱)</sup>.

مقصود از بیان این داستان، این جمله بود که حضرت در مناجات با خدا عرض می کند: **إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ**؛<sup>(۲)</sup> این نیست جز امتحانی از جانب تو. با این امتحان، هرکس را بخواهی گمراه، و هرکه را بخواهی هدایت خواهی کرد». یعنی اگر کسانی هدایت و یا گمراه شوند، با اذن و مشیت توست. دامنه فتنه و امتحان، این همه گسترده است و

۱. بقره (۲)، ۵۵: تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد.

۲. اعراف (۷)، ۱۵۵: و موسی هفتاد مرد از قوم خود برگزید.

۳. نساء (۴)، ۱۵۳: پس صاعقه آنان را فراگرفت [و هلاک شدند].

۴. در اینکه آیا این حالت بر اثر تجلی خدا یا به مثابه عقوبت بود، دو احتمال هست.

۵. اعراف (۷)، ۱۵۵.

۶. بقره (۲)، ۵۶: سپس شما را پس از مرگتان برانگیخت، باشد که سپاس بگذارید.

۷. اعراف (۷)، ۱۵۵.

## ﴿ صفحه ۶۶ ﴾

شامل موارد گوناگون می شود. خدای متعالی بر ما منت می گذارد که هشدار می دهد حواستان را جمع کنید، این دنیایی که شما عمری در آن زندگی می کنید، در مقایسه با عمر آخرت، از یک چشم به هم زدن کمتر است. هفتاد یا صد سالی که برای شما بسیار طولانی است، وقتی آن را با بی نهایت بسنجید، چیزی به شمار نمی آید. عمر آخرت، بی نهایت است. اگر فرض کنید که عمر شما هزار سال هم باشد، متناهی است و با نامتناهی هیچ نسبتی ندارد؛ در نتیجه، از یک چشم به هم زدن نسبت به همه عمر انسان کمتر است. یک چشم به هم زدن نیز، کسری از ثانیه است و یک هزارم ثانیه هم، با یک عمر هزارساله نسبتی دارد. شما می توانید کسری را بنویسید که صورت آن ۱ و مخرج آن ۱۰۰۰، ضرب در ۳۶۵، ضرب در ۲۴ ساعت و هر ساعتی ضرب در

۶۰ دقیقه و هر دقیقه ضرب در ۶۰ ثانیه باشد. پس نسبتی دارند؛ اما همه عمر دنیا در مقایسه با آخرت، مانند عدد یک است با مخرج بی نهایت؛ نتیجه چه می شود؟ یعنی این دو هیچ نسبتی ندارند. خدا به صورت های گوناگون، این امتحان را بیان می کند. مسئله فقر و ثروت، امتحان است. بعثت انبیا و رفتن انبیا، امتحان است. آیا پس از رفتن آنان، ایمان خود را حفظ می کنید یا به کفر و جاهلیت برمی گردید؟ **أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؟** <sup>(۱)</sup> بهر حال حقیقت این عالم، مجموعه ای از امتحاناتی است که خدا متصدی آن است و گریزی از آن نیست، و فقط باید خود را برای پاسخ گویی به این امتحانات آماده کنیم.

### فتنه های دست ساز بشر

دسته ای دیگر از فتنه ها، به دست انسان ها پدیدار می شوند و خداوند به طور مستقیم، آنها را اعمال و ایجاد نمی کند. این دسته، به طور عمده فتنه های اجتماعی هستند. در این موارد، افزون بر اینکه امتحانات الهی خواهند بود؛ زیرا ما نیز درباره آنها وظیفه ای داریم و باید به وظیفه خود عمل کنیم، باید تلاش کنیم تا فتنه ما را فرانگیرد و ناخواسته به فتنه کشانده نشویم؛ زیرا این نوع فتنه، عواقب بسیار دشوارتری دارد. در فتنه های نوع اول، انسان تکالیفی دارد که باید در قبال فرزند یا

---

۱۰ آل عمران (۳)، ۱۴۴: اگر [پیامبر] مرد یا کشته شد، به عقب [و گذشته جاهلی خویش] برمی گردید؟

﴿ صفحه ۶۷ ﴾

مال یا غیر آن انجام دهد. فرض کنید مال را باید از راه حلال به دست بیاورد و در راه حلال صرف کند، فرزند را باید درست تربیت کند، نان حلال به او بدهد. همه اینها روشن هستند و اگر ابهام هایی بوده، انبیا و اولیا آنها را بیان کرده و راه حق را به ما نشان داده اند. اما فتنه های دست ساز آدمیان، بسیار پیچیده ترند و تشخیص حق و باطل در آنها بسیار مشکل است. در این امتحانات، نخست انسان باید بکوشد حتی المقدور درگیر نشود. یعنی در فتنه فرو نرود. اگر اوضاعی پدید آمد که انسان گیج شد و نفهمید که از کدام سو برود، در این اوضاع باید حواس خود را جمع کند تا عامل دست شیطان و فتنه گران نگردد. گاهی مسائل به اندازه ای پیچیده، مبهم و شبیه کلاف های سردرگم است که نمی توان برای باز کردن گره ها، از جایی شروع کرد. بنابراین از اول هشدار می دهند که چنین چیزهایی در کار است، حواس خود را جمع کنید تا ناخود آگاه عامل فتنه نشوید. شیاطین شما را به کارهایی وامی دارند که نتایج آنها برای شما روشن نیست، و به جایی خواهید رسید که بر سر خود می زنید و نمی دانید چه باید کرد. بیان این مطالب، افزون بر اینکه هشدار است تا انسان را برای امتحان آماده کند، بیدارباشی برای پیشگیری از وقوع فتنه است

تا آدمي به واسطه فتنه، گمراه نشود. هم در قرآن کریم به این مطلب اشاراتی شده و هم به تفصیل در فرمایش‌های امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار(علیه السلام) آمده است. در متون دینی مکرراً به فتنه‌ها، ابتلائات، امتحان‌ها و فتنه‌های آخرالزمان اشاره شده است، اما به زیبایی و وسعت مجموعه‌ای که در نهج‌البلاغه آمده، نیست، که مرحوم سید رضی؟ گزینش کرده است.

### فتنه‌های پیش از ظهور پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)

نهج‌البلاغه از فتنه‌های پیش از ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز یاد کرده است. حضرت امیر(علیه السلام) می‌فرماید: وقتی که خداوند پیغمبر را مبعوث فرمود، مردم درگیر فتنه‌های عجیبی بودند که **الْحَدَمُ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ وَتَزَعَزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ**؛ فتنه‌ها باعث شده بودند که رشته دین گسسته شود و پایه‌های یقین منهدم گردد. وقتی رشته دین گسسته شود، مردم گمراه، بی‌دین و مشرک می‌شوند. وقتی زمینه‌هایی برای یقین وجود ندارد، مردم حداقل به شک

﴿ صفحه ۶۸ ﴾

می‌افتند، شبهه‌ها و شکوک اطرافشان را می‌گیرد و راه برون‌رفت از این شبهه‌ها را نمی‌دانند. وقتی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) مبعوث شد، مردم عالم در چنین حالی بودند؛ رشته دین گسسته بود و عوامل یقین منهدم و متزلزل شده بود. به آسانی نمی‌شد راه صحیح را یافت و به حق یقین ورزید.

### سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای شیطان در فتنه‌گری

حضرت امیر(علیه السلام) به فتنه‌های فراوان زمان خود نیز اشاره می‌کند و عامل آنها را شیطان معرفی می‌کند. «شیطان فریاد کشیده و سواره‌نظام‌ها و پیاده‌نظام‌های خود را فراخوانده و در برابر شما صف‌آرایی کرده است». این تعبیری ادبی است؛ ولی هر مجاز و استعاره‌ای، مبتنی بر حقایقی است. باید حقیقتی باشد که این تشبیهات و استعاره‌ها بر آن دلالت می‌کند. معلوم می‌شود که به زبان روز، شیطان در میان آدمیان، هم سواره‌نظام و هم پیاده‌نظام دارد؛ هم سخت‌افزار و هم نرم‌افزار دارد؛ هم جنگ نظامی و هم جنگ نرم می‌کند. او این هر دو راه را دارد: هم فتنه‌های نظامی برپا می‌کند و کسانی را به جان هم می‌اندازد تا به روی یکدیگر اسلحه بکشند؛ و هم کارهای نرم‌افزاری دارد و فتنه‌های نرم را هدایت می‌کند. در زمان صدر اسلام، کمتر از سی سال از وفات پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) گذشته بود که این فتنه‌ها به دست شیطان و به رهبری او پا گرفت. امیرالمؤمنین(علیه السلام) با اشاره به آنها، به صورت‌های گوناگون هشدار داده است. ایشان، هم از مردم گله می‌کند، و هم می‌نالد و درباره عاقبت آنان نگران است که به کجا خواهد انجامید. ایشان می‌فرماید: **أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حَزْبَهُ وَاسْتَجَلَبَ حَيْلَهُ وَرَجَلَهُ** <sup>(۱)</sup>. خیل»

به معنای سواره نظام و «رجل» به معنای پیاده نظام است. یعنی شیطان گروه خود را جمع کرده و سواره نظام و پیاده نظام و همه زیرمجموعه دستگاه خود را فراخوانده است؛ چه آنها که نظامی و مسلح هستند، و چه کسانی که با وسوسه و شبهات، مردم را منحرف می کنند، همه در مقابل شما صف آرایی کرده اند.

۱۰. نهج البلاغه، خ ۱۰.

﴿ صفحه ۶۹ ﴾

### بصیرت علوی در رفع فتنه اصحاب جمل

شما فضایی آن روز را تصور کنید که اندیشیدن درباره آن برای روزگار ما نیز مفید است. تصور کنید: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از دنیا رفته اند. مدتی است یکی از پدرانهای پیغمبر به جای ایشان نشستند و چند سال هم حکومت کرده و سپس از دنیا رفته است. آنگاه یکی دیگر از پدرانهای پیغمبر، جانشین دوم ایشان شده است. اکثر مردم مسلمان که سالها پای درس پیغمبر بوده و در رکاب ایشان جنگیده اند، با آن دو بیعت کرده و آنان را به جانشینی پیغمبر پذیرفته اند. تا نوبت به خلیفه سوم رسیده که دو تا از دخترها یا دخترخوانده های پیغمبر را گرفته است. ایشان هم سالها حکومت کرد و کار او به جایی رسید که تمام مردم از بلاد گوناگون اسلامی شوریدند و او را به قتل رساندند. سپس مردم به در خانه علی (علیه السلام) آمده، فشار آوردند که شما باید خلافت را بپذیرید. و سرانجام به تعبیری که خود ایشان می فرمایند، آن قدر فشار آوردند که نزدیک بود امام حسن و امام حسین (علیه السلام)، که آن موقع بزرگ سال بودند، زیر دست و پای مردم له شوند. بدین ترتیب، ایشان حکومت را قبول کردند. دیری نگذشت که دو نفر از نزدیک ترین افراد به ایشان. طلحه و زبیر که پیش از همه با حضرت بیعت کردند<sup>(۱)</sup>. مخالفت آغاز کردند و گفتند که شما با دیکتاتوری رفتار کرده، با ما مشورت نمی کنید. ما به شما رأی دادیم که در کارتان شریک باشیم. ما در کشور اسلامی، صاحب مقام و موقعیتی هستیم. حضرت فرمود: کارهایی که می کنم، طبق فرمان خدا و سنت پیغمبر است. در اطاعت خدا و پیغمبر، نیازی به مشورت با شما ندارم<sup>(۲)</sup>. براساس کتاب خدا و سنت رسول خدا، با مردم بیعت کردم و گفتم در صورتی خلافت را می پذیرم که طبق قرآن و سنت پیغمبر عمل کنم و چیز دیگری از من نخواهید. شما بر این اساس با من بیعت کردید. من جایی برخلاف قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) عمل نکرده ام که مرا مؤاخذه کنید. در چنین فضایی، حضرت می فرماید: امروز فتنه بازگشته است. مثل زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که این فتنه بود و مردم در جاهلیت به سر می بردند، امروز فتنه دوباره برگشته و شما اسلام را فراموش کردید. چون اینها

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۱۷.

۲. ر.ک: نصح البلاغه، خ ۲۰۵.

﴿ صفحه ۷۰ ﴾

توقع داشتند که با آنها مشورت شود و از مردم نظرخواهی شود. حضرت می‌فرماید: من به اشتباه نیفتادم؛ شما باید که اشتباه می‌کنید. حق و باطل برای شما مخلوط شده و نمی‌توانید حق را از باطل تشخیص دهید.

اکنون با این زمینه ذهنی، در عبارت حضرت دقت کنید: **إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي**؛ من بصیرت خود را با خود دارم. **مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي وَلَا لِيَسَ عَلَيَّ**؛<sup>(۱)</sup> نه خودم به عمد کار را بر خود مشتبه کردم که نفسم مرا گول بزند به اینکه چیزی را که می‌دانم باطل است، حق جلوه دهد؛ و نه کسی توانسته است امر را بر من مشتبه کند. من با بصیرتم، می‌بینم که چه می‌کنم و می‌دانم چه باید کرد. در طول قریب به پنج سال حکومت علی(علیه السلام)، ببینید چه جریاناتی پیش آمد. جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، مهم‌ترین مشکلات علی(علیه السلام) بودند. در جنگ جمل، آمدند به او گفتند که ما می‌دانیم تو داماد پیغمبر هستی و ایشان تو را دوست می‌داشت. تو آدم خوبی هستی و به اسلام خدمت کردی، اما در مقابل تو، زبیر و طلحه و همسر پیغمبر هستند. از کجا معلوم است که تو درست می‌گویی؟ شاید امر بر تو مشتبه شده است! اینکه حضرت می‌گوید: **إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي** بسیار پرمعناست. یعنی شما اهل بصیرت نیستید. من اشتباه نمی‌کنم. من می‌فهمم که چه می‌کنم.

#### نقش بصیرت علوی در بیرون آوردن چشم فتنه در نبرد نهروان

در جنگ صفین، به صورت دیگری فتنه‌گری رخ داد. مزدوران معاویه، قرآن را سر نیزه کردند و کار به حکمیت کشید. باز همین‌هایی که از شاگردان حضرت بوده، سال‌ها با او ارتباط داشتند، شمشیر کشیده، گفتند یا باید حکمیت را قبول کنی، یا تو را می‌کشیم. وقتی حضرت فریاد می‌زند: **إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي** باید فهمید که ایشان چه خون دلی می‌خورد. حضرت می‌فرماید: من می‌فهمم چه باید کرد. امر برای شما مشتبه شده است. سپس همین اصحاب که در جنگ صفین در رکاب علی(علیه السلام) بودند، در جنگ نهروان به روی او شمشیر کشیدند، و ایشان تا آنجا ایستاد که چهار هزار نفر از اصحاب خود را که پیش‌تر در جنگ صفین از یارانش بودند، از دم شمشیر گذراند! بسیاری

از مردم تعجب می کردند از اینکه اینها نمازخوان، روزه گیر و حافظ قرآن هستند و از فراوانی سجده، پینه بر پیشانی دارند، پس چگونه علی(علیه السلام) جرئت می کند اینها را بکشد. همان کسی که برای گریه طفل یتیم ناله می کرد و برای اینکه خلخال از پای زنی ذمی کشیده بودند، گفت: اگر مسلمان دق کند و بمیرد جا دارد، همین علی شمشیر می کشد و چهار هزار نفر از مسلمانان نمازخوان را که تا دیروز به حمایت از او شمشیر می زدند، از دم تیغ می گذراند. این کار، قدرت و بصیرت بسیار می خواهد. به همین سبب ایشان فرمود: **إِنِّي فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِئْتَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيءَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي؛** <sup>(۱)</sup> من چشم فتنه را درآوردم و غیر از من، کسی جرئت این کار را نمی کرد. علی(علیه السلام) شوخی نمی کند و گزافه نمی گوید. یعنی هیچ کس جرئت این کار را نداشت. فتنه این گونه است. کار به جایی می رسد که نزدیک ترین افراد به ایشان و باهوش ترین انسانها کم می آورند. کسی مثل علی(علیه السلام) باید باشد که مؤید من عندالله است و می تواند بفهمد در اینجا چه باید کرد، و چشم فتنه را دریاورد. والا اگر این جریان ادامه یافته بود، معلوم نبود امروز من و شما چیزی از اسلام بدانیم. اگر خوارج حاکم شده بودند، علی(علیه السلام) را زودتر از نوزدهم رمضان ضربت زده بودند، و معلوم نبود چه چیزی از اسلام باقی می ماند. آنها که می خواستند با ذهن و فکر و سلیقه خود جامعه را اداره کنند، برای اسلام چه می گذاشتند؟ حضرت آنان را قلع و قمع کرد تا روال سالم اسلام برقرار شود. البته امتحان همیشه هست و کسانی نیز در این امتحانها مردود خواهند شد؛ اما اینها بزرگترین مانعی بودند که دیگران به راحتی از آنان فریب می خوردند. اگر کافر یا منافقی می آمد مخالفت می کرد، مخالفت کردن با او مشکل نبود. همه فریب او را نمی خوردند. آنها با پینه های پیشانی، حفظ قرآن، شب زنده داریها، مناجاتها و عبادتها، مردم را فریب می دادند. بسیاری از خودشان هم نمی فهمیدند. قضاوت دست خداست و روز قیامت، او به حساب همه خواهد رسید. اما در ظاهر، بسیاری از اینها از سرانشان که مشتکی شیاطین بودند، فریب خوردند و به دام جهالت افتادند.

## فصل دوم عوامل، انگیزه‌ها و اهداف فتنه

صفحه ۷۴

صفحه ۷۵

### عوامل پدیدآورنده فتنه

اول. خدای متعال: در فصل پیشین، به تفصیل درباره فتنه‌ها و امتحانات الهی سخن گفتیم و روشن شد که یکی از پدیدآورندگان فتنه، خدای متعالی است. در اینجا مروری کوتاه خواهیم کرد بر نمونه‌های دیگری از فتنه‌های الهی در قرآن. خداوند درباره ناقة ثمود می‌فرماید: **إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً**<sup>(۱)</sup>. وقتی قوم ثمود درخواست کردند که حضرت صالح ناقه‌ای از دل کوه برآورد، خدای متعالی فرمود: ما این کار را انجام داده، ناقه را بیرون می‌آوریم؛ ولی این فتنه و وسیله آزمایشی است که آشکار کند آیا ایمان می‌آورند یا اینکه لجبازی کرده، عناد می‌ورزند. در داستان حضرت موسی(علیه السلام) (که با هفتاد نفر از قومش به کوه طور رفت و آنها هلاک شدند، ایشان عرض کرد: **إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ نَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ نَشَاءُ**<sup>(۲)</sup>). این امتحان توست که آنان را هلاک کردی. خدا در این موارد و موارد فراوان دیگر می‌گوید: ما این فتنه را قرار دادیم، یا فلان چیز را فتنه قرار دادیم، خواه جنبه



خصوصی داشته باشد و خواه آزمایش عمومی باشد: **إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا<sup>(۳)</sup>. لِنَبْلُوهُمْ**. در اینجا کلمه‌های «بلا» و «ابتلا» را به کار برده است که از مرادفات «فتنه» است. گاهی خدای متعالی نعمت‌هایی را وسیله آزمایش و فتنه قرار می‌دهد. در سوره جن آمده است: **لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا \* لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ<sup>(۴)</sup>**. کسانی که

۱. قمر (۵۴)، ۲۷: راستی که ما شتر ماده را برای آزمایش آنان می‌فرستیم.

۲. اعراف (۷)، ۱۵۵: این نیست جز آزمایش تو، که هر که را بخواهی با آن گمراه می‌کنی، و هر که را بخواهی با آن هدایت می‌بخشی.

۳. کهف (۱۸)، ۷: ما آنچه را بر روی زمین است، زینتی برای آن قرار دادیم.

۴. جن (۷۲)، ۱۷-۱۶.

## ﴿ صفحه ۷۶ ﴾

ایمان بیاورند و راه خیر را برگزینند، ما به آنها آبی گوارا می‌نوشانیم، تا همین آب و این نعمت گوارا را وسیله آزمایش آنان قرار دهیم.

دوم. شیطان: در برخی موارد، فتنه به شیطان نسبت داده می‌شود: **يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ<sup>(۱)</sup>**. می‌فرماید: مبادا شیطان، شما را مورد فتنه قرار دهد. اینجا فتنه‌کننده، شیطان است.

سوم. انسان: در برخی موارد، فتنه به انسان‌ها نسبت داده شده است. در این زمینه آیه‌ای در سوره عنکبوت و آیه‌ای در سوره حج آمده است. در سوره حج آمده است: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ<sup>(۲)</sup>**. در سوره عنکبوت نیز خداوند چنین فرمود: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ<sup>(۳)</sup>**. برخی مردم هستند که وقتی اذیت و آزار می‌شوند و دشواری برای آنان پیش می‌آید و کسانی با آنها دشمنی می‌ورزند، این دشواری‌ها را که از ناحیه مردم متوجه آنها می‌شود، مثل عذاب الهی تلقی می‌کنند؛ یعنی برایشان بسیار ناگوار است و در برابر آن به زانو درمی‌آیند. در اینجا فتنه به مردم نسبت داده شده است. در بسیاری از جاهای دیگر هرچند فتنه، رسماً به مردم نسبت داده نشده ولی انتساب آن به مردم روشن است؛ مانند **وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ<sup>(۴)</sup>**. پیداست آن فتنه‌ای که از قتل مهم‌تر، و گناهش بیشتر

و مصیبتش دشوارتر است، فتنه‌ای است که مردم پدید می‌آورند و این گونه فتنه‌ها، از قتلی که مردم به‌جا بیاورند، اکبر و اشد است.

۱۰ اعراف (۷)، ۲۷.

۲۰ حج (۲۲)، ۱۱: و برخی مردم، کسی است که خدای را يك سويه [و با شروط خاص] می‌پرستد؛ پس اگر خوبی‌ای به او رسد، بدان آرام گیرد؛ و اگر آزمونی به او رسد، روی گردان شود.

۳۰ عنکبوت (۲۹)، ۱۰: برخی مردم هستند که می‌گویند به خدا ایمان آوردم. پس زمانی که در راه خدا آزار ببیند، آزارهای مردم را همسان عذاب خدا قرار می‌دهد.

۴۰ بقره (۲)، ۱۹۱.

﴿ صفحه ۷۷ ﴾

### انتساب همه فتنه‌ها به خدا در نگاه توحیدی قرآن

چنان‌که گذشت، ما سه گونه فاعل فتنه داریم: یکی خدا؛ دوم شیطان؛ و سوم مردم هستند. آیا این موارد تفاوت دارند؟ یعنی آنجا که فتنه به مردم نسبت داده شده، به خدا یا به شیطان نسبت داده نمی‌شود یا به‌گونه دیگری است؟ ما با این آموزش قرآن آشنا هستیم که خدای متعال، در یک روش تربیتی سعی می‌کند همه حوادث عالم و هر امری را که پدید می‌آید، به خود نسبت دهد. حتی بادی که می‌وزد، بارانی که می‌بارد و گیاهی که می‌روید، همه را به خود نسبت می‌دهد و مثلاً می‌گوید: ما باد را فرستادم، ما ابرها را به سرزمین خشکی که آب و علفی نداشت، راندم. خدا می‌گوید: آب را ما نازل کردیم، گیاه را ما رویاندیم، ما به شما روزی دادیم. به این روش تعلیم، در اصطلاح «توحید افعالی» می‌گویند. یعنی خدا می‌خواهد از راه این تعلیمات، بندگان را متوجه کند که سررشته کارها به دست خداست. درست است که هزاران واسطه وجود دارد؛ ولی نباید نسبت آنها با پدیدآورنده اصلی فراموش شود؛ بلکه اصل کار از آن اوست و وسایل دیگر، نقش‌های واسطه‌ای دارند و مجرا هستند. حتی آنجا که فاعل‌های باراده‌ای در کار هستند، باز خدا کار را در مرتبه بالاتری به خود نسبت می‌دهد. این روشی است که در قرآن دیده می‌شود و برای مسلمان‌ها در صدر اسلام، فرهنگ شده بود. امروز هم کمابیش در میان مردم متدین رواج دارد. به‌عنوان مثال وقتی دو تیم ورزشی برای مسابقه می‌روند می‌گویند: اگر خدا بخواهد، ما پیروز می‌شویم، یا اگر خدا کمک کند ما برنده شویم. این شعاعی

است از معرفتی که قرآن می‌خواهد به مسلمان‌ها تعلیم دهد و ایشان را به این‌صورت بار بیاورد که در همه چیز به خدا توجه کنند. البته این سخن، به آن معنا نیست که واسطه‌ها نقشی ندارند و هیچ‌اند؛ بلکه باید توجه ما بیشتر به سبب‌ساز اصلی باشد. این مطلب بارها گفته شده و در تفاسیر و کتاب‌های کلامی و عرفانی آمده و در قرآن نمونه‌های فراوانی دارد که گاهی چیزی به چند فاعل نسبت داده می‌شوند. در مرحله‌ای، کار را به خود خدا نسبت می‌دهد، در مرحله‌ای دیگر به ملائکه نسبت می‌دهد، و در مرحله‌ای به کسان دیگری. مثلاً در آیه‌ای آمده است: **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا؛**<sup>(۱)</sup> هرکس مرگش فرارسد، خدا جان او را می‌گیرد. پس کسی

۱. زمهر (۳۹)، ۴۲: خدا جان‌ها را به‌هنگام مرگشان می‌گیرد.

﴿ صفحه ۷۸ ﴾

که قبض روح می‌کند و جان را می‌گیرد، خداست. در آیه‌ای دیگر آمده است: **قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ؛**<sup>(۱)</sup> بگو روح شما را ملک‌الموت می‌گیرد، که حضرت عزرائیل باشد. و آیه دیگری می‌فرماید: **تَوَفَّيْتَهُ رُسُلُنَا؛**<sup>(۲)</sup> رسولان ما روح او را می‌گیرند. مقصود از «رسولان»، فرشتگانی هستند که زبردست حضرت عزرائیل و تحت فرمان او کار می‌کنند. پس کار، یک‌جا به رسل و کارگزاران و آنها که مباشر گرفتن جان هستند نسبت داده می‌شود؛ در مرحله‌ای به ملک‌الموت؛ و سرانجام به خود خدای متعالی نسبت داده می‌شود. همه این نسبت‌ها صحیح‌اند؛ زیرا ملک‌الموت با اجازه خدا انجام می‌دهد، رسولان هم به اذن ملک‌الموت و دستور او انجام می‌دهند. پس هر سه نسبت صحیح است.

### فاعل شرور

روش تربیتی قرآن این است که به‌طور معمول، شرور را به خود انسان‌ها یا به موجودات دیگر یا به شیطان نسبت می‌دهد: **وَأَذَرَ لِيَنزِلَ هُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَاهُمْ**<sup>(۳)</sup>. یا حضرت ایوب عرض کرد: **أَيُّ مَسِيئَةِ الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ وَعَدَابٍ؛**<sup>(۴)</sup> این گرفتاری‌ها را شیطان برای من فراهم کرده است. البته شرور دو حیثیت دارند و حیثیت شریعت آنها در تحلیلی فلسفی، به عدمیات برمی‌گردد، ولی به‌هرحال به خود حادثه وجودی هم شر اطلاق می‌شود، و قرآن انتساب آن را به خدای متعالی نفی نمی‌کند: **قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؛** بگو همگی از جانب خدا است. ولی قرآن، به بشر این ادب را می‌آموزد که همواره بدی‌هایش را متوجه خود کند. در یک آیه به‌صراحت آمده

است: **مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ؛** <sup>(۶)</sup> هر خیري از خداست و بدی‌ها از خود تو است.

این روشی تربیتی برای بندگان است تا برای رعایت ادب عبودیت ادب بدی‌ها را به خدا

۱. سجده (۳۲)، ۱۱.

۲. انعام (۶)، ۶۱.

۳. انفال (۸)، ۴۸: و چون شیطان، کارهای آنان را برایشان زینت داد.

۴. ص (۳۸)، ۴۱: شیطان مرا آزار و عذاب داده است.

۵. نساء (۴)، ۷۹: هرچه از خوبی به تو رسد، از خداست و هرچه بدی به تو رسد، از خود توست.

#### ﴿ صفحه ۷۹ ﴾

نسبت ندهند. حضرت ابراهیم علیه السلام (نیز که در برابر نمرد می‌خواست خدا را معرفی کند، گفت: **وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي** **وَيَسْقِينِي \* وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي؛** <sup>(۱)</sup> او به من غذا می‌خوراند و آب می‌نوشاند. ایشان نمی‌گویند: مرا به مرض مبتلا می‌کند، و بیماری را به خدا نسبت نمی‌دهد. این نکته‌ای تربیتی است که انسان در برابر خدا و در مقام عبودیت، بدی‌ها را از خودش ببیند. اما فتنه، هرچند دربارهٔ خیرات نیز استعمال می‌شود؛ اما در بیشتر موارد دربارهٔ شر به کار می‌رود. پس نسبت فتنه‌های خیر به خدا مشکلی نخواهد داشت؛ ولی به‌طور معمول در بیشتر موارد، جهات ابهام، آشفتگی، درگیری و گرفتاری در فتنه ملحوظ می‌شوند و اینها را به غیر خدا نسبت می‌دهند. اما با دید توحیدی، همه اینها انتساب به خدای متعالی خواهند داشت، و آنجا که خدا فتنه را به انسان‌ها نسبت می‌دهد، برای توجه دادن به نقش انسان در پیدایش فتنه‌ها و مسئولیت وی در مورد آنهاست. همچنین در این موارد، نسبت فتنه با شیطان نفی نمی‌شود؛ مثل نسبت فریفتن به شیطان، در بسیاری از گناهانی که از انسان سر می‌زند؛ چنان‌که در این آیه می‌فرماید: **يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ** <sup>(۲)</sup>. جالب است که آیه، بیرون کردن آدم و حوا از بهشت را به شیطان نسبت می‌دهد، و می‌فرماید: او بود که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد. یعنی وسوسه او باعث شد که شما از بهشت بیرون بروید. پس به همان اندازه که عاملی تأثیر دارد می‌توان کار را به آن هم نسبت داد، و چون گناه غالباً بر اثر وسوسه‌های شیطان صورت می‌گیرد، می‌شود آن را به شیطان نیز نسبت داد. زیرا وسوسه او در پیدایش فعل، مؤثر است. اما این

بدان معنا نیست که ما مقصر نیستیم. اندازه نقش ما و نقش شیطان در معصیت، مطلبي است که در خود آیات به آن توجه شده است. قرآن می‌فرماید: شیطان بر هیچ کس تسلط ندارد؛ یعنی نمی‌تواند کسی را به معصیت مجبور کند، مگر آنکه کسی خود را در اختیار شیطان قرار دهد. یعنی زمام اختیارش را به دست شیطان بسپارد. در این صورت، شیطان بر او سوار شده، هرچا که بخوهد می‌برد. **إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ**

۱۰. شعراء (۲۶)، ۸۰:۷۹: او به من غذا می‌خوراند و آب می‌دهد و هرگاه که بیمار شوم، شفا می‌دهد.

۲۰. اعراف (۷)، ۲۷.

## ﴿ صفحه ۸۰ ﴾

**مُشْرِكُونَ**<sup>(۱)</sup>. آیه می‌فرماید تسلط او بر کسانی است که او را به ولایت خود می‌پذیرند. ترجمه خودماني عبارت این است که طوق بندگی او را به گردن می‌اندازند، زمام کارشان را به دست او می‌دهند، یا به تعبیر خودماني‌تر، افسارشان را به دست او می‌دهند. در این صورت، مثل حیوانی که افسارش به دست راکب باشد، شیطان بر او سوار می‌شود، نه اینکه شیطان به زور سوار شود، بلکه آنان در آغاز خودشان زیر بار شیطان رفته، تسلیم و منقاد او می‌شوند. بدین ترتیب، فتنه‌هایی که موجب گمراهی و مردود شدن می‌شوند، همه را می‌توان به شیطان نیز نسبت داد. یعنی شیطان به انسان کمک می‌کند تا راه بد را انتخاب کرده، هوس‌های نفسانی را غالب کند، غرایز حیوانی‌اش را ارضا کند، به عواقب گناه ننگرد و عقل خود را زیر پا بگذارد. پس به دلیل آنکه شیطان در انجام گناه کمک می‌کند، گناه به او نیز نسبت داده می‌شود.

در نگاه توحیدی، مجموع این عالم به خدا نسبت داد می‌شود که شامل انسان، با آن غرایز و فطرت الهی می‌شود و با عقلي که به او داده شده و عواملی که انسان را به سوی خیر دعوت می‌کنند مثل انبیاء، و عواملی که انسان را به سوی شر می‌خوانند، مانند شیطان انس و جن. این همه دستگاہی است که خدا برقرار کرده است و می‌توان در مرحله عالی‌تری، با نگاه توحیدی به خدا نسبت داد. خداست که انسان را می‌آزماید و وسیله پیروزی یا شکست در آزمایش را فراهم می‌کند: **إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا** **مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ**<sup>(۲)</sup>. بنابراین، اضلال نیز به خدا نسبت داده می‌شود؛ زیرا شیطان وسیله اضلال است و شیطان را خدا آفریده و قدرت گمراه کردن به او داده است. پس همه این نسبت‌ها صحیح است و هیچ‌یک دیگری را نفی نمی‌کند<sup>(۳)</sup>. در اینجا

بیشتر، فتنه‌های اجتماعی مورد نظر است که عامل مباشر آنها، انسان‌ها هستند. ولی این بدان معنا نیست که شیطان مقصر نیست؛ زیرا در هر گناه و رفتار غلطی، شیطان نقشی دارد، هرچند

نحل (۱۶)، ۱۰۰: همانا سیطره شیطان بر کسانی است که سرپرستی او را بپذیرند و نیز آنان که او را شریک خدا در اطاعت قرار دهند.

۲۰ اعراف (۷)، ۱۵۵.

۳ در مواردی که فاعل‌های انسانی در پیدایش فتنه‌ها مؤثرند، بحث‌های تفسیری اخلاقی مطرح‌اند و بسیار خوب است در جای خود به آنها بپردازیم.

﴿ صفحه ۸۱ ﴾

نقش تقویت‌کننده و تزیین‌کننده باشد. شاید بتوان گفت که نقش اصلی شیطان، زیبا جلوه دادن گناه در نظر انسان است. او چنان وانمود می‌کند که انسان خیال‌کند کاری، بیش از آنچه واقعیت دارد، لذت بخش است. **وَإِذْ زَيْنُّهُمُ الشَّيْطَانَ** **أَعْمَاهُمْ**<sup>(۱)</sup>. بنابراین شیطان هم در گناهان نقش دارد، اما نقش اصلی از آن انسان است که مؤاخذه خواهد شد و باید در برابر کاری که انجام داده پاسخ‌گو باشد. درست است که شیطان در فریفتن آدمی نقش داشته، ولی نقش او به گونه‌ای نبوده که از انسان سلب اختیار و مسئولیت کند. خداوند می‌فرماید: **وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ سُلْطَانٍ**؛<sup>(۲)</sup> شیطان بر ایشان تسلطی نداشت. قرآن داستان درگیری و بحث کردن دوزخیان با یکدیگر را چنین نقل کرده که وقتی همه در جهنم قرار گرفتند، هریک گناه و تقصیر خود را به گردن دیگری می‌اندازد. این یکی به دیگری می‌گوید: تقصیر تو بود، و او می‌گوید: تقصیر تو بود؛ تا آنکه مستضعفان به سراغ مستکبران می‌روند و می‌گویند: شما بودید که ما را به این کار واداشتید. آنها نیز خود را تبرئه می‌کنند. سرانجام، همه به سراغ شیطان می‌روند و می‌گویند: تو بودی که ما را گمراه کردی. او هم می‌گوید: **وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ** و **مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ**؛<sup>(۳)</sup> من تسلطی بر شما نداشتم. کار من فقط این بود که به شما وعده می‌دادم و به وعده خود عمل نمی‌کردم. پس وسوسه‌ها و اغواگری‌ها و تزیینات شیطان، سبب معذور بودن و تبرئه ما نخواهند شد، و آنجا که پای عامل انسانی در کار باشد مسئول مستقیم انسانی است که مرتکب آن شده است هرچند عوامل دیگری نیز در آن مؤثر باشند.

مكلف بودن آدمی در برابر فتنه‌ها

در فتنه‌های انسانی که سرانجام به امتحان خدا برمی‌گردند، هرچه واقع شود و هر حادثه‌ای رخ دهد، انسان‌های دیگر درباره آن تکلیفی دارند. آنها نخست باید خود را بپایند که در فتنه واقع

۱۰ انفال (۸)، ۴۸.

۲۰ سبأ (۳۴)، ۲۱.

۳۰ ابراهیم (۱۴)، ۲۲: شما را وعده دادم و برخلاف آن عمل کردم و تسلطی بر شما نداشتم.

## صفحه ۸۲

نشوند؛ یعنی فریب بخورند و خود عامل فتنه نشوند. سپس برای خاموش کردن آن تلاش کرده، گمراهان را نجات دهند. معنای امتحان همین است، و انسان در مقابل فتنه وظیفه‌ای دارد که باید آن را انجام دهد. حوادث انسانی که مصداق فتنه الهی هستند به یک معنا فتنه شیطان نیز هستند، چون او در اغواگری و وسوسه نقش واسطه دارد. در برخی موارد، آنچه مایه فتنه می‌شود اموری است که سبب دشمنی میان مؤمنان می‌شود؛ زیرا فتنه شامل درگیری‌ها، خصومت‌ها، دشمنی‌ها و حقدها و کینه‌هاست، تا آنجا که انسان را به گناه وامی‌دارد و سرانجام به شرک و کفر می‌کشاند. همه اینها مصادیق فتنه هستند و مراتبی دارند. فتنه‌ای که باعث ایجاد دشمنی میان مؤمنان می‌شود، یک مرتبه از فتنه است. و مبتلا شدن کسانی به گناهان حقد و کینه و سوءظن و دشمنی با مؤمنان فتنه‌ای است که بر اثر اختلاف و به جان هم افتادن، عزت کسانی در دنیا مخدوش می‌شود. و این خود امتحانی است که آشکار می‌کند آیا مؤمنان در چنین شرایطی وظیفه خود را انجام می‌دهند یا نه؟

### نقش مال و مقام و شهوت، در پدید آمدن فتنه‌ها

وسيلة امتحان در بخشی از افعال انسانی، به‌طورمستقیم دینی نیست و گاهی امری دنیوی، منشأ فتنه می‌شود. مانند بیشتر اختلافاتی که میان گروه‌هایی از انسان‌ها پدید می‌آیند و در سه محور اصلی مال، مقام و شهوت جای دارند. اگر بسیاری از گرفتاری‌ها، جنگ‌ها، کشتارها و فتنه‌هایی که در روستاها و شهرهای جهان در طول تاریخ واقع شده را به‌خوبی ریشه‌یابی کنیم، روشن می‌شود که فتنه‌گران در پی تصرف اموال دیگران یا کسب مقام و سیادت بر دیگران و یا مسائل جنسی بوده‌اند. منشأ بسیاری از جنگ‌های بزرگ رقابت در روابط جنسی بوده است. و جامع این سه محور، حب دنیاست و آنچه به‌طورمستقیم وسیله

فتنه و آزمایش قرار می‌گیرد، مال و جاه و شهوت است. امتحان الهی بودن این امور نیز از آن جهت است که امروغهی الهی به موارد آنها تعلق می‌گیرد و نتیجه آن موجب ثواب و عقاب اخروی می‌شود.

پس موضوع امتحان، در ابتدا مسائل دنیوی است. سخن بر سر این نیست که این مال از آن

### ﴿ صفحه ۸۳ ﴾

من است و باید در تصرف من باشد، یا من باید رئیس باشم و دیگران به حرف من گوش کنند. این انگیزه عرض عریض و طیف وسیعی از مراتب مقام پرستی را شامل می‌شود. مقام فقط این نیست که کسی سلطنت بخواند و با سلطان دیگر دعا کند. مراتب ساده‌ای از آن نیز در اجتماعات کوچک هست. در روستای کوچکی که پنج یا ده خانوار هستند، کسی می‌خواهد کدخدا باشد. حتی در درون خانواده هفت یا هشت نفری ممکن است یکی از بچه‌ها بگوید: هرچه من می‌گویم، دیگران باید گوش کنند. مقام پرستی، و برتری طلبی، از همین جا شروع می‌شود، تا می‌رسد به آنجا که فرد بگوید: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى. آزمایش الهی در نهایت برای این است که آشکار شود آیا فرد در این موقعیت‌ها رفتار خداپسند دارد یا نه؟ و برای تحقق این آزمون، باید مقدمات و اسبابی فراهم شود تا هرکس در موقعیتی قرار گیرد که این تکلیف‌ها متوجه او شود.

### امور دینی، ابزاری برای فتنه‌های اجتماعی

بخشی از این امتحانات یا فتنه‌های اجتماعی و انسانی، چیزهایی هستند که به‌طور مستقیم به دین مربوط می‌شوند، و دراصل، آنچه موضوع اختلاف و ابزار فتنه می‌شود، خود دین است. امروز شما نمونه‌هایی از آن را در میان طرف‌داران دو مذهب می‌بینید به این شکل که یک گروه ادعا می‌کند مذهب من حق است و دیگری ادعا می‌کند که مذهب من صحیح است. در اینجا بحث بر سر این نیست که چه کسی رئیس باشد، اگرچه در ادامه، شیطان همه اینها را باهم مخلوط می‌کند؛ آغاز قصه از اینجا است که آیا این مذهب حق است یا آن مذهب؟ کسانی می‌گویند اهل این مذهب مشرک‌اند و خونشان حلال است و هرکس آنان را بکشد، به بهشت می‌رود. اکنون کسانی در دنیا هستند که درباره اهل مذهب مخالفان چنین اعتقادی دارند. این نیز نوعی فتنه است؛ فتنه‌ای که به‌طور مستقیم مربوط به دین، و بسیار مهلک و خطرناک است و هیچ‌کس از درگیری در این فتنه و کمک کردن به آن معذور نیست. این فتنه‌ای است که از کشتن بدتر است. اگر کسی را بکشند بهتر از این است که او را گمراه کنند و دینش را از او بگیرند؛ زیرا با کشتن فرد، چند روز زندگی دنیا را از او گرفته‌اند و چه بسا پس از این دنیا به بهشت برود و

### ﴿ صفحه ۸۴ ﴾



آمرزیده شود. اما وقتی دین او را می‌گیرند، سعادت جاودانی را از او گرفته‌اند، و این از کشتن بدتر است. در این باره دو تعبیر در قرآن آمده است: یکی: **وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ**<sup>(۱)</sup> و دیگری: **وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ**<sup>(۲)</sup>. در آیه دیگر نیز چنین آمده است: **وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ**<sup>(۳)</sup>.

این مهم‌ترین فتنه‌ای است که بسیار بین است و به‌طور مستقیم با سعادت و شقاوت انسان سروکار دارد و هیچ‌کس در آن معذور نیست. یعنی پایه‌های دین حق آن‌قدر روشن است که اگر کسی اصل دین و ضروریات آن را انکار کند، از او پذیرفته نمی‌شود. مگر اینکه به‌واقع در وضعیتی قرار گرفته باشد که قاصر باشد. مثلاً فاقد عقل باشد یا محتوای وحی را نشنیده باشد یا در اوضاع و احوالی واقع شده باشد که به‌هیچ‌رو احتمال خلاف مذهب خود را ندهد؛ وگرنه برای کسی که در اجتماع متمدنی زندگی می‌کند، افتادن در دام فتنه دین، مساوی با شرک و کفر است. به همین جهت، در بسیاری از روایات و تفاسیر، «فتنه» در قرآن، به شرک یا کفر تفسیر شده است و هیچ‌کس در این فتنه معذور نیست و این خطرناک‌ترین فتنه‌هاست.

فتنه‌های بزرگ معمولاً مقدمات فراوانی دارند و برای هر یک از اینها باید اسباب و مقدمات زیادی حاصل شود تا زمینه فتنه‌ای عمومی و فراگیر فراهم شود. ممکن است در هر یک از این مراحل کسانی فریب بخورند و با آنکه سوءنیتی ندارند در دام بیفتند. شیطان نیز اسبابی فراهم می‌کند تا عده دیگری دچار فتنه و گمراه شوند و به راه حق نرسند، و بالاترین آرزوی شیطان این است که انسان‌ها هرچه بیشتر گمراه شوند.

### فاعل فتنه کیست؟

پیش‌تر گفتیم که قرآن کریم، گاهی ایجاد و فاعلیت فتنه را به خدای متعالی نسبت داده است

۱. بقره (۲)، ۱۹۱.

۲. بقره (۲)، ۲۱۷.

۳. بقره (۲)، ۱۹۳.

مانند این آیات: **إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ** <sup>(۱)</sup> یا: **إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً** <sup>(۲)</sup> یا: **لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ** <sup>(۳)</sup>. در برخی آیات، فاعل فتنه شیطان معرفی شده است: **يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ** <sup>(۴)</sup>. در بسیاری از آیات، فتنه به انسان‌ها نسبت داده شده است. حتی قرآن در موردی، فتنه را به خود افراد نسبت داده و فرموده است: شما خود موجب فتنه برای خویشتان شدید. در گزارشی که قرآن کریم از گفتگوی منافقان با مؤمنان در روز قیامت می‌دهد می‌فرماید: منافقان می‌بینند که مؤمنان با نورانیتهایی که دارند به راحتی از صراط عبور می‌کنند ولی منافقان در تاریکی هستند و جلوی پایشان را نمی‌بینند و نمی‌دانند کجا بروند. بسیاری از این مؤمنان، که از دوستان و همسایگان‌اند و با یکدیگر آشنا هستند، به آنان می‌گویند: **انظُرُونَا نَقْتَسِبْ مِنْ ثُورِكُمْ قَبْلَ اِرْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا**؛ <sup>(۵)</sup> به ما نگاهی کنید تا نور شما به ما هم بتابد و ما از نورتان استفاده کنیم. و اضافه می‌کنند: مگر ما در دنیا با هم نبودیم؟ آنان جواب می‌دهند: **بله شما در ظاهر همراه ما بودید. وَلَكِنَّكُمْ فَتِنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ** <sup>(۶)</sup>. این آیه فتنه را به خود انسان‌ها نسبت داده و می‌گوید شما خود موجب فتنه خود شدید.

#### انتساب امور به ظاهر تصادفی به خدای متعال

به‌رروی در قرآن، فتنه به‌مثابه امری اتفاقی یا امری که فاعل جبری یا فاعل طبیعی داشته باشد، مطرح نشده است. نه فقط در قرآن، بلکه در نهج‌البلاغه و احادیث دیگر نیز چنین چیزی

۱. اعراف (۷)، ۱۵۵.

۲. قمر (۵۴)، ۲۷.

۳. طه (۲۰)، ۱۳۱؛ جن (۷۲)، ۱۷.

۴. اعراف (۷)، ۲۷.

۵. حدید (۵۷)، ۱۳: به ما مهلت دهید. به شما برسیم. تا از نور شما بگیریم. [به آنان] گفته شود به پشت سر خود [دنیا] برگردید و روشنایی بجوید.

۶. حدید (۵۷)، ۱۴: لیکن شما خود را گرفتار بلا و فتنه [نفاق] کردید و به انتظار [نابودی دین و اهل ایمان] نشستید و در شک و دودلی به‌سر بردید و آرزوها شما را فریب داد، فرمان خدا [مرگ] بیامد و آن حیله‌گر [شیطان] شما را به [عفو و رحمت] خدا فریب داد.

نیامده است. باید توجه داشت که بسیاری از چیزهایی که ما اتفاقی یا طبیعی دانسته، عاملی ارادی را در آن مؤثر نمی‌دانیم، خداوند آنها را به خود نسبت می‌دهد. و مشمول اراده خودش معرفی می‌کند. خداوند وزش باد، بارش باران، رویش گیاه، رشد و میوه دادن آن، همه را به خود نسبت می‌دهد. بسیاری از امور به‌ظاهر اتفاقی، از دیدگاه قرآن منسوب به خداست. و به‌طور کلی هیچ چیز، از اراده و اذن و مشیت خدا خالی نیست. در ملک خدا، کسی بی‌اذن او تصرفی نمی‌کند. حتی خدا فتنه‌هایی را که در عالم رخ می‌دهد و موجب کشتارها و ستم‌ها می‌شود، از خود نفی نمی‌کند. فراتر از آن، کارهای شیطان را می‌توان به‌نحوی به خدا نسبت داد؛ زیرا خداوند شیطان را خلق کرده و به او اجازه داده که دیگران را اغوا کند. این جزء تدبیرهایی است که بر نظام عالم حاکم است. چنین نیست که شیطان بدون اراده خدا پدید آمده باشد، یا بی‌اذن خدا بتواند در عالم تصرف کند. وجود شیطان همانند وجود فرشتگان و انبیا و عقل است، تا زمینه انتخاب و اختیار فراهم شود.

### راز فتنه‌های الهی

فاعل فتنه هرکه باشد، خدا یا شیطان یا انسان، فاعل ارادی است. پرسش این است: چرا فاعل‌های ارادی، فتنه می‌کنند؟ چون هر فاعل ارادی، کار خود را برای هدیفی صورت می‌دهد. برخلاف کارهای طبیعی که هدف ارادی ندارند؛ اگرچه به یک معنا غایت دارند. اما اگر فاعلی شعور و اراده داشته باشد و کاری را با اراده صورت دهد، به‌حتم هدیفی دارد. بنابراین باید پرسید: چرا خدا در عالم فتنه ایجاد می‌کند؟ چرا اجازه می‌دهد که شیطان فتنه‌گری کند؟ چرا به انسان‌هایی که از شیاطین انس و از یاران ابلیس هستند، اجازه فتنه‌گری می‌دهد؟ پیش‌تر اشاره کردیم که این اجازه، برای آزمایش انسان‌هاست تا زمینه آزمایش آنها فراهم شود. انسان تنها موجودی است که با اختیار کامل به کاری می‌پردازد و برای اینکه زمینه انتخاب او فراهم شود، باید دو عامل، دو طرف مختلف و دو جاذبه از راست و چپ وجود داشته باشند؛ یکی او را به این سو، و دیگری به آن سو بکشد. انسان در نقطه صفر ایستاده، تا خود چه چیزی اراده کند و

کدام را ترجیح دهد. دست‌کم تا دو عامل از دو سو نباشد (حتی گاهی چند عامل از چند سو) زمینه انتخاب آزاد به‌طورکلی فراهم نمی‌شود. پس لازم است از یک طرف عقل، راهنمایی‌های انبیا و کمک‌های فرشتگان خدا باشد. فرشتگان همواره برای مؤمنان دعا و طلب رحمت می‌کنند. در اوصاف حاملان عرش آمده است: **وَيَسْتَعْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا**

فَاعْفُزِ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ<sup>(۱)</sup>. فرشتگان همواره برای مؤمنان دعا و طلب رحمت می‌کنند. در برابر این عوامل، عاملی از آن سو باید باشد تا تعادل حاصل شود و زمینه انتخاب فراهم آید و انسان بتواند به سوی فرشتگان یا به سوی شیاطین برود. بنابراین امتحان، یعنی فراهم کردن زمینه‌هایی که آدمی سر دوراهی واقع شود و ناگزیر، یکی را انتخاب کند.

پس خداوند به منظور امتحان کردن انسان‌ها، فتنه ایجاد می‌کند. همیشه خدا این فتنه‌ها را داشته، و تا آخر نیز خواهد داشت. أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ<sup>(۲)</sup>. اما چرا خداوند به دیگران اجازه می‌دهد که فتنه کنند؟ پاسخ همان است: برای امتحان کردن مردم.

### راز فتنه‌گری شیطان

صرف نظر از این تدبیر عام الهی، که سنتی حاکم بر آفرینش انسان و زندگی انسان در این دنیا است در مورد فتنه‌هایی که به شیطان نسبت داده می‌شود این سؤال پیش می‌آید که: شیطان چرا فتنه می‌کند؟ از نظر قرآن، شیطان، موجودی ذی‌شعور و مکلف است و سال‌ها عبادت خدا کرده است. خود او با امر به سجده در برابر حضرت آدم، امتحان شد و پس از اینکه از فرمان خدا سرپیچید و در این امتحان مردود شد، اکنون عامل فتنه کردن برای دیگران شده است: لِأَعْوِبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ<sup>(۳)</sup>. خدا به او مهلت داده که در این عالم، زمینه گمراهی دیگران را فراهم کند. در مقابل عامل هدایتی که شامل عقل و انبیا و کمک‌های فرشتگان است، شیطان در طرف مقابل قرار می‌گیرد. و همان‌گونه

---

۱. غافر (۴۰)، ۷: و برای آنان که ایمان آوردند آموزش می‌خواهند. [می‌گویند: خداوندگارا رحمت و دانش تو، همه چیز را دربر گرفته است. پس آنان را که به سوی تو بازگشته، از راه تو پیروی می‌کنند بیامرز.

۲. عنکبوت (۲۹)، ۲.

۳. حجر (۱۵)، ۳۹؛ ص (۳۸)، ۸۲.

که انبیا، اوصیا و یارانی داشتند و تربیت‌شدگان انبیا، در ادامه راه انبیا به آنها کمک می‌کردند، شیطان نیز تربیت‌شدگان خود را به کار می‌گیرد. قرآن از شیاطین انس یاد می‌کند. هرچند آنها انسان هستند، وقتی جزو دارودسته ابلیس شدند، آنها نیز شیطان

می‌شوند و در پی اغوای دیگران برمی‌آیند. راز اغواگری شیطان روشن است. او به دلیل خودبزرگ‌بینی و تکبری که در برابر حضرت آدم داشت، بر او سجده نکرد؛ زیرا خاک (به قول ابلیس) از آتش پست‌تر است. او در پی تمرد از سجده بر آدم، مطرود درگاه الهی شد. به همین دلیل شیطان قصد دارد انتقام خود را از فرزندان آدم بگیرد و تمام آنان را گمراه کند. این دیدگاه در قرآن آمده و بسیار روشن است.

## راز فتنه‌گری انسان

اکنون می‌بینیم انگیزه انسان‌ها از فتنه‌گری چیست؟ آدمی در سرشت خود، با انسان‌های دیگر دشمنی ندارد. پس چرا انسان‌های شیطان صفت دیگران را اغوا می‌کنند؟ چرا آدمی در پی فتنه است؟ فتنه‌هایی که موجب گرفتاری‌های دنیا و و یا سرانجام، موجب گمراهی و عذاب اخروی می‌شود. در اینجا دو عامل وجود دارد، و یا به تعبیر دیگر، آدمیان فتنه‌گر دو دسته هستند: یک دسته کسانی‌اند که طوق بندگی ابلیس را به گردن انداخته‌اند و مرکب ابلیس شده‌اند: **إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ**<sup>(۱)</sup>. از این آیه قرآن استفاده می‌شود که انسان‌هایی هستند که به اختیار خود، زمام امرشان را به دست شیطان می‌دهند. شاید برای ما تعجب‌آور باشد که چگونه یک انسان، افسارش را به دست شیطان می‌دهد. شاید نمونه‌هایی این حالت را در زندگی خود دیده باشیم. چه بسا امثال بنده، چنین کرده باشند. گاهی عواملی باعث می‌شود که کسی خود را در اختیار دیگری قرار دهد. نمونه‌های کوچک آن که بسیار رخ می‌دهد، در محبت‌های افراطی دیده می‌شود. کسی آن‌چنان کر و کور می‌شود و خود را در اختیار محبوبش قرار می‌دهد تا آنجا که می‌گوید: هرچه تو می‌گویی، همان خوب است. کدام راه صحیح است؟ آن راهی که او می‌گوید. چه رفتاری خوب است؟ آن رفتاری که او صورت می‌دهد. چه لباسی خوب است؟ آن لباسی که او

---

۱. انحل (۱۶)، ۱۰۰.

می پوشد. شیطان نیز جاذبه‌هایی دارد. وقتی کسانی این جاذبه‌ها را ببینند، به سویی او خواهند رفت. آنها خود شیطان را نمی‌بینند، اما دست شیطان و ابزارها و جاذبه‌هایی او را می‌بینند. نمونه کوچک آن که همه می‌توانیم درست درک کنیم، جاذبه‌هایی اعتیاد در شکل‌های گوناگون دود، مسکرات و اینترنت است <sup>(۱)</sup>. یعنی آدم به اختیار خود افسارش را به دست دیگری از قبیل مواد مخدر، مسکرات و فیلم می‌دهد. شنیده‌ام افرادی می‌گویند که اگر در شب فیلمی را تماشا نکنیم، خوابمان نمی‌برد. این همان است که کسانی اختیار خود را به دست دیگران داده‌اند. گویا دیگر اختیار از آنها سلب می‌شود. اینها ولایت شیطان را پذیرفته و اختیار خود را به دست شیطان داده‌اند. البته شیطان را نمی‌بینند ولی او ایشان را می‌بیند: **إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ**؛ <sup>(۲)</sup> کسانی که این چنین نوکر شیطان و ابزار دست او شده‌اند، گویا دیگر اختیاری از خود ندارند. کسانی که دچار اعتیادهای شدید می‌شوند، گاهی حاضر می‌شوند هر کاری بکنند و همه چیز خود را در اختیار دیگری قرار دهند تا مواد به دست بیاورند! افرادی که این گونه شدند، گویا دیگر اختیاری ندارند و اعتیاد برایشان طبیعت ثانوی شده است. برخی افراد نیز به همین صورت، عادت کرده‌اند که دیگران را اغوا کنند. ما مثال اعتیاد به مواد را به دلیل آنکه نمونه‌هایی فراوانی از آن را دیده و شنیده‌ایم، به راحتی می‌پذیریم. اما درست درک نکرده‌ایم که فریفتن و گمراه کردن دیگران نیز گونه‌ای اعتیاد است. برخی افراد، طبیعت شیطانی پیدا کرده‌اند و همواره در پی فریب کاری و اغوای دیگران هستند. اینها ملحق به ابلیس و به تعبیر قرآن «شیاطین الانس» هستند. دسته دیگری هستند که به این حد نرسیده‌اند؛ یعنی از شیطان تبعیت می‌کنند، اما نه بدان صورت که گویا اختیار از آنها سلب شده باشد. «گویا» که می‌گوییم، به این جهت که هیچ کدام از این امور، جبر مطلق نیست. اختیار و اراده ضعیف می‌شود، ولی چنین نیست که به طور کلی اراده سلب شود و به اجبار کاری صورت گیرد. اگر جبر شد، تکلیفی نیز نخواهد بود.

---

۱. به تازگی می‌گویند اینترنت نیز اعتیادآور است و در برخی کشورهای اروپایی، بیمارستان‌هایی برای معتادهای اینترنت ساخته شده است. من خود پروفیسوری امریکایی می‌شناختم که به ایران آمده بود و گفتند که یازده ساعت پشت کامپیوتر نشسته بود و بلند نمی‌شد!

۲. اعراف (۷)، ۲۷: راستی که شیطان و دارودسته‌اش شما را می‌بینند، به گونه‌ای که شما آنان را نمی‌بینید.

﴿ صفحه ۹۰ ﴾

این دسته دوم که هنوز به اغواگری معتاد نشده‌اند تا از عوامل ابلیس باشند و شیطان انسی شوند، گاهی از شیطان تبعیت می‌کنند و در برخی مسیرها در پی او می‌روند. این دسته، گاهی ممکن است موجب فتنه برای دیگران شوند. برخلاف کسانی که

عادت گمراه کردن دیگران، طبیعت ثانوی ایشان شده است، و به قول معروف: نیش عقرب نه از ره کین است / اقتضای طبیعتش این است. اما آنها که به این حد نرسیده‌اند، گاهی دیگران را به فتنه می‌اندازند و فتنه می‌آفرینند و گاهی نیز کارهای خوبی صورت می‌دهند و حتی به دیگران کمک کرده، دستشان را می‌گیرند و از جایی نجات می‌دهند، ولی گاهی نیز کارهای عجیب و غریبی می‌کنند. اینها عوامل گوناگون روانی دارند که شمارش آنها مشکل است.

### حسد، مهم‌ترین انگیزه فتنه‌گری

بنابر آنچه از قرآن، تجربه‌های عملی و موارد تأیید شده در روان‌شناسی به دست می‌آید، مهم‌ترین عامل فتنه‌گری حسد است. در قرآن کریم، چند داستان درباره حسد آمده که بسیار عجیب است. جای پرسش است که قرآن این داستان‌ها را برای چه نقل کرده است.

### حسد قایل به هابیل

وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا؛<sup>(۱)</sup> داستان فرزندان آدم را برای مردم نقل کن. دو فرزند بلا فصل حضرت آدم، هابیل و قابیل، قربانی کردند. از این آیه به دست می‌آید که در زمان حضرت آدم که پیامبر بوده، مناسک عبادی از قبیل نماز و قربانی وجود داشته است. براساس برخی احادیث، نشانه قبولی قربانی آن بود که آتشی می‌آمد و آن را می‌سوزاند. وقتی شخص می‌گفت: خدایا من این را برای تو قربانی کردم؛ اگر آتشی پدید می‌آمد و آن را می‌سوزاند، معلوم می‌شد خدا آن قربانی را پذیرفته، و اگر چنین نمی‌شد، معلوم می‌شد خدا قربانی را قبول نکرده است. این دو برادر، یعنی هابیل و قابیل، قربانی کردند و قربانی یکی قبول شد و قربانی دیگری قبول نشد. آن که

---

۱. مائده (۵)، ۲۷: بر آنان داستان دو فرزند آدم] علیه السلام [را برخوان که هر دو برای تقرب به خدا، چیزی را پیشکش

کردند.

قربانی‌اش قبول نشد، به برادر دیگر گفت: **لَأَقْتُلَنَّكَ**. نون تأکید ثقیله و لام قسم، به گفته ادیبان، در جواب قسم است، یعنی: سوگند که تو را به حتم خواهم کشت؛ زیرا قربانی تو قبول شده و قربانی من قبول نشده است. **قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**؛ او گفت: جز این نیست که خداوند از تقوایبندگان می‌پذیرد. تقصیر من نیست که قربانی تو قبول نشده است. تو هم تقوا داشته باش تا خدا قربانی تو را بپذیرد. ولی او کینه برادر را به دل گرفت و حسد ورزید و سرانجام، برادرش را کشت. این اولین داستانی است که از آدمیان در قرآن نقل شده و موضوع آن حسد است. یعنی ای انسان، ممکن است چیزی درون تو پدید آید که این همه فساد بر آن مترتب شود؛ گناهی به این رسوایی که هیچ توجیه عقلی ندارد. البته قرآن، کتاب رمان و قصه و تاریخ نیست، بلکه کتاب هدایت است. قرآن اینها را می‌گوید تا ما بفهمیم حسد چقدر ممکن است خطرناک باشد.

### حسد برادران یوسف

داستان حضرت یوسف (علیه السلام) نمونه دیگری از این مطلب است. **إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**<sup>(۱)</sup>. یعقوب پیغمبر خدا، فرزند اسحاق و نوه حضرت ابراهیم است؛ همان که خدا درباره او فرمود: **وَيَعْقُوبُ نَافِلَةٌ**؛<sup>(۲)</sup> ایشان دوازده پسر دارد که همه از نوادگان حضرت ابراهیم هستند و در واقع بخش مهمی از نسل حضرت ابراهیم، با وجود آنان گسترش یافت. این پیامبرزادگان دیدند که برادر کوچک، پیش پدر عزیزتر است. آنها باهم نشستند و گفتند: پدر، یوسف و برادرش، بنیامین، (که از یک مادر بودند) را بیشتر از ما دوست می‌دارد. این درست نیست: **إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**. پدر ما به سبب اینکه آن دو برادر کوچک‌تر را بیشتر دوست می‌دارد، در گمراهی آشکاری است. چه کنیم تا پدر را از این گمراهی درآوریم و این فتنه را برداریم و یا صورت مسئله را پاک کنیم؟ **اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ**

۱. یوسف (۱۲)، ۸: [یادآور] هنگامی که گفتند: به حتم یوسف و برادرش نزد پدر، از ما محبوب‌ترند؛ درحالی که ما گروهی

نیرومندیم [و پدر به ما نیاز دارد]. راستی که پدر ما [در این باره] در خطایی آشکار است.

۲. انبیاء (۲۱)، ۷۲: و یعقوب را [به‌مثابه] عطایی به او دادیم.



وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ<sup>(۱)</sup>. یکی از آنان گفت: راه حل این است که یوسف را بکشید، تا دیگر یوسفی نباشد که پدر، او را دوست بدارد، یا او را به سرزمینی بفرستید که از پدر دور باشد و دست پدر به او نرسد. یوسف را بکشیم و بعد آدم‌های حساسی و خوبی باشیم. عجب راه خوبی! قرآن چرا این احسن‌القصص را نقل می‌کند؟ این همه قرآن به این داستان اهمیت داده است تا بدانیم درون من و شما نیز ممکن است چنین چیزی باشد. زمینه آن هست و ممکن است گاهی به فعلیت برسد. آدمی برادر خود را که باید مایه افتخارش باشد، به این سبب که تاندازه‌ای از خودش بهتر است و پدر، او را بیشتر دوست می‌دارد می‌کشد! عامل این حرکت چیزی جز حسد نیست.

### نقش حسد مخالفان اهل بیت در به شهادت رساندن آنان

قرآن درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله و دستگاہ نبوت و امامت می‌فرماید: **أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**<sup>(۲)</sup>. این آیه ممکن است اشاره باشد به اینکه بزرگ‌ترین عامل به شهادت رسیدن اهل بیت (علیه السلام) حسد بود. پس یکی از عوامل فتنه‌انگیزی برخی انسان‌ها که نوکر شیطان نیز نیستند، حسدورزی به دیگران است. آنها که نوکر شیطان شده و تقریباً بی‌اختیار شده‌اند، طبیعتشان شیطانی است. اما آنها که هنوز به آن حد نرسیده‌اند و گاهی کارهای ناصواب می‌کنند، مانند برادران یوسف که اهل نماز و عبادت، سرشناس و محترم و نوه‌های حضرت ابراهیم بودند، از حسدورزی به این دام می‌افتند. بنابراین اگر بگوییم بزرگ‌ترین عامل فساد در طول تاریخ انسان‌ها حسد بوده، سخن گزافی نگفته‌ایم.

### شبهه شر بودن فتنه الهی

نکته‌ای که شاید کمتر بر آن تأکید شده، این است که نسبت دادن فتنه به خدا، شیطان و

۱. یوسف (۱۲)، ۹: یوسف را بکشید یا به سرزمینی [دور] بیفکنید که [در این صورت] پدر فقط به شما توجه خواهد کرد و پس از او مردمانی صالح خواهید بود.

۲. نساء (۴)، ۵۴: آیا به مردم رشک می‌برید به سبب آنکه خدای به آنان فضل و برتری داده است؟

انسان‌ها، به معنای تقسیم فتنه‌ها نیست. منظور این نیست که برخی فتنه‌ها کار خدا، برخی کار شیطان، و برخی کار انسان‌اند. همه فتنه‌ها به یک معنا با خدا نیز نسبت دارند. بنابر توحید افعالی، آنچه در عالم رخ می‌دهد، در سطح عالی‌تر، به خدای متعالی نسبت داده می‌شود. اما این نسبت، موجب پیدایش دو شبهه خواهد شد: اول، آنکه سبب می‌شود برخی شرور به خدا نسبت داده شوند باینکه **وَالْحَيْثُ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ**؛<sup>(۱)</sup> و دیگر، آنکه وقتی خدا به وسیله شیطان کاری صورت می‌دهد شیطان مأمور خدا به حساب می‌آید. بنابراین شیطان باید از خدا طلبکار باشد و بگوید: من برای نقشه و تدبیری که شما دارید، تلاش کرده‌ام و نباید مؤاخذه شوم!

#### پاسخ شبهه

پاسخ این شبهه را با مثالی آغاز می‌کنم. فرض کنید شما باید با شخصی ملاقات کنید تا او به شما کمک مالی، یا فکری کند، ولی او در شهر دیگری زندگی می‌کند. باید سفر کنید تا آنجا او را ببینید و این کار برای شما دشوار است. صبح با قصد و اراده خویش از خانه بیرون می‌آید. اتوبوس که سوار می‌شوید، می‌بینید رفیقی که در شهر دیگر بود و با او کار داشتید، کنار شما نشسته است. می‌بایست مدتی، در راه باشید، تحمل دشواری کنید، یا چند روز معطل شوید و سفر کنید تا او را ببینید، اما به همین راحتی او را ملاقات می‌کنید! می‌گوییم این ملاقات اتفاقی بود. اما از منظر توحیدی، این ملاقات اتفاقی نیست؛ جبری هم در کار نیست. شما با نیت و اراده خود از خانه بیرون آمدید و کسی شما را مجبور نکرد. همچنین با اراده خود سوار خودرو شدید. رفیقتان نیز مجبور نبود و برای کار خودش بیرون آمده بود، و شما به یکدیگر رسیدید. آموزه دینی این است که همه این حوادث، تدبیری فوقانی دارد. یعنی تدبیری الهی، فوق تدبیر شما و رفیقتان هست که شما باید همدیگر را این‌گونه ملاقات کنید. شما کار خودتان را کردید، او هم کار خودش را کرد؛ اما چیزی که خواسته شما و چه بسا خواسته او نیز بود و چه بسا احتمالش را هم نمی‌دادید، عملی شد. ما عادت کرده‌ایم که بگوییم اینها اتفاق یا

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۳۱۰: همه خوبی در دست توست و بدی به تو راهی ندارد.

تصادف است. اما در بینش دینی، هیچ چیزی در عالم، تصادفی نیست. همه اینها تحت تدبیر اراده قاهری است که همه عالم را اداره می کند.

مثال ساده تری عرض کنم. معلمی می خواهد دانش آموزی را امتحان کند. او می داند که آن دانش آموز در روز و ساعت معینی به کلاس می آید. معلم ترتیبی می دهد که با آمدن دانش آموز به کلاس، با فردی برخورد کند یا با سؤال یا مشکلی روبه رو شود. یا پدری که می خواهد فرزندش را امتحان کند، به گونه ای مقدمات را تنظیم می کند که زمینه امتحان فراهم شود. پس فرزند با اراده خود می آید، ولی پدر هدفی فوقانی دارد که با همان کار اختیاری فرزند و مقدماتی که ترتیب داده شده، آن هدف تأمین می شود.

اینها مثال های ساده ای است، اما آموزه دینی و قرآنی ما این است که همه انسان ها، با تمام کثراتی که دارند و همه عوامل دیگری که ما اصلاً از وجودشان خبر نداریم (مثل فرشتگان و جنیان) و تأثیر و تأثرات متقابلی که میان اینها و عوامل طبیعی هست و ما به یکی از صدها از این عوامل آگاهی نداریم، همگی در جای خود تأثیر می کنند؛ زیرا نقشه ای فوقانی هست که اینها را با یکدیگر تنظیم می کند. کسی می تواند چنین کند که علمش نامتناهی است. انسان وقتی بخواهد دو چیز را باهم تنظیم کند، باید بسیار فکر کند. اما خدا نیازی به فکر کردن ندارد؛ زیرا علم او نامتناهی و محیط بر همه چیز است. در یک کلام، از آغاز تا پایان خلقت. اگر آغاز و پایانی قابل فهم ما داشته باشد. هرچند برای خدا تقدم و تأخر ندارد. او همه را می داند و اراده او بر همه اینها حاکم است. این مطلب با افق فهم ما فاصله دارد؛ اما قرآن این گونه نشان می دهد.

### همانگی اراده خدا با اراده بندگان خاص

از لحن بعضی از آیات چنین برمی آید که گویا اراده انسان با اراده خدا در هم آمیخته و متحد شده است، از جمله در داستان خضر در سوره کهف آمده است. **فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَوَةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا؛**<sup>(۱)</sup> ما خواستیم که خداوندگار آن دو / پدر و مادر / فرزندی بهتر از او را از نظر

۱. کهف (۱۸)، ۸۱.

رشد و کمال و رعایت خویشاوندی برای آنان جای‌گزین کند. یعنی فرزند صالحی به آن پدر دهد. و نیز در فراز دیگری از داستان آمده است: گنجی که زیر دیوار در حال خراب شدن بود، از آن دو یتیم بود و خدا خواست که محفوظ بماند تا آنان بالغ شوند و آن را استخراج کنند: **فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا**<sup>(۱)</sup>. معنای این تعبیرها این نیست که درجایی اراده بنده است و اراده خدا نیست، و در جای دیگری اراده خداست، و بنده هیچ‌کاره است. کارها را حضرت خضر صورت می‌داد و می‌دانست که نتیجه چه می‌شود. اما می‌توان این کارها را، هم به خضر، و هم به خدا نسبت داد. و شاید این نسبت دوگانه نکته معرفتی عمیقی داشته باشد؛ و آن اینکه این ولی خدا، به‌حدی رسیده بود که از خود اراده استقلالی نداشت و هیچ‌وقت خود به‌خود، چیزی نمی‌خواست. در روایات نیز نظیر این‌گونه امور داریم، از جمله در روایت قرب نافله...: **وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَجِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطَلِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ...**<sup>(۲)</sup> بنده به تدریج با نوافل و کارهای مستحبی که برای رضای من صورت می‌دهد، به جایی می‌رسد که او را دوست می‌دارم. وقتی او را دوست داشتم، من گوش او خواهم بود که با آن می‌شنود، و چشم او هستم که با آن می‌بیند، و زبان او هستم که با آن سخن می‌گوید، و دست او هستم که با آن کار می‌کند. اگر مرا بخواند، پاسخش خواهم داد و اگر از من چیزی بخواند، به او عطا خواهم کرد. کسی که کاملاً خود را در مقام بندگی قرار می‌دهد و اراده خود را از روی اختیار، تابع خدا می‌کند، به جایی می‌رسد که خدا به او لطف می‌کند و تعبیر روایت دست و چشم و گوش او می‌شود. بزرگان، درباره این حدیث مطالب مفصلي بیان کرده‌اند<sup>(۳)</sup>. به‌رحال این اندازه می‌توان فهمید که این مقامی عالی است؛ اینکه بنده به جایی برسد که خدا بگوید: من چشم و گوش و دست تو هستم و شاید نکته تفاوت تعبیر حضرت خضر که جایی می‌گوید: «اراد ربک»، و در جایی دیگر

۱. کهف (۱۸)، ۸۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۳۵۲.

۳. از جمله شیخ بهایی و امام خمینی این حدیث را در چهل حدیث خود شرح کرده‌اند.

می‌گوید: «اردنا» این باشد که او دراصل، از خود اراده‌ای ندارد. او آن‌چنان تابع اراده خدا شده که خدا به‌جای او تصمیم می‌گیرد. این‌گونه مضامین در دعای عرفه و به‌ویژه در ذیل آن دیده می‌شود: **إِلَهِي أَعْنِي بِتَدْبِيرِكَ لِي عَنْ تَدْبِيرِي وَبِاخْتِيَارِكَ عَنِ اخْتِيَارِي**؛ <sup>(۱)</sup> **خدایا مرا با تدبیر کردنت، از تدبیر خودم بی‌نیاز کن و با اختیار خودت، از انتخاب کردنم بی‌نیاز کن.** این جمله یعنی نیازی به فکر کردن برای انتخاب این یا آن کار نداشته باشم. خداوند با برخی بندگان خود چنین رابطه‌ای دارد. این درباره اولیای خداست که اراده آنان در اراده خدا فانی می‌شود، و خود خواسته‌ای ندارند. درباره اهل بیت (علیه السلام) آمده است: ان قلوبنا اوعية مشية الله؛ دل‌های ما ظرف خواست خداست. آنچه خدا می‌خواهد، در دل ما ظاهر می‌شود. یعنی وقتی ما چیزی می‌خواهیم، در واقع، این خواست خداست که در ما ظاهر شده است و خودمان خواسته مستقلی نداریم.

بینش کلی‌تری نیز هست، به‌این‌صورت که کارهای همگان، حتی عاصیان و مذنبان و حتی کارهایی که عوامل طبیعی می‌کنند، به خدا انتساب دارد؛ زیرا وجود آنها و آثارشان، همه در اختیار خداست و هرکس هرچه دارد (وجود، فکر و قدرت، اعم از مادی، فکری و تدبیر) همه را خدا به او داده است. با این توضیح، روشن می‌شود که چگونه قرآن فتنه را در جایی به خدا نسبت داده و در جای دیگر، همان را به شیطان و سپس به انسان نسبت داده است، و این بدان معنا نیست که وقتی فتنه به انسان نسبت داده شده، خدا هیچ‌کاره است؛ خدا در پیدایش فتنه‌ها مؤثر است <sup>(۲)</sup> و هر فتنه‌ای که به خدا نسبت داده شده، از آن‌جهت به خدا نسبت داده شده که خدا آن کار را تدبیر کرده تا انسان‌ها آزمایش شوند. حیثیت انتساب به خدای متعال، چنین است، و تفاوت ندارد که چیزی خوشایند یا ناخوشایند باشد، بلا به‌معنای مصیبت‌ها، گرفتاری‌ها و بیماری‌ها باشد یا نعمت

---

۱. سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۳۴۹.

۲. فتنه‌هایی که به خدا نسبت داده می‌شوند، همه مربوط به کارهای دشوار، گرفتاری‌ها و شرور نیستند: **وَتَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْحَيْرِ فِتْنَةً**. مواد برخی امتحان‌های خدا چیزهای بسیار خوب و خوشایندند. آنها نیز وسایل امتحان هستند. حضرت سلیمان که خدا چنان ملکی به او داد، گفت: **هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي**؛ این سلطنت را [که بی‌نظیر بود] خدا به من داد تا مرا آزمایش کند. یعنی این نعمت و قدرت نیز وسیله آزمایش است و از آن‌جهتی که به خدا انتساب دارد، مصداق آزمایش می‌شود.

﴿ صفحه ۹۷ ﴾

و سلامت باشد، قدرت یا ضعف باشد، غنا یا فقر باشد؛ همه اینها آزمایش الهی هستند. وقتی این امور به شیطان نسبت داده می‌شوند، از آن‌جهت است که وسوسه او در پیدایش این پدیده‌ها تأثیر دارد؛ البته این امر منافات ندارد با اینکه در عین حال سنت

آزمایش الهی فوق این رخدادها حاکم باشد. یعنی همین وسوسه شیطان، یکی از مصادیق شروری است که خدا انسان را با آنها می‌آزماید. همچنین فتنه‌هایی که انسان‌ها برپا می‌کنند و شروری که از انسان‌ها پدید می‌آیند، از آن جهت که موجب آزمایش‌اند و کسانی می‌توانند بر اثر این آزمایش‌ها به مراتب بسیار عالی برسند، خیرند و امتحان‌هایی هستند که به خدا نسبت دارند. ولی از آن جهت که کسانی از روی قصد سوء و برای ضرر زدن به دیگران، آشوب و نابسامانی پدید می‌آورند، این کارها به انسان‌ها نسبت داده می‌شوند و نکوهش می‌گردند.

### هدف خداوند از فتنه

هدف فتنه‌ای که به خدا نسبت داده می‌شود آزمایش است: **لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا**<sup>(۱)</sup>. خدا می‌خواهد همه انسان‌ها به عالی‌ترین کمالی که برای مخلوق، ممکن است، برسند. یعنی خدا رحمت‌هایی دارد که کسی نمی‌تواند درک کند، مگر اینکه با اختیار خود در برابر خدای متعالی تسلیم محض باشد. اگر کسی چنین کرد، قدرت درک آن رحمت را می‌یابد، مثال ساده‌ای که تا اندازه‌ای این مطلب را به ذهن نزدیک می‌کند، این است که اگر شخص بزرگی در موقعیتی ویژه، هدیه‌ای به کسی دهد یا احترام خاصی برای او قایل شود، اگر آن فرد معرفت داشته باشد، ممکن است از افتخاری که نصیب او شده، سرمست گردد. تصور کنید که خدمت مقام معظم رهبری شرفیاب شده‌اید. اگر ایشان از میان همه، یک نفر را که شما باشید، صدا بزنند و بگویند: آقای فلان، من با شما کاری داشتم و دوست دارم شما را ببینم، شما در پوست خود نمی‌گنجید. اما اگر همین جمله را به بچه‌ای بگویند چندان لذتی نمی‌برد و ویژگی آن را نمی‌فهمد. اشاره یا حتی لبخندی، برای کسی که مزه‌اش را درک کند و به آن معرفت داشته

۱. هود (۱۱)، ۷؛ ملک (۶۷)، ۲.

﴿ صفحه ۹۸ ﴾

باشد، بسیار لذت دارد. اما کسی که به سر آن پی نبرده، هیچ لذتی نمی‌برد. خدای متعالی رحمت‌هایی دارد که تا آدمی معرفت لازم را نداشته باشد، نمی‌تواند آنها را درک کند. اینکه خداوند فرمود: **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**<sup>(۱)</sup> برای آن است که این راه را بپیمایید تا لیاقت درک آن رحمت را کسب کنید، وگرنه خدا بخیل نیست. حتی ملایکه نیز آن رحمت ویژه را درک نمی‌کنند،

و درک آن مخصوص اولیای خداست. انسان دراصل به این منظور که لیاقت درک رحمت ویژه را کسب کند، خلق شده است: **وَلِذَٰلِكَ خَلَقْتَهُمْ**<sup>(۱)</sup>. انسان برای درک این رحمت، ناگزیر، باید اختیار داشته باشد و لازمه اختیار این است که برخی هم به سوء اختیار خود بلغزند. در اصطلاح اهل معقول، وجود عاصیان و منحرفان، «مقصود بالعرض» است، و «مقصود بالذات» خلقت، خوبان است. در میان مقصودهای بالذات، خوبترین‌ها اصالت بیشتری دارند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که عالم خلقت با تمام عظمتش، برای چهارده نور پاک خلق شده است. آنها مقصود اصلی، و دیگران طفیلی هستند: **لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ**<sup>(۲)</sup>. ... در حدیث کسا آمده است که اگر شما منظور نبودید، زمین گسترده و آسمان افراشته را نمی‌آفریدم. فرض کنید کسی که از معدن الماسی استخراج می‌کند، سرمایه‌گذاری می‌کند، زمین را تا اعماق آن می‌کاود و شاید تا چند کیلومتر پیش برود. مقصود او از همه این کارها این است که مقدار کمی الماس به دست بیاورد، البته زغال سنگی که در این کاوش به دست می‌آید نیز قابل استفاده است؛ ولی مقصود اصلی، الماس است.

چون خدای متعالی می‌خواهد انسان را به مرتبه‌ای برساند که هیچ مخلوق دیگری نمی‌تواند به آن برسد، برای هدایت او برنامه‌هایی قرار داده است. حتی عزیزترین انسان‌ها باید در راه هدایت مردم به شهادت برسند. کسی که فدا می‌شود ضرر نمی‌کند، اما همین که از نعمت‌های مادی او کم می‌شود برای آن است که دیگران بهره‌ای برده، هدایت شوند. پس تشریحات الهی و

---

۱. ذاریات (۵۱)، ۵۶: و جن و انسان را نیافریدم جز برای آنکه مرا عبادت کنند.

۲. هود (۱۱)، ۱۱۹: و برای همین [رسیدن به رحمت الهی] آنان را آفریدم.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۵: اگر وجود تو نبود، جهان هستی را نمی‌آفریدم.

﴿ صفحه ۹۹ ﴾

امور تکوینی که زمینه‌های اطاعت یا عصیان را فراهم می‌کنند، همگی آزمایش الهی و خیرند. چه خیری برتر از اینکه چیزی مقدمه صعود آدمی به عالی‌ترین خیر ممکن برای مخلوق قرار گیرد؟ ولی نیل به این هدف، لوازم و ریزش‌هایی دارد. وقتی بخار در و پنجره می‌سازد، بخشی از چوب‌ها به صورت خاک‌اره ریزش می‌کند. خاک‌اره بی‌فایده نیست؛ اما میان درّی که قیمتی است، با خاک‌اره‌ای که سرانجام برای سوخت یا چیزهایی مانند آن مصرف می‌شود، تفاوت فراوان است. پس هدف خداوند از فتنه، بسیار مقدس و عالی است. یعنی همان هدف خلقت است؛ اینکه انسان‌ها آزمایش شوند تا زمینه رشد و تکامل آنان فراهم آید.

## هدف شیطان از فتنه‌گری

گفتیم که هدف شیطان از فتنه‌گری، ارضای بغض و کینه‌ای است که از آدم به دل دارد و در پی انتقام‌جویی از فرزندان آدم است. او انسان‌های فریب‌خورده را به کار می‌گیرد تا زمینه گمراهی دیگران را فراهم سازد. برای این کار، شیطان وسوسه و تزیین می‌کند و وعده‌های دروغین می‌دهد. اما همه این کارها در چارچوب اختیار است و هیچ جبری در کار نیست؛<sup>(۱)</sup> پس وجود شیطان در اصل عالم خلقت، براساس تدبیر الهی است. و امکان وسوسه‌گری او، جزء تدبیر ربوبی است؛ اگر راه انسان یک‌طرفه و همانند راه ملائکه می‌بود، امتیازی برایشان نداشت. پس وسوسه کردن و فریب دادن، کار شیطان است و وسوسه او ناشی از حقد و کینه و دشمنی با حضرت آدم است، ولی این سخن بدان معنا نیست که در اینجا امتحان وجود ندارد؛ بلکه امتحان در سطحی بالاتر و تدبیری فراگیرتر است و جزئی از طرح و نقشه آفرینش به شمار می‌آید. از سوی دیگر، انسان‌هایی که هدف وسوسه شیطان قرار می‌گیرند، کارهای بدی می‌کنند و مشکلاتی می‌آفرینند، ولی در کار خود مجبور نیستند. شیطان برای ارتکاب به آنان کمک می‌کند، اما او نمی‌تواند کسی را مجبور کند. او سلطنت و اجباری نسبت به بندگان خدا ندارد و فقط وسوسه و تقویت می‌کند. او کار بد را بسیار خوب، زیبا و لذت‌بخش جلوه می‌دهد، ولی این جبر نیست. پس

---

۱۰. حجر (۱۵)، ۳۹؛ ص (۳۸)، ۸۲: سوگند که همه آنان را فریب داده، گمراه خواهم کرد.

﴿ صفحه ۱۰۰ ﴾

کار شیطان که اغوای بندگان است، با انگیزه خود او انجام می‌گیرد و نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود، زمینه انتخاب و اختیار را برای انسان‌ها فراهم می‌سازد، و بدین ترتیب هدف آفرینش الهی که آزمایش انسان‌هاست تحقق می‌یابد.

هدف انسان از فتنه‌گری



فتنه گري آدمي، به یک معنا به يکي از دو چيز بازمي گردد: اول منفعت طلبي؛ و دوم انتقام جويي. انسان فتنه گر يا دربي نفعي است، که جز با فتنه درباره ديگران حاصل نمي شود؛ يعني ديگران را در گرفتاري مي اندازد تا خود نفعي ببرد. همان مثل معروف که مي گويد آب را گل آلود مي کنند تا از آن ماهي بگيرند. آب که گل آلود مي شود، کساني صدمه مي بينند، اما او مي خواهد ماهي بگيرد؛ بنا بر اين به ديگران ضرر مي زند و اسباب زحمت آنها را فراهم مي کند، تا به مقصد خويش برسد. نمونه هاي روشن اين نوع فتنه گري، کارهاي استعمارگران است. آنان در نقشه هايي که براي کشورهاي ديگر مي کشند، دربي تسلط بر منابع ديگران هستند؛ اسباب زحمت آنها شده، اختلاف مي آفرينند؛ آنها را به جان هم مي اندازند و مشکلاتي پديد مي آورند تا بتوانند ماهي خود را بگيرند. برخي ديگر به واسطه کينه هايي که از ديگران به دل دارند، دربي انتقام برمي آيند و اگر مثلاً در جايي شکست خورده و از دست ديگري رنجيده باشند، براي انتقام گيري فتنه بر پا مي کنند. گاهي انگيزه هاي ديگري نيز هست که به گونه اي به منفعت طلبي يا انتقام جويي برمي گردد؛ مثل حسد بردن به ديگران. کسي که به ديگري حسد مي ورزد، بي جهت دربي ضرر زدن به او برمي آيد. ديگر به فکر اين نيست که وقتي طرف ضرر کند، چه نفعي به او مي رسد؟ اگر شخص مورد حسد مريض يا مبتلي به مصيبي شود، دل حسود خنک مي شود. پس او ضرر ديگران را مي خواهد تا اندکي لذت برده، دلش خنک شود. بنا بر اين همه انگيزه هاي فتنه گري آدمي به منفعت طلبي يا ضرر زدن به ديگران برمي گردد. يکي را بالاصاله و ديگري را بالتبع مي خواهد.

اينها انگيزه هاي انسان ها در فتنه گري است، ولي هيچ کدام از اينها، نه با وسوسة شيطان

ناسازگار است، و نه با نسبت دادن فتنه به خداوند منافات دارد. همه کارهائي که با انگيزه هاي خاص خودشان انجام مي گيرند در یک نظام کلي قرار مي گيرند تا هدف کلي الهي تحقق يابد و همگان به وسيله يکديگر آزمایش شوند: **وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً؛** <sup>(۱)</sup> و برخي را وسيله آزمایش برخي ديگر قرار داديم؛ **أَيُّبُلُو بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ؛** <sup>(۲)</sup> آنها برخي را به وسيله برخي ديگر آزمایش کنيم. بايد اين تقابلها، تعاملها، تأثير و تأثرها و دربي آنها مشکلات، دشواريها و گرفتاريها پديد آيند تا زمينه هاي امتحان فراهم گردند. کل اين عالم، از آغاز که انسان متولد مي شود تا پايان، مشمول اين قاعده است. خوش به حال آنان که بفهمند حقيقت اين عالم چيست و اينجا جاي دل بستن نيست. برکه امتحاني که به انسان مي دهند، اگر بسيار شكيل و با کاغذ خوب باشد، و حتي قلم خويي براي نگارش به آزمون شونده دهند، ابزار و اسباب امتحان است و زمان به سرعت پايان مي پذيرد. امتحان زندگي، هفتاد يا هشتاد سال طول مي کشد، ولي ماهيت آن امتحان است. آنچه مهم است، اوضاع پس از امتحان است که عمري ابدي خواهد بود. درنتيجه، اين امتحان بسيار سرنوشت ساز است؛ زيرا قبولي در آن مساوي با بي نهايت رحمت؛ و مردودي در آن مساوي

با بی‌نهایت عذاب خداوند است: **اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهَوٌّ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ... وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ<sup>(۳)</sup>**. خوشی و ناخوشی‌های ابد، آنجاست. اینجا همه چیزها وسایل آزمایش‌اند. اگر سر جلسه امتحان، آب خنک یا آب میوه‌ای می‌دهند، برای این است که شما فرصت یابید و بتوانید امتحان دهید؛ وگرنه این جلسه امتحانی است که سالیانی طول می‌کشد و درمقابل عمر بی‌نهایت، چیزی نیست.

### فتنه‌پذیری و فتنه‌گریزی

فتنه یکی از مصادیق امتحان است. امتحان نیز سنت عام الهی و تعطیل‌ناپذیر است و همیشه

۱. فرقان (۲۵)، ۲۰.

۲. محمد (۴۷)، ۴.

۳. حدید (۵۷)، ۲۰: بدانید که زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی و زیور و وسیله فخرفروشی بر یکدیگر و فروبی در مال و اولاد است... و در آخرت، عذاب سخت و [یا] آمرزشی از جانب خدا.

### صفحه ۱۰۲

به صورت‌های گوناگون واقع خواهد شد. با توجه به این مقدمات، این پرسش مطرح می‌شود: آیا وقتی چیزی از سنت‌های الهی است یا به تعبیر دیگر تقدیر الهی است، باید در برابر آن تسلیم شد و واکنشی انجام نداد؟ این‌گونه سخنان را از بسیاری کسان که معرفت عمیق به معارف اسلامی ندارند، همواره می‌شنوید. آنها می‌گویند فتنه‌های آخرالزمان است و کاری نمی‌توان کرد. احادیث نیز پیش‌بینی کرده و گفته‌اند که در آخرالزمان چنین چیزهایی واقع می‌شوند و کاری از دست ما ساخته نیست. وقتی مثلاً گفته می‌شود که چرا وضع خانواده شما چنین است و چرا فرزندان خود را این‌گونه تربیت می‌کنید، پاسخ می‌دهند که مقتضای آخرالزمان است و باید آن را پذیرفت. درواقع با این منطق می‌خواهند خود را تبرئه کنند.

پاسخ این پرسش روشن است، ولی برای اینکه ابهامی نماند، اضافه می‌کنیم: گاهی واسطه امتحان‌ها و فتنه‌های الهی، شیطان است و آنچه موجب گمراهی انسان می‌شود، به‌نحوی به ابلیس و دارودسته او انتساب دارد. خدا ابلیس را آفریده و به او قدرت داده است تا انسان‌ها را وسوسه کند. پس وجود شیطان، وسیله‌ای برای آزمایش انسان‌هاست. ابلیس نیز به‌صورت‌های گوناگون، وسوسه‌ها کرده، مشکلاتی پدید می‌آورد. اکنون با توجه به اینکه هدف خدا آزمایش مردم است و شیطان را نیز برای اجرای این نقش در میان انسان‌ها، آفریده است، آیا می‌توان گفت که شیطان تقصیری ندارد و نباید هدف رجم و لعن قرار گیرد؛ زیرا خدا او را آفریده است تا وسوسه کند، و او هم به‌کاری مشغول است که برای آن آفریده شده است، و این مقتضای تدبیر و حکمت الهی است که چنین اسبابی باشند تا انواع آزمایش‌ها برای انسان‌ها تحقق پیدا کنند: **لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا**<sup>(۱)</sup>. پس دیگر چه جای لعن و نفرین بر شیطان است؟ مگر او به انجام وظیفه‌اش مشغول نیست؟

شبیه این پرسش درباره‌ی عوامل دیگر فتنه نیز مطرح می‌شود. وقتی خدا خواسته است این فتنه‌ها واقع شوند، دیگر چه جای نکوهش و لعن اسباب و عوامل آنهاست؟ اگر بنی‌اسرائیل باید در غیاب حضرت موسی(علیه السلام) آزموده شوند، اینکه سامری گوساله بسازد و مردم را به پرستش آن

۱۰. ملك (۶۷)، ۲؛ هود (۱۱)، ۷.

### ﴿ صفحه ۱۰۳ ﴾

دعوت کند،<sup>(۱)</sup> چه مشکلی دارد؟ یا نمونه‌ی دیگر، گروهی از بنی‌اسرائیل که در کوه طور برای دیدن خدا رفته بودند و ایمان آوردن خود را مشروط به دیدن آشکار خداوند کرده بودند و پس از تجلی الهی و سخن گفتن خدا با حضرت موسی(علیه السلام) قالب‌تھی کردند. حضرت موسی عرض کرد: **إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن نَّشَاءُ وَتَهْدِي مَن نَّشَاءُ**<sup>(۲)</sup> *این جز آزمایش تو نیست؛ عده‌ای را گمراه و عده‌ای را هدایت می‌کني. آیا این وسیله‌ی آزمایش، جای نکوهش دارد؟ پس در پی فراهم آمدن اسباب آزمایش، برخی کسان از امتحان سرفراز بیرون می‌آیند، و برخی مردود و گمراه می‌شوند. اگر اینها اسباب آزمایش‌اند، نباید آنان را مؤاخذه و نکوهش کرد. برای تقویت شبهه، می‌توان چنین تشبیهی به کار برد: مقرر شده که در مرکزی آموزشی، امتحانی برگزار گردد. عده‌ای به طرح سؤالات پرداخته، آنها را در اختیار فراگیران قرار می‌دهند. بنابراین آنان عاملان امتحان هستند. اکنون اگر کسی مردود شد، طراحان سؤال را مقصر نمی‌دانند؛ زیرا کار آنان تهیه سؤال بوده و نباید به‌سبب آن مؤاخذه شوند. کسی هم آنان را*

تویخ نمی کند. کارهای خداوند نیز همین گونه است. وقتی خدا کسانی را اسباب و عاملان آزمایش قرار می دهد، نباید مؤاخذه شوند. پس چگونه می توان ابلیس را که وسیله ای برای آزمایش بندگان خداست، مؤاخذه کرد و گفت که چرا مردم را گمراه کرده است؟

### نادرستی مقایسه آزمون الهی با آزمون های انسانی

همه این شبهه ها، از مقایسه نادرست آزمایش های انسانی با آزمایش های الهی پدید می آید. ما در آزمایش های انسانی می بینیم که وقتی رئیس دبیرستان، کسی را معین می کند تا پرسش های آزمون را طرح، و در جلسه امتحان توزیع کند، باید از او تشکر کند؛ زیرا پرسش ها را طرح کرده و به امتحان شوندگان داده و مواظبت کرده تا جواب ها را بگیرد. این فرد مسئولیت دیگری ندارد و

---

۱. سامری، گوساله ای از طلا ساخت که صدایی می کرد. لَهُ خَوَازٌ؛ و سپس به مردم گفت: این خدای شما و خدای موسی است (هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى). بنی اسرائیل هم در مقابل این گوساله به خاک افتادند و سجده کردند و آن را خدای خود دانستند! ر.ك: طه (۲۰)، ۸۸..

۲. اعراف (۷)، ۱۵۵.

### صفحه ۱۰۴

باید از او تشکر کرد. در حالی که این آزمایش، با عامل امتحان بودن ابلیس تفاوت دارد. تفاوت این دو در این است که در بیان افعال الهی، چیزهایی که به خدا نسبت داده می شوند، در عین حال به دیگری نیز نسبت داده می شوند. هم می گوئیم: فَنَنْتَقُكُ، هم می گوئیم: لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ، هم می گوئیم: فتنه این است که برخی مردم را وسایل آزمایش برخی دیگر قرار می دهیم: لِيَلْبُو بَعْضَكُمْ بَعْضًا. یک فعل ممکن است سه عامل داشته باشد و به سه فاعل نسبت داده شود: هم به انسانی که موجب گمراهی شده است، هم به شیطانی که آن انسان را وسوسه کرده است، و هم به خدایی که ابلیس را آفریده و زمینه وسوسه را فراهم کرده است. هر سه فاعل وجود دارند. پیش تر، مطرح شد که نباید این نسبت را محدود به یکی از این عوامل کرد؛ زیرا هر کدام از این فاعل های مختار، جایگاه ویژه خود را دارد. انسان فتنه گر، در حوزه کاری خود تکلیفی دارد. صرف نظر از هر چیز دیگر، این

شخص وظیفه دارد درستکار باشد، دروغ نگوید و تزویر و حقه‌بازی نکند. اگر او تکالیف خود را درست انجام داد ثواب می‌برد، و اگر مردم را وسوسه کرد، فریب داد و فسادانگیزی کرد، مؤاخذه می‌شود. پس نسبت این کارها به این فرد، در سطح معینی حقیقت دارد؛ زیرا او با اراده خود آن کار را صورت داده و در برابر کار خود مسئول است. اما می‌توان به این مسئله با نگاه عمیق‌تری نگریست، به این صورت که سبب فسادانگیزی و اغواگری این شخص، عامل دیگری بود که به او کمک کرد. آن عامل، شیطان بود که او را وسوسه کرد. او نیز وسوسه شیطان را پذیرفت و به اغوای دیگران اقدام کرد. اما چون با اختیار خود پذیرفت، مسئولیت دارد؛ زیرا شیطان او را به این کار مجبور نمی‌کرد و او می‌توانست نپذیرد. شیطان فقط او را تقویت و کار را برای او تزیین کرد، هیجان و وسوسه ایجاد کرد و گفت که این کار لذت فراوان دارد. پس به همین اندازه نیز می‌توان این کار را به شیطان نسبت داد. فرض این است که شیطان از جن است و همانند بشر، مکلف است. خدا در مقام تشریح فرموده بود که این کارها را نکن. ولی او با اختیار خود عصیان کرد و به اغوای بندگان خدا پرداخت. پس شیطان در باب کار خود مسئول است. خدای متعالی می‌داند که شیطان در اینجا وسوسه می‌کند و این شخص نیز وسوسه او را می‌پذیرد، یا در معرض پذیرش آن قرار می‌گیرد. او که بر اینها احاطه دارد، طرحتی فوق طرح

## صفحه ۱۰۵

ابلیس و آن انسان فتنه‌گر در نظر گرفته است. بنابر این مفروضات، خدا طرحتی کلی و تدبیری کلان دارد و آن این است که باید انسانی و ابلیسی باشند و برخی انسان‌ها در اثر سوء اختیارشان تحت تأثیر ابلیس قرار گیرند و جزو شیاطین انس شوند. اگر این تدبیر باشد، در آن صورت همه، امتحانی فراگیر خواهند داشت. بدون اینکه جبری در کار باشد، همه مکلفان امتحان می‌شوند؛ پس این کار به جهت آن تدبیر فوقانی و اینکه فراهم شدن اسباب و وسایل به خواست خداست، به خدا نسبت داده می‌شود، ولی خدا هیچ‌کدام از آنها را مجبور نکرده است.

نتیجه اینکه هرکدام از این عامل‌هایی که فعل به آنها نسبت داده می‌شود، در حد اختیار خود مسئولیت دارند، ولی این مسئولیت مانع از آن نیست که با فعل اختیاری خود، برای امتحان دیگری زمینه‌سازی کنند. این پاسخ کلی است که شیطان، عامل این امتحان است، اما چون خدا می‌دانسته که او انگیزه اغواگری دارد، او را وسیله آزمایش قرار داده است. یعنی خدا مقدمات را به گونه‌ای ترتیب داده که او بتواند کسانی را اغوا کند. اما نه خدا او را به این اغواگری مجبور کرده، و نه او کسی را به اجبار اغوا می‌کند. جبری در کار نیست، اما سه اختیار در سه سطح وجود دارد. انسانی که با اراده خود این کار را صورت می‌دهد، مسئولیت دارد. اما شیطان کمک‌کارش بود. ولی کمک یا تزیین یا وسوسه‌هایی که شیطان کرد، اختیار را از او سلب

نکرد. او بازهم می‌توانست مقاومت کند. فرد به همان اندازه که می‌توانست و اختیار داشت، مسئول است. اگر فرض می‌شد این شخص هیچ اختیاری ندارد، هیچ مسئولیتی نیز نداشت. مسئولیت، تابع اختیار و قدرت انسان است. هرچقدر قدرت هست، مسئولیت نیز هست، و قدرت در این سه سطح، وجود دارد: شیطان قدرت دارد که انسانی را اغوا کند، آن انسان نیز قدرت دارد که با اختیار خود نوکر شیطان شود و طوق بندگی او را به گردن اندازد. کسانی که معتاد می‌شوند، کسی آنان را مجبور نمی‌کند معتاد شوند. پس به همان اندازه‌ای که شخص می‌فهمد و اختیار دارد، مسئول است. شیطان او را وسوسه می‌کند، ولی آن وسوسه به گونه‌ای نیست که او را مجبور کرده، اختیار را از او بگیرد. پس به همان اندازه که فرد اختیار دارد، مسئولیت نیز دارد. بنابراین شیطان با اینکه عامل امتحان است، مسلوب‌الاختیار نیست. معاف هم نیست. چون گناه و مخالفت امر خدا می‌کند، معذب خواهد بود.

#### صفحه ۱۰۶

به عبارت دیگر، باید حساب تکوین را از تشریح جدا کرد. هرچقدر تشریح و قانون الهی، یعنی امر و نهي خدا باشد، در پی آن، ثواب یا عقاب هم هست. خدا به شیطان فرمود: باید بر آدم سجده کنی و نباید بندگان خدا را گمراه کنی. این تشریح است. ولی در تکوین، شیطان نقش خود را ایفا، و کسانی را نیز گمراه می‌کند. و از این جهت، مورد لعن الهی قرار می‌گیرد. شیطان اراده کرد که پس از شش هزار سال عبادت خدا، دیگر از خدا اطاعت نکند. او شش هزار سال خدا را عبادت کرد و هرگز با او مخالفت نکرد، سپس به واسطه حسد بردن به حضرت آدم و تکبر خود، چنین خواست که دیگر از خدا اطاعت نکند. او در قبال این نافرمانی مسئول بود و نتیجه نافرمانی‌اش این است که عده‌ای از بندگان خدا گمراه شوند. اما آنها که گمراه می‌شوند، مجبور نیستند. آنها به دلخواه خود از او پیروی می‌کنند. بنابراین تا آنجا که هر یک از این فاعل‌ها، در حوزه عمل خود اختیار دارند، مسئولیت دارند، و منافاتی ندارد که فاعلی در طول این فاعل‌ها باشد تا این فعل به او نیز منتسب شود. اما به دلیل اینکه چنین انتسابی، اختیار را از فاعل نمی‌گیرد، مسئولیت را نیز از او نمی‌گیرد.

#### صفحه ۱۰۷

## مقدمه

از آنچه تاکنون گذشت، پاسخ پرسش اول روشن شد. گفتیم که فتنه‌ها و فتنه‌گرانی وجود دارند. اما چه کسانی فتنه‌گرند و چگونه نقشه‌های شوم خود را اجرا خواهند کرد؟ اینها ابهام دارد، ابهامی که ویژگی فتنه است. مشکل این است که در فتنه، از ابتدا معلوم نیست چه کسانی درصدد چه کارهایی هستند، چه اهدافی را پی می‌گیرند و چه خسارت‌هایی ممکن است برای مردم به بار آورند. امیرالمؤمنین(علیه السلام) (می‌فرماید ... : **إِنَّ الْفِتْنََ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَّهَتْ وَإِذَا أَدْبَرَتْ نَبَّهَتْ...**)<sup>(۱)</sup> فتنه‌ها در آغاز پیدایش، شبهه و اشتباه پدید می‌آورند. یعنی فتنه شفاف نیست و توأم با شبهه‌ها و ابهام‌هاست و مردم را به اشتباه می‌اندازد. فتنه خود را نشان نمی‌دهد. فتنه‌گران نیز دست خود را رو نمی‌کنند و نمی‌گویند که ما در پی فتنه‌گری هستیم؛ وگرنه فتنه نخواهد بود، بلکه جنگ آشکار خواهد بود.

فتنه‌گران، ویژگی‌های شخصیتی خاصی دارند و کارهایشان نیز ویژگی‌هایی دارد. اکنون که آنان خود را معرفی نمی‌کنند و به‌طور معمول، فتنه با اشتباه، جهل، غفلت و تشابه پدید می‌آید، چه کنیم تا فتنه را بشناسیم و چگونگی فعالیت فتنه‌گران را بدانیم

تا بتوانیم در مقابل آنان موضع مناسب گرفته، وظیفه خود را درست انجام دهیم؟ به عبارت ساده، چگونه فتنه را بشناسیم؟ اگر فتنه شناخته شود، فتنه‌گر نیز شناخته می‌شود؛ گویانکه ممکن است فتنه‌گر، خود را پنهان کند. البته شناسایی عامل فتنه مشکل است. دشوار بودن شناسایی فتنه و عاملانش، نتیجه هزاران سال تجربه ابلیس است. اگر ابلیس، امروز هم متولد می‌شد، برای ما بسیار خطرناک بود، چه رسد

۱۰. نهج البلاغه، خ ۹۳: فتنه‌ها چون روی آورند، شبهه بیافرینند و چون پشت کنند و بروند، آگاهی بخشند.

﴿ صفحه ۱۱۰ ﴾

به اینکه از زمان حضرت آدم بوده و همه دوران‌های زندگی انسان‌ها را تجربه کرده و می‌داند که چه باید کرد. اگر خود نیز به چیزهایی آگاه نبوده، بر اثر تجربه آموخته است. اینکه در روایات، تا این اندازه به موضوع فتنه‌های آخرالزمان پرداخته شده، به سبب پیچیدگی‌های فراوان آنهاست، و اینکه به آسانی قابل تشخیص نیستند.

### روش بحث درباره فتنه‌های اجتماعی

درباره این‌گونه مسائل، با دو سبک می‌توان بحث کرد: یکی سبک تحلیلی، و دیگر سبک تاریخی. سبک تاریخی، تقریباً روشی استقرایی است، یعنی اینکه انسان تعدادی از فتنه‌ها را که در تاریخ رخ داده، مطالعه کند و ببیند منشأ آنها چه بود و از کجا شروع شدند، چه کسانی در آنها مداخله داشتند، چه روش‌هایی را به کار گرفتند و آن فتنه‌ها سرانجام به کجا انجامیدند. اگرچه برای اینکه انسان از فضایی تاریخی نتیجه مطلوبی بگیرد، به تحلیل نیاز دارد. ویژگی بحث تحلیلی این است که اگر آدمی قضیه را درست بشکافد، می‌فهمد که چگونه باید باشد و چه کسانی ممکن است چه وضعیتی داشته باشند. البته تحلیل داستان یا قضیه و واقعه، با تحلیل پدیده‌ای اجتماعی به نام فتنه تفاوت دارد.

آنچه اکنون در پی آن هستیم، به کارگیری روش تحلیلی است. فتنه چگونه شکل می‌گیرد؟ با توجه به مطالبی که در تعریف فتنه‌های اجتماعی گذشت، فتنه اجتماعی عبارت است از حوادث پیچیده‌ای که باعث غبارآلود شدن فضای اجتماع شده، مشکلاتی ناخواسته برای کسانی پیش می‌آورند؛ برخلاف فتنه‌های فردی و امتحان‌های شخصی که این مقدمات را نمی‌طلبند و این



لوازم را نیز ندارند؛ مانند **أَمَّا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ**،<sup>(۱)</sup> که هر مالی در اختیار انسان باشد، وسیله آزمایش است و ویژگی‌های فتنه اجتماعی را ندارد. اما فتنه‌های اجتماعی، از نقطه‌ای شروع می‌شوند. کسانی که انگیزه ویژه‌ای دارند و در پی تحقق آن هستند، راه را در این می‌بینند که آشوبی در اجتماع برپا کنند. مقصود از آشوب، فقط آشوب فیزیکی نیست، بلکه پدید آوردن

۱۰ انفال (۸)، ۲۸.

﴿ صفحه ۱۱۱ ﴾

هر نوع حالت ابهام‌آمیز، آشفتگی و نابسامانی است. تا در سایه این آشفتگی‌ها، مقاصد خود را تأمین کنند. آنها در این راه کسانی را به کار می‌گیرند، آگاهانه با آنها قرارداد می‌بندند، یا ناآگاهانه آنان را به دام می‌اندازند تا به سود ایشان کار کنند. آنها نقشه می‌کشند و آن را به تدریج اجرا می‌کنند. البته طرح و نقشه‌های متعددی تنظیم می‌کنند که اگر اولی موفق نبود، دومی، سومی و طرح‌های پس از آن را اجرا کنند تا به نتیجه دلخواه برسند. در این جریان‌ها، کسانی خواسته یا ناخواسته به دام می‌افتند و خسارت‌هایی می‌بینند، چه خسارت‌های مالی و چه خسارت‌های عرضی و آبرویی که از اولی شدیدتر است و در آن، موقعیت اجتماعی فرد یا گروهی تخریب می‌شود و ترور شخصیت صورت می‌گیرد، یا به خسارت‌های جانی و مرگ منتهی می‌شود. خسارت‌های جانی نیز مراحلی دارند. گاهی یکی دو نفر یا گروهی کشته می‌شوند، اما گاهی جنگ خانمان‌سوزی برپا می‌شود که هستی ملتی را بر باد می‌دهد. اینها مراحل گوناگون فتنه هستند.

مقومات فتنه، کارهایی هستند که با هدفی صورت می‌گیرند تا جوّی آشفته و مبهم پدید آید و در این فضا کسانی در معرض خسارت قرار گیرند و در سایه این آشفتگی‌ها، طراحان اصلی فتنه به اهداف خود دست یابند. هدف فتنه‌گران، گاهی مال، گاه موقعیت اجتماعی و گاه تعصبات شخصی یا قومی است که راه دستیابی به آن، درگیر کردن افراد با یکدیگر است؛ مثل تعصبات جاهلانی که وهابی یا سلفی نامیده می‌شوند. مؤدبانه‌ترین وصف درباره این گروه، جهالت و نادانی است که در سایه آن به تعصب مبتلا شده‌اند و تا آنجا پیش می‌روند که حاضرند انتحار کرده، خود را به کشتن دهند. آنها ممکن است منفعت مالی یا موقعیت اجتماعی نیابند؛ زیرا کسی که خودکشی می‌کند، انتظار پول یا مقام ندارد، بلکه می‌پندارد به ثواب می‌رسد یا انتقام گرفته، دلش خنک می‌شود و نزد خود می‌گوید که ما عده‌ای از دشمنان را از میان بردیم. همین خیال و پندار که گروهی از مخالفان را می‌کشد برای او بسیار ارزش دارد.

کارهای اجتماعی و حتی کارهای فردی آدمی، به مقدماتی نیاز دارند که باید از پیش فراهم شوند.

کسانی که به لوازم کار آگاه‌اند، از قبل طراحی و برنامه‌ریزی کرده، مقدمات را فراهم می‌آورند تا به موقع از آنها استفاده کنند. گاهی نیز حوادثی رخ می‌دهند که برای آنها فکری نشده و طرحی نبوده، ولی در عمل به انجام کار کمک کرده‌اند. فرض کنید کشاورز، زمین را در فصلی بیل می‌زند و علف‌هرزه‌ها را خشکانده، بیرون می‌ریزد، سپس به زمین کود می‌دهد، بذرافشانی و آبیاری می‌کند، تا پایان کار فرا می‌رسد که محصول به دست می‌آید و او درو می‌کند و می‌کوبد و از آن بهره می‌برد. او چیزهایی را که قابل محاسبه‌اند، در نظر می‌گیرد و اینکه چه موقعی باید چه کرد. گاهی نیز اتفاقاتی می‌افتند که قابل محاسبه نیستند، و در نتیجه به نفع یا به ضرر اویند. برای نمونه، گاهی که باران را پیش‌بینی نمی‌کرده، باران آمده که بسیار سودمند بوده است، و گاهی نیز بارانی می‌آید، سیل به راه می‌افتد و مزرعه را آب می‌برد. اینها اتفاقات است، اما عقلاً به‌طور معمول برای کارهای خود از پیش برنامه‌ریزی می‌کنند. ما معمولاً برای شناخت اینکه آیا کاری با برنامه صورت گرفته یا اتفاقی بوده، پدیده‌هایی را که پشت‌سرهم یا درکنار یکدیگر رخ می‌دهند و در یکدیگر اثر می‌گذارند و پس از مدتی نتیجه‌ای بر آنها بار می‌شود، نشانه آن می‌گیریم که طرحی در کار بوده است. مزرعه کشاورز را که تماشا کنیم، می‌بینیم از وقتی که او خاک را شخم می‌زند تا زمانی که محصول را برمی‌دارد، فرایندی دارد. چون کارهای خودمان نیز کم‌وبیش همین‌گونه است، مطمئن می‌شویم که برای برداشت محصول از این مزرعه، طرحی در کار بوده است. یا فرض کنید زمینی را گودبرداری کنند. شاید کسانی مانند کودکان که آگاهی ندارند، تعجب کنند از اینکه گودبرداری می‌کنند. پس از مدتی بی و شالوده ساختمان را می‌ریزند و کم‌کم مراحل ساختن طی می‌شود و گاهی چندین سال طول می‌کشد تا بنایی ساخته شود. وقتی بنا ساخته شد، همه می‌فهمند که آن گودبرداری چند سال پیش، برای چه بود.

طراحی و برنامه‌ریزی و مقدمه‌چینی، با محصولی که مورد انتظار است، تناسب دارد. برای ساختمانی که دست‌کم صد سال باید سر پا بماند، طرح و برنامه ویژه‌ای لازم است؛ همان‌گونه که برای آلاچیق یا خانهای که چند روز یا چند ماه می‌خواهند در آن زندگی کنند، به‌گونه دیگری برنامه‌ریزی می‌کنند. پس برنامه‌ریزی‌ها متناسب با اهداف در نظر گرفته شده است، هم از لحاظ

نیروی که صرف می‌شود، و هم از لحاظ زمانی که به برنامه‌ریزی و فراهم کردن مقدمات اختصاص می‌یابد. گاهی برنامه‌ها برای درازمدت و اهداف بسیار بزرگ‌اند و مقدمات آنها باید از نسلی به نسل دیگر منتقل شوند. افراد یک نسل باید مقدمه‌ای را طراحی و فراهم کنند، نسل دیگر آن طرح را تکمیل کنند و نسل سوم از آن نتیجه بگیرند. در تاریخ، از این دست کارها و برنامه‌ها دیده می‌شود، ولی بحث ما تاریخی نیست تا از آنها یاد کنیم. گاهی کسانی طرحی ریخته، یا اقدامی می‌کنند و دیگران با آنکه در عمل مشارکتی در آن ندارند، تا طراحان یا کارگزاران را به انجام آن تشویق می‌کنند. این نیز نوعی مشارکت در اجرای برنامه است.

### وحدت انگیزه و رضایتمندی، پیونددهنده نسل‌ها

از آیات قرآن و روایات استفاده می‌شود که همبستگی گروه‌ها و نسل‌های انسانی تنها منحصر به مشارکت در اجرای برنامه‌ها نیست بلکه فراتر از این نیز هست. در قرآن کریم، به یهودیان زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) خطاب می‌شود: **فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ؟** <sup>(۱)</sup> اگر شما راست می‌گویید که از خدا و پیغمبر اطاعت می‌کنید، پس چرا پیغمبران را می‌کشید؟ فرموده است: «فلم قتلتم؛ چرا پیغمبران را کشتید»، بلکه می‌فرماید: چرا پیغمبران را می‌کشید؟ در زمان پیامبر اسلام یا پس از ایشان، پیامبرانی نبودند تا آنها را بکشند، و دراصل، موضوع آن منتفی بود. پس معنای این خطاب خدا به یهودیان چیست که می‌گوید: پس چرا پیغمبران را می‌کشید؟ پاسخ این پرسش در کلام حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است: **إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا** <sup>(۲)</sup>. حضرت می‌فرماید: جامع مردم و اینکه انسان‌هایی با انسان‌های دیگر حکمی واحد می‌یابند و با شیوه‌ای یک‌سان با آنها رفتار می‌شود، خشنودی‌ها و رضایت‌های آنها، یا ناراضی بودن‌ها و ناخشنودی‌های آنهاست. هرچه

۱. بقره (۲)، ۹۱.

۲. هج البلاغه، خ ۲۰۱: همانا خشنودی و ناخشنودی، مردم را به هم می‌پیوندد، و جز این نیست که ناقة قوم ثمود را يك نفر کشت، ولي خداوند همه را مشمول عذاب کرد؛ چون همه بدان راضی بودند.

موجب رضایت همگان باشد، همه را در آن کار شریک می‌کند، و هرچه موجب ناخشنودی آنان باشد، آنها را با یکدیگر شریک خواهد کرد. سپس حضرت به قرآن استدلال کرده، می‌فرماید: وقتی حضرت صالح، قوم ثمود را دعوت کرد و نمودیان از او خواستند که معجزه‌ای بیاورد و شتری را از دل کوهی بیرون آورد، آن حضرت چنین کرد و پس از آن، از طرف خدا فرمود: این شتر، امانتی الهی در میان شماست. مواظب باشید کسی آن را اذیت نکند. حتی درباره آبشخور او نیز تأکید شد که وقتی او برای آب خوردن می‌رود، شما مزاحمش نشوید. سپس قوم صالح جمع شدند و شتر را پی کردند و عذاب بر آنها نازل شد. در پایان سوره الشمس، این داستان آمده است: **فَعَمَّرُوْهَا فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رُبُّهُمْ بَدَنِيْهِمْ فَسَوَّاهَا \* وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا** <sup>(۱)</sup>. امیرالمؤمنین علیه السلام (می‌فرماید: شتر صالح را یک نفر پی کرد. با شمشیر دست‌وپای آن را قطع کرد. ولی خدا می‌فرماید: قوم صالح، شتر صالح را پی کردند، سپس خداوند همه آنها را عذاب کرد، با اینکه یک نفر پی کرده بود، چرا همه عذاب شدند؟ حضرت می‌فرماید: **فَعَمَّرَهُمُ اللّٰهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوْهُ بِالرِّضَا؛** وقتی سایر مردم با او موافق و بدان خشنود بودند، در عذاب نیز شریک شدند. خدا آنها را در عذاب او شریک کرد به این سبب که به کار او راضی بودند. به گونه‌ای که اگر او شتر را پی نمی‌کرد، فرد دیگری می‌کرد. پس این کار قوم صالح بود که یک نفر متصدی اجرای آن شد. سپس حضرت می‌فرماید: هرکس به عمل قومی راضی باشد، از آنها خواهد بود. برخی از بنی اسرائیل در هزار سال پیش پیامبری را به قتل رسانده‌اند، ولی به بنی اسرائیل حاضر در زمان پیامبر خطاب می‌شود: شما چرا چنین می‌کنید؟ نمی‌گویید: چرا چنین کردید؟ می‌گویید: **فَلِمَ تَقْتُلُوْنَ اَنْبِيَاءَ اللّٰهِ؛** چرا پیامبران را می‌کشید؟ یعنی شما همانند پدران خود هستید. این مطلب تا آن اندازه در عرف عقلا و در بیانات دینی مطرح است که برخی از جامعه‌شناسان معتقد شده‌اند هر قومی روح ویژه‌ای دارد و آن روح به همه افراد آن قوم تعلق دارد <sup>(۲)</sup>. این واقعیتهایی است که

---

۱. شمس (۹۱)، ۱۴، ۱۵: پس شتر [معجزه صالح] را پی کردند و خداوند آنان را به سبب گناهشان درهم کوبید و با خاک یکسان کرد؛ و از عاقبت مجازات آنان هراسی ندارد.

۲. گرایشی در جامعه‌شناسی است و کتاب‌هایی نیز درباره آن نوشته شده است. به یاد دارم که بیش از پنجاه سال قبل، کتابی به فارسی ترجمه شده بود به نام روح ملت‌ها. اگرچه به عقیده ما، اینها مقداری مبالغه است.

﴿ صفحه ۱۱۵ ﴾

وقتی دل‌های مردمی در امری شریک‌اند، آن مردم از لحاظ ستایش یا نکوهش و گاهی از نظر رحمت یا عذاب نیز با یکدیگر شریک می‌باشند.

بیان این نکته از آن رو بود که وقتی می‌گوییم پدیده‌ای اجتماعی طراحی و برنامه‌ریزی شده است، به این معنا نیست که کسانی همین دیروز برنامه‌ریزی و امروز اجرا کردند. ممکن است این برنامه پنجاه سال پیش طراحی شده باشد. همچنین وقتی می‌گوییم کسانی پدیده‌ای را طراحی و اجرا کردند، لزومی ندارد خود آن را اجرا کرده باشند. شاید آنها طراحی کرده و سپس کسانی آن طرح را عملیاتی کرده باشند. یعنی کسانی مقدمات اجرا را فراهم کنند تا آن کار صورت گیرد. گاهی پروژه‌های بزرگ، به ده‌ها و گاهی به صدها پروژه کوچک تقسیم می‌شود. وقتی قرار است کاری بزرگ صورت گیرد، در میان چندین شرکت تقسیم می‌شود و هر شرکت بخشی از کار را بر عهده می‌گیرد. هر بخش دارای طرح، سرمایه‌گذاری و کارهای مستقل است؛ اما همه بخش‌ها با یکدیگر ارتباط دارند و یک طرح کلی ناظر بر همه آنهاست. مثل اجزای پازل که ارتباط هر کدام از قطعات آن، به تنهایی مفهوم روشنی ندارد، اما وقتی اجزا در کنار یکدیگر با چینی ویژه قرار می‌گیرند، مجموعه‌ای منسجم و مرتبط را تشکیل می‌دهند. یعنی وقتی نقشه جامع آن در دست باشد و اجزا باهم جمع شوند و هر کدام در جای ویژه خود قرار گیرد، آن وقت آدمی می‌فهمد که اینها دارای طرح خاصی بوده است.

این بیان در برابر دیدگاه کسانی است که وجود فتنه را انکار می‌کنند. آنان بر این باورند که حوادثی رخ داد و کسانی نامزد ریاست جمهوری شدند و چند نفری هم در جایی سروصدایی کردند و اینها هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشت، و دراصل، هیچ ربطی به نظام و اسلام و امور دیگر ندارد. پس بیان آن‌ها سخنان برای چه بود؟ چرا به عزاداران سیدالشهدا علیه السلام (حمله کردند؟ چرا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف (را انکار کردند؟ اما کسانی که بصیرند، همه اینها را مجموعه اجزای یک پازل می‌دانند که از مدت‌ها پیش طراحی و هر کدام در جای خود چیده شده و سپس باهم ارتباط یافته بود. اگر کسی به هر دلیل انکار و تشکیک کند، ما راه ساده‌تری داریم و آن این

صفحه ۱۱۶

است که ما طراحی فوق انسان‌ها داریم. او جناب ابلیس است. ایشان از هزاران سال پیش قسم خورده است: **وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ**<sup>(۱)</sup>. او نیز براساس هوش خود و نیز بنا بر تجربیاتی که در طول هزاران سال زندگی انسان‌ها کسب کرده، بسیار ملاتر شده است. ابلیس زمان فعلی، با ابلیس زمان آدم بسیار فرق دارد. برای او، طراحی و اجرای برنامه‌ای که صد سال طول بکشد، ساده است. او که می‌خواهد همه انسان‌ها را تا قیامت گمراه کند، طراحی برنامه‌ای که صد سال فراهم کردن مقدمات آن طول بکشد، عجیب نیست. اگر ما نتوانیم اثبات کنیم که انسان‌ها این فتنه را طراحی و اجرا کرده‌اند، اما این را نمی‌توان انکار کرد که جناب ابلیس در این کارها مؤثر بوده است.

## مؤلفه‌های فتنه

اول: طراحان. طراحان فتنه که نخستین قدم‌ها را برمی‌دارند، عاملان اصلی فتنه به شمار می‌آیند. آنان در پی اهدافی هستند که خواه‌ناخواه سودبخش، یا دست‌کم بازدارنده از خسارت و زیان است. یکی از مؤلفه‌های فتنه این است که کسانی با چنین اهدافی، از راه غبارآلود کردن فضا و گل‌آلود کردن آب، خواسته‌های خود را محقق می‌کنند.

دوم: کارگزاران و مباشران. مؤلفه دوم فتنه، کسانی هستند که در این مسیر به کار گرفته می‌شوند. یا آنها را فریب می‌دهند، یا به آنها پول می‌دهند و مزدور هستند.

سوم: نخبگان بی‌بصیرت. مؤلفه یا عامل سوم در پیدایش یا رواج و گسترش فتنه، کسانی هستند که نه نیت سوئی دارند و نه در پی هدف مادی، دنیوی و شیطانی هستند. حتی ممکن است آنها با نیت خیر، و فراتر از آن، محض انجام وظیفه و تکلیف شرعی خود اقدامی کنند و چه بسا سخن حقی هم بگویند؛ یعنی واقعیتی را بیان کنند، اما در زمان یا مکان یا به شکلی بیان می‌کنند که فتنه‌جویان از آن بهره می‌برند. مطالب راست، در عالم فراوان است، اما همه‌چیز را همه‌جا و همه‌وقت نباید گفت. پس گاهی برخی افراد خوب و با انگیزه درست،

---

۱۰ ص (۳۸)، ۸۲.

﴿ صفحه ۱۱۷ ﴾

از روی نادانی و کم‌بصیرتی، حرفی بیجا و کاری بی‌موقع صورت می‌دهند که در پیدایش یا گسترش فتنه نقش دارد<sup>(۱)</sup>.

ساده‌ترین راه شناخت فتنه‌گران

ساده‌ترین راه شناختن فتنه‌ها و فتنه‌گران این است که ما صفات کلی فتنه و فتنه‌گران را بشناسیم و با موارد مشکوک تطبیق کنیم. هرگاه موارد مشکوک، با صفات تطبیق کرد، می‌توان تشخیص داد که فتنه یا دست‌کم احتمال فتنه هست و باید خود را آماده کرد. اگر کسی در محیط زندگی خود کسانی را بشناسد که باتقواترین، فهیم‌ترین و بابصیرت‌ترین افراد در دین باشند و اعتماد به آنان بیشتر باشد، می‌تواند با کمک‌ها و راهنمایی‌های آنان بسیاری از چیزها را بفهمد. البته یافتن این‌گونه افراد، آسان نیست<sup>(۲)</sup>.

### ویژگی‌های روانی سران فتنه

هرکدام از این سه دسته کسانی که در پیدایش یا گسترش فتنه مشارکت دارند، ویژگی‌های روانی و شخصیتی خاصی دارند. آنان اگرچه در پیدایش و گسترش فتنه مؤثرند، همه از لحاظ ویژگی‌های شخصیتی و روان‌شناختی مثل یکدیگر نیستند. در اینجا نخست ویژگی‌های سران فتنه را بیان می‌کنیم.

۱. غیر از این سه دسته عامل انسانی که در تحقق و پیدایش فتنه مؤثر هستند، اوضاع اجتماعی و طبیعی نیز زمینه‌ساز فتنه هستند که اگر فرصتی شد و خدا توفیقی داد که بحث‌ها را بازتر و عمیق‌تر مطرح کنیم، به اینها اشاره می‌کنیم.

۲. باید خدا را فراوان شکر کنیم که در عصری زندگی می‌کنیم که امام خمینی(رحمة الله) را به ما معرفی کرد. باینکه ایشان از معصومان چهارده‌گانه نیست، آن‌قدر دارای افق بالا و فکر بلند و تیزفهم بود و تقوای ممتاز و بصیرت عمیق داشت که به‌واقع پیدا کردن مشابیحی برای او مشکل است. شناختن چنین کسی پس از ائمه اطهار(علیه السلام)، یکی از نعمت‌های بسیار بزرگ است. الحمد لله الذي اكرمني بمعرفتكم ومعرفة اوليائكم. شناختن اولیای خدا و اولیای اهل بیت(علیه السلام) (خود نعمت بسیار بزرگی است. خدا را هزاران‌هزار بار شکر که ما در زمانی زندگی می‌کنیم که چنین کسی را شناختیم؛ و باز هزاران بار خدا را شکر می‌کنیم که پس از رحلت امام، خدا کسی را به ما شناساند که نسخه بدل اوست. پس به حمد الهی، برای شناسایی فتنه و فتنه‌گران راه داریم و می‌دانیم از چه کسی تبعیت کنیم تا از فتنه‌ها مصون بمانیم.

## ۱. برتری طلبی و بلندپروازی

بلندپروازی و برتری طلبی، از مهم‌ترین ویژگی‌های فتنه‌گران است. کسانی که به زندگی ساده‌ای قانع‌اند و همتشان بیش از این نیست که نان و آبی بخورند و زندگی آرامی داشته باشند، حوصله درگیری ندارند و فتنه‌گر نمی‌شوند. بنابراین چندان برای جامعه هم مشکل‌ساز نیستند. موتور حرکت فتنه‌انگیزان، روح برتری‌طلبی است. قرآن درباره فرعون می‌فرماید: **إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ**<sup>(۱)</sup>. ... در ابتدای سوره قصص، داستان موسی(علیه السلام) و فرعون با تفصیل و تحلیل ویژه‌ای بیان شده و امتیاز نحوه بیان آن در این سوره بر دیگر مواردی که این داستان ذکر شده، این است که در آن نکته‌های تحلیلی مطرح شده است. قرآن داستان را از اینجا شروع می‌کند که راز ادعای خدایی کردن فرعون و ایستادگی او در برابر حضرت موسی(علیه السلام) (و به بردگی کشیدن بنی‌اسرائیل و ظلم‌ها و جناب‌های بی‌شمار او، برتری‌طلبی او بود. اگر فرعون کسی بود که به زندگی ساده و راحت و اینکه درآمدی و باغی داشته باشد و وسایل عیش و نوشش فراهم باشد، قانع بود، ادعای خدایی نمی‌کرد. این ادعا ناشی از روح برتری‌طلبی او بود که می‌خواست از همه بالاتر باشد. تا این انگیزه در کسی نباشد، به فکر ادعاها و کارهای بزرگ نمی‌افتد. فتنه‌های اجتماعی، کارهای عظیمی هستند و از هرکسی بر نمی‌آیند. انسان‌ها از لحاظ همت داشتن، باهم بسیار فرق دارند. برخی از مردم فقط در پی ارضای تمایلات حیوانی خود هستند و چیز دیگری نمی‌خواهند. قرآن می‌فرماید...: **إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا**<sup>(۲)</sup> اینها مثل چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند. **ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ**<sup>(۳)</sup> رهایشان کن، بگذار بچرند و بخورند / و خوش باشند / و آرزو آنان را سرگرم کند؛ به زودی خواهند دانست. امیرالمؤمنین(علیه السلام) می‌فرماید ...: **كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هُمَّا عَلَفُهَا...**<sup>(۴)</sup>

۱. قصص (۲۸)، ۴: راستی که فرعون در سرزمین [مصر] برتری‌جویی کرده، اهل آن را دچار تفرقه نمود و گروهی از آنان را به بردگی کشید.

۲. فرقان (۲۵)، ۴۴.

۳. حجر (۱۵)، ۳.

۴. نهج البلاغه، نامه ۴۵.



مثل گوسفندي که پروار مي‌بندند يا گله گاو و گوسفندي که به چرا مي‌برند (از سپيده‌دمان تا شبانگاهان که برمي‌گردند). دام فقط در اين فکر است که علفي بخورد، به وقت خستگي استراحت کند و با تاريک شدن هوا به آغل بازگردد. اين افراد، همتي براي کار ديگري ندارند. اگر زحمتي مي‌کشند، براي آن است که چراگاهي براي چريدن بيابند. اگر باکسي رفيق مي‌شوند، مي‌خواهند او را بدوشند و اگر دربي پست و مقامي هستند هم براي کسب درآمد است. اينها به‌طورغالب، منشأ فتنه‌اي در جامعه نمي‌شوند. نه اينکه به‌هيچ‌وجه فتنه از آنان برنخيزد، بلکه فتنه‌هاي مهم از آنان برمي‌آيد. فتنه‌گران بايد همت بلندي داشته باشند. فرعون مي‌خواست چنين باشد که مردم، همان‌گونه که خدا را مي‌پرستند، او را پرستند ... : **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى**.<sup>(۱)</sup> اين کار هرکسي نيست. اما فرعون همت بلندي داشت. آنها که دربي رهبري جهان و تصرف تمام جهان بودند، مانند هيتلر و امثال او، چنين بوده‌اند.

### بلندهمتي مثبت و منفي

در اينجا اين سؤال مطرح مي‌شود که اگر فتنه‌جويان همت بلند دارند و از انسان‌هاي کوتاه‌همت، فتنه مهمي برمي‌آيد، آيا اصل بلندهمتي خوب است يا بد؟ اينکه مقام معظم رهبري . مد ظله . امر مي‌فرمايد که همت‌ها را مضاعف کنيم، معلوم مي‌شود که همت خوب است. بايد همت‌ها را چند برابر کنيم. پس هرچه همت بيشتري و بلندتر باشد بهتر است. اين از همان شبهه‌هايي است که شيطان در مغالطات از آن استفاده مي‌کند و شبیه سوءاستفاده از اشتراك لفظي است. وقتي ايشان فرمود: همت‌ها را مضاعف کنيد، به ذهن کسي نرسيد که مانند هيتلر يا ديگراني که با بمب اتم، ده‌ها هزار انسان را کشتند، فکر کنيد! هيچ کس چنين احتمالي نداد. پيدااست که مقصود از اين همت، همت در مسير مطلوب الهي و خداپسند است. چون افراد کوتاه‌همت، در مسير صحيح هم که قرار بگيرند پيشرفتي نمي‌کنند. پس اصل بلندهمتي بسيار خوب است، اما مهم اين است که انسان همت خود را در چه راهي به کار مي‌گيرد؛ اگر آن را در راه خوب مصرف کند،

---

۱. نازعات (۷۹)، ۲۴: من خداوندگارِ برتر شما هستم.

بسیار خوب، و اگر در راه بد مصرف کند، بسیار بد است. همت یعنی اهتمام داشتن برای انجام کاری<sup>(۱)</sup>. بلندهمتی آن است که انسان در پی چیزی بسیار خوب باشد و به اندک قانع نباشد. همت‌ها گوناگون‌اند. کسانی از برخی مراتب همت برخوردارند و در هر کاری تا حدود خاصی پیشرفت می‌کنند. آنها اگر اهل عبادت می‌شوند، نماز و مسائل شرعی آن را یاد می‌گیرند، و واجبات و محرمات را رعایت می‌کنند. این، مرتبه‌ای از همت در دین است. مرتبه بالاتر همت، آن است که برخی تنها به انجام واجبات و ترک محرمات بسنده نمی‌کنند، و در پی عمل به مستحبات و ترک مکروهات هستند. کسانی نیز به مقامات عالی‌تری چشم دوخته‌اند، که تفصیل آن را باید در جای دیگری جست.

ایمان مراتب بسیاری دارد. پیشرفت در مسیر ایمان، به اندازه همت مؤمنان بستگی دارد. برخی افراد همت چندانی ندارند، و حداکثر به همین اندازه که در جهنم محلد نباشند، دل‌خوش و قانع هستند. اما برخی چنان بلندهمت‌اند که اگر رسیدن به حد پیغمبر و امام ممکن بود، آن را آرزو کرده، برای رسیدن به آن تلاش می‌کردند. بنابراین همت بلند خوب است، اما اینکه در چه راهی مصرف شود، به دستگاه ارزشی افراد بستگی دارد. هر انسانی بنا بر فطرت الهی خود، طالب کمال است. خدا انسانی نیافریده که کمال و سعادت را نخواهد، اما درباره چستی کمال، دیدگاه‌های افراد متفاوت‌اند، و انگیزه‌ها نیز شدت و ضعف دارند. اینها دو عامل هستند. متعلق همت اکثر مردم بلندهمت، امور دنیاست. اگر کسی کاسب بلندهمت باشد، می‌خواهد میلیاردر شود. اما اگر فرد کوتاه‌همت باشد، می‌گوید همین که زندگی خوبی داشته باشیم، کافی است و نیازی به ویلا، باغ، اتومبیل کذایی و هواپیمای شخصی نداریم. اما بلندهمتان نه تنها در پی همه اینها هستند، بلکه می‌خواهند اختیار اموال دیگران را نیز داشته باشند. آنها همت بلند را این‌گونه به کار می‌گیرند. اما همت بلند صحیح این است که نخست کمال حقیقی را بشناسیم، تا برای رسیدن به آن تلاش کنیم. در اینجا فتوای بسیاری از امثال ما و اهل دنیا، با دیدگاه قرآن تفاوت

۱. الهم: ما هممت به فی نفسک. تقول: أهمني هذا الأمر. والهمة: ما هممت به من أمر لتفعله. يقال: إنه لعظيم الهمة، وإنه

لصغير الهمة (ر.ک: خلیل فراهیدی، العین، ج ۳، ص ۳۵۷).

﴿ صفحه ۱۲۱ ﴾

دارد. ما می‌پنداریم زندگی و لذایذ دنیا، مقامات و پُست‌های دنیا مانند ریاست جمهوری، وزارت، و وکالت مجلس و امور دیگر، مقامات عالی هستند و باید برای رسیدن به آنها همت کرد. اما قرآن می‌فرماید: **إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهْوُ<sup>(۱)</sup>**... اگر هدف شما

خود اینها باشد، اینها سرگرمی و بازیچه‌ای بیش نیستند و ارزشی ندارند. پس بلندهمتان واقعی کسانی هستند که نخست، خواستی‌ها را بشناسند و بدانند که آدمی به کجا ممکن است برسد و خدا چه مقامی برای او قرار داده است که فرشتگان به آن غبطه می‌خورند، و چگونه و با چه ابزاری می‌توان به آن رسید. امور دنیوی، ابزارهایی‌اند که امروز هستند و فردا نیستند: **الدُّنْيَا حَالُهَا حِسَابٌ وَخَزَائِمُهَا عِقَابٌ**؛ <sup>(۲)</sup> دنیا حلالش حساب، و حرامش عقاب دارد. آن همتی که آدمی در پی آن ترقی کرده، به هیچ حدی از کمال قانع نشود و هرجا برسد، بخواهد به پله بالاتر از آن صعود کند، بسیار خوب است. اگر اولیاءالله بدانند که یک روز یا یک ساعت و حتی یک لحظه از عمرشان باقی مانده است، می‌کوشند آن روز یا ساعت یا لحظه را بیشتر صرف عبادت و اطاعت خدا کنند تا به مقام والاتری برسند، و به کمتر از آن قانع نیستند. پس باید در راهی که مرضی خدا و موجب کمال و سعادت فرد و جامعه است، همت مضاعف داشت، نه در دنیاطلبی و دنیاپرستی.

مقصود از همت بلند منفی، بلندپروازی‌های بیجایی است که کار هرکس نیست. در هر کشور، افراد معدودی در پی رئیس شدن و خطرپذیری برای آن هستند. در کشوری مانند عراق، همه به فکر صدام شدن نیستند. افرادی اندک چنین فکری دارند و حاضرند همه زحمات را به جان خریده، خطر کنند. در بیشتر موارد، کسانی که بسیار جاه‌طلب‌اند، در اوج جاه‌طلبی خود حاضرند از همه منافع و لذت‌هایشان صرف‌نظر کرده، دارایی‌هایشان را خرج کنند و حتی در مواقع لزوم، اظهار زهد و تقوا کنند، گرسنگی و ریاضت بکشند و همسر خویش را طلاق دهند، تا به هدف و مطلوبشان دست یابند. این روحیه، در همه نیست. کسانی که عامل دوم یا سوم فتنه هستند، به

---

۱. محمد (۴۷)، ۳۶: همانا زندگی دنیا، بازیچه و سرگرمی... است.

۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (قَالَ قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ) عَلَيْهِ السَّلَامُ (عِظْنَا وَأَوْجِزْ فَقَالَ الدُّنْيَا حَالُهَا حِسَابٌ وَخَزَائِمُهَا عِقَابٌ وَأَنَّ لَكُمْ بِالرُّوحِ وَلَمَّا تَأَسَّوْا بِسُنَّةِ نَبِيِّكُمْ تَطْلُبُونَ مَا يُطْعِمُكُمْ وَلَا تَرْضَوْنَ مَا يَكْفِيكُمْ) (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۵۹).

﴿ صفحه ۱۲۲ ﴾

چنین روحیه‌ای نیاز ندارند و چنان کارهایی از آنها بر نمی‌آید. آنها باید ویژگی‌های دیگری داشته باشند. اما در عامل اصلی فتنه، باید این بلندپروازی‌ها باشد تا بتواند اقدام به فتنه‌انگیزی کرده خود را برای خطرهای آن آماده کند.

## زهد حضرت امیر(علیه السلام) (نمونه‌ای از بلندهمتی مثبت

اگر در امور دنیا نیز بلندهمتی خوب است، بدان جهت است که ابزاری برای ترویج دین، تقرب به خدا و حفظ عزت اسلامی در برابر دشمنان و کفار باشد، نه اینکه خود مطلوب باشد. اگر خود آن امور هدف قرار گیرند، هو و لعباند و ارزشی ندارند. اگر امور دنیا ارزش داشتند، امیرالمؤمنین(علیه السلام) (آن گونه زندگی نمی کرد. ما هنوز تصور روشنی از زندگی علی(علیه السلام) نداریم. کسی که در مقام امپراتوری کشورهای اسلامی است. به استثنای شام که تحت نفوذ امویان بود. از مصر و حجاز و یمن تا ایران دست کم چند کشور بزرگ اسلامی تحت سیطره او بود، که آن زمان مهم ترین کشورهای دنیا بودند. با این همه، ایشان در تابستان هم یک پارچه پشمینه بر دوش می انداختند، کفش هایشان از لیف خرما، و پیشانی ایشان مثل زانوی شتر، پینه بسته بود. با چنین قیافه‌ای، بالای سنگی می ایستاد و شمشیر به دست، خطبه می خواند. خطبه‌های نهج البلاغه این گونه ایراد شده‌اند؛ با همین قیافه و کفش و لباس پشمینه! منبر منبت کاری شده و لباس حریر و دیبا و شمشیر مرصع در کار نبود! چنین کسی، سحرگهان که همه در خواب‌اند، زارزار می گریست و دنیا را چنین مخاطب قرار می داد ... :عُرِّي غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ فَذُ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا...! <sup>(۱)</sup> «تو آمده‌ای من را فریب دهی؟ من فریب تو را نمی خورم.» برو دیگری را فریب بده. به یقین تو را سه طلاق گفته‌ام که بازگشتی در آن نیست. اگر دنیا خواستنی بود، ایشان در پی آن می رفت. ولی اگر دنیا وسیله‌ای برای احیای دین حق و نزدیک کردن مردم به خدا و گرفتن حق مظلوم از ظالم باشد، لحظه‌ای از آن، ثواب برترین عبادت‌ها را دارد.

نتیجه اینکه از یک سو، برتری طلبی نکوهش شده است: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ

۱. نهج البلاغه، حکمت ۷۷.

﴿ صفحه ۱۲۳ ﴾

لا يُرِيدُونَ غُلُوبًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ <sup>(۱)</sup> این سرای آخرت را ما برای کسانی قرار دادیم که در پی برتری طلبی و فساد نباشند، و پایان کار از آن تقوایبندگان است. لا يُرِيدُونَ غُلُوبًا نکره در سیاق نفی است؛ یعنی هیچ نوع برتری را نخواسته باشند. در حدیثی در ذیل این آیه آمده است که اگر کسی دوست داشته باشد بند کفش او بهتر از بند کفش دوستش باشد،

مرتبه‌اي از علو دارد<sup>(۲)</sup>. مگر چه ارزشي دارد که فکر خود را در اين صرف کني که کفش و لباسم بهتر و زياتر باشد و خانه‌ام چنان باشد؟ پس همت مضاعف در آنچه موجب کمال انسان و خواست خداست و انسان را به خدا نزديک مي‌کند، سودمند است. «مضاعف» کردن هم بدین معنا نیست که همت را دو برابر کنیم؛ زیرا هرچه همت بیشتر شود، کم است. البته با اين شرط که علو في الارض و برتري جويي دنيوي نباشد. پس همت بلند درصورتی خوب است که متعلق آن، امري پسندیده باشد.

## ۲. هوشمندی فوق‌العاده

پدید آوردن فتنه در جامعه، کار هرکس نیست. گاهی کسی هدی دارد که به آسانی به دست نمی‌آید و از راه مشروع و صحیح به آن نمی‌رسد. این فرد در پی راه میان‌بري است که بتواند با زحمت کمتر، زودتر به اهداف شوم خود برسد. بنابراین شرط نخست این است که او داراي هوشي بيش از حد متعارف باشد. اشخاص کودن نمی‌توانند در جامعه فتنه‌گري کنند. فتنه‌گر باید آدمي باهوش باشد. طراحان و آغازگران فتنه‌هاي عالم؛ چه در زمینه اعتقادات، چه در زمینه رفتارها و چه در باب مسائل سياسي و اقتصادي، کسانی بودند که هوشي برتر داشتند. فتنه‌انگیزی، يعني طراحي و اجراي فتنه، کار هرکس نیست. انسان‌هاي ساده‌لوح، خود به‌طور مستقیم فتنه‌گر نیستند و از آنها چنین کاري بر نمی‌آید؛ اگرچه ممکن است ابزار و آلت دست دیگران شوند.

۱. اقصص (۲۸)، ۸۳.

۲. روی ابو سلام الأعرج عن أمير المؤمنين أيضا قال إن الرجل ليعجبه شراك نعله فيدخل في هذه الآية «تَلِكُ الدَّائِرُ الْآخِرَةُ» الآية (فضل بن حسن طبرسي، مجمع البيان، ج ۷، ص ۴۲۰).

﴿ صفحه ۱۲۴ ﴾

البته هوش اقسامی دارد. برخی روان‌شناسان گفته‌اند هشت نوع هوش داریم. هوش مورد بحث در اینجا، هوشی است که برای شیطنت، کارهای ضدارزش و ایجاد اختلال در جامعه به کار می‌رود و به تعبیر بهتر، هوش برخی افراد در این زمینه پرورش یافته است. من مصادیقی از هوشمندان کشور را می‌شناسم که غیر از هوش ذاتی، تحصیلات عالی داشته، سال‌ها در برخی کشورها. که می‌دانم کجا و چه رشته‌ای. به این منظور درس خوانده‌اند. برخی از آنان، پیش‌تر در کشور پُست‌های مهمی داشتند، از پست خود

صرف نظر کرده، چند سال در خارج از کشور درس خوانده‌اند و دکتر گرفتند تا بتوانند فتنه‌ای پدید آورند. پس طراح فتنه، هم هوش ذاتی می‌خواهد و هم به پرورش نیاز دارد تا مایه‌های هوشی‌اش شکوفا گردد. مجاری هوش بسیار متفاوت‌اند. برخی افراد، حافظه قوی دارند، برخی بسیار عمیق فکر می‌کنند، برخی افراد هوش ارتباطی دارند، یعنی زود می‌توانند با دیگران ارتباط برقرار کنند. کسانی هستند که اگر یک ساعت با دیگری بنشینند نمی‌دانند چه بگویند و چگونه با طرف مقابل ارتباط برقرار کنند و فقط به سکوت می‌گذرانند، نه سکوت عمدی، بلکه نمی‌دانند چه باید گفت. در مقابل، کسانی هستند که در همان لحظه اول، باب صحبت را باز می‌کنند و به محض شناختن روحیه طرف، وارد آن میدان می‌شوند و داد سخن می‌دهند و او را جذب می‌کنند. طراحان حوادث اجتماعی نیز هوشی ویژه دارند. آنها به‌ویژه اگر درس طراحی فتنه‌گری را خوانده و تمرین نیز کرده باشند، خود، شیطان مجسم هستند. در بحث‌های گذشته اشاره کردم که استاد همه آنان جناب ابلیس است که هم هوش سرشار، و هم تجربه چند هزار ساله دارد و همه اینها باید پیش ایشان لنگ بیندازند و شاگردی کنند!

### ۳. نفاق و دورویی

سومین ویژگی شخصیتی این گونه افراد، نفاق و چندچهرگی و فیلم بازی کردن است. برخی افراد چنین هنری دارند که می‌توانند با هرکس به مقتضای روحیه او برخورد کنند؛ به‌ویژه با استفاده از هوش ارتباطی خود، در هر موقعیتی و به اقتضای زمان و مکان، با قیافه‌ای ظاهر می‌شوند. در

### ﴿ صفحه ۱۲۵ ﴾

اوضاعی که لازم است عالمی متقی و زاهد باشند، بسیار سریع اسبابش را می‌توانند فراهم کنند و به این صورت ظاهر شوند. آنها که ساده هستند، ریشی می‌گذارند و تسیحی و انگشتری دارند، و آنها که شیطان‌ترند، بهتر بلدند این نقش‌ها را بازی کنند و چندچهره باشند. آنان در جایی چهره مذهبی به خود می‌گیرند و در جایی دیگر، خوش‌گذران و لابلایی هستند. در یک جا رفاص و بازیگرند و در جای دیگر مثل مجاهدان یا پارسایان ظاهر می‌شوند. آنها قیافه‌های گوناگون دارند. کسانی که می‌خواهند فتنه‌گری کنند، به‌ویژه باید این هنر را داشته باشند تا بتوانند مخفی‌کاری کنند؛ یعنی خودشان را لو ندهند، بلکه حتی نعل وارونه بزنند و بگویند: مواظب باشید، کسانی ممکن است فتنه‌گری کنند و چنین‌وچنان باشند. آنان خود، عامل اصلی فتنه هستند، ولی برای فریب دادن دیگران فرافکنی می‌کنند و نقش بازی می‌کنند. مانند دزدی که به دیگران درباره خطر دزدی هشدار می‌دهد،

درحالی که خود، دزد است و برای غافل کردن صاحبان اموال چنین شگردی به کار می‌بندد. دورویی، یا چندچهرگی و نفاق، هنری است که همگان ندارند. شاید برخی از بازیگران را دیده باشید که دو نقش بازی می‌کنند؛ هم حرف می‌زنند و هم جواب می‌دهند، به‌ویژه کسانی که بازی‌های عروسکی می‌کنند. این هنر است که کسی بتواند به سرعت، لهجه، قیافه و نقش خود را عوض کند و به گونه‌ای دیگر صحبت کند. محض نمونه، هم حرف بچگانه، و هم حرفی که باید بزرگ‌ترها جوابش را بدهند، هر دو را خود بگوید. این هنر است که کسی چندکاره و همه‌فن‌حریف باشد. این افراد به سبب توانایی پنهان‌کاری، اغلب شناخته نمی‌شوند و شاید در پایان کار، و پس از اتمام فتنه، وقتی به مقاصد خود رسیدند یا شکست خوردند، روشن شود که از اول چگونه بوده‌اند.

بدین ترتیب، فتنه‌گر باید از قدرت پنهان‌کاری و فریب‌کاری ویژه‌ای برخوردار باشد؛ زیرا اگر از همان ابتدا خود را لو بدهد و بگوید که من در پی فریب‌کاری و به خطر انداختن منافع و مصالح شما هستم تا شما را تسلیم دشمن کنم، کسی به حرف او گوش نخواهد داد. او باید قدرت فریب‌کاری و پنهان‌کاری داشته باشد، بتواند چهره عوض کند و در هر جایی با قیافه‌ای ظاهر شود، تا مخاطبان، او را بپسندند و بپذیرند. او در جایی باید قیافه مقدسان را به خود بگیرد، محب

اهل بیت شود، روضه بخواند و گریه کند تا مردم بگویند: عجب انسان خوب و قابل قبولی است. در محیطی دیگر، او باید روشن‌فکر و نوگرا شود. اگر در محیطی است که همه، به اصطلاح، روشن‌فکرآماب هستند و با دین چندان سروکاری ندارند و او می‌خواهد بر آنها اثر گذارد، و رأی جمع کند، آنجا باید قیافه روشن‌فکری بگیرد، حرف‌هایی بزند که برای آنان خوشایند باشد، و به گونه‌ای رفتار کند که آنها بپسندند. در جوی سیاسی، او باید سیاست‌بافی کند، در جایی باید عرفان‌بافی کند، در جایی دیگر باید فلسفه‌بافی کند، یا فقیهانه سخن گوید. اگر یک نفر نتواند همه این نقش‌ها را بازی کند، فتنه‌گران می‌کوشند حلقه یا گروهی تشکیل دهند و برای هر کاری فرد مناسبی را به کار گیرند، تا همه‌جا بتوانند طعمه‌هایشان را پیدا کنند. اگر فتنه‌ها را بررسی کنید، به درستی این سخن پی خواهید برد. از جمله فتنه‌هایی که همه می‌شناسند، چگونگی پیدایش مذاهب گوناگون در میان مردم است. اگر تاریخ فرقه‌های مذهبی در ایران را پیگیری کنید، روشن خواهد شد که پدیدآورندگان این فتنه‌ها به‌طورغالب، افراد باسواد، موجه و مورد قبول جامعه، زاهدمنش، فهیم و بسیار ممتاز بوده‌اند. اگر برخی از آنها چنین نبودند، آلت دست کسان دیگری بودند که از پشت پرده آنها را می‌چرخاندند. آنها در واقع، عروسک خیمه‌شب‌بازی بودند. اگر گاهی افرادی کم‌فهم، بدعت‌گذار شده‌اند، معلوم می‌شود که آلت دست دیگران بوده و افرادی اینها را چرخانده‌اند. پدیدآورندگان برخی فرقه‌ها در ایران، اشخاص به‌ظاهر

مقدس، زاهد، حتی منزعل، منزوی، گوشه‌نشین، و گاه دارای کتاب‌های عمیق علمی بوده‌اند، اما منشأ پیدایش مذهبی انحرافی و خرافی شده‌اند و مردم زیادی را فریب داده‌اند.

فتنه مذهبی از کسی برمی‌آید که امتیاز مذهبی داشته باشد. فتنه‌های سیاسی نیز از کسانی که در این جنبه‌ها صاحب امتیازند، سر می‌زند. این قاعده کلی است و نیازی به استدلال ندارد. پس فتنه‌گران افرادی هستند که بهره هوشی و فهم آنان، از حد متوسط هوش و فهم افراد جامعه بیشتر است و قدرت فراوانی در پنهان‌کاری و قیافه عوض کردن (نفاق) دارند. آنها می‌توانند در هر جایی، خود را به صورتی جلوه دهند و قلوب عده‌ای را جذب کنند. این هنر بزرگ آنهاست، و کار هرکس نیست.

﴿ صفحه ۱۲۷ ﴾

### علاقه‌مندی به دنیا؛ ویژگی کارگزاران و مباشران فتنه

گروه دوم یا عاملان میانی که در فتنه مؤثرند، نه به بلندپروازی نیاز دارند و نه به هوش سرشار، و نه لزومی دارد چندان پنهان‌کاری کنند و نفاق ورزند، بلکه بیشتر آنان در بند اهداف مادی و لذایذ حیوانی هستند. البته گاهی عوامل دیگری نیز بدان ضمیمه می‌شود، اما برای ایفای نقش خود، آنها باید پول‌پرست و در پی منافع مادی باشند. آنها در تخانه‌خانه دل، در پی رونق بخشیدن به زندگی هستند، که تاکنون از راه دیگری بدان نرسیده‌اند، ولی اکنون که زمینه‌ای فراهم شده، با تعریف و تمجید یا نکوهش کسی یا چیزی در سخنرانی یا مقاله و کتاب، به مال مقصود خود که با انواع عنوان‌ها دریافت می‌کنند، دست می‌یابند. ویژگی‌ای که لازم است آنها داشته باشند، علاقه‌مندی به لذات دنیا و پول است. شرط دیگری برای آنان ضرورت ندارد؛ چون در مقایسه با سران فتنه، سطح توقع پایین‌تر و همت پست‌تری دارند. آنها در عمل نیز کارهای کم‌ارزشی می‌کنند که هیچ وجهه اخلاقی و ارزشی ندارد، مگر اینکه بخواهند چیزی به آنها ضمیمه کنند تا بیشتر مؤثر باشند.

### سه ویژگی عناصر مزدور بیگانه

فتنه‌گران، ویژگی‌های شخصیتی افراد را شناسایی می‌کنند. اگر کسی روحیه جاه‌طلبی داشته باشد، طعمه خوبی برای آنهاست. برای اینکه آنها او را به مقامی برسانند، قرارها و شرط‌هایی می‌گذارند. او عاشق آن مقام است و هرچه از او بخواهند، انجام خواهد داد. دسته اول از عناصر مزدور فتنه‌گران، چنین کسانی هستند.



دسته دوم، کسانی‌اند که بسیار پول‌پرست هستند و دسته سوم، کسانی‌اند که شهوت‌پرست هستند. سران‌فتنه، این افراد را به کارهای گوناگون می‌گمارند.

## شکار دانشجویان کشورهای جهان سوم از سوی فتنه‌گران بین‌المللی

یکی از شگردهای کشورهای سلطه‌گر مانند آمریکا و شیطان‌های کوچک‌تر از او، که اندیشه‌های استعماری دارند، این است که دانشجویان کشورهای جهان سوم را که در غرب تحصیل می‌کنند،

﴿ صفحه ۱۲۸ ﴾

شناسایی کرده، با کشف روحیات و ویژگی‌های آنان، پرونده‌ای برایشان تشکیل می‌دهند. اما برای کسانی که یکی از ویژگی‌های سه‌گانه را که ذکر شد داشته باشند. و اگر هر سه را داشته باشند بسیار بهتر است. ، پرونده ویژه تشکیل می‌دهند و به آنها کمک کرده، تربیتشان می‌کنند تا در فرصتی مناسب از آنان استفاده کنند. گفتیم یکی از آن ویژگی‌ها، جاه‌طلبی است. نمونه‌ای از این افراد، ابوالحسن بنی‌صدر بود<sup>(۱)</sup>. او از جمله کسانی بود که از زمان ورود به فرانسه، شناسایی شدند و پرونده برایشان تشکیل شد و مشخص بود چه روحیاتی دارند. آنها چنین افرادی را ذخیره می‌کنند تا در فرصت مناسب، به آنان نقشی بسپارند؛ از ریاست جمهوری تا نخست‌وزیری و وکالت مجلس و وزارت و غیر آن. افراد دیگری نیز هستند که اگر نام ببریم، شاید متهم به غیبت کردن شویم. در یکی از سفرهایم به آمریکا، یکی از ایرانیان مقیم آنجا، ما را به بازدید برخی دانشگاه‌ها برد. در همه سفرها نمی‌شد به همه آن شهرها برویم؛ فقط حق داشتیم در حوزه قضایی نیویورک به‌منزله مهمان سازمان ملل سفر کنیم. در آن سفر، ما را برای سخنرانی در دانشگاهی دعوت کرده بودند و فرصتی شد از چند دانشگاه دیگر از جمله دانشگاه «ییل» و «کلمبیا» بازدید کنیم. یکی از ایرانی‌هایی که دوره دکتری می‌گذراند، ما را به زمینی بسیار وسیع، مشجر، زیبا و گل‌کاری‌شده برد. در لابه‌لای درخت‌ها، ساختمانی به شکل مکعب بود، که در ظاهر هیچ‌جای آن در و پنجره و راه ورودی نداشت. آن آقا می‌گفت تمام کسانی که پُست‌های درجه‌اول آمریکا را احراز می‌کنند، از دوران دانشجویی در این ساختمان پرونده دارند و افراد معدودی در این ساختمان آمدو شد دارند و افراد عادی راه ورود به آن را نمی‌دانند. افراد مربوط هم بسیار محرمانه برای رسیدگی به اسناد می‌آیند، آن‌هم از راه‌هایی که کسی نمی‌شناسد. شاید هم از راه‌های زیرزمینی وارد می‌شوند. مقصود آن است که طراحان فتنه، برای پرورش فتنه‌گر، سال‌ها مقدمه‌چینی می‌کنند.

۱۰. برخی افراد آنقدر از غیبت احتراز می‌کنند که اگر انسان بگوید: ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور معزول و فراری، جاه‌طلب بود می‌گویند: چرا غیبت کردی!. مدت‌ها پیش از این، در سخنرانی‌ای گفتم که وقتی معاویه آمده بود از سیدالشهدا(علیه السلام) برای یزید بیعت بگیرد، حضرت فرمود: من با این پسر تو که شراب‌خوار است و اهل فسق و فجور است، به منزله خلیفه مسلمین بیعت کنم؟ معاویه گفت: ولی یزید درباره شما این‌طور صحبت نمی‌کند. یعنی یزید مقدس‌تر از شماست و شما دارید غیبت می‌کنید!

### ساده‌لوحی؛ ویژگی عاملان تأیید و ترویج فتنه

گروه سوم، نه آن صفات زشت شیطانی در گمراه کردن مردم را دارند، و نه پول‌پرست هستند. مشکل آنان این است که فهم و درک کافی ندارند. آنها خوب نمی‌فهمند و درست تشخیص نمی‌دهند. این‌گونه عناصر را، هم در زندگی روزمره، هم در تاریخ اسلام، و هم در تاریخ معاصر خود سراغ داریم. ممکن است آنها انسان‌های خوب و حتی عالم و باتقوایی بوده، در زندگی خود اهل زهد و ساده‌زیستی باشند؛ در پی شهوات نباشند و گذشت و حتی مجاهدت کنند، ولی به دلیل سادگی و کم‌فهمی، ابزار دست دیگران قرار گیرند. برخی از آنان چه بسا به قصد قربت کاری انجام داده، حریمی زده یا قدمی برداشته‌اند، و به خیال خود وظیفه شرعی آنان بوده است، ولی در محاسبات بعد معلوم می‌شود که یکی از عوامل مؤثر در پیشرفت فتنه بوده‌اند. حساب اینکه آنان چه اندازه در پیشگاه الهی معاقب‌اند، با خداست. ما در پی تحلیل پدیده‌ای اجتماعی هستیم. ممکن است برخی از آنان در واقع نیز به سبب همان کم‌فهمی و سادگی، معاقب نباشند. شاید هم خدا آنها را ببخشد. اکنون در پی تعیین تکلیف شرعی برای کسی نیستیم، بلکه پدیده‌ای اجتماعی را تحلیل می‌کنیم و می‌پردازیم به اینکه چه عواملی ممکن است در پیدایش آن مؤثر باشند. گاهی فردی، باتقوا، متدین و عالم است اما دچار سادگی است. معنای سادگی روشن است. ممکن است در زندگی شخصی نیز گاهی کودکی از چنین فردی کلاهبرداری کند<sup>(۱)</sup>. کسانی هستند که به‌واقع رگ سادگی دارند. هیچ عیب و تقصیر عمده‌ای نیز ندارند، ولی به سبب همین سادگی، در زندگی از دیگران فریب می‌خورند. شاید ابوموسی اشعری این‌گونه بوده است. معروف است که در پایان جنگ صفین، در قضیه تحکیم، ابوموسی اشعری از عمروعاص فریب خورد، با اینکه شاید قصد ضرر زدن به امیرالمؤمنین(علیه السلام) یا به اسلام یا به حکومت اسلامی نداشت، بلکه بر اثر سادگی فریب خورده بود. برای اینکه ما در مواجهه با فتنه و فتنه‌گران، موضع و وظیفه خود را بشناسیم، توجه به این مصادیق، کمک می‌کند تا ما کمتر در دام بیفتیم، یا فراتر از آن، بتوانیم وظیفه دیگر، یعنی

---

۱۰. یکی از استادان دانشگاه می گفت: من توانایی خریدن مقداری سیب زمینی از بازار ندارم؛ زیرا دیگران از من کلاهبرداری می کنند. او عالم و درس خوانده و بسیار باهوش بود، و اکنون نیز زنده است.

﴿ صفحه ۱۳۰ ﴾

ارشاد و نجات دیگران را نیز به عهده بگیریم. اما اگر فکر کنیم هرکس فهم و هوش فراوان و خوبی دارد، هیچ وقت فتنه گر نمی شود، به زودی فریب خواهیم خورد. اگر فتنه گر چنین فهمی نداشته باشد، نمی تواند طراح فتنه باشد. معروف است که معاویه، هوش فراوانی داشت و در آن زمان معروف بود که معاویه داهیة عرب است. امیرالمؤمنین(علیه السلام) (درمقابل این حرف مشهور موضع گرفت و فرمود: وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَى مِنِّي؛<sup>(۱)</sup> به خدا سوگند، معاویه از من باهوش تر نیست. من مانع دارم؛ زیرا تقوا جلوی مرا گرفته است. مقصود این است که طراح این فتنه باید داهیة عرب باشد تا بتواند درمقابل امیرالمؤمنین(علیه السلام) (چنین نقشی بازی کند، که سالها مردم فکر کنند علی اهل نماز نیست! این گونه تبلیغ و به ملتی این گونه تلقین دادن، کار هرکس نیست و توانایی بسیاری می خواهد. پس اگر کسی بسیار باهوش است، نمی توان گفت که او اهل فتنه نیست، برعکس باید درباره او حساس تر باشیم؛ همان گونه که نمی توان هر باهوشی را فتنه گر دانست. این شمشیری دولبه است. هوش ممکن است در مسیری صحیح به کار افتد و فتنه ها را خاموش کند. خاموش کننده فتنه، اصلاح طلب به معنای واقعی و اسلامی است. او نیز باید هوش سرشار و همت بلند داشته باشد، ولی نفاق، چندچهرگی، و فیلم بازی کردن، کار شیطان است. انسان مؤمن و صالح، هرگز چنین شیطنتهایی نمی کند.

### صریح بودن حضرت علی(علیه السلام) (در امور حکومتی)

زندگی امیرالمؤمنین(علیه السلام) (را ببینید که تا چه حد، صاف و شفاف بود. اگر ایشان به کسی اعتراض داشت، بسیار صریح و پوست کنده به او می گفت. چیزهایی که ما حتی نمونه های کوچک آن را نمی توانیم در جامعه خود اجرا کنیم. اگر کارگزار ایشان در گرفتن اموال خراجیه یا صرف کردن آن، خطا یا کار ناموجه دیگری می کرد، ایشان به او هشدار می داد. داستان عثمان بن حنیف که وکیل حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) (و استاندار بصره بود، شاهد این مطلب است. علی(علیه السلام) ایشان را

۱. نهج البلاغه، خ ۲۰۰. وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَذْهَىٰ مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيُفْجِرُ وَلَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ كُنْتُ مِنْ أَذْهَىٰ النَّاسِ وَلَكِنْ كُلُّ عُدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ وَلِكُلِّ عَادِرٍ لَوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ....

تعیین کرده و از خوبان بوده است. امیرالمؤمنین علیه السلام (در نامه‌ای به او نوشت: شنیده‌ام تو در مهمانی‌ای شرکت کرده‌ای که انواع غذاها بوده و فقرا بر سر آن سفره نبودند<sup>(۱)</sup>). ظاهراً کار حرامی هم نبوده، اما در شأن استاندار حضرت نبوده است. این نامه نیز مخفیانه نبود، بلکه منتشر شد و پس از ۱۴۰۰ سال به دست ما رسیده است. گاهی نیز ایشان به صورت حضوری افراد را تویخ می‌کرد و بسیار صاف و شفاف رفتار می‌کرد و اهل ملاحظه کاری نبود. هم زندگی خود ایشان شفاف بود و هیچ نقطه پنهان و مبهمی در آن نبود، و هم در برخورد با دیگران بسیار صریح بود. به همین دلیل او را تحمل نمی‌کردند. بنابراین سومین صفتی که برای فتنه‌گران بیان کردیم، مخصوص فتنه‌گران و شیاطین است. اما دو صفت دیگر، داشتن همت بلند و هوش سرشار، مشترک میان خوبان و بدان است و بستگی دارد به این که چگونه از آن استفاده شود.

### لزوم تیزبینی و پرهیز از ساده‌انگاری در شناخت فتنه‌ها

بنابراین چنین نیست که همه فتنه‌ها را به سادگی بتوان شناخت و خاستگاه‌ها، عوامل پشت‌پرده و کسانی را که به صورت‌های گوناگون در آن دخیل‌اند، شناسایی کرد. اینها را از آن رو می‌گویم که از سطحی‌نگری و ساده‌انگاری پرهیز کنیم. ایمان ما اقتضا می‌کند که بی‌جهت به کسی بدبین نباشیم؛ اما ایمان، اقتضای تیزبینی نیز دارد: **اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ<sup>(۲)</sup>**. همان‌گونه که مقام معظم رهبری، همواره بر بصیرت تأکید می‌کنند؛ زیرا ساده‌اندیشی و خوش‌بینی، در برخی موارد مشکل‌آفرین است. البته سوءظن، گناه بزرگی است: **إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ<sup>(۳)</sup>**. اما اینکه انسان احتمال دهد کسی در معرض خطری است و این باعث دقت و جمع کردن حواس خود او باشد و درباره آن شخص قضاوتی نکند، مانعی ندارد. حتی او

۱. همان، نامه ۴۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۸: از تیزبینی مؤمن برحذر باشید؛ زیرا او با نور الهی می‌بیند.

۳. حجرات (۴۹)، ۱۲.

باید مواظب باشد که آن شخص چه می‌کند تا در دامش نیفتد و به اسلام و نظام اسلامی ضرر نزند. این دوراندیشی و احتیاط، از ویژگی‌های مؤمن است. تصور نشود که مؤمن همه‌جا باید سر را به زیر بیندازد و بگوید: ان شاء الله خیر است. همین‌گونه شد که علی (علیه السلام) را خانه‌نشین کردند، یا ابوموسی اشعری حگم شد و به نفع عمرو بن عاص قضاوت کرد. در طول تاریخ، از این ساده‌اندیشی‌ها بسیار خسارت دیده‌ایم. مؤمن باید باهوش باشد؛ هوشی که بتواند با آن حق و باطل را تشخیص دهد و شیاطین را شناسایی کند.

### لزوم عبرت گرفتن از فتنه‌های بیان‌شده در قرآن و حدیث

گاهی خوش‌بینی‌های مفرط باعث می‌شود که فریب بخوریم و در دام شیاطین بیفتیم. بیان فتنه‌هایی که در تاریخ رخ داده، از آن روست که ما در زندگی آینده از آن استفاده کنیم. آیا قرآن که قضایای تاریخی فراوانی بیان می‌کند، فقط به این دلیل است که کتاب تاریخ و افسانه باشد و خواننده، در وقت بیکاری، برای سرگرمی آنها را بخواند؟ آیا قصه‌های قرآن مثل داستان حسین کرد است، یا مثل افسانه‌ها و رمان‌هایی است که برای سرگرمی می‌نویسند؟ قرآن پس از بیان داستان‌ها می‌فرماید: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ**؛ <sup>(۱)</sup> **الهمانا در این، عبرتی برای صاحبان بصیرت است. فَاَعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ**؛ <sup>(۲)</sup> **ای صاحبان بینش، عبرت بگیرید.** اگر چشم ندارید و نابینا هستید، باید به حال شما تأسف خورد. قرآن برای قصه‌گویی و سرگرم کردن مردم نیامده است، بلکه مقصود خداوند از بیان داستان‌ها، عبرت‌آموزی مردم است: **وَإِتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ**؛ <sup>(۳)</sup> **و داستان دو فرزند آدم را بر آنها برخوان.** **وَإِتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا**؛ <sup>(۴)</sup> **و برخوان بر آنان (بنی‌سرائیل) داستان آن که آیات خود را به او داده بودیم، پس خود را از آنها بیرون آورد.** قضایایی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج‌البلاغه بیان می‌فرماید، و فراتر از آن،

۱. آل عمران (۳)، ۱۳.

۲. حشر (۵۹)، ۲.

۳. مائده (۵)، ۲۷.

۴. اعراف (۷)، ۱۷۵.

پیشگویی‌ها یا پیش‌بینی‌هایی که می‌فرماید، اینها - العیاذ بالله - مثل سخن رمال‌ها و امثال فوکویاما نیست که پیش‌بینی صد سال دیگر می‌کنند و می‌گویند چه خواهد شد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) (که می‌فرماید در آینده چنین وچنان خواهد شد، برای این است که من و شما متوجه باشیم ممکن است چنین چیزی در زمان ما رخ دهد و باید حواس خود را جمع کنیم. این کار، ابزار قرار دادن داستان‌های تاریخ نیست، بلکه عبرت گرفتن از داستان‌های تاریخی است. فایده اصلی تاریخ، عبرت‌آموزی است. اگر از حوادث تاریخی عبرت گرفتیم و گفتیم: مواظب باشید مثل ابوموسی اشعری نشوید، نباید گفت که شما از تاریخ، استفاده ابزاری کردید! تاریخ برای این است که عبرت بگیریم و برای زندگی حال و آینده‌مان درس بگیریم، تا مواظب باشیم در دام دیگران نیفتیم، به‌ویژه آنکه قرآن تأکید کرده است: فضایی گذشته‌گان، برای شما نیز رخ خواهد افتاد. آیا این تأکید نیز فقط پیشگویی و غیب‌گویی است؟ أم حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مِّثْلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتِمُ الْبِئْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَرُبُّوْا؛<sup>(۱)</sup> خیال می‌کنید شما همین‌که گفتید مؤمن هستیم و نمازی و عبادتی کردید، بهشتی هستید؟ تا پیش از آنکه داستان پیشینیان برای شما تکرار شود، به بهشت می‌روید؟ «أم حَسِبْتُمْ» استفهام انکاری است؛ یعنی نه، این‌گونه نیست، و برای شما نیز همین داستان‌ها رخ خواهد افتاد. در ذیل همین آیه آمده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) (فرمود: آنچه برای بنی‌اسرائیل اتفاق افتاد، برای شما نیز اتفاق خواهد افتاد: حَتَّىٰ أَنْ لَوْ كَانَ مَنْ قَبْلِكُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ<sup>(۲)</sup>). بنابراین باید از داستان‌های تاریخی و به‌ویژه از تاریخ معاصر عبرت بگیریم، تا دوباره چشم‌پسته قضیه دیروز را، فردا تکرار نکنیم. اگر چنین نکردیم، دلیل نجابت نیست، بلکه دلیل کم‌فهمی، بی‌شعوری و حماقت است. عاقل باید پند بگیرد.

یکی از عالمان پارسی‌یزد، مرحوم آقای حاج‌شیخ‌غلامرضا یزدی (فقیه خراسانی)، مرد بسیار

۱. بقره (۲)، ۲۱۴: آیا گمان می‌برید که به بهشت خواهید رفت و حال‌آنکه سرگذشت آنان که پیش از شما بودند، برایتان

محقق نشده که مصیبت‌ها و محنت‌ها بدانان رسید و به اضطراب افتادند؟

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۴۸: تا آنجا که اگر پیشینیان شما به سوراخ سوسماری درآمدند، شما نیز وارد

می‌شوید.

بزرگی بود<sup>(۱)</sup> که ما مقامات ایشان را به درستی درک نمی کردیم. یکی از ویژگی های ایشان این بود که تا اواخر عمر منبر می رفت و منبرهای ایشان، همه آموزنده بود. شکل منبر و سخن گفتن ایشان، با دیگران فرق داشت. ایشان روزی در مسجد گوهرشاد، چنین نقل کرده بود که در شیپ بارانی، به منزل یکی از اهالی یزد دعوت شده بود. آن زمان هنوز ماشین و تاکسی نبود و کسانی که نیاز به وسیله سواری داشتند با الاغ رفت و آمد می کردند. ایشان سوار الاغ، در حال عبور از کوچه ای بوده، که پای الاغ فرو می رود، و ایشان را به زمین می زند. تمام لباس و عمامه وی پر از گل می شود و در زیر باران، متحیر می ماند که چه کند. همسایه ها متوجه می شوند و ایشان را به منزل می برند تا لباس عوض کرده، سروصورتی بگیرد که بتواند به مهمانی رود. ایشان گفته بود سال بعد نیز به همان جا دعوت شدم؛ سوار همان الاغ بودم. وقتی به وسط کوچه رسیدم، الاغ ایستاد. هرچه سعی کردم حرکت کند، حرکت نکرد. پیاده شدم تا راز ایستادن الاغ را بفهمم. ناگهان یاد آمد که سال گذشته در همین نقطه، پای الاغ به گل فرو رفته و زمین خورده و مرا به زمین زده است! آن الاغ، دیگر از اینجا عبور نمی کند! ایشان فرموده بود: سعی کنید از این الاغ کمتر نباشید. ما امروز از سوراخ ماری گزیده می شویم، فردا دوباره سراغ همان می رویم. این نجات نیست، بلکه حماقت است. بنابراین باید داستان فتنه ها را بخوانیم و تحلیل کنیم، تا دوباره به موارد مشابه آنها مبتلا نشویم.

---

۱. آیت الله حاج شیخ غلامرضا یزدی (فقیه خراسانی) از عالمان بزرگ و پارسای شهر یزد، در سال ۱۲۹۵ قمری در مشهد متولد شد. وی از سال ۱۳۰۹، در مشهد تحصیل علوم اسلامی را آغاز نمود و سپس در سال ۱۳۱۴ به اصفهان رفت و از استادان بنام آن دیار، مانند مرحوم آخوند محمد کاشی و میرزا جهانگیرخان قشقایی و آقا نجفی اصفهانی و سید محمد باقر درجه ای بهره برد. ایشان در سال ۱۳۱۹ به نجف هجرت کرد و از استادان مشهور آن روزگار استفاده کرد و در سال ۱۳۲۴ به همراه استادش، آیت الله محمد باقر اصطهباناتی به ایران بازگشت و در یزد، دیار نیاکان خود، سکنی گزید و تا پایان عمر، به تدریس و تألیف و ارشاد مردم پرداخت و در سال ۱۳۷۸ قمری در ۸۳ سالگی، دعوت حق را لبیک گفت. از آثار قلمی ایشان، مفتاح علوم القرآن، سی بحث در اصول دین و ترجمه نماز است. آیت الله العظمی بجمت در وصف ایشان فرموده است: ...ایشان مفتاح علوم القرآن دارند که کتاب جالی است. معلوم نیست از این کارخانه، دیگر چنین قماش هایی درمی آید یا نه. خدا بخت می داند، اما خوشا به سعادت آقای حاج شیخ غلامرضا. ما کجا و اینها کجا!

برای آشنایی بیشتر با زیست نامه این بزرگ مرد ربانی، ر.ک: تندیس پارسایی، به کوشش میرزا محمد کاظمینی، قم، تشیع، ۱۳۷۸.

## فصل چهارم راهبردها و رویکردهای فتنه‌گران

﴿ صفحه ۱۳۶ ﴾

﴿ صفحه ۱۳۷ ﴾

### درآمد

راه‌هایی کلی برای فتنه‌گری وجود دارند، که باید کانون توجه قرار گیرند. این راه‌ها، جنبه راهبردی (استراتژیک) دارند. مسائلی نیز هستند که جنبه تاکتیکی و کاربردی دارند؛ یعنی در وضعیت‌های گوناگون، درباره اشخاص، احزاب، قشرها و جنسیت‌های متنوع جامعه، با یکدیگر تفاوت می‌کنند؛ خط‌مشی‌هایی کلی که همه بی‌می‌گیرند، ولی در هر زمان، درباره هر گروهی، راه و شیوه متناسب با آن گروه را انتخاب و ابداع می‌کنند. در اینجا چیزهایی که همه می‌دانیم و با آنها روبه‌رو هستیم، تاندازهای تدوین و تنظیم می‌کنیم.

تغییر باورها و ارزش‌ها؛ دو راهبرد مهم فتنه‌گران



نقشه‌های شیاطین برای فتنه‌سازی، به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: یکی تلاش برای تغییر باورها، و دوم تلاش برای تغییر ارزش‌ها. از ابتدای تشکیل نخستین جامعه انسانی، شیاطین نیز در میان انسان‌ها فعال شده‌اند و این نقشه‌ها به صورت‌های گوناگون بوده است. حتی اگر هیچ دلیل تاریخی معتبری نداشتیم، در قرآن مطالبی آمده که می‌توان با استناد به آنها فهمید این مسائل تاریخی ندارند. فتنه‌گران در مسیر تلاش برای تحقق راهبردهای پیش‌گفته، از روش‌های گوناگون بهره می‌گیرند و به تناسب اوضاع زمان و مکان، به امور ذیل می‌پردازند.

راه‌های پیشبرد فتنه

اول. تحقیر پیامبران خدا

در چندین آیه قرآن کریم تأکید شده است: ما هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه مردم، به‌ویژه

﴿ صفحه ۱۳۸ ﴾

مترفین و نخبگان جامعه، او را تکذیب و استهزا کردند. داستان‌های قرآن کریم درباره تک‌تک انبیا نیز بر همین مطلب دلالت دارند. فتنه‌گران ابتدا با استفاده از قاعده‌ای روان‌شناختی که ارتكازي همه انسان‌هاست، وارد شدند <sup>(۱)</sup>. یکی از روش‌هایی که از دیرزمان، برای منحرف کردن مردم و محروم کردن آنان از هدایت انبیا و فتنه‌گری در جامعه استفاده شده بود، تحقیر انبیا و اولیای خدا بود. مخالفان می‌دانستند که انبیا، صرف‌نظر از مقام نبوت، افرادی محترم، پاک، شریف، امین، درستکار، راست‌گو، مهربان، و خدمتگزار دیگران هستند، و همه انسان‌ها این‌گونه افراد را به‌طور فطری دوست می‌دارند، و وقتی حرف‌های منطقی و مستدل بیاورند، به‌طور طبیعی باید پذیرفته شده، پیشرفت کنند. اما تاریخ و قرآن، عکس این مطلب را نشان می‌دهند. وقتی پیغمبران مبعوث می‌شدند، فقط عده‌ای معدود به آنها ایمان می‌آوردند و بقیه مردم، آنها را تکذیب می‌کردند. آنچه بیشتر باعث نگرودن توده مردم به انبیا بود، شیاطینی بودند که انبیا را در میان مردم تحقیر می‌کردند؛ یعنی به‌گونه‌ای با اینها رفتار می‌کردند که کسی به آنها اعتنا نکند: **وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ** <sup>(۲)</sup>. فرد محترم و وزین را ببینید که چند نفر دور او باشند و مسخره‌اش کنند؛ هر قدر که آن فرد متین و مؤدب باشد، اما در نظر مردم سبک می‌شود. گاهی حتی اگر بچه‌ها کسی را مسخره کنند، در جامعه سبک می‌شود، چه رسد به اینکه افراد بزرگ‌سال و سرشناس کسی را مسخره کنند. این مسخره کردن، ضمائم داشت: آنها اول، انبیا را متهم می‌کردند به کم‌خردی، و گاهی به صراحت آنان را دیوانه می‌نامیدند. گاهی به خود آنها می‌گفتند: ما هیچ تفسیری از حرف‌های شما نداریم، جز اینکه دیوانه شده‌اید و خدایان ما به شما غضب کرده و عقل شما را سلب کرده‌اند. وقتی پیامبران

حرف‌های متین، زیبا و مستدل بیان می‌کردند، به آنان تهمت شاعری می‌زدند و می‌گفتند: اینها شاعرند و حرف‌های قشنگ می‌زنند. این بخش نامه‌ای بود که از پیدایش زندگی اجتماعی بشر به بعد، میان همه اقوام اجرا می‌شد.

۱. مسائل روان‌شناختی، جعلی و قراردادی نیستند، بلکه در ارتکاز همه انسان‌ها ایند که با دسته‌بندی و تدوین، به صورت علم درآمده‌اند، وگرنه همه انسان‌ها، خود یک‌نوع روان‌شناسی دارند.

۲. حجر (۱۵)، ۱۱: هیچ پیامبری بدیشان نیامد، جز آنکه او را مسخره کردند.

### ﴿ صفحه ۱۳۹ ﴾

قرآن می‌فرماید: **أَتَوَاصُوا بِهِ؛ <sup>(۱)</sup> یا / این اقوام گوناگون در طول تاریخ** به همدیگر سفارش کرده بودند که این‌گونه با پیامبران برخورد کنند؟ پیداست که این رفتارها و شیوه‌های شیطانی، بسیار پریشینه‌اند. تنها امروز نیست که وقتی کسی کانون توجه مردم قرار می‌گیرد، او را مسخره کنند، بلکه با همه انبیا همین‌گونه رفتار کردند. بنابراین، جنبه‌ای از قضیه این بود که انبیا را تحقیر می‌کردند تا از چشم مردم بیفتند و مردم دور آنها جمع نشوند.

### دوم. تهمت زدن به پیامبران خدا

اگر مخالفان، موفق نمی‌شدند که کاملاً پیامبران را از راه و کار خود بازدارند، آنان را به رفتارهای ناپسند و ناهنجار متهم می‌کردند. رفتارهای نامشروع با جنس مخالف، در همه جوامع محکوم و مردود بود، و حتی جوامعی که این‌گونه رفتارها در آنها رواج داشت و علنی بود، این کارها را زشت و پست می‌شمردند. برخی انبیا را به گناهانی متهم کردند تا از چشم مردم بیندازند و آنقدر این مسائل عمومیت یافت، ساده شد و قبح آنها ریخت، که در متن تورات فعلی که کتاب مقدس میلیاردها انسان است، به برخی انبیا نسبت رابطه نامشروع با دختران خود داده شده است. قرآن کریم در آیه‌ای به‌ویژه برای رفع این‌گونه اتهام‌ها تأکید فرموده است: **لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا <sup>(۲)</sup>**. پیداست که زمینه این‌گونه اتهامات، برای پیغمبر (صلی الله علیه وآله هم) فراهم بوده که خداوند به مسلمانان می‌فرماید: شما همانند آنان نباشید. در برخی مجامع روایی، احادیثی از برخی فرقه‌ها درباب علاقه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به همسر زیدبن حارثه آمده است که شبیه آن درباره حضرت داوود در کتاب مقدس آمده است. به‌هرحال یکی از راه‌های دور کردن و متنفر کردن مردم از انبیا، متهم کردن انبیا به کارهای ناروا بود. البته زشتی‌ها و زیبایی‌ها در هر جامعه، به‌طورکامل همانند جوامع دیگر نیستند، ولی این‌گونه مسائل، به‌تقریب در تمام جوامع، زشت شمرده شده‌اند.

۱. ذاریات (۵۱)، ۵۳: آیا یکدیگر را بدان سفارش کرده بودند؟

۲. احزاب (۳۳)، ۶۹: مانند آنان نباشید که موسی را آزار دادند [و تهمت‌هایی بدو زدند] پس خداوند او را از آنچه گفته بودند بری دانست.

﴿ صفحه ۱۴۰ ﴾

اکنون نیز برای بدنام کردن شخصیت‌های سیاسی مهم، چنین اتهام‌هایی، مطرح می‌شود. حتی در جوامع غربی که ارتباط مرد با زنی غیر از همسر خود، بسیار رایج است، وقتی بخواهند سیاست‌مدار رقیب خود را متهم کنند، چنین اتهامی به او می‌زنند. این امری فطری است که همه، این کارها را زشت می‌دانند و حتی آنها که خود مرتکب می‌شوند، از این نسبت ناراحت می‌شوند؛ اما برای اینکه مردم را از انبیا دور کنند، این اتهامات را به آنها می‌زدند، که به‌هیچ‌رو درباره آنها روا نبود. آنها به‌قدری پاک و منزّه بودند که حتی مواظب بودند به نامحرم نگاه نکنند. اتهام نخست به این جهت بود که مردم افکار انبیا را نپذیرند و بدانها دل‌بسته نشوند؛ اتهام دوم با این هدف بود که مردم به رفتار آنان نیز توجه نکرده، تحت تأثیر آن قرار نگیرند؛ یعنی پیامبر خدا را انسانی شایسته و اخلاقی ندانند. زندگی انسان یک منشأ فکری و یک منشأ رفتاری دارد. مردم، هم از انبیا فکر می‌گرفتند، و هم سیره عملی و رفتاری. اگر پیامبران در ناحیه فکر، مجنون و در ناحیه رفتار، گنهکار و اهل فساد و انحراف معرفی شوند، جایی برای پیروی از آنها باقی نمی‌ماند.

سوم. آزردن، حبس، تبعید و کشتن پیامبران خدا

اگر هیچ‌کدام از دو راه پیشین اثر نمی‌کرد، پیامبران را اذیت کرده، از شهر بیرون می‌کردند، یا سرانجام می‌کشتند: **وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَعْضٌ حَقٌّ؛<sup>(۱)</sup> فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ<sup>(۲)</sup>**. این، رفتار مترفان و نخبگان فاسد با پیامبران، بنابر نقل قرآن بود. همه پیامبران را نکشته‌اند، ولی بیرون کردن آنها از شهر، اذیت کردن، زندان کردن، و روا داشتن انواع آزار به آنها عمومیت داشته است. شیاطین، در ایجاد فتنه نیز از این الگوها استفاده می‌کنند؛ زیرا آنان با جامعه‌ای روبه‌رو هستند که براساس مبانی دینی اسلامی شکل گرفته و انقلاب ما براساس باورها و ارزش‌های اسلامی پدید آمده و قوام آن به همین باورها و ارزش‌هاست. اگر این باورها و ارزش‌ها از انقلاب گرفته شوند، دیگر انقلاب اسلامی نخواهد بود.

۱۰ آل عمران (۳)، ۱۸۱: [و اینکه آنان] پیامبران را به ناحق کشتند.

۲۰ بقره (۲)، ۹۱: پس چرا پیش از این، پیامبران الهی را می کشتید؟

## تهاجم فتنه گران معاصر به باورهای اسلامی

اولین کار فتنه گران این است که افکار مؤثر در پیدایش و تثبیت این حرکت انقلابی و نظام اسلامی را متزلزل کنند. اگر فتنه گران بخواهند این نظام به کلی ریشه کن شود، می کوشند منشأ فکر انقلابی و تکیه گاه کلام امام در طول تاریخ انقلاب و پس از پیروزی آن، یعنی کلمه «اسلام» را تضعیف کنند، و اگر بتوانند آن را ریشه کن کنند، بزرگترین آرزو و آرمان آنهاست. پس آنها می کوشند تا مردم کمتر به این گونه مسائل توجه کنند، و در نتیجه باورهای دینی آنها ضعیف شوند. آنها در کنار حمله به باورهای دینی، تلاش می کنند ارزش های عملی، ارزش های اخلاقی و هنجارهای دینی نیز کم رنگ، و مردم کم کم به گناه کشیده شوند، و پایبند عمل به دستورها و رعایت ارزش های اسلامی نباشند. اینها دو کار اصلی آنهاست؛ همان کارهایی که با انبیا می کردند: اول آنان را به جنون متهم می کردند و می گفتند که اینها خردمند نیستند، پس فکرشان را نگیرید؛ و سپس آنان را به گناه و کج روی متهم می کردند و می گفتند که آنها خود به گفتار خویش عمل نمی کنند و پایبند نیستند، پس هنجارها و ارزش های آنان را نپذیرید. فتنه گران نیز همین کارها را می کنند؛ با این تفاوت که شکل کار در آن زمان بسیار ساده بود و با شایعه ای که دهان به دهان می گشت، به هدف خود می رسیدند، اما امروز انواع و اقسام وسایل رسانه ای، سایت ها و وبلاگ های شخصی هستند، و هر کس هر چه بخواهد می نویسد و دیگران بدون هزینه و به راحتی دریافت می کنند. پس از لحاظ رسانه ای، امروز به هیچ وجه قابل مقایسه با گذشته نیست. در گذشته، وقتی می خواستند حرفی را در جامعه ای منتشر کنند، در جمعی هزار نفری نیز به این آسانی منتشر نمی شد. اما اکنون در ظرف چند دقیقه، همه دنیا با خبر می شوند. بنابراین، ریشه و اساس کار همان است، ولی شکل عوض شده و پیچیده تر شده است و فتنه گران، راه های بهتر و پیچیده تری پیدا کرده اند.

بنابراین کارهایی که برای فتنه جویان جنبه راهبردی دارند و امور اساسی و زیربنایی به شمار می روند، تغییری نکرده، همواره ادامه دارند. این کارها، یکی تلاش در جهت تغییر افکار مردم، و دیگری تلاش در جهت تغییر رفتار مردم؛ و به تعبیر دیگر، یکی مبارزه با باورها، و دیگری مبارزه با

ارزش‌هاست. این دو اصل، جنبه راهبردی (استراتژیک) دارند و آنها را در همه فتنه‌ها می‌بینید، به‌ویژه فتنه‌هایی که در جوامع پاییند به باورها و ارزش‌ها پدید می‌آیند. همه جوامع، هرچند معتقد به خدا نباشند، ارزش‌ها، اصول و اعتقاداتی دارند که نسبت به آنها حساس هستند.

از روزهای اول انقلاب تاکنون، سلسله‌تلاش‌هایی در جهت تضعیف باورها صورت گرفته که بیان فهرست آن نیز سخن را طولانی می‌کند. اصل اعتقاد به خدا، دین، وحی، اعتقادات شیعه، امام زمان، سیدالشهدا، و به تعبیری، همه‌چیز دچار تردید شده بود. شبهه‌سازی، کار دشواری نیست. به‌قول معروف، دیوانه‌ای سنگی درون چاه می‌اندازد، اما صد نفر عاقل باید تلاش کنند تا آن را بیرون بیاورند.

### اول. ترویج مبانی فکری مکاتب فلسفی بیگانه

یکی از روش‌های فتنه‌گران در مبارزه با باورهای ناب اسلامی، ترویج باورهای است که با پذیرش آنها از سوی مردم، ارزش‌های اصیل رنگ می‌بازند و به آنها توجهی نخواهد شد. برای دستیابی به این هدف، باید آن‌چنان کار فرهنگی در جامعه صورت گیرد که باورهای مردم سست شوند. به این منظور در سال‌های گذشته، شک‌گرایی، نسبی‌گرایی، پوچ‌گرایی، سکولاریسم، اومانیزم و مکتب‌های فلسفی الحادی به‌صورت‌های گوناگون در کتاب‌ها و فیلم‌ها منعکس و ترویج شدند، و کسی نیز چندان متوجه این پدیده نبود. کار به جایی رسیده بود که برخی نظریه‌پردازان در بعضی از دولت‌های گذشته، به‌نام سکولاریسم کتاب نوشتند و از آن حمایت کردند. افراد دیگری به‌صراحت گفتند که ایدئولوژی ما لیبرال‌دموکراسی است و حزب ما فقط همین را می‌شناسد. اینها به‌معنای فراهم شدن زمینه فتنه است. اینها کارهایی اساسی بودند که از اول شروع شدند و همچنان ادامه یافتند و فتنه‌گران انتظار داشتند که در سال ۱۳۸۸ (در فتنه پس از انتخابات) به ثمر بنشینند و آنها فاتحه اسلام و جمهوری اسلامی را بخوانند. اراده خدا و برکت خون شهدا مانع شد، وگرنه آنها چیزی کم نگذاشته بودند. سرانجام، اگر آنها نتوانستند افکار دانشمندان و بزرگان را تحریف کنند و شخصیتشان را ترور کنند، شخص آنان را ترور کردند؛ مانند آیت‌الله

مطهری که بزرگ‌ترین دانشمند دوران انقلاب بود و در اولین بهار انقلاب، این نادانان یا مزدوران، ایشان را به شهادت رساندند و با این کار، همه ما را از آثار علمی، قلمی و رفتاری ایشان محروم کردند.

## دوم. تحقیر و تضعیف عالمان دین

باورها و ارزش‌ها چگونه در جامعه رواج می‌یابند و چگونه باقی می‌مانند؟ این باورها و ارزش‌ها، در کتاب‌ها و متون دینی مندرج‌اند، علمانی اینها را یاد گرفته، در کلاس‌های رسمی کلاسیک تدریس می‌کنند یا در مجالس دینی، مساجد و حسینیه‌ها برای مردم بیان می‌کنند. این باورها در دل‌ها جای‌گزین شده، نفوذ می‌کنند و جزء وجود افراد گشته، به قول امروزی‌ها نهادینه می‌شوند. چه کسی می‌تواند اینها را در جامعه حفظ و تقویت کند و برای نسل‌های بعد نگه دارد؟ عالمان دین. پس دشمن باید از اول، عالمان دین را هدف بگیرد. تا عالمان دین هستند، هرچه دشمن برسد، آنها پنبه می‌کنند. دشمنان شبیه افکنند و آنها پاسخ می‌دهند. دشمنان، ارزش‌ها را تضعیف، و آنها تقویت می‌کنند. پس برای تضعیف باورها و ارزش‌ها، هیچ چاره‌ای جز تضعیف عالمان دین وجود ندارد. دشمنان، نخست باید کاری کنند که موقعیت اجتماعی عالمان دین تضعیف شود. پیش‌تر، درباب چگونگی تضعیف موقعیت انبیا نکاتی بیان کردم. امروز نیز همان روش‌ها به صورتی پیچیده‌تر اعمال می‌شوند و دشمنان درصدد برمی‌آیند عالمان را از چشم مردم بیندازند. در ابتدا، انبیا مردم را به باورها و ارزش‌های دینی دعوت می‌کردند. سپس ائمه معصوم(علیه السلام) طبق اعتقاد شیعه چنین کاری را صورت می‌دادند و اکنون در زمان غیبت، عالمان دین، این وظیفه را عهده‌دار هستند.

یکی از ساده‌ترین کارهای دشمنان این است که نقطه ضعفی از عالمان دین پیدا کنند؛ چون هیچ انسانی به‌طور کلی از ضعف خالی نیست و در عالمان دین نیز گاهی ضعفی دیده می‌شود. آنان عالمان را انسان‌هایی خرافه‌گرا، دورافتاده، عقب‌مانده ذهنی، بدون درک اجتماعی و بی‌خبر از مصالح، به مردم معرفی می‌کنند. حدود هفتاد سال پیش، که من کودکی پنج یا شش ساله بودم،

﴿ صفحه ۱۴۴ ﴾

روزنامه‌ای منتشر می‌شد و هر روز نکته‌ای از مسائل دینی و به‌ویژه درباره آخوند و روحانی مطرح می‌کرد، مانند اینکه عکس خزینه حمای را می‌کشید که آخوندی با ریش بلند و سر تراشیده، وسط خزینه، دست به زیر آب برده و از آب خزینه می‌خورد! در گذشته‌ای نه‌چندان دور، حمام‌ها خزینه‌ای بود و مرسوم بود وقتی صبح وارد خزینه می‌شدند، مشتی آب به یکدیگر تعارف می‌کردند. ولی معلوم نیست که این رسم چگونه پدید آمده بود. گویا منشأ آن روایتی بود که می‌گوید: آب غسل شما باید آن قدر تمیز باشد که بتوانید از آن بیاشامید، و به این ترتیب، رسم و احترامی شده بود که صبح‌هنگام که افراد به حمام می‌رفتند، دست

می کردند و مشتقی آب تعارف می کردند. این روزنامه وانمود کرده بود که آخوندها هنگام ورود به خزینه، از این آب‌های کثیف حمام می‌خورند. سپس در طرف دیگر نشان داده بود که بچه‌ها و برخی افراد کثیف، چرک‌های بدن خود را داخل خزینه می‌شویند، یا بچه‌ای در خزینه ادرار می‌کند. آخوند نیز در آن‌سو، از این آب می‌خورد. آخوندها اصرار دارند که این خزینه‌های حمام باید باشند، ولی اداره بهداشت می‌گوید باید دوش باشد، تا مردم از این کثافت و بیماری‌ها سالم بمانند. به این صورت‌ها، آخوندها را نزد مردم، خفیف و سبک‌مغز معرفی می‌کردند. این وقایع، مربوط به هفتاد سال پیش است. داستانی نیز از ایام نزدیک انقلاب نقل کنم. گوینده روشن‌فکری، در شهری سخنرانی زیبایی می‌کرد. وقتی می‌خواست فکاهی بگوید و مطلب را با لطیفه‌ای تمام کند، می‌کوشید به اسم آخوندی لطیفه بگوید. یاد دارم که در یکی از سخنرانی‌ها گفت: طلبه‌ای در مدرسه مروی. در تهران درس می‌خواند، ولی وقتی می‌خواست حمام برود، به قم می‌رفت؛ یعنی از تهران به قم می‌آمد و پس از حمام، به تهران برمی‌گشت. آن وقت‌ها که این سخنرانی ایراد می‌شد، نرخ حمام قم دو ریال بود. کرایه اتوبوس از قم تا تهران ۲۵ ریال بود؛ یعنی اگر کسی می‌خواست مسیر تهران تا قم را طی کند و برگردد، کرایه‌اش پنج تومان می‌شد. او می‌گفت از این طلبه پرسیدند: چرا برای حمام رفتن به قم می‌روی؟ او گفت: زیرا حمام قم ارزان‌تر است. گفتند: چگونه؟ پاسخ داد: من در تهران باید پنج ریال بدهم، در حالی که حمام قم دو ریال است. گفتند: تو باید کرایه بدهی و یک روز هم وقت صرف کنی. او گفت: باشد، ولی حمام قم ارزان‌تر است! او تلاش می‌کرد تا این اندازه، طلبه

﴿ صفحه ۱۴۵ ﴾

را سبک‌مغز معرفی کند و بگوید که او توانایی محاسبه ندارد، به گونه‌ای که پنج تومان خرج می‌کند، تا دو ریال سود برود. این روش از دوران مشروطیت شروع شد و در زمان‌های بعد ادامه یافت؛ به این صورت که گوینده‌ای، در یکی از مراکز فرهنگی بسیار معروف سخنرانی می‌کرد و لطیفه‌هایی در جهت تضعیف روحانیت می‌گفت. این کار، روش شناخته‌شده‌ای بود تا مردم را از آخوند و روحانی جدا کنند. البته ما تعصبی درباره‌ی عالمان حوزوی نداریم. خود نیز می‌دانیم که عیب‌هایی در ما هست. همه‌جا عیب هست. ما هم عیب داریم. حتی برخی عیب‌ها داریم که نباید داشته باشیم و توقع نیست که این عیب‌ها را داشته باشیم.

مقصود آن است که دین‌شناسانی که بتوانند اسلام ناب را معرفی کنند، در میان آخوندها هستند. دانشگاه‌ها روایت به کسی اسلام ناب یاد نمی‌دهد. اگر کسی قرآن‌شناس باشد، از همین مدرسه فیضیه و امثال آن فارغ‌التحصیل شده است. امام، آقای مطهری و آقای بهشتی که اسلام را می‌شناختند، در همین حوزه‌ها تربیت شدند، زیرا اینجا مرکز و پایگاه دینی است و علمای بزرگ حضور دارند. البته اگر تخصص در رشته خاصی بخواهید که دانش آن در کشوری دیگر است، باید به آنجا بروید، اما اگر کسی

بخواهد علوم دینی را بهتر یاد بگیرد، باید در قم و مانند آن درس بخواند. آنگاه می‌خواستند مردم را از عالم جدا کنند، ضعف آخوندها را پیدا می‌کردند و گاهی زیر ذره‌بین گذاشته، در نشریات و رسانه‌های دیگر به صورت کاریکاتور ترسیم می‌کردند، و اشعار هجو درست می‌کردند. این کارها حساب شده بودند؛ یعنی برای رسیدن به آن هدف، باید این کارها را صورت داد. چگونه می‌شود دین را شکست داد؟ باید عالمان دین را شکست داد و ترور شخصیت کرد. اگر این روش کارساز بود، کار دیگری لازم نیست و دشمنان به هدف می‌رسند. وقتی مردم از علما جدا شدند، همه‌گونه انحرافی برای آنان ممکن است. اما اگر این روش کارساز نبود، دشمنان به ترور فیزیکی عالمان دین روی می‌آورند. دو ماه از انقلاب گذشته بود که علامه شهید مطهری به شهادت رسید. آیا هیچ شخصیت سیاسی و نظامی‌ای در آن وقت، در ایران فعال‌تر از آقای مطهری نبود؟ این همه شخصیت‌های سیاسی و فرماندهان نظامی بودند. چرا سراغ آقای مطهری رفته، ایشان را ترور کردند؟ آنان می‌دانستند که برای پیشرفت فکر

انقلاب اسلامی، باید امثال آقای مطهری باشند تا اسلامی بودن نظام را تأمین کنند. فکر و باور اسلامی باید باقی بماند و به شبهه‌ها پاسخ داده شود. این کار هرکس نیست، بلکه چنین پهلوانی می‌خواهد. در آن زمان شاید به‌واقع کسی مثل آقای مطهری نبود که از عهده این کار برآید. پس این راه حساب شده‌ای است. تصور نشود یک حادثه اتفاقی بود: کسی پیدا شد و تیری زد، و کسی هم کشته شد و تمام شد؛ بلکه این، کاری حساب شده بود و درکنار آن نیز برنامه‌هایی برای تضعیف و متهم کردن دیگران بود. مانند همت بی‌سواد یا کم‌عقلی یا ناآگاهی، یا چیزهای دیگری که مردم دوست ندارند، مانند مفاسد اخلاقی و اقتصادی و امثال آنها، همه برای این است که سرانجام، میان مردم و روحانیان فاصله پدید آید. امام (ره) که فرمود: «اسلام منهای روحانیت یعنی اسلام منهای اسلام»، به عمق تلاش دشمن آگاه بود. این فرمایش ایشان، مربوط به مباحث پیش از پیروزی انقلاب و در پاسخ کسانی بود که گفتند دکتر مصدق، اقتصاد منهای نفت را پیشنهاد کرد و ما اسلام منهای روحانیت را پیشنهاد می‌کنیم<sup>(۱)</sup>. امام درمقابل فرمود: اسلام منهای روحانیت، معنایش این است که اسلام باشد منهای اسلام<sup>(۲)</sup>. این موضع امام، نه به سبب علاقه ایشان به عمامه من و شما بود، و نه از آن رو که خود در صنف روحانی بود و می‌خواست تعصب صنفی داشته باشد. امام بسیار پاک‌تر، مبرتر و فراتر از این حرف‌ها بود. او می‌دید که وارد شدن ضربه به روحانیت، به معنای عدم امکان بهره‌گیری صحیح از علوم اهل بیت (علیه السلام) و معارف اسلام است؛ زیرا پس از بیرون راندن عالمان متعهد از صحنه هدایت مردم، می‌توان هرچیزی را با آب‌ورنگ اسلامی و به نام اسلام قالب زد و دیگران را فریفت.



راهبرد دوم، تلاش برای نابودی مبانی ارزشی است. از اول انقلاب تاکنون، به صورت‌های

۱. اکنون خوشبختانه همان‌طور که دکتر تز اقتصاد منهای نفت را طرح کرد... تز اسلام منهای آخوند در جامعه تحقق یافته است. علی شریعتی، با مخاطب‌های آشنا، ص ۸.

۲. صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۴.

### صفحه ۱۴۷

گونگون تلاش شده تا مبانی ارزشی نیروهای انقلابی را برابند، و امور مقدس و محترم را اندک‌اندک کم‌رنگ کنند. کم‌رنگ کردن یک ارزش، گاهی بر اثر ایجاد شبهه‌های فکری، و گاهی با برنامه‌های عملی است. محض نمونه، ربا یکی از خط قرمزها در جامعه اسلامی، و گناه بسیار بزرگی است که قرآن، آن را جنگ با خدا نامیده است: **فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛** <sup>(۱)</sup> اگر دست از ربا بر نمی‌دارید، با خدا اعلان جنگ کنید. احادیثی نیز داریم با این مضمون که یک درهم ربا خوردن، از چه گناهایی بدتر است <sup>(۲)</sup>. کسانی شبهه می‌کنند که فلان کار ربا نیست و راه شرعی دارد و حیل‌های شرعی مطرح می‌کنند. این یکی از کارهای شیاطین است. حضرت امیر(علیه السلام) (به نقل از پیامبر) صلی الله علیه وآله (به‌ویژه درباره فتنه‌های آخرالزمان، نشانه‌هایی بیان می‌فرماید <sup>(۳)</sup>. در آینده فتنه‌های عظیمی در میان مسلمان‌ها رخ خواهد داد. یکی اینکه **فَيَسْتَحِلُّونَ الْحَمْرَ بِالنَّبِيذِ وَالسُّحْتِ بِالْهُدْيَةِ وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ؛ شراب را به نام نبید، و رشوه را به نام هدیه، و ربا را به نام خرید و فروش حلال می‌شمارند.** رشوه را که حرام و سحت است و قرآن به صراحت آن را نکوهش کرده است، به نام هدیه می‌خورند و دارای ثواب می‌پندارند! این روشی است که نام چیزی را عوض کنند و به آن رنگی بزنند تا از زشتی بیفتند. شکل دیگر این است که در عمل، آن قدر آن کار را صورت دهند که قبح آن از بین برود. نقش فیلم‌ها، شبکه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای و مانند آنها، شبهه کردن در مسائل فکری و نظری نیست و آنها به ارزش یا ضد ارزش بودن پدیده‌ها کاری ندارند، ولی چنان عمل می‌کنند تا جوان‌ها تحریک شده، بدانها عادت کنند. فعالیت غریزه در جوان، مثل ماده محترقه‌ای است که فقط جاشنی و اشاره‌ای می‌خواهد تا از درودیوار بر او آتش بیارد. به فرض به بازار می‌روید تا برای خود یا فرزند یا همسران لباس بخرید، ولی لباسی که با شعور اسلامی مناسب باشد پیدا نمی‌کنید!

مدل همه

۱۰ بقره (۲)، ۲۷۹.

۲۰. وأخبرني أبي عن ابن أبي عمير عن جميل عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال درهم من ربا أعظم عند الله من سبعين زنية بذات محرم في بيت الله الحرام، قال إن للربا سبعين جزءاً أيسره أن ينكح الرجل أمه في بيت الله الحرام (علي بن إبراهيم قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۱).

۳. نهج البلاغه، خ ۱۵۶.

### صفحه ۱۴۸

لباس‌ها، به صورت‌های گوناگون، تبلیغ فرهنگ غربی است. دشوار می‌توان لباسی یافت که روی آن خطوط خارجی، نقش‌ها، حرف‌ها و شعارهای نادرست نباشد و گاهی به‌طور رسمی، برای حسارت و توهین، در جاهای نامناسب لباس، اسما مقدس می‌نویسند. روی بسیاری از این لباس‌ها، خطوط انگلیسی یا علامت‌هایی بسیار بد وجود دارند که مربوط به گروه‌های فاسدند و کسانی که می‌پوشند، از آنها خبر ندارند. در عمل به‌گونه‌ای کالاهای تجاری مورد نیاز مردم را طراحی می‌کنند که خودبه‌خود به اینها گرفتار می‌شوند.

این فعالیت‌ها جنبه راهبردی (استراتژیک) دارند و از روز اول انقلاب شروع شده، ولی دارای نوسان بوده و گاهی شدیدتر و گاهی ضعیف‌تر ادامه داشته‌اند. سوگمندان، اختلاف‌نظرهایی در تشخیص این مسائل وجود دارند و همه دولتمردان و مسئولان، عزم واحدی در زمینه مقابله با این پدیده‌ها ندارند. یکی آن را خوب و دیگری بد می‌داند. یکی اشکال اقتصادی و دیگری اشکال فرهنگی می‌کند و گاهی مطالب بسیار ظریفی مطرح‌اند که بیشتر افراد متوجه نمی‌شوند و اگر کسانی نیز توجه کنند، جرئت گفتن ندارند. در اینجا به برخی از مهم‌ترین روش‌های فتنه‌گران در مبارزه با ارزش‌های اسلامی می‌پردازیم.

### اول. ترویج ملی‌گرایی

از سیاست‌های شاه مخلوع که به گمان ما براساس دستور خارجی بود و اطرافیان او در داخل آنرا تأیید می‌کردند، ملی‌گرایی بود. او بر همین اساس، تاریخ اسلام را تغییر داد، و تاریخ ۲۵۰۰ ساله را تأسیس کرد، تا ملیت ایرانی زنده شود و اسلام

تحت الشعاع ملیت ایرانی قرار گیرد. کلمه‌های «میهن‌پرستی» و «وطن‌پرستی» و مانند آنها را، از اول به بچه‌های سال اول ابتدایی می‌آموختند و در کتاب‌ها می‌نوشتند و به‌جای اینکه شعارهای دینی تقویت شود، بر مسائل ملی و ایرانی بودن و جانم فدای ایران و سرودهایی مربوط به آن تأکید می‌شد. این کار در زمان شاه عجیب نبود؛ زیرا اگر کسی بخواهد ارزش‌های دینی از بین برود، باید ارزش دیگری به‌جای آن بگذارد. آنچه می‌تواند جای ارزش‌های دینی را بگیرد، ارزش‌های ملی است؛ اینکه پدران و گذشتگان و نیاکان

ما را بزرگ کنید، تا مردم مسائل دینی را کم‌کم از یاد ببرند یا کمتر به آنها اهمیت دهند، و سرانجام به اینجا برسیم که تاریخ اسلام را نیز عوض کنید و به‌جایش تاریخ باستانی ایران را بگذارید و بگویید: ما ایرانی هستیم و ۲۵۰۰ سال سابقه داریم! متأسفانه پس از انقلاب نیز گاهی حتی در میان افراد خوش‌نیت، چنین‌گرایی‌هایی، ضعیف یا قوی دیده می‌شود؛ غافل از اینکه با ترویج تاریخ چندهزارساله، دل دشمنان را خنک کرده، اسلام و آورده‌های آن را از یاد مردم می‌برند.

## دوم. ترویج آزادی مطلق

از اسلوب‌هایی که برای تضعیف مبانی فکری و اعتقادی و ارزشی به کار گرفته می‌شود، مطرح کردن ارزش‌های به‌اصطلاح انسانی است. یکی از این ارزش‌ها آزادی است. کسی جرئت نمی‌کند که درباره اهمیت و ارزش و قداست این شعار، تردیدی داشته باشد. ولی چنان با این مفهوم بازی می‌کنند و آن را توسعه می‌دهند که حاصل آزادی، بی‌بندوباری و عمل کردن به همه خواهش‌های نفسانی، بدون هیچ قیدوشرط است. این شوخی نیست. امروز بزرگ‌ترین افتخار فرهنگ امریکایی همین است و آنها در این زمینه، حتی مدعی برتری بر اروپائیان هستند؛ زیرا کاری کرده‌اند که هرکس هرگونه که بخواهد زندگی کند و تا آنجا که ممکن است، قیدوبندها، قانون‌ها و هنجارهای اجتماعی شکسته شوند. من اولین بار که در برخی دانشگاه‌ها و مجامع امریکا حاضر شدم، صحنه‌هایی شگفت‌آور دیدم و از خود می‌پرسیدم که آیا اینها انسان هستند؟<sup>(۱)</sup>

۱. در امریکا از ما دعوت کرده بودند تا در کلاسی، بحثی ارائه کنیم. جناب آقای دکتر حداد عادل نیز تشریف داشتند و سخنان ما را ترجمه می کردند. صحنه‌هایی را در کلاس دانشگاه می دیدم و تعجب می کردم اینجا چه دانشگاهی است؟! فرض کنید در کلاس دانشگاه، استاد بنشیند روی میز سیگار بکشد، دانشجو هم دستش در گردن دختر کنار دست خود باشد، شیشه‌ای آجیو هم به دستش باشد. لباس‌ها هم بی اندازه کوتاه است و به این افتخار می کنند. دانشگاه‌های اروپا این گونه نیست. ولی امریکایی‌ها افتخار می کنند به اینکه ما این قدر آزاد هستیم که هرکس هر کاری دلش می خواهد می کند. این را آزادی و مایه افتخار می دانند و می گویند هدیه‌ای است که ما برای انسان‌ها آورده‌ایم.

صفحه ۱۵۰

از یکی از وزیران ارشاد در دولت جمهوری اسلامی<sup>(۱)</sup> پرسیدند: وزارت متبوع شما چه خدمتی به فرهنگ اسلامی کرده است؟ او گفت: بزرگ‌ترین خدمت ما، دادن آزادی به مردم بود. ما سعی کردیم مردم هرگونه خواستند، آزاد باشند. او می گفت: ما در ایران باید مانند برخی کشورها باشیم. یکی از کشورهای اسلامی را نام می برد. که وقتی شما در خیابان می روید، خانمی با چادر مشکی و صورت پوشیده می بینید و کنار او نیز دخترش یا خانم دیگری، نیمه‌عریان با هفت قلم آرایش، و با یکدیگر راه می روند!

### پیچیدگی روش‌ها در فتنه‌های معنوی

فعالیت‌هایی که برای تغییر وضعیت و روند حرکت جامعه در مسیر مطلوب صورت می گیرند، گاهی فقط برای اهداف مادی و دنیوی هستند و در قالب فعالیت‌های مادی شکل می گیرند؛ گاهی نیز فراتر از اهداف مادی، اهداف معنوی منظورند. در اهداف مادی، مطلوب این است که فتنه‌گران، قدرت را از عده‌ای سلب کرده، خود، آن را تصاحب کنند یا امکاناتی که در اختیار عده‌ای است، در اختیار گرفته، خود از آن بهره‌مند شوند. اما در فتنه‌های معنوی، مطلوب فراتر از اینهاست و این گونه فتنه‌ها در هدف و روش با فتنه‌های مادی تفاوت دارد. یعنی ممکن است هدف نهای این باشد که فتنه‌گران، بر امکانات مادی مانند ثروت و قدرت طرف مقابل تسلط یابند، اما چون آن جامعه، جامعه‌ای دینی است، ابتدا با عقاید و باورهای دینی مبارزه می کنند تا زمینه رسیدن به اهداف فراهم گردد. در همه اینها روش‌ها و سیاست‌های کلی‌ای، میان همه انواع فتنه‌ها مشترک‌اند؛ ولی در نوع اخیر که موضوع دین مطرح است، روش‌ها بسیار پیچیده‌تر و مشکل‌تر می شوند.

اگر بخواهیم واژه «فتنه» را در فرهنگ خود، با زبان امروز بیان کنیم، به تقریب می‌توانیم از اصطلاح «جنگ نرم» استفاده کنیم که در مقابل «جنگ سخت» است. وقتی دو گروه در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند یا آشکارا به روی هم اسلحه می‌کشند و قصد نابودی یا تسلیم کردن

۱. اعطاء الله مهاجرانی، وزیر ارشاد دولت سید محمد خاتمی.

﴿ صفحه ۱۵۱ ﴾

طرف دیگر دارند، جنگ سخت رخ داده است. اما گاهی دو طرف درگیری، از ابتدا مبارزه نظامی ندارند، بلکه با روش‌های گوناگون و فعالیت‌های تبلیغاتی عمل می‌کنند و سرانجام اگر به اهدافشان برسند، به همین بسنده می‌کنند. این جنگ نرم و فتنه است. البته ممکن است جنگ نرم، به جنگ سخت منتهی شود؛ ولی از این بخش به بعد، فتنه به شمار نمی‌رود، بلکه جنگ سخت است.

در صدر اسلام، فتنه و حرب، هر دو بوده‌اند. در زمان امیرالمؤمنین(علیه السلام) فتنه‌هایی رخ داد، پیش از خلافت ظاهری ایشان، فتنه زمان عثمان بود، سپس به ترتیب، قضایای جمل، صفین و نهروان پیش آمد که نخست به صورت فتنه بود ولی به جنگ منتهی شد. حیثیت فتنه، همان حیثیت مقدمات آن است؛ یعنی فتنه‌گران فعالیت‌هایی کردند تا میان مردم اختلاف پدید آورده، رویاروی امیرالمؤمنین(علیه السلام) قرار دهند.

فتنه‌هایی که فقط اهداف مادی داشته باشند، قابل بحث‌اند، اما برای ما کاربردی ندارند و چون کم‌رنگ‌تر و ضعیف‌تر از فتنه‌های معنوی هستند، با بحث کردن از فتنه‌های معنوی، آنها نیز روشن می‌شوند. ولی اساس بحث ما درباره فتنه‌هایی است که به دین، ایمان و نظام اسلامی ما مربوط است. بحث‌های دیگری که بیان شد، مقدمه‌ای برای رسیدن به اینجا بود. یعنی اگر گروهی بخواهند با جامعه‌ای که نظام سیاسی. حکومتی مبتنی بر دین دارد و به قول امروزی‌ها، حکومت ایدئولوژیک دارد، مقابله کرده، آن را نابود یا ضعیف سازند؛ جامعه‌ای که فقط متکی به قدرت نیست، بلکه بر اعتقادات مردم متکی است، جنگ نرم کاربرد بیشتری دارد؛ زیرا آنچه علت محدثه این نظام است، به‌واقع علت مبقیه آن نیز هست و آن، چیزی جز باورهای دینی مردم نیست. مردم از زمانی که حرکت انقلابی خود را آغاز کردند، براساس اعتقادات دینی و به‌منزله وظیفه شرعی بود، و برای حفظ این نظام نیز براساس وظیفه شرعی تلاش می‌کنند و اگر پای جنگ سخت نیز به میان آید، آماده جان‌فشانی هستند. کسانی که با چنین نظامی دشمنی

می‌کنند، به‌طور طبیعی باید فکر کنند که چگونه پایه‌های فکری و اعتقادی مردم که پشتوانه اصلی نظام هستند، سست شود. بنابراین آنها افزون بر روش‌هایی که در فتنه‌های دنیوی،

﴿ صفحه ۱۵۲ ﴾

جنگ‌های نرم و انقلاب‌های مادی و مخملی دیگر به کار می‌روند، باید روش‌هایی پیچیده‌تر و گسترده‌تر به کار بندند. اوکراین و آمریکا، دو کشوری هستند که هیچ‌یک چندان به مبانی دینی پایبند نیستند و دین خود را از دنیا جدا می‌دانند، و نظام حکومتی هیچ‌کدام براساس مسیحیت نیست. امریکایی‌ها می‌خواستند اوکراین را از چنگ روسیه درآورند. آنها فعالیت‌های خود را در قالب جنگ نرم آغاز کردند و سرانجام، انقلابی مخملی در آنجا پدید آوردند و بدون جنگ آشکار نظامی، حکومت اوکراین را عوض کردند و چندی نیز ادامه داشت. در این‌گونه موارد، راه دشوار نیست. فقط کافی است که مردم را به آن نظام بدبین کرده، عده‌ای را برای شورش و آشوب آماده سازند. در اینجا، بسته به اندازه‌ای که زمینه آماده باشد و فتنه‌گران سرمایه‌گذاری کنند، راهشان روشن است. اما وقتی آنها با نظامی روبه‌رو می‌شوند که براساس دین استوار است، و تنها به قدرت مادی، ثروت و حتی فناوری و علم متکی نیست؛ بلکه محرک اصلی آن وظیفه دینی است، صورت مسئله تفاوت دارد. اگرچه معنای سخن این نیست که همه افراد چندان ایمان قوی دارند که در همه مراحل، فقط برای دین کار می‌کنند؛ بلکه به این معناست که عامل مؤثر و تعیین‌کننده در این نظام، عامل دینی است. البته عوامل دیگری نیز ممکن است در کنار آن باشند و چه بسا از لحاظ کمیت نیز بیشتر از عامل دینی باشند، اما سرانجام، دین عامل تعیین‌کننده است و کار را به سرانجام می‌رساند. می‌دانیم که نظام ما این‌گونه بود. جوانان، اوایل انقلاب را درک نکرده‌اند، ولی آن‌قدر داستان‌ها شنیده‌اند و کتاب‌ها یا فیلم‌های مربوط به انقلاب را خوانده و دیده‌اند که به این نکته آگاهی دارند. کسانی نیز که خود حضور داشته‌اند، دیده‌اند که مردم فقط براساس دستور نایب امام زمان (علیه السلام) (فرمود: «تقیه حرام است، ولو بلغ ما بلغ»). مردم نیز آمدند و تا پای جان ایستادند و شهیدها دادند، تا انقلاب پیروز شد.

مقابله با چنین نظامی، با همان روشی که مثلاً در اوکراین، گرجستان یا برخی کشورهای دیگر صورت گرفت، ممکن نیست. دشمنان تصور می‌کردند در اینجا نیز انقلاب مخملی با همان شیوه‌ها ممکن است. حتی آنها امتحان کرده، مقدماتی فراهم کردند؛ ولی آنها که تیزبین

﴿ صفحه ۱۵۳ ﴾

و دورانديش بودند مي دانستند که با آن روش، در اينجا کاري از پيش نمي رود. بنا بر اين طراحان فتنه، از سالها پيش زمينه هاي گوناگوني را بررسي و فراهم کردند تا ايمان مردم به نظام را سست کنند، آن هم نه فقط با یک راه، بلکه با راههاي گوناگون، که در ادامه به آنها اشاره خواهيم کرد.

## تحليلي اجمالي از جنگ نرم و تبیین راهبردهاي فتنه گران

فرض کنيد گروهی قصد دارند بر مردمی که معتقد و پابند به باورها و ارزش هايی هستند، مسلط شوند. آنها چه کارهايی لازم است صورت دهند؟ در هر جنگی، اعم از نرم و سخت، سلسله فعاليت هاي ویژه اي، که در هر دو نوع جنگ مشترک اند، وجود دارند. در جنگ سخت و نبرد نظامی نیز چند نوع فعاليت بايد صورت گیرد: یکی از آنها برآورد نيروها و امکانات است. نخست بايد نيروهاي خود را ارزیابی و تقويت، و امکانات لازم را فراهم کرد. يعنی نيروي انسانی، ابزار جنگی و ساير لوازمی که برای جنگ مورد نظر لازم است، حتی تغذيه و مسائل امنیتی بايد پيش بينی شوند. اين کارها به جبهه خودی مربوط اند. ولي فعاليت هايی نیز بايد درباره دشمن صورت داد. مثلاً بايد هرچه می توان و ممکن است، دشمن را تضعيف کرد. اين امور کلی و عام، در همه نبردها وجود دارند؛ اما در جنگ هاي نرم، چون قوايي که نظام مبتنی بر دين حق، به آنها متکی هستند، تنها امور مادي نيستند، مقابله به آسانی میسر نمی شود. فرض ما اين است که نيروهاي مؤمن و باورمندی هستند که حاضرند همه چيز خود را فدا کنند. آنها تنها به سرزمين علاقه ندارند، بلکه حاضرند سرزمين را هم بدهند، و خود و فرزندان شان را هم فدا کنند، تا دين شان باقی بماند. باور کردن اين مطلب برای دشمن مشکل است، ولي در طول اين سي سال، ناگزير باور کردند.

پس فعاليت هايی که در جنگ نرم بايد صورت داد، فقط اين دو نوع فعاليت ساده نيست که طرف را تضعيف و خود را تقويت کنیم، بلکه سلسله اي از فعاليت هاي گسترده و هماهنگ برای تضعيف باورها لازم اند. مردم از لحاظ پابندي به باورها، در سطوح گوناگون هستند. اکثر مردم، به

دسته اي از باورها قاطعانه پابند هستند. اما اعتقاد آنها به برخی باورها، تانداهاي ضعيف تر است. دليل اين ضعف نیز آن است که کمتر به آن باورها توجه شده و برای ترويج و تبليغ آنها کار چندانی صورت نگرفته است. در جامعه ما، اعتقاد به خدا،

پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، امام زمان(علیه السلام)، سیدالشهدا(علیه السلام) (ریشه دار است و نمی توان به سادگی با آنها بازی کرد. ولی قشرهایی در جامعه ما هستند که حتی در همین اعتقادات، ضعیف و آسیب پذیرند. به طور طبیعی آنها که جوان ترند، آسیب پذیرترند. کسانی که در عرصه ها، مجالس و مناسک دینی فرصت حضور ندارند یا به دلایل دیگری دور مانده اند، آسیب پذیرترند. فعالیت هایی که در کشور ما پس از انقلاب برای تشکیک در اعتقادات دینی مردم صورت گرفت و اکنون نیز با هزینه های سنگین در حال انجام است، زمینه سازی برای جنگ نرم است. به قدری سایت ها، رادیوها، تلویزیون ها و هزاران برنامه رایانه ای، برای تضعیف عقاید اسلامی به ویژه عقاید شیعه وجود دارد که شمارش آنها سرسام آور است. این هزینه ها و تلاش های پیغمبر، اسلام، ائمه اطهار(علیه السلام)، علما و بزرگان خودداری نمی کنند. در نتیجه، عده ای نیز تحت تأثیر اینها قرار می گیرند. ولی از آن مهم تر، نسلی است که قرار است در آینده، سرنوشت این کشور و نظام را در دست بگیرند. اینها رجاله ها، اوباش، ارادل و عرق خورها نیستند. البته اوباش را هم می توان از راه هایی تحت تأثیر قرار داد و در جاهایی از آنها استفاده کرد، اما آنان که آینده کشور را، چه در دستگاه های دولتی، چه در دستگاه های ملی اداره می کنند و اقتصاد، صنعت و مدیریت کشور را به دست می گیرند، چه کسانی هستند؟ آنها قشر جوان تحصیل کرده یا دانشجویان در حال گذراندن مدارج علمی هستند که در آینده، کارهای مهم کشور را در دست خواهند گرفت و رئیس جمهور، وزرا، نمایندگان مجلس، استاندارها، صنعتگران، تجار و فرهنگیان و مانند آنها از میان همین گروه برمی خیزند. بنابراین بیشترین هم دشمن، صرف قشر فرهیخته جامعه می شود. اگر کسی بخواهد چنین شیطنتی بکند، چه باید بکند؟ بخشی از فعالیت هایی که باید در این جنگ نرم صورت گیرد، این

است که اعتقادات دینی مردم را در سطوح گوناگون تضعیف کنند. بحث کردن برای کارگر و کشاورز درباره اینکه آیا خدایی هست یا نیست، بی فایده است. اینها اعتقادی پدرومادری دارند و پای آن نیز ایستاده اند. داستان آن کشاورز را شنیده اید که به او گفتند: اگر کسی بگوید خدا نیست، چه می کنی؟ بیلش را بلند کرد و گفت: با این بیل به سر او می زوم! دانشجویان و قشر فرهیخته جامعه، با مسائل فکری سروکار دارند و از همان اوایل، فعالیت بسیار گسترده ای برای تأثیرگذاری بر آنها آغاز شد، که اکنون می توان به بررسی آنها پرداخت و ارتباط میان این فعالیت ها را مشاهده کرد. در آن زمان نه به عقل بنده و نه بالاتر از بنده، مگر افرادی بسیار اندک، می رسید که سلسله فعالیت های برنامه ریزی شده و هماهنگ و سازمان یافته در جریان است. تصور ما آن بود که کارهای متفرقه ای هستند و کسی اتفاقاً در جایی اشتباهی می کند.



بنابراین بخشی از کار، تضعیف عقاید است. آنها از اینکه عقاید اسلامی را سلب کرده، مردم را کافر کنند، ناامیدند، ولی در ایجاد شک و تضعیف ایمان مردم، هیچ ناامید نیستند. آنها تجربه کرده‌اند و تجربه آنان مثبت بوده است در اینکه با ایجاد شبهات، اعتقادات را سست و ضعیف کنند، و فهمیده‌اند که به هر اندازه در اینجا موفق شوند، سود می‌برند.

بخش دیگری از کار دشمن، درباره ارزش‌هاست؛ یعنی چیزهایی که در عمل ما مؤثرند؛ باید‌ها و نباید‌های عملی، و خوب‌و بد‌های رفتاری. اینکه چه کاری خوب و چه کاری بد است، و چه باید کرد و چه نباید کرد. همه اینها در هر جامعه‌ای، براساس یک نظام ارزشی است، اعم از اینکه نظام ارزشی تدوین شده و دارای مواد مشخص باشد، یا نانوشته باشد. هر جامعه‌ای، ارزش‌هایی دارد. در جامعه اسلامی، این ارزش‌ها برخاسته از دین، و بخشی بزرگ از دین‌اند. دشمن می‌خواهد اینها را نیز در جامعه تضعیف کند، غیر از اینکه اعتقادات را سست می‌کنند، می‌کوشند که رفتار مردم براساس ارزش‌های اسلامی نباشد. این نیز بخشی از کار دشمنان است و سازکار خود را می‌طلبد.

## گروه‌های هدف در تهاجم فرهنگی

گفتیم دشمنان برای مقابله با جامعه اسلامی، باید با روح این جامعه که اسلام است مبارزه کنند،

﴿ صفحه ۱۵۶ ﴾

و مبارزه با اسلام در دو محور خلاصه می‌شود: یکی تهاجم به باورها، و دیگری تهاجم به ارزش‌های اسلامی؛ و به تعبیر دیگر باید با فرهنگ این دین که عبارت است از باورها و ارزش‌ها، یا عقاید و اخلاق، مبارزه کنند<sup>(۱)</sup>. دشمن در تضعیف باورهای مردم، با چند قشر گوناگون روبه‌روست: یکی قشر تحصیل‌کرده دانشگاهی یا حوزوی، که با مفاهیم عقلی و فلسفی سروکار دارند و به اصطلاح با بحث‌های دقیق فنی آشنا هستند؛ و دیگری توده مردم که با بحث‌های دقیق آشنا نیستند، اما استدلال‌های ساده و همگان‌فهم را می‌پذیرند و درمقابل، ممکن است تحت تأثیر مغالطاتی از همان نوع قرار گیرند.

## اول. فرهیختگان حوزوی و دانشگاهی

دشمنان در مواجهه با قشر فرهیخته، شبهه‌هایی مطرح کردند که از مهم‌ترین آنها تشکیک در وجود خدا بود. آنان بی‌پرده و صریح گفته‌اند که نمی‌توان بر وجود خدا برهان عقلی اقامه کرد؛ و اساساً عقل در اینجا کارایی ندارد! همچنین آنها در همه براهینی که در اسلام و غیر اسلام برای اثبات خدا مطرح شده، مناقشه کرده و هیچ‌یک از این دلایل را تمام ندانسته‌اند. سپس گفتند که اگر صرف نظر از مسائل عقلی، بپذیریم که خدایی هست و او پیغمبری هم فرستاده است، نمی‌توان پذیرفت این قرآنی که پیغمبر آورده است، کلام خدا است! آنها در استدلال بر این سخن خود گفتند: خدا حرف نمی‌زند. پس این کلام پیغمبر است. در مرحله بالاتر گفتند: اگر بپذیریم که قرآن کلام خداست، از کجا معلوم که خدا راست بگوید؟ چه دلیلی داریم بر اینکه خدا هرچه می‌گوید راست باشد؟ آنها همچنین در ادلة صفات خدا و اثبات صادق بودن خدا تشکیک کرده، گفتند که صدق امری اعتباری است و حسن صدق، برهان‌پذیر نیست. پس نمی‌شود دلیلی بر لزوم راست گویی خدا اقامه کرد. آنها درباره سایر منابع دینی نیز که بنابر عقیده ما شیعیان، سرانجام به کلام پیغمبر یا امام معصوم منتهی می‌شوند، گفته‌اند: میان ما و اولیای دین، بیش از هزار و چند صد سال فاصله افتاده و از کجا معلوم که آنچه از آنها نقل

۱۰ این تعبیر از مقام معظم رهبری است.

﴿ صفحه ۱۵۷ ﴾

شده، کلام پیغمبر و امام معصوم باشد؟ زیرا کتاب‌ها و نسخه‌ها چنان زیور و شده‌اند که درست و نادرست آنها روشن نیست، و به فرض که معلوم شود آنها کلام پیامبر و امام هستند، چه دلیلی بر درست بودن سخن پیامبر و امامان وجود دارد؟ آنها نیز مانند دیگران بشرند و بشر خطاکار است و به دلیل مخدوش بودن دلایل عصمت انبیا و امامان، هیچ دلیلی نداریم که انسانی معصوم باشد و هیچ خطایی نکند. باوجود این شبهات، چه چیزی از اسلام و ادیان الهی دیگر باقی می‌ماند؟ شبهه دیگر آن است که اگر فرض کنیم قرآن، کلام خدای متعالی و حدیث‌ها نیز از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) هستند، از کجا معلوم که به معنای آنها پی برده، آنها را درست بفهمیم؟ زیرا معانی و قرائت متعددند. آنها بحث‌های هرمنوتیکی و مانند آن را مطرح کردند و نتیجه این شد که ما از دین چیزی نمی‌دانیم و هیچ دلیل قطعی بر دینی بودن این مطالب نداریم. این سخن خیال‌بافی نیست و اسناد و مدارک آن موجود است. برخی کسانی که چنین مطالبی گفته‌اند، از آن دفاع کرده و در نوشته‌های خود به آن تصریح کرده و حتی در بحثشان

با عنوان‌هایی مانند «نقدپذیری قرآن» بر این مطلب تأکید کرده‌اند. زمانی که به مناسبتی به کانادا رفته بودم، فردی که همه او را می‌شناسید و معروف است، به کانادا آمده بود و در دانشگاه مک‌گیل سخنرانی می‌کرد. از دوستانی که در جلسه سخنرانی او حضور داشتند، از موضوع بحث ایشان پرسیدم (دقت کنید که استاد دانشگاهی از ایران رفته و خود را یکی از طرف‌داران و بلکه یکی از نظریه‌پردازان انقلاب و مدافع اسلام معرفی کرده است). آنها گفتند موضوع بحث او نفی عصمت بود و اینکه هیچ انسانی معصوم نیست و مسئله عصمت، دروغ است! در دانشگاهی مانند مک‌گیل در کانادا، چه نیازی به این بحث است؟ شاید برخی افراد تعجب کنند و بگویند که طرح بحث کلامی عصمت، برای دانشجویان چه فایده‌ای دارد. ولی این کار، کاملاً حساب شده است؛ زیرا اگر بخواهیم دین را کنار بگذاریم، اولین مسئله‌ای که باید ثابت کنیم این است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و او امام) علیه السلام (خطا کرده‌اند. تا معتقد به عصمت پیامبر و امام هستیم، نمی‌توانیم بگوییم که آنها اشتباه کرده‌اند. پس باید این اصل را بزنند تا بتوانند شاخه‌های آن را بزنند و درخت دین را بخشکانند.

## دوم. توده مردم

بحث‌هایی که به آنها اشاره شد، در مجامع عمومی مشتری ندارند؛ زیرا باید آنها را با اصطلاحات ویژه‌ای مطرح کرد و عموم مردم با آن اصطلاحات آشنا نیستند و حوصله بحث‌های سنگین علمی، فلسفی و کلامی ندارند. ولی بحث‌هایی هستند که عموم مردم متوجه می‌شوند و بسیار راحت می‌شود از این راه، در افکار و عقاید آنان نفوذ کرد. پس کار دوم فتنه‌گران برای تأثیرگذاری در توده مردم، ترویج مغالطه‌هایی است که فهم آنها برای مردم آسان، و جواب آنها مشکل است. فهم اصل شبهه آسان است، اما جواب آن مشکل است. این چیز تازه‌ای نیست و از دیرباز بوده و خوشبختانه در خود قرآن کریم به این مطلب اشاره شده است: **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكُرُ إِلَّا أُولَئِ الْأُبَابِ»** (۱). محکم و متشابه» که گاهی در کتاب‌های اصولی نیز مطرح می‌شود، اصطلاحی قرآنی است و از همین آیه گرفته شده است. خداوند می‌فرماید: آیاتی که ما نازل کرده‌ایم، دو دسته هستند: یک دسته محکمات‌اند، یک دسته متشابهات. متشابه چیزی است که در آن شبهه واقع می‌شود، و معنای حقیقی آن با معنای دیگری اشتباه می‌شود. در نهج البلاغه آمده است: **وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ؛** (۲) شبهه را «شبهه» «متشابه» است.

۱۰. آل عمران (۳)، ۷: او [ (خداوند) کسی است که کتاب را بر تو فرود فرستاد؛ بخشی از آن محکم است. آنها مرجع کتاب [ (آیات دیگر) ] اند و بخشی دیگر [ از آن ] آیات متشابه‌اند. اما آنان که در قلب‌هایشان کژی است، آیات متشابه آن را بی‌جویی می‌کنند تا فتنه‌انگیزی کرده، تأویل آن را بیابند و حال‌آنکه تأویل آن را جز خدا نمی‌داند، و راسخان در علم گویند ما بدان ایمان آورده‌ایم، همه [ آیات ] از سوی پروردگار ماست و [ این را ] جز صاحبان اندیشه ناب در نمی‌یابند.

۲۰. تهج البلاغه، خ ۳۸.

صفحه ۱۵۹

پس قرآن خود تصریح می‌کند که دسته‌ای از آیات، متشابه هستند. درباب راز تشابه آیات، سخن فراوان است. شاید در تفسیر المیزان، این بحث را بیشتر و بهتر از سایر تفاسیر مطرح شده باشد<sup>(۱)</sup>. قرآن می‌فرماید: آن کسانی که در دل، کژی و زیغ<sup>(۲)</sup> و انحرافی دارند، در پی آیات متشابهات می‌روند. برخی افراد، کج‌اندیش هستند و دل و فکرشان کج می‌رود. اینها در پی آیات متشابه می‌روند: **فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ**<sup>(۳)</sup>. چرا کزدلان در پی متشابهات می‌روند؟ به این سبب که آنها فتنه‌گردند. پس قرآن، خود به ما یاد می‌دهد یکی از راه‌های فتنه‌گری این است که برخی، متون تأویل‌پذیر را که قابلیت بدفهمی دارند، بی‌می‌گیرند، بر معنای غلط آنها تأکید می‌کنند و آن را میان مردم ترویج می‌کنند. حتی شاهد هم می‌آورند که معنای آیه همین است و حرف ما همان حرف قرآن است. آنها عین همین حرف را درباره روایات نیز تکرار می‌کنند. پس از قرآن و روایات که منابع اصلی دین ما هستند، درباره کلمات علما نیز همین شیوه را اجرا می‌کنند. شاید آن اندازه که در این سه دهه، فرمایش‌های امام تحریف شده و معناهای عوضی برای آن ذکر کرده‌اند، در هیچ عصری واقع نشده باشد. همین کسانی که در ظاهر، خود را انقلابی معرفی می‌کنند و چه بسا پُست‌های مهمی نیز داشته‌اند، نصوص قطعی کلام امام را رها کرده، به یک کلمه می‌چسبند که بتوان معنای غلطی برای آن ذکر کرد که صددرصد مخالف با منظور امام و دهها کلام دیگر ایشان است.

خدا در عصر نزول قرآن می‌فرماید کسانی هستند که فتنه‌گردند و کارشان همین است. آیا توقع دارید که پس از ۱۴۰۰ سال چنین چیزی نباشد؟ امروز فتنه‌گران بسیار بیشتر، پیشرفته‌تر و روشمندتر کار می‌کنند. و دراصل، شاخه‌ای فلسفی به نام هرمنوتیک برای این کار درست شده است که به هر لفظی هر معنا که بخواهند بچسبانند و سپس توجیه کنند که معنای کلام

---

۱. در جلد دوم قرآن‌شناسی، از مجموعه معارف قرآن از همین قلم نیز مطالب مبسوطی مطرح شده است.

« ۲۰. زیغ » اصطلاحی قرآنی است که در مواردی ذکر شده است: فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ يَا: فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ. اصل «زیغ» یعنی انحراف، کج شدن و منحرف شدن از راه مستقیم.

« ۳۰. ابتغاء الفتنه»، مفعول لاجله است؛ یعنی لاجل ابتغاء الفتنه.

## ﴿ صفحه ۱۶۰ ﴾

همین است. کار به آنجا رسیده که می‌گویند لفظ، صرف نظر از مخاطب، معنایی ندارد و مخاطب، معنا را برای لفظ ایجاد می‌کند و یا مخاطب، در تحقق معنا مشارکت دارد. معنا، امری دوبعدی است، یک پا روی ذهن گوینده و پای دیگر هم روی ذهن شنونده دارد. یا به تعبیری که برخی از همین نویسندگان به کار برده‌اند: لفظ آبستن معنا نیست، بلکه گرسنه معناست<sup>(۱)</sup> و این مخاطب است که به لفظ معنا می‌بخشد. هرکس هر معنایی که به لفظ داد، همان درست است و این مسئله‌ای فلسفی شده و بزرگان فلسفه در اروپا، درباره آن کتاب‌ها نوشته و بحث‌ها کرده‌اند و شعبه‌ای از فلسفه شده است.

### دستاویزهای فتنه‌گران

فتنه‌گران، در مسیر شبهه‌افکنی و مبارزه با باورهای اصیل اسلامی، از ابزارهای گوناگون سود می‌جویند؛ خواه آیات قرآن یا احادیث معصومان یا سخن عالمان بزرگ یا فتاوی‌های فقهی آنان یا غیر آنها باشد. در ادامه، تفصیل این نکته را باز خواهیم گفت.

### ۱. استفاده ابزاری از قرآن و حدیث

فتنه‌گران، گاهی برای عموم مردم با یک آیه قرآن یا حدیث یا فرمایش امام استدلال می‌کنند تا مطالب خود را به دیگران بقبولانند و خود را سازگار و هماهنگ با قرآن و حدیث جلوه دهند؛ یا اینکه خود می‌گویند قرآن کلام خدا نیست و به‌طور طبیعی حجیت ذاتی ندارد و حدیث پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نیز معلوم نیست از ایشان باشد و اگر به‌واقع از ایشان باشد، معلوم نیست که درست گفته باشد؛ چون معصوم نیست. اگر نوشته‌های سی‌ساله پس از انقلاب را که از نویسندگان پرکار منتشر شده

بررسی کنید، خواهید دید که چگونه به آیه و حدیث استدلال کرده، از آنها برای مقاصد خود بهره می‌گیرند. آنها افزون بر کتاب‌ها، در سخنرانی‌ها و گاهی به نام جلسه تفسیر نصح البلاغه و مانند آن نیز این مطالب را مطرح می‌کنند.

۱. ر.ک: عبدالکریم سروش، قبض و بسط تئوریک شریعت، ص ۲۸۷، ۳۹۴.

﴿ صفحه ۱۶۱ ﴾

## ۲. سخنان متشابه بزرگان

آنان ابتدا ارزش‌ها را اموری اعتباری می‌دانند؛ یعنی خوب بودن یا بد بودن چیزها واقعیت ندارد. ما در خارج چیزی به نام خوب یا چیزی به نام بد نداریم، بلکه خوب یا بد، حالتی روانی است که ما نسبت به رفتاری پیدا می‌کنیم و بنا بر احساسات، سوابق ذهنی و آداب و رسوم خود، مثلاً کاری را خوب می‌دانیم. چه بسا خود ما پس از مدتی، همان کار را بد بدانیم. این حالت، دلیل این است که خوب و بد پایه عقلانی ندارند. آنها سپس به دیدگاه برخی بزرگان که این مفاهیم ارزشی را اعتباری دانسته، آنها را برهان‌ناپذیر می‌دانند، استناد کرده، ایشان را موافق با دیدگاه خود قلمداد می‌کنند و می‌گویند که بیایید و ببینید علامه و بزرگ شما نیز همین را می‌گویند! اینکه علامه چه گفته، در چه مقامی بوده و مقصود از دیدگاه او چیست، برای این اشخاص اهمیتی ندارد؛ زیرا وقتی قرار است به متشابهات تمسک کنیم، نیازی به فهم مطلب بزرگان نیست! مهم آن است که بگویند ارزش‌هایی که شما مطرح می‌کنید، از قبیل حجاب، ولایت فقیه، آزادی و مقولات دیگر، اعتباری‌اند و برهانی نیستند و شما نباید در پی دلیل برای آنها باشید. با اثبات این مطلب، دیگر چیزی از دین باقی نخواهد ماند.

## ۳. رفتارها و آداب متفاوت در مناطق گوناگون

ایشان اضافه می‌کنند: ارزش‌های موجود در جامعه نیز از هر راهی ثابت شوند، امور متغیر و نسبی هستند؛ یعنی ممکن است برای برخی و در زمانی خوب، و برای برخی دیگر در زمانی دیگر بد باشند. می‌توان برای این ادعا استدلال‌های عرف‌پسند نیز بیان کرد. فرض کنید بگوییم در فصل تابستان، در شهرهای جنوب ایران به‌ویژه در شهرهای ساحلی مثل بندرعباس و بندر بوشهر، مردم شلوار نمی‌پوشند و به جای آن لنگ می‌بندند، پس در آنجا لنگ بستن خوب است؛ زیرا اگر مردم شلوار بپوشند، اندام آنها

عرق سوز می شود. اما اگر کسی در قم با لنگ در خیابان راه برود، بد و زشت است. چگونه این کار، آنجا زشت نیست و اینجا زشت است؟ پس معلوم می شود که ارزشها متغیر و نسبی اند. یا در حمام عمومی و استخر، افراد لباس های خود را بیرون آورده، در

حد پوشش عورت، چیزی می پوشند، ولی آیا در خیابان، مجالس، دانشگاه و مدرسه نیز می توان مانند حمام وارد شد؟ از این امور روشن می شود که خوبها و بدها نسبی هستند و امور، در جایی خوب و در جای دیگر بدند. قضاوت آنها درباره همه امور ارزشی، این گونه است. امروز بسیاری از کسانی که در رأس برخی کشورهای دنیا هستند، مانند رئیس جمهور، نخست وزیر، وزیر، وکیل و کسانی که پست های مهمی در کشورهای درجه اول دنیا دارند، با وقاحت تمام، همجنس بازی را خوب می دانند و یکی از اشکالات جمهوری اسلامی را مخالفت با همجنس بازی می دانند؛ زیرا به اعتقاد آنان، آزادی، حق بشر است. آنها می گویند: چرا جمهوری اسلامی با همجنس بازان مخالفت کرده، حق اینها را به رسمیت نمی شناسد؟ همین افراد، نیم قرن پیش در همان کشورها، همجنس بازی را از زشت ترین کارها می دانستند، ولی اکنون در همان کشورها، همجنس بازی به طور رسمی آزاد است و همجنس بازان پرچم و باشگاه دارند<sup>(۱)</sup>. فتنه گران، اینها را دلیل نسبی بودن خوب و بد می دانند و می گویند: پس این قدر سخت نگیرید! زمانی در شهر قم، زنها پوشیه می زدند. خاتم هایی که متدین بودند و احتیاط می کردند، دو تا پوشیه می زدند. اکنون اگر کسی پوشیه بزند، همین مسلمانها به او می خندند. پس این ارزشها نسبی هستند. سپس آنها مقداری پیش تر آمده، می گویند: اینکه ممکن است چیزی یا کاری به نظر کسی خوب، و به نظر دیگری بد باشد، هر دو محترم است؛ نه گروه نخست می تواند به دیگری بگوید: شما اشتباه می کنید، و نه طرف مقابل حق دارد به آنها چنین بگوید. ادب را باید رعایت کرد، ولی واقعیتی وجود ندارد. یا می گویند مگر شما در تفسیر یک آیه، چند قول از مفسران ندارید؟ مگر گاهی یک مفسر، چند احتمال را درباره یک آیه مطرح نمی کند؟ و مفسری دیدگاهی را تقویت، و مفسری دیگر نظریه ای دیگر را تقویت نمی کند؟ پس همه مسائل دینی همین گونه اند. اعتقاد به خدا نیز همین گونه است. شما تفسیری از خدا دارید، و بت پرست نیز تفسیری دیگر از خدا دارد. معلوم

۱۰ در وین، پایتخت اتریش، ساختمان صورتی رنگ و بسیار زیبایی دیدم که پرچمی بر فراز آن افراشته بود. به برخی دوستان سفارت گفتم: این ساختمان ویژگی خاصی دارد؟ گفتند: آری. این، ساختمان همجنس بازان است و شخصیت های مهم کشور، تجار، ثروتمندان، شخصیت های سیاسی و مسئولان به اینجا رفت و آمد دارند!

نیست که تفسیر شما بهتر از تفسیر آن بت پرست باشد! آنها همچنین گفته‌اند: الطرق الی الله بعدد انفاس الخلاق؛<sup>(۱)</sup> راه خدا به تعداد انسان‌ها، یا به تعداد نفس‌های انسان‌هاست. هر انسانی، برای خود راهی به خدا دارد، دیگری هم راه دیگری دارد. در نتیجه، یک صراط نیست، بلکه صراط‌های مستقیم داریم و چه کسی گفته است که فقط یک صراط مستقیم است؟!

#### ۴. اختلاف و تغییر فتاوی مراجع دینی

از جمله این مغالطات این است که به مقلدان مراجع تقلید می‌گویند: شما در زمان مرجع پیشین، به فلان فتوا عمل می‌کردید و اگر به غیر از آن عمل می‌کردید، عبادت شما باطل بود. اما اکنون براساس فتوای مرجعی دیگر، به گونه دیگری عمل می‌کنید. پس معلوم می‌شود دین، نسبی است. همچنین می‌گویند: فراتر از این، جایی است که گاهی فتوای مجتهدی تغییر می‌کند. مجتهد، پیش از این فتوایی داده بود و در زمان دیگر فتوای دیگری می‌دهد. پس معلوم می‌شود احکام دین نیز آن گونه قرص و محکم، و ابدی و ازلی نیستند، بلکه نسبی و شناوراند. گاهی اهل زیغ، آن قدر جرئت می‌کنند که می‌گویند: خود امام ابتدا شطرنج را جایز نمی‌دانست، ولی پس از آن، به جواز بازی شطرنج فتوا داد. شطرنج حرام بود و حلال شد! پس ممکن است مشروب حرام نیز روزی حلال شود!

اینها متشابهاتی هستند که اهل زیغ، از آنها سوءاستفاده می‌کنند. البته ما می‌دانیم که اختلاف فتوا بین فقها وجود دارد و هیچ اشکالی ندارد. هرکس به فتوای مرجع تقلید خود عمل کند، ثواب داشته، معذور خواهد بود. مجتهد نیز حتی آنجا که به واقع نرسیده و ناخواسته فتوای نادرستی دهد، بی‌پاداش نیست. لِلْمَصِيبِ أَجْرَانِ وَلِلْمُخْطِئِ أَجْرٌ وَاحِدٌ. اما آیا این سخن، دلیل نسبی بودن ارزش‌هاست؟ آیا ارزش‌های ثابت نداریم؟ جوابش چندان ساده نیست. آنها برای اغوای دیگران، از این چیزها می‌توانند درست کنند. به قول آن مثل معروف: دیوانه‌ای سنگی درون چاه

---

۱. ر.ک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۳۷. گاهی نیز به این صورت گفته شده است: الطرق الی الله بعدد نفوس الخلاق.



می‌اندازد که ده عاقل نمی‌توانند بیرون بیاورند. سنگ انداختن و شبهه افکندن آسان است، اما حل شبهه دشوار است. انواع و اقسام راه‌ها برای شبهه کردن، به‌ویژه با پشتیبانی جناب شیطان وجود دارند که مسیر را برای فتنه‌گران آسان می‌کنند. اما مبارزه کردن با آن شبهه‌ها مشکل است، به‌ویژه وقتی کسانی که باید مبارزه کرده، جواب دهند، احساس مسئولیت نکنند. در این هنگام، شبهه‌افکنان و فتنه‌گران، میدان را خالی دیده، یکه‌تازی می‌کنند. سوگمندان باید بگوئیم چنین چیزهایی وجود دارد.

### لزوم کسب آمادگی در برابر شبهات

شبهه‌های فلسفی که به برخی از آنها اشاره شد، به ذهن بعضی بزرگان هم نمی‌آیند. بزرگانی اهل علم، فضل، فقاہت و بسیار متقی و متدین هستند و ما برای آنها احترام قایل هستیم اما برای پاسخ‌دادن به این شبهات آمادگی ندارند، زیرا شبهه‌های فلسفی است و با آن بیگانه هستند. بیش از بیست سال است که مسئله قبض و بسط شریعت، مطرح شده و مقالات و کتاب‌هایی در این باره نوشته شده است. اگر اکنون از شما پرسند که قبض و بسط شریعت چیست، کدام یک تصور روشنی از آن دارید؟ متأسفانه هستند کسانی که صورت مسأله را نمی‌دانند تا درصدد جوابش برآیند! از این دست مسائل فراوانند و دلیل وجود آنها این است که درس‌های رسمی حوزه‌های علمیه که بسیار لازم و قابل احترامند، برای پاسخ‌گویی به شبهات کافی نیستند و افزون بر آنها، دروس دیگری نیز لازم‌اند.

کسی که با فلسفه آشنا نباشد، به این شبهه‌ها با چه چیز پاسخ می‌دهد؟ با اصل برائت و استصحاب؟ این نیز فنی است و استدلال و جواب متناسب با خود را می‌طلبد. اگر پاسخ‌دادن به این شبهات واجب است، مقدمات آن نیز واجب‌اند<sup>(۱)</sup>. باید توجه داشت که فتنه

---

۱. به‌فرض اگر جبهه رفتن واجب است، آموزش نظامی نیز واجب است. کسی که آموزش ندیده، در جبهه چه کاری می‌تواند صورت دهد؟ پس به همان دلیلی که جهاد واجب است، آموزش نظامی نیز واجب است؛ اگرچه واجب کفایی است و هروقت جهاد واجب عینی شد، آموزش نظامی نیز واجب عینی خواهد بود.

چگونه شکل می‌گیرد، و در چه زمینه‌ها و بسترهایی رشد می‌کند. تصور نشود همه دانشجویان، که بچه‌هایی بسیار خوب و متدینی نیز هستند، به اندازه طلبه‌ها از مسائل شرعی، فقهی و کلامی آگاهی دارند. زیرا طلبه‌ها سالیان فراوان در حوزه‌ها درس خوانده و با این مباحث سروکار داشته‌اند. وقتی آنان مثل دانشجویان علوم دینی آگاهی ندارند، زودتر تحت تأثیر شبهات واقع می‌شوند. وقتی شبهه قوی باشد، افراد تحصیل کرده نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرند. و دیگران به طریق اولی متأثر خواهند شد. مسئول پاسخ‌گویی کیست؟ در حدیثی آمده است که خدا تحصیل علم را بر متعلمین واجب نکرد، مگر زمانی که تعلیم علم را بر علما واجب کرد<sup>(۱)</sup>.

علمان باید با زحمت، علوم را بیاموزند و به دیگران بیاموزانند، یا حاصل آموخته‌ها را به صورت خلاصه و مختصر در اختیار آنان قرار دهند<sup>(۲)</sup>. اما اگر علمان دین حرکت نکنند، چه کسی مسئول این کار است؟

## ۵. اختلاف افکنی فتنه‌گران و بهره‌گیری از اختلافات

یکی از روش‌هایی که فتنه‌گران به کار می‌برند و سابقه بسیار طولانی در تاریخ دارد، سوءاستفاده از زمینه‌های اختلاف میان مردم است. حتی اگر اختلافی میان مردم نباشد، آنها ایجاد اختلاف می‌کنند و به این وسیله، قدرت مردم را در برابر خود تضعیف می‌کنند. وقتی نیروها، اعم از نیروهای فکری، عاطفی، علمی و هر نیروی دیگری که جامعه در اختیار دارد، پراکنده و متفرق شدند و هرکدام در سویی به کار گرفته شدند، دشمن به خوبی بر آنها مسلط می‌شود. اما اگر نیروها در یک جهت متمرکز باشند، تسلط بر چنین نیروی متمرکزی بسیار دشوار است. بنابراین دشمن در زمینه اختلاف افکنی میان مردم تلاش می‌کند. مسئله اتحاد و

---

۱. رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْجُهَّالِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ يُعَلِّمُوا (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار،

ج ۲، ص ۷۸).

۲. به تعبیر جناب حجت الاسلام والمسلمین قرائتی، باید مطالب را به صورت ساندویچی در اختیار دیگرانی که فرصت کافی

ندارند، قرار دهیم.

اتفاق، به استدلال نیاز ندارد<sup>(۱)</sup>. در آیاتی از قرآن نیز به این مطلب پرداخته شده است؛ از جمله: **إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا**

**شَيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ...،**<sup>(۲)</sup> یا: **وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ؛**<sup>(۳)</sup> وقتی رویاروی یکدیگر قرار گرفته، باهم به نزاع و کشمکش می‌پردازید، شکست خورده، بی‌آبرو می‌شوید و در نتیجه، قدرت شما از بین می‌رود. قرآن اختلافات میان مردم را نکوهش کرده، آن را موجب سقوط می‌داند. در نهج‌البلاغه نیز نظیر این مطالب هست و به‌طور کلی در منابع اسلامی، این مسائل روشن‌اند و احتیاج به توضیح نیاز ندارند. آنچه برای ما اهمیت دارد، فهم چگونگی پدید آمدن اختلاف و بهره‌گیری دشمن از آن است تا بتوانیم از آن پیشگیری کنیم و اگر اختلافی پدید آمد، راه اختلاف‌زدایی را بشناسیم و از گسترش آن جلوگیری کنیم.

### راز پیدایش اختلاف

مقصود از اختلاف، اختلاف در افکار و رفتار انسان‌هاست؛ وگرنه اختلاف در شکل و قیافه و مانند آنها، لازمه آفرینش است. آیا ممکن است در جامعه‌ای، همه مردم یک‌سان بیندیشند و سلیقه و رفتاری همگون داشته باشند؟ شاید به‌طور عادی، محال باشد که مردم جامعه‌ای هرچند کوچک، در هیچ چیزی اختلاف نظر نداشته باشند. تجربه نیز همین را نشان می‌دهد. حتی همه اعضای یک خانواده کوچک شامل پدر، مادر و چند فرزند، یک‌سان فکر نمی‌کنند و

---

۱. معروف است که پدری هنگام مرگ، فرزندان خود را فراخواند و چوبی به دست آنها داد و گفت: بشکنید. آنها چوب‌ها را شکستند. سپس پدر چندین چوب در کنار هم قرار داد و تقاضا کرد که آنها بشکنند و آنان از شکستن آنها فروماندند. آن‌گاه پدر گفت: این را به شما نشان دادم که بدانید، تا جدا از یکدیگر هستید، دشمن بر شما چیره می‌شود، اما اگر باهم متحد باشید، مثل این چوب‌ها خواهید بود که اگر یک دسته روی هم گذاشته شود، به راحتی شکسته نمی‌شود. در کتاب‌های درسی ابتدایی هم این مثال‌ها بود و همه با اشعار سعدی و دیگران در این باره آشنا هستیم که اتحاد و اتفاق بسیار کارساز، و اختلاف فرصت‌سوز و ویرانگر است. مانند: مورچگان گر بکنند اتحاد / شیر ژیان را بدرانند پوست.

۲. انعام (۶)، ۱۵۹: آنان که در دین خود اختلاف کرده، گروه‌گروه شده‌اند، تو با آنان نسبتی نداری.

۳. انفال (۸)، ۴۶: با یکدیگر کشمکش مکنید؛ که ناتوان شده، اجمت شما از بین خواهد رفت.

سلیقه یگانه‌ای ندارند. به‌طورعادی نمی‌توان از این اختلافات دور شد و اگر به‌فرض، چنین چیزی واقع شود، شاید مطلوب نباشد؛ زیرا رشد فرهنگ جامعه و تمدن بشر، در سایه فعالیت‌های گوناگونی است که صورت می‌گیرند و باهم تأثیر و تأثر دارند و به‌این ترتیب، رشد فکری، صنعتی، رفاهی، اقتصادی و علمی برای بشر پیش می‌آید. اگر همه یک‌سان فکر کرده، یک سلیقه داشتند و در پی یک کار بودند، کارهای دیگر بر زمین می‌ماند و کسی عهده‌دار آنها نمی‌شد. پس چنین اتحادی مطلوب نیست. اکنون که نمی‌توان جلوی همه اختلافات را گرفت، آیا صحیح است که همه در انتخاب مسیر زندگی و پیشرفت، رها شوند و هیچ تلاشی برای ایجاد وحدت فکری و رفتاری نکنیم؟ بودن اختلاف، طبیعی است و افرادی که با یکدیگر اختلاف نظر دارند، کم‌کم رفتارها، اعتقادات و دین آنها نیز باهم اختلاف می‌یابد و حتی گاهی با یکدیگر درگیر می‌شوند. این طبیعی است، اما آیا نباید برای کم کردن فاصله‌ها و رفع اختلاف‌ها کوشید و باید چنان عنان اختلاف را رها کرد تا درست نقطه مقابل فرض اول شکل گیرد؟ فرض اول این بود که تلاش کنیم هیچ اختلافی پدید نیاید. آن فرض، ممکن نبود. آیا رواست که در نقطه مقابل این فرض، اختلاف‌ها را رها کرده، از هیچ اختلافی جلوگیری نکنیم؟

عقلا می‌دانند که اگر برخی اختلافات پدید آیند، رها شوند و برای جلوگیری از آنها اقدامی نشود، جامعه، تمدن و اخلاق باقی نمانند؛ زیرا اگر قرار باشد هرکس به دلخواه خود عمل کند و هیچ ضابطه‌ای مقبول دو طرف نباشد، هرج‌ومرج، فساد و ازهم‌گسیختگی در جامعه پدید خواهد آمد. پس رها کردن اختلافات به‌این‌صورت، درست نیست. افزون بر اینکه هر جامعه، دشمنی دارد که ممکن است از این اختلاف سوءاستفاده کرده، در پی نابودی جامعه باشد. بنابراین باید در پی راهی برای کاستن از اختلافات بود تا بتوان در برابر دشمن، نفوذناپذیر شد. ازاین‌رو باید به بررسی عوامل اختلاف و شناخت حوزه‌های مهم اختلاف‌ناپذیر پرداخت، و دانست که در چه چیزهایی باید وحدت داشت، در چه چیزهایی اختلاف رواست، و راز پیدایش اختلاف در افکار، رفتارها و منش‌های افراد چیست.

آنچه ضرورت دارد این است که در امور اساسی اختلاف نشود؛ یعنی حقایق، اعتقادات و رفتارهای حق که برای سعادت انسان ضرورت دارند، نباید دستخوش اختلاف گردند. باید تلاش کرد که همگان حق را شناخته، به آن ملتزم شوند و اختلافی در آن پدید نیاید. اما اگر در امور دیگر اختلافی پدید آید، چندان خطرناک نیست و به‌طور کلی نمی‌توان از آنها پرهیز کرد. بدین ترتیب، حوزه بایسته رفع اختلاف، دین حق است که شامل حقایق، باورها و ارزش‌های حقیقی است که باید به آنها پایبند بود.

از آنجا که به اعتقاد ما، دین حق همواره یکی است، اگر در حوزه دین اختلافی پدید آید، یا یکی از دو طرف دعوا و اختلاف، باطل و دیگری حق است؛ یا آنکه هر دو باطل اند. بنابراین هرگز دین حق متعدد نیست و در برابر خود دین، حقی نخواهد بود: **فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ** <sup>(۱)</sup>. وقتی حقی را داشتیم، پس از آن هر چه باشد، ضلالت خواهد بود.

در این زمان که برخی آن را جاهلیت قرن بیستم و بیست و یکم نامیده‌اند، کسانی معتقد شده‌اند که حق و باطل تابع سلیقه‌ها و خواسته‌های مردم‌اند و بنابراین دین حقی نیز وجود ندارد، بلکه همه دین‌ها پسندیده و نیکویند. حتی در میان مسلمانان و مدعیان دفاع از اسلام، کسانی پیدا شده‌اند که صراط‌های مستقیم را باور دارند و میان مذهبی با مذهب دیگر و دینی با دین دیگر، اختلاف مهمی نمی‌بینند. می‌گویند که مسیحیت یا یهودیت یا اسلام یا دین دیگر، هر کدام را بپذیری تفاوتی ندارد. این را پلورالیسم یا کثرت‌گرایی دینی نامیده‌اند و براساس آن، همه ادیان را صحیح می‌پندارند.

این مطلب، بحثی مستقل می‌طلبد و ما و دیگران، در جای خود درباره آن سخن گفته‌ایم. مفروض ما در اینجا این است که دین حق، یکی است. اگر کسانی حرف داشته باشند، جداگانه باید درباره آن بحث کرد.

آنچه ما بر آن اصرار فراوان داریم آن است که دین حق، یکی است و در آن اختلافی نیست. اختلاف در سلیقه‌ها و رفتارها، ضرر چندانی نمی‌زند و حتی گاهی مفید است، اما اختلاف در دین،

---

۱۰ یونس (۱۰)، ۳۲.

﴿ صفحه ۱۶۹ ﴾

انسان را به عذاب ابد کشانده، سعادت دنیا و آخرت را از او می‌گیرد. دین، پاره‌ای مسائل اساسی دارد که ارکان دین بوده، قوام دین به آنهاست. در اینها نباید اختلاف باشد. ولی ممکن است گاهی مسائل فرعی و جزئی، محل اختلاف باشند که راهی برای رفع کلی آنها وجود نداشته باشد؛ مثل اختلاف فتاوی مراجع تقلید درباره تسبیحات اربعه نماز و اینکه آیا سه مرتبه باید خواند یا یک مرتبه کافی است. فقها هزار سال در این زمینه‌ها بحث کرده‌اند و هنوز نیز برخی می‌گویند سه مرتبه تسبیحات لازم است و برخی فتوا می‌دهند یک مرتبه کافی است.

از این اختلاف‌ها گریزی نیست و راز عمده آن این است که ما به امام معصوم دسترسی نداریم. ولی در قطعیات و ضروریات دین نباید اختلاف شود؛ زیرا اگر کسی آنها را انکار کند، دیگر تابع آن دین نخواهد بود. اما چرا در ضروریات دین اختلاف می‌شود؟<sup>(۱)</sup> در قرآن و روایات، پاسخ این پرسش برای معتقدان به دین آمده است. آیات بسیاری در این زمینه وارد شده که این آیه، نمونه‌ای از آنهاست: **شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ \* إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيًا بَيْنَهُمْ**<sup>(۲)</sup>. مفهوم این جمله: «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيًا بَيْنَهُمْ» مکرر در قرآن بیان شده است. یکی از آموزه‌های جامعه‌شناختی قرآن این است که اختلاف در دین، فقط و فقط بر اثر برتری‌طلبی، خودخواهی و عبور از حق است؛ یعنی بر اثر سوءرفتار افراد ستمگر، اختلاف در دین پیش آمده است، وگرنه خدا پیامبران را فرستاده و حجت را تمام کرده است. پس اصل اختلاف در دین، بر اثر جهل و نادانی نیست، بلکه آنها که اختلاف پدید می‌آورند. خود اهل علم هستند. اینان به این سبب که به دیگران بزرگی فروخته، بر

---

۱۰. در این باره، بحثی علمی لازم است و روان‌شناسان اجتماعی و جامعه‌شناسان باید بحث کنند.

۲. آل عمران (۳)، ۱۸، ۱۹: خداوند که همواره عدل و داد را برپا داشته، گواهی داد که جز او خدایی نیست و فرشتگان و دانشمندان نیز. جز او خدایی نیست، شکست‌ناپذیر و حکیم است. همانا دین [صحیح] در پیشگاه خدا اسلام است؛ و کسانی که کتاب [آسمانی] بدانان داده‌اند، اختلاف نکردند [و ادیان و فرق مختلف پدید نیاوردند] مگر پس از آنکه دانش و آگاهی بدیشان آمده بود، [و اختلاف آنان] از روی ستم و بدخواهی میان خویش [بود] و هرکه به آیات خدا کافر شود، پس خدا به سرعت حسابرسی می‌کند.

﴿ صفحه ۱۷۰ ﴾

آنها برتری بورزند و برای خود پست و مقام و پرستی‌زی قایل شوند و مغازه‌ای باز کنند، فرقه‌ها و مذهب‌ها و دین‌ها را ساخته‌اند. اگر انگیزه «بغیا بینهم» نبود، برحسب این معادلات، اختلافی در دین پدید نمی‌آمد. یادکرد این نکته، بایسته است که انگیزه برتری‌طلبی، فقط در مسائل دینی نیست، بلکه در نهاد آدمی این غریزه شیطانی هست که اگر تربیت نشود، رشد یافته، به فسادهای فراوانی منتهی می‌شود. این نکته در کودکان نیز مشاهده می‌شود که یکی می‌خواهد بر دیگری برتری داشته باشد. مثلاً اسباب‌بازی را فقط برای خود می‌خواهد و مایل است کودک دیگر نداشته باشد، یا آنکه نوع بهتر را برای خود می‌خواهد. کودک به‌طور طبیعی اسباب‌بازی خود را به دیگری نمی‌دهد، مگر آنکه در محیطی تربیت شده باشد که این کار را به‌منزله ارزش پذیرفته

باشد؛ وگرنه ابتدا دیگری را کنار زده، نوع بهتر را برای خود برمی‌دارد. بلکه می‌کوشد همه را در اختیار خود بگیرد. این روحیه برتری‌طلبی، اساس بسیاری از مفاسد است. قرآن می‌فرماید: **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا** <sup>(۱)</sup>. سعادت ابدی از آن کسانی است که در پی برتری بر دیگران نیستند. روح برتری‌طلبی، باعث عذاب ابد و ابتلا به انحرافات دینی و فساد، کفر و شرک است. قرآن در آیه دیگر، به روحیه برتری‌طلبی فرعون اشاره کرده، آن را منشأ فسادهای او می‌داند. یعنی آن چیزی که فرعون را فرعون کرد و درمقابل موسی واداشت و باعث شد او ادعای خدایی کند، همین روحیه بود: **إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ** <sup>(۲)</sup>؛ فرعون علو پیدا کرد و درصدد برتری بر دیگران برآمد. در ذیل این آیات، آن قدر در روایات اهل بیت (علیه السلام) سفارش شده که به فکر برتری بر دیگران نباشید، تا جایی که روایتی می‌فرماید: اگر کسی بخواهد بند کفش او بهتر از بند کفش دیگران باشد، مرتبه‌ای از علو است. یعنی چرا در مقام مقایسه با دیگری، در پی برتری بر او هستی؟ نیاز خود را برطرف کن و در پی کمالی باش که در آن هیچ نزاعی نیست و هرچه پیش بروی، هیچ مزاحمتی با دیگران پدید نمی‌آید. چرا انسان درباره چیزهای جزئی چشم‌وهم‌چشمی کند و بخواهد از دیگری بهتر باشد؟ در لباس، کتاب، خانه،

۱۰. قصص (۲۸)، ۸۳: آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در پی برتری و فسادانگیزی در زمین نباشند.

۲۰. همان، ۴.

﴿ صفحه ۱۷۱ ﴾

خودرو و دیگر امور، تا ریاست و پست و مقام. وقتی پیش‌تر بروید، فتنه‌ها سر برمی‌آورد. روحیه برتری‌طلبی، به گونه‌ای جزء غرایز انسان است و باید با عقل و تربیت دینی اصلاح و تعدیل شود. روحیه علو بر دیگران، بیشتر با حسد توأم است. به فرض اگر مردم به عالمی احترام کنند، ولی او رقیبی داشته باشد که این احترام افزون‌تر را ببیند، از خود خواهد پرسید: چرا به من، مانند او احترام نمی‌کنند؟ بنابراین ممکن است او در مقام بغی برآید و کاری کند که از او بالاتر به شمار آید و به او بیشتر احترام بگذارند؛ یعنی از احترام افزون‌تر مردم به رقیب خود ناراحت می‌شود. داستان حضرت یوسف (علیه السلام) را دوباره مرور و دقت کنید که چرا برادران یوسف، او را در چاه انداختند و حتی یکی از آنها، پیشنهاد کشتن او را مطرح کرد: **لِيُؤْسَفَ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيَّ أَيْنًا** <sup>(۱)</sup>؛ چون پدر، یوسف را بیشتر دوست می‌دارد. چه کنیم؟ **اقْتُلُوا يُوسُفَ**؛ یوسف را بکشید. آنان فرزندان پیغمبر خدا بودند، ولی وقتی دیدند که پدر به دو تن از برادران بیشتر علاقه دارد، به همین راحتی برای ناپدید کردن او اقدام کردند. این پدیده به برادران

یوسف اختصاص ندارد، بلکه در ذات همه ما هست که دوست داریم از همتا، همدرس و همکار خود برتر باشیم و دیگران به ما بیشتر توجه کنند؛ مگر اینکه خدا کمک کند و خود را در مکتب اهل بیت (علیه السلام) تربیت و اصلاح کرده باشیم. وگرنه طبع اولی آدمی همین است. قرآن می‌فرماید: اختلاف در دین از آنجا پدید آمد که عالمان دین، برای اینکه بر اقران خود برتری یابند، اختلاف کردند. این مطلب به عالمان اختصاص ندارد و قشرهای دیگر مردم نیز در برتری‌طلبی همین گونه‌اند. محض نمونه، تاجری با تاجر دیگر رقابت دارد، و دوست دارد منافعی که دیگری می‌برد، در اختیار او قرار گیرد. تبلیغات کالاها برای چیست؟ برای اینکه کالای این بنگاه، بهتر فروخته شود و از دیگری نخرند تا رقیب ضرر کرده، ورشکست شود! او در پی سود خود است و به فکر دیگری نیست. تاجری که به فکر رقیب خود بوده، راضی به ضرر کردن او نباشد، بسیار کمیاب است. آدمی در ذات خود، به فکر دیگری نیست. خودخواهی به‌ویژه در این زمانه <sup>(۲)</sup> فراگیر است و کسی به فکر

۱۰. یوسف (۱۲)، ۸.

## ۲. Individualism.

صفحه ۱۷۲

دیگری نیست. حتی فرزند به فکر پدر نیست و به وقت پیری و بیماری، از او سراغی نمی‌گیرد و او را به خانه سالمندان

می‌فرستد!

پس منشأ اختلاف در دین، و اینکه هر روز فرقه و دین جدیدی پدید می‌آورد یا بت جدیدی می‌سازند، کسب منافع مادی و برتری‌طلبی است. اما گاهی این عالمان، خود فتنه‌گر نیستند، بلکه کسانی دیگر فتنه‌گرند و اینها را آلت دست قرار می‌دهند؛ یعنی از اختلافات آنان سوءاستفاده کرده، به آن دامن می‌زنند و آن را تشدید می‌کنند. آنها تلاش می‌کنند تا افراد را درمقابل یکدیگر قرار دهند و به جان هم بیندازند تا نتیجه مطلوب خود را بگیرند. پس دو دسته از مردم، به سویی اختلاف رفته، از آن بهره می‌گیرند: یک دسته، کسانی که خود عامل اختلاف‌اند و بیشتر بر اثر برتری‌طلبی‌ها و خودگزی‌نی‌ها و ریاست‌طلبی‌ها در پی امتیازند و دیگران را نفعی می‌کنند. دسته دیگر، کسانی هستند که خود اهل اختلاف نیستند، ولی در پی اختلافات عالمان یا اقوام یا گروه‌های گوناگون هستند تا این اختلافات را تشدید کرده، نیروهای دو طرف را تضعیف کنند، و برابند نیروهایی که درمقابل قرار می‌گیرند،



برابر اصطکاک صفر گردد. شاید یکی قوی‌تر باشد و تا اندازه‌ای غالب شود، ولی سرانجام، نتیجه اختلاف به نفع دشمن است. اگر حقیقت اختلاف این است، وظیفه ما چیست و باید چه کنیم؟

نخست، باید تلاش کنیم که خود، عامل اختلاف نباشیم. برای اینکه عامل اختلاف نباشیم، باید خوی برتری‌طلبی و حسد را در وجود خود ریشه کن کنیم. تا این آفت در درون ما هست، در جایی خود را نشان خواهد داد. یعنی اگر امروز میدانی ندارد، وقتی میدان یافت، نمایان می‌شود، هرچند در هشتادسالگی و سنین بالاتر باشد. باید کوشید که این خوی شیطانی برطرف شود و خود عامل فساد (اختلاف) نگردیم؛ زیرا چنان که گذشت، خاستگاه اغلب خون‌ریزی‌ها، فسادها و انحرافات دینی و اخلاقی، حسدورزی است.

دوم، باید در پی حل اختلاف باشیم و از تبدیل آن به خصومت و تنازع جلوگیری کنیم. اختلاف، خواسته یا ناخواسته و کم یا زیاد پیش خواهد آمد. باید کسانی که اهل ایجاد اختلاف نیستند و در پی اصلاح‌اند، راهی برای رفع اختلاف بیابند تا از گسترش آن جلوگیری کنند.

صفحه ۱۷۳

به‌ویژه باید از پیدایش اختلاف در اصول پرهیز گردد. تجربه سال‌های گذشته نشان داد که عامل اختلاف در برخی مسائل اصولی دین، کسانی بودند که خود اهل عمل به بعضی از وظایف شرعی بودند! سالیانی پیش، درباره یکی از ارکان فتنه و فساد، به آقای بزرگی گفته بودند که جناب ایشان چنین اعتقادات فاسدی دارد و درباره وحی و نبوت، چنین‌وچنان گفته است. او در پاسخ گفته بود: این حرف‌ها چیست؟ ایشان چند روز پیش نزد من آمد و خمس دارایی خود را پرداخت کرد. به دیگری گفتند: آقا این شخص چنین حرفی می‌زند. در پاسخ گفته بود: او هرگز اهل این حرف‌ها نیست. پدر ایشان آن‌قدر در محله ما محترم بود که مردم به سر او قسم می‌خوردند. آیا ممکن است پسر او تا این اندازه فاسد باشد؟ اینها معیارهای ما برای شناخت اشخاص و حق و باطل است! چه رابطه و ملازمه‌ای میان خوبی یا بدی پدر با پسر وجود دارد؟ مگر هر پدر خوبی، پسر خوبی دارد؟ یا مگر هرگاه پدر بد بود، به‌حتم پسر نیز بد می‌شود؟ یا اگر کسی پولی برای خمس یا زکات و مانند آن پرداخت کرد، نشان درستی افکار و عقاید و نیات و انگیزه‌های اوست؟ یکی از راه‌های نفاق و فریب‌کاری همین است که فردی، برای تظاهر به دین‌داری نزد علمی رود و وجوهاتی تقدیم کند؛ زیرا آن عالم که نمی‌تواند از نماز شب او مطلع شود و اگر مدعی اقامه نماز شب باشد از او نمی‌پذیرد، ولی وقتی وجوهات دهد، آن عالم چنان پاک و خوش‌نفس است که طرف مقابل را همانند خود، پاک و بی‌ریا می‌پندارد و فریب

می خورد. پس لازم است ابتدا خود اشخاص را بشناسیم، نه از راه پدر یا بستگان دیگر؛ و دوم آنکه آنان را با وضع فعلی بشناسیم. ممکن است کسی اول کافر باشد، و سپس مسلمان شده باشد؛ مانند صحابه‌ای که نخست کافر بودند و سپس به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند. آیا می‌توان گفت که آنها، پس از ایمان نیز کافرند؟ ملاک، حال فعلی افراد است. باید دید که آن فرد، اکنون کافر است یا مسلمان. همچنین کسی را که زمانی مسلمان بود، نمی‌توان همواره مسلمان دانست و گفت چون پارسال مسلمان بوده، پس به حتم امسال نیز اعتقادی درست دارد. باید اعتقاد فعلی او را معیار دانست. پس یک راه مبارزه با اختلاف آن است که خود را اصلاح کنیم؛ و راه دیگر آنکه تلاش کنیم واقعتاً افراد را شناخته، از ظاهر

آراسته آنان، فریب نخوریم. نباید بی‌جهت پیش‌دواری کنیم و دیگران را فقط به سبب گذشته آنها خوب یا بد بدانیم، بلکه باید ملاکمان وضع فعلی آنان باشد. در قضاوت یا رأی دادن و مانند آن، بدون تحقیق کاری نکنیم.

### راه کم کردن اختلافات

چه کنیم که اختلافات کمتر شوند؟ شیطان، در ابتدا بسیاری از اختلافات جزئی را بر اثر سوءظن پدید می‌آورد. گاهی بر اثر نقل نادرست دو نفر، انسان به فردی بدبین می‌شود و تا آخر با او میانه خوبی ندارد؛ زیرا شنیده است که او حرف نامناسبی زده یا رفتار غلطی انجام داده است. باید تلاش کرد که به این نقل‌ها اعتماد نشود. قرآن می‌گوید: **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ**<sup>(۱)</sup>. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه می‌فرماید: بین حق و باطل، چهار انگشت فاصله است<sup>(۲)</sup>. هرچه دیدی بپذیر، اما هرچه شنیدی باور نکن، بلکه تحقیق کن. همه می‌گویند! همه چه کسانی هستند؟ گاهی دو یا سه نفر بیشتر نیستند. این دو یا سه نفر نیز چیزی شنیده و خود ندیده‌اند و چه بسا همه حرف‌ها به نقل یک نفر برگردد که او نیز اشتباه شنیده است. همه اینها با این فرض است که سوءتبی در کار نباشد. بنابراین نباید بی‌جهت کسی را متهم کرد. گاهی بر اثر همین نقل‌های نادرست، اختلاف عجیبی میان افراد پدید می‌آید؛ افزون بر اینکه در فهم بسیاری از حرف‌ها اختلاف است. گاهی کسی قصد دیگری داشته و در محلی، به مناسبتی چیزی گفته که از آن سوءبرداشت شده است. باید درباره مقصود او تحقیق کرد. پس تا آنجا که این اختلافات جزئی‌اند، با همین کارها قابل حل‌اند. باید تلاش کنیم وحدت را حفظ، و افراد را به یکدیگر نزدیک کنیم، مگر آنکه اختلاف در اساس دین باشد.

۱. حجرات (۴۹)، ۶: اگر فاسقي براي شما خبري آورد، بررسي كنيد تا مبدا [براساس آن] گروهی را ازروي نادانی [و به اشتباه] هدف قرار داده، از کرده خویش پشیمان گردید.

۲. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ. فسئل (عليه السلام) عن معنى قوله هذا فجمع أصابعه ووضعها بين أذنه وعينه ثم قال: الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ (نسخ البلاغ، خ ۱۴۱).

### نقش رهبري در حل اختلاف

اگر به طور جدي فهميدم که کسانی با اساس دين مشکل دارند، نبايد آن را سهل بگيريم و بايد جدي برخورد كنيم. اما در مسائلي که به طور طبيعي اختلاف پيش مي آيد؛ نبايد از اين پديده تا آنجا که مورد نیاز نیست، جلوگیری کنیم. اختلاف سلیقه‌ها و رفتارها در مسائل اجتماعي، آشکارا درست یا نادرست نیست، به گونه‌اي که هرکس به سرعت بفهمد که این یا آن رفتار، حق است. گاهی دو نفر مسئول که هر دو صادق، متدين و متعهد هستند، باهم اختلاف نظر دارند؛ مانند دو پزشک متخصص که درباره بیماری نظرهای متفاوتی دارند. اینها اموري عادي‌اند و در این گونه موارد، تا آنجا که لازم نیست، نبايد از اعمال سلیقه افراد جلوگیری کرد. اما اگر امري با رفتار ما اصطکاک دارد، به گونه‌اي که ما بايد اظهار نظر کنیم و خود نمی دانيم چه بايد بکنيم و فرض آن است که همه اینها در حوزه‌اي رخ داده‌اند که با دين ارتباط دارد، در چنین مواردی بايد به رهبر ديني مراجعه کرد. در اینجا نقش رهبري در جامعه اسلامي روشن مي شود. وحدت جامعه اسلامي، به محوريت رهبر آن است. اگر همه با اختلافاتی که دارند. و اختلاف داشتن به معنای خائن بودن نیست، بلکه درک افراد، متفاوت است. بخواهند نظر خود را اعمال کنند، مصالح جامعه اسلامي از دست خواهد رفت. بايد وحدت رویه‌اي پديد آيد و محوري باشد. بايد معياري براي رفتارهاي اجتماعي، که هم بعد اجتماعي و هم بعد ديني دارند، جست. فراموش نکنيد که همه این بحث‌ها بر سر اختلاف در دين یا امور مربوط به دين است. بنابراین تنها راهی که مي تواند جامعه را به صلاح هدايت کند و از اختلافات خائمان برانداز نجات بخشد، اتحاد حول محور رهبري است. اگرچه شناخت و انتخاب رهبر، در جاي خود مسئله‌اي مهم است. فرض این است که رهبر، صالح‌ترین فردي است که براي این کار شناسایی و انتخاب شده است. آیا اگر ما از او جدا شده، برخلاف او رفتار کنیم، به نفع جامعه اسلامي خواهد بود؟! به کدام دليل، دیگران بهتر از او مي فهمند؟ وقتی کسی سي سال سابقه در مسائل سياسي و اجتماعي دارد، در شناخت همه

ابعاد مسائل جامعه بر همه اولویت دارد، هوش و فراست او بیشتر است، تدبیر و تجربه کاری بیشتری دارد، و در عمل نیز نشان داده که کمتر از دیگران خطا دارد، باوجود این احوال، سراغ

دیگران رفتن، صلاح جامعه اسلامی را تأمین نمی کند. بنابراین شیطان می خواهد ما را دچار اختلاف و پراکندگی کند، تا دشمن را بر ما مسلط کند.

بنابراین یکی از روش های دشمنان برای ایجاد فتنه، دامن زدن به اختلافات است. ما باید بکوشیم هرچه ممکن است، از راه های گوناگون جلوی این اختلافات را بگیریم. در آنجا که خواه ناخواه اختلافات پدید می آیند و باید مسیری انتخاب کنیم، معیار را رهبری قرار دهیم که از قبل، صلاحیت او محرز شده است.

### نکوهش اختلاف افکنان در قرآن

در چندین آیه به صورت های بسیار تند، اختلاف افکنان در دین نکوهش شده اند. حتی آیه ای می فرماید: **وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ...»**<sup>(۱)</sup> از مشرکان نباشید، از آنان که در دین خود اختلاف کردند...». شرک در این آیه، شرک در خالقیت نیست، بلکه شرک در ربوبیت تشریحی، یعنی شرک در قانون گذاری است. کسانی که در مقابل قانون خدا، قانونی وضع کرده، مسیر دین خدا را منحرف کنند، در ربوبیت تشریحی مشرک اند. به همین جهت در حدیث آمده است: **فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ الرَّأْيِ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ؛»**<sup>(۲)</sup> اگر براساس حکم ما حکمی کرد، کسی که حکم و سخن آنان (عالمان و روایان سخنان اهل بیت) را نپذیرد و رد کند، حکم خدا را سبک شمرده و سخن ما را رد کرده است، و آن که سخنان ما را رد کند، همانند کسی است که سخن خدا را رد کند و آن در اندازه، همانند شرک به خداست». مشرکان در تشریح، کسانی هستند که در دین اختلاف پدید می آورند، بدعت هایی مطرح کرده، چیزهایی از دین حذف می کنند. از سوی دیگر، خدای متعالی بر مسلمان ها منت می گذارد و می فرماید: ما پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

می فرماید: هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِبَصَرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ \* وَاللَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»<sup>(۱)</sup> «او کسی است که تو را به یاری خود و به مؤمنان تأیید کرد و در دل های ایشان الفت پدید آورد. اگر همه دارایی های زمین را خرج می کردی، نمی توانستی در دل هاشان الفت افکنی، ولی خدا میان آنان الفت ایجاد کرد. همانا او عزیز و حکیم است.» شاید این تأیید، مصداق امدادهای غیبی باشد. امداد به وسیله مؤمنین، در زمانی است که آنان باهم متحد باشند و دل هایشان یکی باشد. همچنین آیه می فرماید: خدا این الفت را پدید آورد. سپس می فرماید: اگر تو تمام اموال روی زمین را صرف می کردی تا چنین الفتی میان مسلمان ها به وجود آوری، ممکن نبود. این نعمتی الهی است که خدا در سایه ایمان به خدا و پیغمبر، دل های مؤمنان را با یکدیگر مهربان می کند. با هیچ عامل دیگری، این مهربانی پدید نمی آید. خداوند در آیه دیگر می فرماید: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا»<sup>(۲)</sup> «به ريسمان الهی چنگ زبید و متفرق نشوید و نعمت الهی درباره خود را به یاد آورید که شما دشمن یکدیگر بودید، پس میان دل های شما الفت ایجاد کرد و با نعمت الهی، برادر یکدیگر گشتید و در پرتگاه گودالی از آتش بودید و خدا شما را از آن نجات بخشید.» یکی از راه های جلوگیری از اختلافات و در نتیجه، جلوگیری از فتنه هایی که به وسیله شیاطین انس و جن پدید می آیند، وحدت، هماهنگی، محبت و صمیمیت در میان مؤمنان است. در نقطه مقابل، باید از آنچه موجب کدورت و کینه توزی میان مؤمنان می شود، جلوگیری کرد. این مطلب به توضیح و بحث نیاز ندارد.

ولی آیاتی از قرآن، وحدت و ائتلاف با همه را تجویز نمی کنند؛ یعنی در حالی که وحدت را نعمت بزرگ دانسته، در مواردی آن قدر محکم برخورد می کنند که انسان در شگفت می ماند از اینکه خدای رحمان و رحیم، به پیامبر رؤف و مهربان خود چندین دستورهای کوبنده ای داده

۱. انفال (۸)، ۶۲، ۶۳.

۲. آل عمران (۳)، ۱۰۳.

است. در سوره توبه آمده که وقتی دستور جهاد داده شد، عده‌ای از مسلمان‌ها بهانه آوردند و گفتند: اکنون وقت شدت گرماست و اگر در این فصل به جنگ برویم، شکست می‌خوریم. صبر کنید مقداری از شدت گرما کاسته شود. خداوند بلافاصله می‌فرماید: **قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا؛** <sup>(۱)</sup> «اگر شما از گرما می‌ترسید، بگو گرمای آتش جهنم، بسیار دشوارتر از این است. آیات سپس می‌فرمایند که اینها سرانجام نیامدند و در جهاد شرکت نکردند و بهانه آوردند؛ ولی پس‌ازاین ممکن است طایفه‌ای از اینها بیایند اجازه بگیرند که با تو به جهاد بیایند. این صحنه را تصور کنید. در آن دورانی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در مدینه با آن دشواری‌ها مواجه بودند و به‌ویژه به نیرو برای جهاد احتیاج داشتند، عده‌ای بهانه آورده، تنبلی کردند و به جهاد نرفتند. خدا پیشاپیش به پیغمبر می‌گوید: بعضی از اینها ممکن است فردا بیایند و از تو عذرخواهی کنند و اجازه بگیرند که در جهاد شرکت کنند. **قُلْ لَنْ نُخْرِجُوَ مَعِيَ أَبَدًا؛** <sup>(۲)</sup> «به آنان/ بگو: شما هرگز با من به جهاد نخواهید آمد.» شما که نخست بهانه آوردید، اکنون نیز در پی کار خود بروید. احتیاجی به شما نیست! این برخورد درباره سیاست و مدیریت جامعه، بسیار عجیب است؛ اینکه عده‌ای از روی تنبلی و بهانه‌تراشی در جنگ شرکت نکردند اکنون از شرکت آنان در جنگ جلوگیری شود! البته مسئله به اینجا ختم نمی‌شود. قرآن می‌فرماید: **وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ؛** <sup>(۳)</sup> «اگر یکی از بازماندگان از شرکت در جهاد، بمیرد، هرگز بر او نماز میت نخوان و بر سر قبر او [برای طلب رحمت از خدا] حاضر مشو. اینها در ظاهر کافر نبودند و در پی کسب اجازه برای شرکت در جهاد بودند. خدا می‌فرماید: اینها را قبول نکن، اینها صادق نیستند. سپس می‌فرماید: ممکن است آنان برای عذرخواهی، بگویند ما اشتباه کردیم و شما ببخشید، **قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ؛** «بگو نمی‌خواهد عذرخواهی کنید. ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد. خداوند ما را از اخبار

۱. توبه (۹)، ۸۱.

۲. همان، ۸۳.

۳. همان، ۸۴.

شما آگاه فرموده است.» شما می‌دانید نماز میت خواندن برای هر مسلمانی، واجب کفایی است. وقتی مسلمان بمیرد، کمترین کاری که باید برای او صورت دهند، خواندن نماز میت است. خدا به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می‌گوید: بر مرده اینها نماز

نخوان؛ سپس می‌فرماید: **وَلِيَخْلِقَنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**؛<sup>(۱)</sup> قسم می‌خورند که ما قصد سوئی نداشتیم، اشتباه کرده، عذرخواهی می‌کنیم. خدا شهادت می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند. یعنی عذرخواهی آنان نیز ظاهری است و از روی پشیمانی نیست. پس مقصود از این همه دستور درباره وحدت، الفت، صمیمیت، و گذشت و اغماض چیست؟ **وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا** **أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟**<sup>(۲)</sup> هنگامی که کسانی اشتباه و سپس عذرخواهی کردند، عذرشان را بپذیرید. اما خداوند در این آیات به صراحت می‌گوید: آنان عذرخواهی می‌کنند و نباید بپذیری، و به اینها بگو شما هرگز لیاقت جهاد نخواهید داشت و اگر بپذیرید، نماز میت برای شما نمی‌خوانم و بر سر قبر شما حاضر نمی‌شوم. چگونه این فرمان، با آن روح رحمت، عفو و گذشتی که اسلام دارد قابل جمع است؟ به‌ویژه آنکه پیامبر، مظهر اتم رحمت و مهربانی است و شاید در عالم، هیچ انسانی تا این حد دارای محبت، مهربانی و دل‌سوزی پدید نیامده و نیاید. اما خدا می‌گوید: حتی بر مرده آنان نماز میت مگذار؛ زیرا از شرکت در جهاد تخلف کردند. پس اینجا آدمی می‌فهمد که در میان جمعیت مسلمان‌ها که در ظاهر حتی نماز می‌خوانند اگرچه با کسالت باشد **وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كَسَالَىٰ**،<sup>(۳)</sup> چنین افرادی هستند که قرآن آنها را طرد کرده، آنان را از جامعه اسلامی نمی‌داند: **إِنَّ الَّذِينَ فَتَرُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شَيْعًا لَسَتْ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ**؛<sup>(۴)</sup> اینها که در دین خود اختلاف کرده، قصد ایجاد فرقه و گروه و حزب داشتند، با تو هیچ ارتباطی ندارند.

۱۰۷ هـ، ۱۰۷.

۲. نور (۲۴)، ۲۲: باید عفو و گذشت کنند. آیا دوست نمی‌دارید که خدا شما را ببامرزد؟

۳. توبه (۹)، ۵۴: و جز در حال کسالت، به نماز نمی‌آیند.

۴. انعام (۶)، ۱۰۹.

﴿ صفحه ۱۸۰ ﴾

بنیان‌گذاران مسجد ضرار

گروه دیگری که قرآن برخورد تنیدی با آنها می‌کند، سازندگان مسجد ضرار هستند: **وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَاجًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ**<sup>(۱)</sup>. عده‌ای از منافقان، در خارج از مدینه با برخی دشمنان اسلام سروسری داشتند و روابط پنهانی برقرار کردند. آنان برای ایجاد اختلاف در جامعه اسلامی، دوری راه خود تا مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بمانه کردند و گفتند که ما به موقع به نماز نمی‌رسیم؛ بنابراین در محله خود مسجدی ساختند و از پیامبر (صلی الله علیه

وآله (نیز دعوت کردند مسجد را افتتاح کند. امروز اگر در جامعه‌ای مانند شهر قم یا تهران یا جای دیگر، عده‌ای مسلمان ظاهرالصلاح، با پول خود زمین بخرند و مسجدی بسازند، همه به آنان آفرین می‌گویند. ولی خداوند درباره آن مسجد فرمود: این مسجد برای ضرر زدن به مسلمان‌هاست. «ضرار» یعنی ضرر زدن به غیر، و به این مسجد «ضرار» می‌گویند؛ زیرا آن را برای ضربه زدن به مرکزیت اسلام ساخته بودند. یعنی مرکز دیگری پدید آورده بودند تا وحدت مسلمان‌ها را از بین برده، آنان را پراکنده کنند. فردا که اینها در مسجد خود نماز بخوانند، به مسجد پیامبر نخواهند آمد و برای خود تصمیماتی می‌گیرند. خدای متعالی نقشة اینها را فاش کرد و فرمود: این مسجد را برای ضرر زدن به مسلمانان احداث کردند. این کار ناشی از کفر است و آنان به پیامبر ایمان واقعی ندارند؛ بنابراین در پی بهانه‌ای هستند تا از اطاعت او خارج شده، برای خود دستگاهی درست کنند و به این وسیله میان مسلمان‌ها تفرقه ایجاد کرده، پایگاهی برای کسانی که پیش‌تر با خدا و پیامبر جنگیده‌اند فراهم آورند. این آیه به کسانی اشاره دارد که پیش‌تر با پیامبر (صلی الله علیه وآله) جنگیدند و شکست خوردند. آنان اکنون در مقام جنگ نیستند، ولی پیش‌تر اهل جنگ بودند و تارومار شدند و اکنون موقعیتی ندارند. بانیان این مسجد، قصد دارند آن را پایگاه دشمنان پیامبر کنند. «ارصاد» یعنی رصد کردن و کمینگاه ساختن. یعنی آنان درصددند کمینگاهی برای کسانی بسازند که پیش‌تر با خدا و پیغمبر جنگیده‌اند. خداوند سپس می‌فرماید: هرگز به این

۱۰ توبه (۹)، ۱۰۷: و آنان [منافقان] که مسجدی ساختند برای ضرر زدن و کفر و اختلاف‌افکنی میان مؤمنان و

کمینگاهی برای کسانی که پیش‌تر با خدا و فرستاده او جنگیده بودند.

﴿ صفحه ۱۸۱ ﴾

مسجد پا نگذار: لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ<sup>(۱)</sup>. پیامبر دستور داد آن مسجد را خراب کنند. اگر ما آن زمان بودیم، چه فضاوتی می‌کردیم؟ شاید می‌گفتیم: آیا خانه خدا را خراب می‌کنند؟! آنها مسجد درست کردند که نماز بخوانند، چه بسا اگر ما بودیم، به آنها احترام می‌کردیم بابت اینکه از پول خود مسجدی درست کرده‌اند. اما خدا به صراحت به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید: این مسجد را خراب کن و هرگز در این مسجد پا نگذار! سزاوارتر آن است در آن مسجدی که از روز اول براساس تقوا پایه‌ریزی شده نماز بگزار، نه در مسجدی که براساس ایجاد تفرقه و ضرر زدن به مرکزیت اسلام ساخته شده است.



ممکن است برخی سیاستمداران بگویند: خوب بود پیامبر در آن مسجد نماز می‌خواند و دستی بر سرگوش آنان می‌کشید و بعد هم فردی مورد اعتماد را جانشین خود در آنجا قرار می‌داد. چه نیازی به خراب کردن مسجد بود؟ آیا این کار با روح رأفت پیغمبر(صلی الله علیه وآله (سازگار است؟ سرّ این کار چیست؟ مسئله این است که در میان مردم، اختلافاتی به صورت طبیعی پیش می‌آیند، و گاهی هم شیطان کمک‌هایی می‌کند. اختلافات قومی، نژادی و استانی، نمونه‌ای از این گونه اختلاف‌اند. کسانی در صدد برمی‌آیند که پان‌ترکیسم یا پان‌عربیسم و مانند آنها درست کنند. گاهی اینها محض گرایش‌های ساده‌ای است که پشتوانه و نقشه‌ای برای تضعیف دولت مرکزی نیست، بلکه اشتباهاتی است که می‌توان عاملان آنها را هدایت کرد تا از کینه‌توزی و دشمنی پرهیزند و با یکدیگر با محبت برخورد کنند. اما گاهی کسانی، با نقشه، از روی علم و عمد، و برای تضعیف یا براندازی دولت اسلامی طرحی دارند. در برابر آنان چه باید کرد؟ قرآن کسانی را که از روی تنبلی به جهاد نرفتند، طرد کرد و آن تعبیرهای تند را درباره آنان بیان فرمود، باینکه آنها در پی براندازی دولت اسلامی نبودند. اکنون اگر کسی نقشه‌ای دارد و با دوستانی در بیرون از مرزهای کشور در ارتباط بوده، در پی تضعیف دولت مرکزی یا براندازی نظام اسلامی است و

---

۱۰ توبه (۹)، ۱۰۸: هرگز در آن [مسجد] نماز مگزار. سوگند که مسجدی که از روز نخست بر اساس تقوا پایه‌گذاری شده، سزاوارتر است که در آن نماز بگزارید. در آن مسجد، مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه شوند.

صفحه ۱۸۲

قراین و شواهدی بر عمده بودن رفتار او در دست باشد، سازش با چنین کسانی محبت نیست، بلکه حماقت است! آیا با کسی که تا سرحد براندازی دشمنی کرده، هرآنچه در توان داشته به کار گرفته، با هر دولت سلطه‌گر خارجی که ممکن بوده همدست شده و از آنها پول گرفته و آنها نیز برای او تبلیغات کردند، و سرانجام شکست خورده است، باید با مهربانی و برادری برخورد کرد؟ چرا آن زمان که عزاداران سیدالشهدا(علیه السلام (را در خیابان هدف گرفته، نمازگزاران روز عاشورا را می‌زدند و می‌کشتند، احساس برادری نکردید؟ اکنون که همه راه‌ها را به روی خود بسته می‌بینند، دم زدن از برادری، چیزی جز حيله و فریب نیست. اسلام به اتحاد دعوت کرده و بسیار بر آن اصرار ورزیده است، اما اتحاد با کسانی که با اساس اسلام و نظام اسلامی موافق باشند. اگر آنها اشتباهی نیز مرتکب شدند، باید اغماض کرد و نادیده گرفت تا وحدت جامعه اسلامی خدشه‌دار نشود و قدرت و عزت کشور اسلامی محفوظ بماند، و دشمنان به سبب اختلافات، در شما طمع نکنند. جای حفظ وحدت، تألیف قلوب، گذشت و محبت اینجاست. اما کسی که شمشیر را از رو بسته و اکنون سرش به سنگ خورده و هیچ راه دیگری برای او نمانده است، بین دو امر

مرد است: سقوط محض و بیرون رفتن از صحنه؛ یا عذرخواهی از مردم تا به این وسیله آنان را فریب داده، راهی برای بقای خود بجوید! آیا می‌توان این عذرخواهی را پذیرفت؟ عذرترشان نزد پیامبر آمده، گفتند: **إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**<sup>(۱)</sup>. ما قصد سوئی نداشتیم و گفتیم جنگ در هوای خنک، بهتر است و زودتر پیروز می‌شوید. خدا می‌فرماید: دروغ می‌گویند. اینها قصد تقویت دولت اسلامی نداشتند، چه رسد به آنها که دراصل با بیگانگان بندوبست کردند و برای براندازی نظام اسلامی کوشیدند. ببینید خداوند چقدر خواسته بندگان مؤمن او باهوش و بافراست باشند. خداوند نمی‌خواهد مؤمن، احمق و ابله و فریب‌خور باشد که اگر دشمنی آمد، روی خوشی به او نشان داد، لبخندی زد و عذری خواست، از او فریب بخورد. آیا باید بار دیگر زمینه را فراهم کرد تا آنان فتنه‌گری کنند؟ در آن صورت چه کسی پاسخ‌گو خواهد بود؟ در احادیث آمده است که مؤمن، از سوراخ حشرات دو بار گزیده نمی‌شود؛ یعنی اگر یک بار از لانه عقرب یا زنبور

۱۰ توبه (۹)، ۱۰۷: ما جز نیکی نمی‌خواستیم! و خدا گواهی می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند.

﴿ صفحه ۱۸۳ ﴾

یا موجود دیگری گزیده شد، دیگر هیچ‌وقت از آن لانه غافل نشده، از آن سو تهدید نمی‌شود: **لَا يُلْسَعُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرِ مَرْتَبٍ؛**<sup>(۱)</sup> مؤمن، از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود». او یک بار که گزیده شد، دیگر عبرت می‌گیرد. از اول انقلاب تاکنون چند بار گزیده شده‌ایم؟ آیا بازهم ما را فریب دهند و بگویند که ما غرض سوئی نداشتیم و باید با یکدیگر برادر باشیم؟ آیا کفر و ایمان برادر می‌شوند؟ قرآن کفر را درباره همین نمازخوان‌ها نیز به کار برده و فرموده است: مسجدي که ساختند، کفر و تفرقه‌افکنی میان مؤمنان است. این کار، کافرانه است. خدا به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید: با مؤمنان متحد باشید، نه با کافران و کفرپیشگان. در این اوضاع باید مواظب بود و از حماقت دوری کرد تا دوباره و سه‌باره فریب نخوریم. اگر آنها دوباره مسلط شوند، همان اوضاع را با تجربه و آمادگی بیشتری پدید می‌آورند.

پس نباید این دو مسئله را با یکدیگر اشتباه کنیم. حفظ وحدت و جلوگیری از تفرقه در دین، امری است که در بیشتر تعبیّرات قرآن به کار رفته است: **أَنْ أَفِيْمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ**<sup>(۲)</sup>. بیشتر کسانی که اختلاف پدید می‌آورند، سراغ دین می‌روند تا گوشه کنار آن را بزنند و بدعتی بسازند؛ چیزی از آن را کم‌رنگ کنند و بگویند: این حکم در زمان کنونی قابل اجرا نیست و به هزار سال پیش مربوط است! یا در مفاهیم دین تشکیک کرده، بگویند: این یک قرائت است و قرائت دیگری نیز داریم! اگر

با اینکه بارها آزموده‌ایم، باز هم چشم خود را به روی واقعیت‌ها بیندیم و بگوییم نجابت به خرج می‌دهیم و گذشت می‌کنیم، کار ناروایی کرده‌ایم؛ زیرا این گذشت نیست، بلکه حماقت و بی‌شعوری است. مؤمن باید باهوش باشد و وقتی دشمن را شناخت، به سرعت او را نپذیرد: **لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا**. آیه نمی‌فرماید اگر اصلاح شدند، در مسجد آنان نماز بگزار، بلکه فرموده است: هرگز در این مسجد اقامه نماز مکن. خداوند دربارهٔ برجای‌نشستگان از جهاد که تکذیب خدا و پیامبر و نماز نیز نکردند، می‌فرماید: **وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا؛** اگر یکی از اینها مُرد، هرگز بر او نماز میت نخوان. می‌گویید: او اکنون مرده است و دشمنی با آدم

۱. محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۸.

۲. شورا (۴۲)، ۱۳: دین را برپا دارید و در آن اختلاف نکنید.

## صفحه ۱۸۴

مرده، نارواست؛ برویم نمازی بخوانیم و برایش استغفار کنیم! خداوند به این کار نیز راضی نیست. شاید حکمت این نمی‌آن است که دیگران عبرت بگیرند و بفهمند که اگر کسانی با مسلمانان دشمنی کنند، از آنها نخواهند گذشت و پس از مرگ نیز برایشان طلب رحمت نمی‌کنند. ما در بسیاری از موارد، این مفاهیم را با یکدیگر اشتباه می‌کنیم. وحدت، رحمت، مهربانی و رأفت، با هوشیاری، فراست و بصیرت تفاوت دارد. مؤمن باید بصیرت داشته باشد و باهوش باشد: **الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ فَطِنٌ حَذِرٌ**<sup>(۱)</sup>. نباید در مقابل این افراد شیطان صفت که همواره در فکر فریفتن دیگران هستند، سریع تسلیم شد و حق را به آنان داد؛ بلکه باید با قاطعیت ایستاد و گفت: هیچ‌وقت شما را نمی‌پذیریم و با شما هیچ رابطه‌ای برقرار نخواهیم کرد: **لَسْتُ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ؛** دیگر ارتباطی با تو نداشته، بیگانهٔ محض‌اند. این کار برای آن است که از فتنه‌گری مجدد آنان جلوگیری کند و نیز دیگران را از هرنوع فتنه‌گری بازدارد. اگر به اینها گذشت روا شود، معارضان و مخالفان دیگر نیز خواهند گفت: ما هم در پی مقصد خود می‌رویم و برای تضعیف یا براندازی تلاش می‌کنیم؛ اگر موفق شدیم، که به آرزوی خود رسیده‌ایم، و اگر شکست خوردیم، از آنان عذرخواهی می‌کنیم! پس این‌همه سخت‌گیری، جنبهٔ بازدارندگی دارد. اگر عذر این گروه پذیرفته نشد و رابطه با آنان برقرار نگشت، دیگران طمع نخواهند کرد.

یک پارچگی تلاش‌های مستمر ضدانقلاب

اگر حوادث پدید آمده از اوایل انقلاب تاکنون را درکنار یکدیگر قرار دهید، خواهید دید که همگی دارای یک هدف، و در واقع اجزای یک فتنه‌اند. آنچه یقینی است، این است که اصل فتنه از طرف جناب ابلیس، و به منظور گمراه کردن مردم و مبارزه با اسلام است. شاگردان ابلیس نیز به نص قرآن، دشمن دین مردم بوده، فقط دشمن جان و مال آنان نیستند: **وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ<sup>(۲)</sup> وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ** إن

۱۰. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۳۰۷: مؤمن بسیار زیرک و تیزهوش و محتاط است.

۲۰. بقره (۲)، ۱۲۰: یهود و نصاری از تو خشنود نخواهند شد مگر آنکه از آیین آنان پیروی کنی.

﴿ صفحه ۱۸۵ ﴾

**اسْتَطَاعُوا<sup>(۱)</sup>**. آیه می‌فرماید: **مبارزه دشمنان شما با شما ادامه خواهد یافت، و یک روز و دو روز نیست، بلکه آنها همواره با شما خواهند جنگید.** هدف آنها این است که اگر بتوانند، شما را از دینتان برگردانند. پس شگفت نیست که طرح‌هایی برنامه‌ریزی شود تا مردم گمراه شوند و دست از انقلاب اسلامی بردارند. کوتاه‌مدت یا بلندمدت بودن برنامه‌ها چندان مهم نیست؛ زیرا هدف که نابود کردن نظام اسلامی است، آن‌قدر برای دشمنان اسلام، مهم است که اگر مقدمات آن دهها سال هم طول بکشد، مهم نیست. آنها باید مقدمات را فراهم کنند و هزینه این طرح‌ها را در مقیاس میلیارد دلار خواهند پرداخت.

اکنون حوادث گوناگون پس از پیروزی انقلاب را مرور کنید و آنها را به صورت یک مجموعه و پازل ببینید. از یک طرف، از همان اوایل، شک‌گرایی را در دانشگاه‌ها ترویج کردند و گفتند که انسان، از اصل نمی‌تواند معرفت یقینی به دست آورد. اعتقاد ما این است که درباره خدا، پیامبر و عالم آخرت باید معرفت یقینی کسب کنیم. قرآن نیز می‌گوید: **وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ<sup>(۲)</sup> وَبِی الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ<sup>(۳)</sup>**. محور این آیات، یقین است. اما آنها در برابر این حقایق می‌گویند که اینها خیالی بیش نیست، و مگر ممکن است کسی درباره چیزی یقین کند؛ این شدنی نیست. آنها در مقاله‌ها، سخنرانی‌ها، بحث‌ها و کلاس‌های دانشگاه، این موضوع را بسیار ترویج کرده و می‌کنند و دانشجویان را این‌گونه بار می‌آورند که شک‌گرایی را افتخار بدانند. می‌گفتند: عقل آدمی هنگامی کامل می‌شود که بفهمد نمی‌توان درباره چیزی یقین به دست آورد، و تا زمانی که پندارد می‌توان به چیزی یقین ورزید، هنوز جاهل است و چیزی از فلسفه نمی‌فهمد. این بحث، مهره‌ای از آن مجموعه کلی بود.

بحث دیگر آنها، به معرفت دینی مربوط است. یکی از شاخه‌های معرفت، معرفت دینی، و شامل این بحث است که چگونه دین را بشناسیم. اگر از امثال بنده بپرسند، خواهیم گفت که ما

۱۰. بقره (۲)، ۲۱۷: و آنان همواره با شما نبرد خواهند کرد، تا شما را از دینتان بازگردانند، اگر بتوانند.

۲۰. بقره (۲)، ۴: و به سرای آخرت یقین دارند.

۳۰. ذاریات (۵۱)، ۲۰: و در زمین، نشانه‌هایی است برای آنان که یقین دارند.

## صفحه ۱۸۶

باید برخی مسائل دین را با عقل، و برخی دیگر را با وحی بشناسیم. خدا و پیامبر را باید با عقل بشناسیم. وقتی خدا، پیامبر و کلام خدا ثابت شدند، به وحی تمسک می‌کنیم. این راه ساده‌ای است که همه می‌دانیم. آنها از همین جا شروع کردند و گفتند: آیا می‌شود خدا را اثبات کرد؟ پس براهین توحید را بررسی کرده، سرانجام گفتند که هیچ کدام از این برهان‌ها تام نیست و دراصل، نمی‌توان بر وجود خدا دلیل عقلی اقامه کرد. گفتند: این برهان‌ها ظنیاتی هستند که فلاسفه به هم بافته‌اند. برهان صدیقین و مانند آن هیچ کدام اساس متقنی ندارد، و به فرض که خدا ثابت شود، ما کاری با خدا نداریم. او در آسمان‌ها و عرش، برای خود خدایی کند، ما هم باید به فکر خود باشیم (!) اینکه بگوییم باید دین و احکام را از خدا یاد بگیریم درست نیست؛ زیرا خدا ما را آفریده و به ما عقل داده تا با عقل خود کار کنیم. دراصل، خدا به مردم چیزی نگفته است. دلیل عقلی داریم که محال است خدا کلامی به بشر القا کند. وحی، تخیلی عرفانی است، و جز این نیست که کسی دچار حالاتی می‌شود و خیال می‌کند خدا با او حرف زده است. اینها واقعیت ندارند. پس قرآن، ممکن نیست کلام خدا باشد. این گونه سخنان نیز جزئی دیگر از این مجموعه (پازل) است که باید درکنار بقیه اجزای آن قرار گیرد. آنها سپس می‌گویند: اکنون اگر فرض کنیم قرآن کلام خدا باشد، مگر همه گفته‌های خدا راست است؟ دلیلی نداریم که هرچه خدا فرموده راست باشد و استدلال عقلی بر صادق بودن خدا، تمام نیست. در نتیجه، این مسئله از مصادیق حسن و قبح عقلی است و اینها از قضایای مشهوره و آرای محموده هستند و دراصل، برهان‌پذیر نیستند. بنابراین هیچ دلیلی نداریم که خدا راست می‌گوید؛ افزون بر اینکه خود ما نیز می‌گوییم که در برخی موارد، گفتن دروغ مصلحت‌آمیز، عیبی ندارد. شاید خدا هم دروغ مصلحت‌آمیز گفته است! این سخنان، خیال‌بافی نیستند. اسناد موجود نشان می‌دهند برخی استادان، از همان اوایل انقلاب در کلاس درس دانشکده الهیات این سخنان را مطرح و درکنار آن، عصمت پیامبر و

امام را انکار کردند. به باور آنها، عصمت دروغی است که برخی شیعیان ساخته‌اند، و چه کسی گفته که انسان معصوم وجود دارد؟ هر انسانی اعم از پیامبر و غیر پیامبر، جایز الخطاست. آنان برای اثبات معصوم نبودن انبیا، به ادله عقلی و نقلی استناد کرده‌اند، از جمله اینکه به نص قرآن، پیامبر

مأمور به استغفار بوده است. این استغفار برای چه بوده است؟ بنابراین معلوم می‌شود پیامبر معصوم نیست! این مطلب نیز جزئی دیگر از این مجموعه (پازل) است.

### ارتباط شبهات با یکدیگر

شما هرچه از اسلام و احکام اسلام بخواهید بگوئید، سرانجامش به اینجا می‌رسد که خدا یا پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرموده است. اگر سخنی از خداوند باشد، اولین اشکال آنها این است که خدا حرف نمی‌زند، و دوم آنکه اگر سخن بگوئید، معلوم نیست که راست بگوئید. همچنین می‌گویند که پیامبر نیز معصوم نیست و معلوم نیست مطالبی که گفته، درست و خالی از خطا باشد. و علی‌الاسلام السلام! باوجود این چند شبهه، چه چیزی از اسلام می‌ماند؟ اگر بگوئید: باید به فتوای مراجع تقلید عمل کرد، خواهند گفت: پیامبر و امام، معصوم نیستند و خطا در اندیشه آنان راه دارد؛ افراد دیگر که به طریق اولی چنین‌اند و سخن آنان هیچ حجتی ندارد. باین‌وصف، چیزی از دین باقی نخواهد ماند. هرچه در این زمینه پیشرفت شود، پایه انقلاب، اسلام و نظام اسلامی سست‌تر خواهد شد. روزه‌روز با سخنرانی‌ها، مقالات و نوآوری‌های علمی و فلسفی، و مطالبی که در روزنامه‌ها، سایت‌ها و ماهواره‌ها منتشر می‌شوند، صدها و هزارها مطلب از این‌گونه مقولات مطرح می‌شوند.

درکنار شبهه‌افکنی در باورهای مردم، حمله به ارزش‌های مورد قبول نیز بخشی از تلاش‌های فتنه‌گران است. بسیاری از این ارزش‌ها از ضروریات اسلام، و برخی از آنها، حتی از ضروریات عقل بشرند. آنان با هدف تضعیف یا محو این ارزش‌ها، کوشیدند ارزش‌های کاذبی پدید آورند؛ و برای اینکه در جامعه اسلامی، حرف‌های باطل رواج یابند و پذیرفته شوند، آنها را با آب‌ورنگ دینی به کار بردند، به گونه‌ای که اصطلاحات دینی در آنها به کار رود، و به قرآن و حدیث و کلام بزرگان استدلال گردد تا مردم از آن حرف‌ها وحشت نکنند. یکی از اولین ارزش‌هایی که آنها مطرح کردند، این بود که مردم دنیا دین‌های گوناگون دارند و مشغول

زندگی هستند. اگر تلاش کنیم فقط یک دین باشد و همه دین‌های دیگر باطل باشند، عملی و ممکن نخواهد بود. گفتند: شما ببینید افرادی از دو مذهب شیعه و سنی، سال‌های طولانی درکنار یکدیگر در یک روستا یا

یک شهر زندگی کردند و نتوانستند برای هم اثبات کنند که فقط این یا آن مذهب درست است. این واقعیت، نشانه آن است که خدا نخواسته همگان یک دین یا یک مذهب داشته باشند. سپس به این سخن استدلال می‌کنند: *الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق*<sup>(۱)</sup>. عارفان گفته‌اند که به تعداد نفس‌ها یا به تعداد نفوس آفریدگان (به تعداد انسان‌ها) راه‌هایی به سوی خدا هستند. یکی شیعه، دیگری سنی، یکی یهودی، و دیگری مسیحی است و همه اینها راه‌هایی به سوی خداوندند. بر همین اساس، فلسفه جدیدی در مسائل سیاسی گوناگون پدید آمد، که در ادامه، مسائل دینی را نیز دربر گرفت. در پلورالیسم دینی یا کثرت‌گرایی دینی، به همین مبحث می‌پردازند. یکی از دگراندیشان، در این زمینه مقاله‌ای نوشت که به نام «صراط‌های مستقیم» معروف شد. او در آن مقاله نتیجه گرفت که ما نه یک صراط مستقیم، بلکه صراط‌های مستقیم داریم. این‌گونه افراد، برای اینکه اتباع ادیان مختلف با یکدیگر جنگ و نزاع نکنند و بتوانند درکنار هم قرار گیرند، ارزش تساهل و تسامح (تولرانس) را مطرح کردند و گفتند: درباره یهودی بودن یا مسیحی بودن یا مسلمان بودن افراد سخت‌گیری نکنید؛ بلکه بیایید با یکدیگر به‌طور مسالمت‌آمیز زندگی کنید. آنچه برای این تفکر ضرر دارد، غیرت و تعصب دینی است. آنها که دین‌دارترند و درباره دین خود غیرت و تعصب بیشتری دارند و اگر کسی به بزرگان دین آنان بد بگوید، ناراحت می‌شوند و حتی حاضرند جان خود را فدا کنند تا به مقدسات دینی آنان توهین نشود، غیرتمند هستند و این غیرت دینی، با مقاصد فتنه‌گران ناسازگار است. آنها دربرابر این غیرت، ارزش کاذب تساهل و تسامح را مطرح کردند تا با آن مقابله گردد. پس از تشکیل دولت اصلاحات، از من برای سفر به برخی کشورهای امریکای جنوبی دعوت شد و اولین سفر خارجی وزیر ارشاد آن دولت نیز سفری به کلمبیا بود که یکی از کشورهای امریکای جنوبی است. در آن زمان بنده در کلمبیا بودم و ایشان در کنفرانسی که نمایندگان کشورهای گوناگون تشکیل داده بودند و موضوع آن تساهل و تسامح (تولرانس) بود، شرکت کرد. تعبیر خودمآبی «تولرانس»، بی‌غیرتی و نداشتن حساسیت است. این طرح، درست دربرابر کاری بود که امام خمینی(ره) در مقابل

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۳۷.

سلمان رشدي<sup>(۱)</sup> کافر کرد. ایشان در برابر توهین آن نویسنده مرتد فرمود که او خودش حلال است، و تا این حد حساسیت نشان داد. در آن زمان برخی نهادهای رسمی کشور مانند بنیاد ۱۵ خرداد، برای ترور رشدي سرمایه‌گذاری کردند<sup>(۲)</sup> و هنوز نیز گاهی اظهار می‌کنند. اینها دیدند اگر کسی به دین جسارت کند و با او این‌گونه برخورد کنند، کاری از پیش نمی‌رود. بنابراین گفتند باید این غیرت را شکست تا مردم بی‌خیال شوند. آنها در ادامه، سیاست توهین کردن و کاریکاتور کشیدن و جسارت کردن و تشکیک در مقدسات، در سراسر جهان را در پیش گرفتند. این سیاست بر همین اساس بود که حساسیت مردم از بین برود؛ زیرا هنگامی که یک بار یا دو بار فحش دادند، مردم ناراحت می‌شوند؛ اما وقتی مردم توهین‌های مکرر بشنوند، عادت کرده، حساسیتشان از بین می‌رود. روزی که سلمان رشدي آن حرف را زد، خون همه مردم به جوش آمد، اما اکنون بدتر از آن را می‌گویند و مردم می‌شنوند و به آسانی از کنار آن می‌گذرند؛ زیرا اکنون به آن عادت کرده‌اند. این جزئی از آن پازل است. جالب است که این تلاش‌ها، همراه با استناد به منابع دینی صورت می‌گیرند<sup>(۳)</sup>.

در کنار این مسئله، اومانيسم را مطرح کردند که خود، تاریخچه‌ای بیش از پنج یا شش قرن دارد. اومانيسم، از چند قرن پیش تاکنون در اروپا رواج داشته و تأثیرات عظیمی در فرهنگ و رفتار اروپایی‌ها گذاشته است و اکنون موج آن به ما نیز رسیده است. اصل مسئله این بود که پس از

---

۱. بسمه تعالی. إنا لله وانا اليه راجعون. به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعاً آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرئت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هرکس در این راه کشته شود، شهید است ان‌شاءالله. ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد، ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. روح الله الموسوی الخمينی (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۶۳).

۲. ر.ک: روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۷/۷/۲۰، مصاحبه با حجت‌الاسلام والمسلمین حسن صانعی.

۳. بنده آن روز که در کلمبیا بودم، نطق وزیر ارشاد دولت اصلاحات در آن کنفرانس را در سفارت جمهوری اسلامی مطالعه کردم. وی به حدیث بعثت بالشريعة السهلة الاستدلال کرده بود که پیغمبر اکرم فرمود: شریعت من سهله و سمحه است.



«سهله و سمحه» همان است که تساهل و تسامح از آن مشتق می‌شود و اینها از یک ماده هستند. پس گفتند خود پیغمبر فرموده که ما اهل تساهل و تسامح هستیم!

دوران رواج مسیحیت که آن را «دوران قرون وسطی» می‌نامند، روشن‌فکران اروپایی به فکر افتادند که «انسان» را به‌جای «خدا» بگذارند. آنها این اندیشه را در ادبیات (اشعار، تئاترها و رمان‌ها) و کتاب‌های فلسفی ترویج کردند. گفتند: به‌جای اینکه مرتب بگوییم خدا در آسمان‌هاست و خدا چنین‌وچنان کرد و به او توجه داشته باشیم، باید به انسان توجه کنیم و به اصالت انسان بیندیشیم. «اومانیسیم» که تلفظ انگلیسی آن «هیومنیزم» است، به‌معنای انسان‌مداری است<sup>(۱)</sup>. این باور را نمی‌توان در کشوری اسلامی، آشکارا ترویج کرد و گفت که خدا را بردارید و به‌جای او انسان بگذارید. بنابراین آنها گفتند: مقصود از کرامت انسان که در قرآن آمده، همین انسان‌مداری است. قرآن می‌فرماید: *وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ*<sup>(۲)</sup>. گفتند پس قرآن نیز برای انسان کرامت قایل است و به هیچ انسانی به‌هیچ‌وجه نباید بی‌احترامی شود. «کرامت» به‌معنای ارجمندی و احترام است و بنابراین باید هر قانون‌سازگار با کرامت انسان، لغو گردد. اعدام و کشتن انسان‌ها نیز بی‌احترامی به آنهاست؛ پس باید مجازات اعدام به کلی لغو شود. همچنین مجازات‌هایی مانند تازیانه زدن و دست بردن و مانند آنها قابل قبول نیست و به‌این‌ترتیب باید کلیه احکام کیفری اسلام لغو شود. در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب، زمانی که لایحه قصاص مطرح شد و اینکه باید در جمهوری اسلامی قانون قصاص را اعمال کنیم، جبهه ملی با پشتوانه حقوق‌دانان وابسته به خود و نهضت آزادی، در بیانیه‌ای اعلام کرد که این لایحه قصاص، غیرانسانی است و ما باید کرامت انسان و حقوق بشر را بپذیریم.

به‌این‌ترتیب اومانیزم، کرامت انسان، حقوق بشر و مانند اینها، مفاهیم و ارزش‌هایی هستند که درمقابل اسلام رواج داده شده‌اند. بسیاری افراد، غافل بودند؛ اما امام مسئله را فهمید و فرمود: جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است<sup>(۳)</sup>. معنای این حکم آن بود که همسران آنها بر آنها حرام

## ۱. Humanism.

۲۰ اسراء (۱۷)، ۷۰: ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.

۳. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۴۶۲. برای آگاهی بیشتر از این حرکت ضد اسلامی که در هماهنگی با منافقین و دیگر مخالفان اسلام انجام شد ر.ک: سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام، جمعی از پژوهشگران، ج ۲، ص ۵۵۶.۵۵۲. تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، ۱۳۸۴ ش.

## ﴿ صفحه ۱۹۱ ﴾

است و دارایی‌های آنان به وارثان مسلمان ایشان منتقل می‌شوند. امام (رحمه الله) عقب‌نشینی کردند و بسیاری از آنها به فرانسه، انگلستان و آمریکا فرار کردند و هنوز برنگشته‌اند. ولی نقشه آنان درست بود و بعد هم به گونه کم‌رنگ‌تری دوام یافت. اگر بررسی کنید، خواهید دید حتی کسانی که عمامه به سر داشته، نسبتی با بیوت برخی مراجع داشتند، در احکام کیفری اسلام تردید کردند و خوبان آنها گفتند که این احکام، امروزه اجرایی نیستند، ولی برخی دیگر به طور رسمی نوشتند که قوانین کیفری، برای بازدارندگی اند و اگر کاری کنیم که دزدی نشود، دیگر به بریدن دست دزد نیازی نیست. دزدان، بیشتر به سبب فقر و گرفتاری دست به دزدی می‌زنند. اگر زندگی آنان تأمین شود، مسئله حل خواهد شد. این بخشی از کارهایی بود که باید در کنار کارهای دیگر قرار می‌گرفت تا زمینه به گونه‌ای فراهم شود که روزی به طور علنی، وجود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را انکار کنند، علیه سیدالشهدا (علیه السلام) (حرف بزنند و به عزاداران سیدالشهدا) علیه السلام (حمله کنند. این مقدمات، آسان فراهم نمی‌شوند. این مقدمات باید از سی سال پیش، آرام آرام و به صورت‌های گوناگون فراهم، و با یکدیگر جفت و جور می‌شدند تا در مقطعی به نتیجه برسند. آنان به بهانه انتخابات، تلاش کردند به آنچه می‌خواستند، برسند. بعضی‌ها شعار انتخاباتی خود را تغییر قانون اساسی و حذف شورای نگهبان قرار دادند. حذف شورای نگهبان، به معنای حذف نهادی است که اسلامی بودن قوانین را تضمین می‌کند. در پی آن، شعار جمهوری ایرانی به حای جمهوری اسلامی مطرح شد. گفتند که همه مردم ایران مسلمان نیستند؛ یهودی و مسیحی نیز داریم و ما در برابر همه مسئولیت داریم؛ پس چرا شعار اسلامی بدهیم؟! این رشته سر دراز دارد. مسائل فراوانی دست به دست یکدیگر دادند، و تأثیر و تأثراتی میان افکار و ارزش‌ها رخ دادند. سپس رواج مظاهر فساد مانند فساد اداری و فساد اخلاقی و فساد جنسی، و وارد کردن کالاهای مبتذل و تبلیغاتی و غیر آن را به یکدیگر ضمیمه کنید. آن‌گاه جا دارد که احتمال دهیم و بلکه یقین کنیم که شیطان یا گروهی از شیاطین، آنها را برنامه‌ریزی کرده‌اند. اگر شیاطین انس طراحی نکرده باشند، به طور قطع شیطان جنّ دخیل بوده‌اند و هر کدام از اینها، بخشی و پروژه‌ای را بر عهده گرفته‌اند. چنان که گفتیم، پروژه‌های عظیم به پروژه‌های کوچک تقسیم می‌شوند و

## ﴿ صفحه ۱۹۲ ﴾

هرکس مسئولیتی قبول می‌کند. سپس بخش‌های گوناگون را باهم جفت‌وجور می‌کنند تا آن هدف نهایی تأمین شود. به‌یقین جناب ابلیس چنین کاری را بر عهده دارد، و شواهدی وجود دارند بر اینکه درمیان انسان‌ها نیز کسانی هستند که نقش ابلیس را به‌خوبی ایفا کنند.

باید دانست که در زندگی اجتماعی انسان و به‌ویژه پس از نهضت حضرت امام(ره) و پیروزی انقلاب اسلامی، دشمنانی هستند که می‌خواهند چنین فتنه‌هایی پدید آورند تا اسلام از بین برود. نباید تصور کرد با خنثی شدن مرحله‌ای از فتنه، توطئه‌ای در کار نیست: **أَحْسِبُ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ**<sup>(۱)</sup>. فتنه‌ها نه‌تنها از بین نمی‌روند، بلکه هر روز پیچیده‌تر می‌شوند. نه ابلیس مرده است و نه شیاطین انس و جن از بین رفته‌اند. به‌ویژه کسانی که دل‌هایشان با یکدیگر یکی است، همواره وجود دارند و محتمل است که در آینده فتنه‌ها ادامه یابند، و حتی فتنه‌های دشوارتر و پیچیده‌تری پدید آیند که امروز نمی‌توانیم آنها را تصور کنیم. بنابراین مطالعه فتنه‌ها به این منظور است که عبرت گرفته، از مبتلا شدن به دام فتنه‌گران برهیم.

---

۱۰. عنکبوت (۲۹)، ۲.

﴿ صفحه ۱۹۳ ﴾

فصل پنجم

وظایف مؤمنان در برابر فتنه‌های اجتماعی

﴿ صفحه ۱۹۴ ﴾

## مقدمه

فتنه‌ها را به‌طورکلی می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: اول، فتنه‌هایی که آهنگ دینی دارند؛ مثل اینکه شعاری را به‌نام حمایت از دین و ارزش‌های دینی و راه حق و عدالت مطرح کنند، ولی این شعارها تزویری و فریبنده باشند، و در باطن آنها چیز دیگری باشد؛ دوم، فتنه‌هایی که از آغاز، با شعارهای مادی و دنیوی همراه‌اند. در این‌گونه فتنه‌ها، اگر کسانی را نیز فریب دهند، برای همین منافع مادی فریب می‌دهند و می‌گویند که ما منافع مادی و رفاه و معیشت شما را تأمین می‌کنیم؛ یا دفاع از حقوق اشخاص، گروه‌ها، زنان و جوانان را شعار خود قرار می‌دهند. از این‌نظر، فتنه دو شکل پیدا می‌کند؛ اگرچه در بسیاری موارد، شعارها در هم تنیده می‌شوند و به یکدیگر کمک می‌کنند. مبارزه با هرکدام از این فتنه‌ها، روش‌های ویژه‌ای می‌طلبد. در همه اقسام فتنه کسانی وجود دارند که عاملان اصلی و دست اول را تشکیل می‌دهند.

## هدایت‌ناپذیری فتنه‌گران

در مقام شناخت وظیفه خود در مبارزه با عوامل فتنه، ممکن است ابتدا به نظر رسد که اگر بتوان آنها را هدایت کرد تا دست از فتنه‌گری بردارند، بسیار خوب است؛ ولی این احتمال و فرضی است که در عالم خارج، امری شبیه محال است. هم تجربه‌های خارجی و هم آیات و روایات فراوان، نشان می‌دهند که همواره کسانی در اجتماع، با علم و به‌عمد مردم را به خطا و انحراف دعوت می‌کنند و هدایت‌پذیر نیستند. اگر این بحث در جایی به‌صورت عریان مطرح شود، بسیاری می‌پندارند که شبهه جبر پیش می‌آید؛ ولی جبر نیست، بلکه همان است که قرآن می‌فرماید:

کسانی که در راه‌های خطا به عمد قدم می‌گذارند، روزه‌روز به فساد نزدیک‌تر می‌شوند تا به جایی می‌رسند که **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ**<sup>(۱)</sup> یا **طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ**<sup>(۲)</sup>. برای نمونه، در آیات ابتدای سوره یاسین تأمل کنید. خداوند می‌فرماید: ما تو را فرستادیم تا مردمی را که انذار و هدایت نشده بودند، انذار کنی. سپس می‌فرماید: کسانی هستند که به هیچ‌وجه هدایت‌شدنی نیستند. تعبیرات عجیبی در همین سوره، پی‌درپی آمده است. می‌فرماید: **إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ**<sup>(۳)</sup>؛ «ما غل‌هایی را دورگردنشان قرار دادیم که تا زنج‌هایشان را گرفته است. در زمان‌های گذشته، بویغ‌ها و غل‌هایی دورگردن زندانی می‌انداختند، تا نتواند به راحتی حرکت کند. آیه می‌فرماید: **إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا**؛ ما برگردن اینها غل‌هایی قرار دادیم، **فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ**؛ این غل‌ها [خیلی] پهن است، نه تنها گردن را گرفته، بلکه بالا آمده و [تا زنج‌های آنان را گرفته است. **وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ**»<sup>(۴)</sup> در مسیری که حرکت کرده‌اند، از اطرافشان سد ایجاد کردیم که چشمشان نمی‌بیند. **مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ**؛ هم از جلوی رویشان، **وَمِنْ خَلْفِهِمْ**؛ و هم از پشت سرشان. اشاره دارد به اینکه اگر بخواهند برگردند، باز جایی را نمی‌بینند. **جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ**؛ اینها را در پوششی تیره قرار دادیم و تاریکی اینها را فراگرفته است. **فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ**؛ نمی‌بینند. **سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ**»<sup>(۵)</sup> چه اینها را انذار کنی و چه انذار نکنی، هدایت نخواهند شد. این سخن، حقیقتی است. کسانی در میان انسان‌ها هستند که هدایت‌شدنی نیستند. این‌گونه که قرآن از وضع آنها تعریف می‌کند، چگونه می‌خواهند هدایت شوند؟ آیات فراوانی در این زمینه داریم و طرح این موضوع، منحصر به سوره یس نیست. قرآن در جای دیگر، از اینها به «شیاطین انس» تعبیر می‌کند؛ یعنی ظاهر آنان آدمی است و مثل دیگران

۱. بقره (۲)، ۷: خداوند بر دل‌های آنان مهر زده است.

۲. توبه (۹)، ۹۳: خداوند بر دل‌های آنان مهر زده است.

۳. یس (۳۶)، ۸.

۴. همان، ۹.

۵. همان، ۱۰.

چشم و گوش دارند؛ اما شیطان‌اند: شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ. یعنی اینها در میان انسان‌ها هستند اما در پی گمراه‌سازی و منحرف کردن دیگران‌اند. این خوش‌بینی است که تصور شود هرکس روی دو پا راه می‌رود، دو چشم دارد و شاخ‌ها در سر او پیدا نیست، آدمی پاک، خوب و سالم است. این تصور، بسیار بیجاست. بنابر تصریحات قرآن، چنین شیاطینی در میان جامعه وجود دارند. فراتر از این، در قرآن آمده است: **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ؛** <sup>(۱)</sup> **ما این چنین برای هر پیغمبری دشمنی قرار دادیم؛ شیاطین انس و شیاطین جن.** در اینکه چنین چیزهایی وجود دارد، شبهه‌ای نیست. اینان همان‌ها هستند که عوامل اصلی فتنه‌هایند. چگونه می‌توان اینها را هدایت کرد؟ قرآن به پیامبر می‌فرماید: تو هم نمی‌توانی اینها را هدایت کنی؛ اینها هدایت‌پذیر نیستند. پس در ظاهر، وظیفه‌ای برای هدایت این عوامل فتنه نداریم. یعنی نباید به رئیس‌جمهور امریکا و نخست‌وزیر انگلیس و نخست‌وزیر فرانسه نامه نوشته، آنان را به عدالت و رضایت به حق خود فراخوانیم

### امکان هدایت عوامل میانی فتنه

دسته دوم از عوامل فتنه، افراد ضعیف‌النفس و دنیاپرستی هستند که در پی منافع خود می‌باشند، آن هم نه منافع درازمدتی که برای آن برنامه‌ریزی کرده باشند، بلکه منافع روزمره و همین‌مزدی که بگیرند و دادی بزنند، سروصدایی راه بیندازند مانند همین اراذل و اوباشی که نمونه آنها همه‌جا پیدا می‌شود. اگر اینها در اوایل کار باشند و هنوز چندان فریب نخورده باشند، ممکن است بر اثر مواعظ، راهنمایی‌ها، با نصیحت هدایت شوند، و حتی گاهی مشکلات مادی دارند که باعث شده به سراغ فتنه‌گران بروند و اگر کسانی به وضعشان رسیدگی کنند دست از کارهای ناروایشان بردارند. اما اگر اینها حرفه‌ای باشند و کار اصلی‌شان همین شده باشد که باج گرفته، مزاحم

۱۰ انعام (۶)، ۱۱۲.

﴿ صفحه ۱۹۸ ﴾

دیگران شوند، و در پی کار و کاسبی حلال، نباشند، بلکه جویای مال حرامی باشند تا با آن دود و دمی راه بیندازند، در این صورت، موعظه کردن آنان سودمند نخواهد بود.

لزوم آگاهی بخشی به مروجان ساده لوح فتنه

اصل کار درباره عوامل فتنه، بیشتر به گروه سوم مربوط است، و پس از آن نیز به فتنه‌زدگان یا کسانی که در معرض فتنه هستند. پیش‌تر گفتیم گروه سوم، کسانی هستند که سوءنیت نداشته، ولی بصیرت ندارند و نمی‌فهمند که چه مطلبي را در چه جایی و چه زمانی مطرح کنند؛ به خیال خود وظیفه‌ای تشخیص می‌دهند (وظیفه دینی یا اجتماعی و اخلاقی) و براساس این تشخیص، حرف‌هایی می‌زنند و کارهایی می‌کنند که به نفع فتنه‌گران و کافران و منافقان تمام می‌شود. حتی ممکن است از باب وظیفه و واجب شرعی کاری انجام دهند که صورت ظاهر خوبی داشته باشد، ولی به لوازم آن، و اینکه آب به آسیاب دشمن ریختن است توجه نداشته باشند. آنها، هم در تحلیل خود اشتباه می‌کنند، و هم در تشخیص مورد و زمان اقدام. امیرالمؤمنین(علیه السلام) در نهج البلاغه می‌فرماید: کسی که طالب حق است و اشتباه می‌کند، مثل کسی نیست که به عمد علیه حق قیام می‌کند. ولی این اشخاص چه بدانند و چه ندانند، ضرر آنان مانند کسانی است که به عمد اقدام می‌کنند. زیرا سرانجام، به مصالح اسلام و جامعه اسلامی صدمه می‌زنند؛ هرچند به پندار خود، کار خوبی می‌کنند. **وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا**<sup>(۱)</sup>. می‌پندارند که به وظیفه شرعی خود عمل می‌کنند، ولی متوجه نیستند که با کار خود تیشه به ریشه اسلام می‌زنند. به‌ویژه ما حوزویان، درمقابل این افراد وظیفه بسیار سنگینی داریم که آنان را با راه‌های صحیح و با زبان نرم و بیان استدلالی، ارشاد کنیم و آنان را به خطا بودن کارشان توجه دهیم. البته مقدار تأثیر این ارشادها و راهنمایی‌ها، به عوامل گوناگونی بستگی دارد. ولی امید به اینکه درمیان این قشر، کسانی هدایت شوند و دست از شیطنت بردارند و آب به آسیاب دشمن نریزند، زیاد است. آنها مانند دسته دوم نیستند که امید اثرگذاری بر آنها اندک باشد.

۱. کهف (۱۸)، ۱۰۴.

﴿ صفحه ۱۹۹ ﴾

نکته مهم آن است که گاهی خود ما، تماشاگر میدان فتنه هستیم و در کناری ایستاده، از وظیفه غافل می‌شویم. کسی هم باید ما را متوجه کند! خیال می‌کنیم فتنه آخرالزمان است و خواسته یا ناخواسته محقق خواهد شد و ما در برابر آن وظیفه‌ای نداریم؛ یا می‌گوییم اینها این‌طور تشخیص داده‌اند و طبق تشخیص خودشان عمل می‌کنند، و به‌ویژه اگر عنوانی هم داشته باشند خواهیم گفت که ما نمی‌توانیم برای آنها تکلیف تعیین کنیم. جاهل را بر عالم بختی نیست؛ در صورتی که آنان، دست کم در این مسئله، جاهل هستند و ما عالم هستیم و باید به آنها بفهمانیم؛ زیرا فرض ما این است که آنها اشتباه کرده‌اند و نمی‌دانند. البته ممکن است

در علمي بسيار متبحر باشند و ما به آن علوم، جاهل باشيم. اما در اين موضوع، فرض اين است که ما راه حق را مي دانيم و آنها اشتباه کرده اند. پس وظیفه ما به طورکلي در برابر آنان، اين است که از هر راه مناسبي که مؤثر باشد اقدام، و آنها را راهنمايي کنيم.

### لزوم پيشگيري از مفتون شدن مردم و ضرورت نجات فتنه زدگان

دسته ديگر، که بيشتر مخاطبان ما را تشکيل مي دهند، کسانی هستند که خود فتنه گر نبوده، هيچ نقشي نيز در پيدايش فتنه يا تثبيت آن ندارند؛ ولي در معرض گمراهي و فريب خوردن از فتنه گران هستند، که سرانجام به ضرر اسلام و جامعه اسلامي تمام خواهد شد. بنابراین درباره آنها که هنوز در دام نيفتاده، ولي در معرض فتنه اند، يا لغزشي کرده اند و مي توان به آنها کمک کرد، وظيفه بسيار مهمي داريم. البته همه اينها، غير از وظيفه خود ماست که در دام فتنه جويان نيفتيم!

پيش تر گفتيم که ارشاد و هدايت عوامل دسته اول، چه خارجي و چه داخلي، که خود آگاهانه فتنه جويي مي کنند، فايده ندارد و اميدي به اصلاح آنها نيست، و خدا هم فرموده که آنها را رها کنيد. حتي وظيفه پيغمبر نيز فقط همین است که از سقوط ديگران در دام اين گروه جلوگیری کند؛ مگر اينکه عاملان فتنه بخواهند در حرکتي نظامي، دست به اسلحه ببرند و مال و جان مردم را به خطر بيندازند. در اين صورت، مسلمانها و به ويژه دولت اسلامي موظف است در برابر

﴿ صفحه ۲۰۰ ﴾

آنها بایستد. اين وظيفه، به طور عمده بر عهده دولت اسلامي است و اگر در مقابله با آنان ناتوان بود، مردم هم بايد کمک کنند. اما براي انجام وظيفه در برابر گروههاي ديگر، بايد از انگيزهها، دردها، مشکلات و نيز نقشههاي طراحي شده شياطين آگاه شد.

### ناداني و تمايلات نفساني؛ دو عامل مهم فتنه پذيري

به طورکلي مي توان گفت منشأ انحراف اشخاصي که به فتنه گران کمک کرده، يا در دام آنان مي افتند، يعني عوامل دست دوم يا دست سوم فتنه، دو چيز است. اين دو به طور معمول، به صورت **مانعة الخلو** بوده، گاهي نيز هر دو وجود دارند.



عنصر اول، مقوله‌ای از قبیل ادراک، فهم، شعور، تشخیص، علم و شناخت است. یعنی آن‌گونه که باید و شاید، حقیقت برای افراد روشن نیست و جهل و بی‌توجهی و غفلت، بر آنها حاکم است. پس ممکن است کسانی به دلیل برخوردار نبودن از علم کافی و شناخت صحیح، به کارهای خطرناک دست بزنند یا عامل فتنه شده، در دام فتنه‌گران بیفتند.

عنصر دوم، تمایلات نفسانی است. برخی افراد، اسیر خواسته‌های نفسانی هستند و با آنکه خطا بودن آن را می‌دانند و تأمین آن را از راه درست میسر نمی‌بینند، به فتنه رو می‌آورند. آنان اسیر هوای نفس و شیطان هستند.

## آگاهی‌بخشی و افشاگری

به‌طور طبیعی، راه مقابله با عنصر نخست، آگاهی‌دادن، روشنگری و افشاگری است، تا حق بر ملا شود و با باطل اشتباه نشود. کار اصلی و اولیه همه انبیا همین است. قرآن، عنوان کلی «نذیر» (هشداردهنده) را برای همه انبیا به کار می‌برد: **أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ<sup>(۱)</sup>**. این اولین وظیفه‌ای است که هرکسی در زمره وظایف اجتماعی خود، باید بدان عمل کرده، به دیگران هشدار دهد. آنها را که امیدی هرچند ضعیف به هدایتشان می‌رود، اول باید انداز کرد. حتی در حرکت‌های جهادی و

---

۱. ملک (۶۷)، ۸: آیا بیم‌رسانی برای شما نیامد؟

## ﴿ صفحه ۲۰۱ ﴾

دفاعی نیز این اصل وجود دارد. یکی از آداب جهاد این است که مجاهد یا مدافع، در اولین مرحله باید اتمام حجت، ارشاد و انذار کرده، تا آنجا که ممکن است، طرف مقابل خود را راهنمایی کند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هنگام اعزام امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای از بین بردن فتنه‌ای در یمن، سفارش‌هایی به ایشان کردند. اصل سفارش پرمعنا و بسیار عمیق ایشان این بود: **يا علي لأن يهدي الله بك رجلاً خيرٌ لك من ما طلعت عليه الشمس<sup>(۱)</sup>**. مقتضای مقام این است که ایشان مسئولی نظامی را به همراه گروهی رزمنده اعزام کند تا فتنه‌ای نظامی را ریشه‌کن سازد؛ ولی می‌فرماید: علی جان، اگر یک نفر را هدایت کنی، برای تو از هرچه خورشید بر آن می‌تابد بهتر است. پس این امر، جزو آداب جهاد اسلامی است که مسلمان‌ها، نخست باید به هدایت طرف مقابل بپردازند. اگر افراد طرف مقابل، حرف و شبهه‌ای دارند، به آن پاسخ دهند تا حجت بر آنها تمام شود. نباید ارشاد دیگران را

کاري سبک به شمار آورد. نباید سخن نادرست «عیسی به دین خود و موسی به دین خود» را معیار حرکت خود قرار داد. ما که معتقدیم لغزش در امور دینی، باعث جهنم و عذاب آخرت است و قابل مقایسه با بدبختی‌های دنیا نیست، نباید این وظیفه را رها کنیم. چگونه برای فقیری که نان شب ندارد، یا برای مریضی که بیمارستان او را نپذیرفته دل‌سوزی می‌کنیم؛ ولی برای آن که در شرف سقوط در جهنم است، حرکتی نمی‌کنیم؟! باید وظیفه هدایت را برای خود مسئولیت بزرگی بدانیم و تا آنجا که می‌توانیم، دیگران را هدایت کنیم. برای این کار، نخست خود باید تحقیق کرده، راه حق را بشناسیم تا بتوانیم به سراغ دیگران برویم و آنان را ارشاد کنیم.

### تربیت دینی و تهذیب نفوس

مسئله دوم، مبارزه با هواهای نفسانی و گرایش‌های دنیاگرایانه است. اینجا کار مشکل‌تر است؛ ولی راه مسدود نیست. برنامه‌های کوتاه‌مدت، در اینجا چندان کارایی ندارد؛ بلکه باید دستگاه‌های

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۷۰. ای‌ای علی اگر خداوند به دست تو فردی را هدایت کند از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد برای تو بخت است.

﴿ صفحه ۲۰۲ ﴾

تربیتی - ارشادی وسیعی، مانند رسانه‌های ملی، روزنامه‌ها و دیگر ابزارها، برنامه‌های درازمدت به کار بندند، تا تربیت صحیح در جامعه پیش برود و گرایش‌های فاسد و حیوانی و شیطانی رشد نکند. این کار، دشوار اما ممکن است و با یک مواجهه و چند کلمه صحبت کردن و مانند اینها، مسئله حل نمی‌شود. باید طراحان برنامه‌های فرهنگی کشور، در این باره بیندیشند و به اندازه‌ای که به مسائل اقتصادی مردم اهمیت می‌دهند، به مسائل معنوی، فکری و فرهنگی نیز اهمیت دهند.

این وظیفه سنگینی است و مادام که عوامل فتنه حرفه‌ای نشده‌اند، شمر بخش است؛ اما اگر چنان در دام هوس‌های مادی افتاده باشند که به غیر از آن به چیزی دیگر فکر نمی‌کنند، این برنامه نیز تأثیری نخواهد داشت؛ زیرا خداوند در وصف آنها می‌فرماید: فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ<sup>(۱)</sup>. تلاش برای هدایت کسانی که جز به

لذت دنیا نمی‌اندیشند، سودی ندارد؛ مگر آنکه ابتدا گرایش دنیاپرستانه آنان تاحدی تضعیف شود که سخن حق را شنیده، درباره آن فکر کنند؛ وگرنه چنین فردی مادام که در فکر نیازها و لذت‌های خود است، حاضر نیست از آخرت، خدا، قیامت و مانند آن چیزی بشنود. مصداق شیاطین جن و انس، همین‌ها هستند. **وَكذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا... \* وَلَتَصْغَى إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ<sup>(۲)</sup>**. ... کار این شیاطین این است که به یکدیگر الهام می‌کنند، پیامک می‌دهند و حرف‌های زیبا و فریبنده به یکدیگر دیکته می‌کنند. ابزار کارشان، حرف قشنگ است. زخرف القول؛ کلام زیبا به یکدیگر یاد می‌دهند تا آنان که ایمان به آخرت ندارند، دل به این حرف‌ها بدهند. یعنی اگر از اول، مسئله دنیا و آخرت برای کسی حل نشود و قیامت را باور نکنند، در معرض این انحراف خواهد بود و باآنکه حاضر نیست به حرف حق گوش بدهد، به حرف‌های این شیاطین، دل می‌دهد!

۱. انجم (۵۳)، ۲۹، ۳۰: پس روی گردان شو از هرکه از یاد ما روی گردان است و جز زندگی دنیا را نمی‌خواهد. این [دل‌بستگی به دنیا] نهایت فهم و دانش آنان است.

۲. انعام (۶)، ۱۱۲، ۱۱۳: و این‌گونه برای هر پیامبری، دشمنی از شیطان‌های انس و جن قرار دادیم که برخی به برخی دیگر مخفیانه سخنان [پوچ] آراسته می‌فرستند تا فریب دهند، ... و تا دل‌های کسانی که ایمان به آخرت ندارند، به آن [سخنان پوچ] به‌ظاهر زیبا و فریبنده [مایل کند].

﴿ صفحه ۲۰۳ ﴾

### وظیفه حوزه در تربیت عالمان پاسخ‌گویی شبهات

پس اولین وظیفه ما، آگاهی دادن و هشدار دادن است. وظیفه دوم، این است که با روش‌های معقول اسلامی و با رعایت احکام شرعی، آنها را از پرداختن به کارهایی که موجب این فسادها و فتنه‌ها می‌شود، بازداریم. واجب‌ترین کارها در این مسیر، کار ایجابی است؛ اینکه درمقابل شبهه‌افکنی آنها، مجالس بحث آزاد داشته باشیم تا پاسخ شبهه‌ها را بدهد، و کسانی تربیت شوند که بتوانند جواب بدهند. یعنی مقدمه عمل به این واجب، آن است که افرادی را تربیت کنیم تا بتوانند به همه شبهات پاسخ دهند؛ سپس آنها را به مراکز فرهنگی بفرستیم تا به شبهات پاسخ دهند و حجت بر آنها تمام شود. این بخش، بیشتر وظیفه حوزه است. صرفاً پرداختن به مسئله غسل متنجس و ماء استنجاء و مانند آنها چنین مشکلاتی را برطرف نمی‌کند. حوزه باید آشنایی‌های دیگری با سلسله‌مسائلی داشته باشد، تا بتواند بفهمد چه شبهه‌هایی مطرح شده و چگونه باید پاسخ داد؛ پاسخی که برای آنها

قانع کننده و قابل فهم باشد، و از به کار بردن الفاظ و واژگان غریب و پیچیده و مطرح کردن مسائل فهم ناپذیر پرهیز شود. این وظیفه‌ای واجب است و فقط یک حرفه و شغل نیست. ما در برابر شیاطین انس و جن، باید دستگاه تبلیغی قوی و فعالی داشته باشیم تا اشخاص صالح بتوانند به شبهه‌ها پاسخ دهند. البته درکنار آن، باید قدرت انتظامی باشد تا اگر گاهی کار به برخوردهای فیزیکی و تعرض به جان و مال و ناموس مردم کشید، آنان را به جای خود بنشانند. اینها راه‌های کلی است؛ یکی آگاهی دادن، و دیگری هدایت کردن خواسته‌ها و غرایز به سوی راه‌های درست و معقول، و تربیت کردن صحیح و به تعبیر دیگر تعلیم و تربیت است، تا کاری کنیم که نخست بفهمند و در مرحله بعد، آن را بخواهند.

### نگاهی به مهم‌ترین فتنه در اسلام و ظاهر موجه عوامل آن

با توجه به نمونه‌های بارز فتنه در تاریخ اسلام، می‌توان موارد مبهم و مشکل را تشخیص داد. در تفسیر و تبیین مشکل‌های حاد، باید از وقایع صدر اسلام درس گرفت. بزرگ‌ترین فتنه‌ای که در عالم اسلام رخ داد، همان است که به شهادت حضرت زهرا(علیها السلام) منتهی شد، و در ادامه نیز موجب

صفحه ۲۰۴

داستان کربلا و شهادت سیدالشهدا(علیه السلام) (و فرزندانش شد. عاملان این فتنه، کفار و مشرکان نبودند و از بیرون مرزهای اسلام نیامده بودند. آنها نمازخوان و روزه‌دار بودند، بلکه فراتر از آن، عاملان اولیه این فتنه کسانی بودند که سال‌ها پای منبر پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نشسته بودند و در رکاب ایشان در جنگ‌های صدر اسلام شرکت داشتند. برخی از آنها، معلول جنگی بودند. بعضی از لشکریان کوفه که با امام حسین(علیه السلام) جنگیدند، کسانی بودند که چند سال پیش از آن، در رکاب امیرالمؤمنین(علیه السلام) (در صفین با معاویه جنگیده بودند. ولی پس از چندی، کارشان به جایی رسید که سیدالشهدا(علیه السلام) را کشتند.

مقصود از آنکه گفتیم عاملان اولیه فتنه، کسانی هستند که آگاهانه فساد می‌کنند، این نیست که آنها به طور حتم بی‌دین یا منکر همه چیزند. آدمی به گونه‌ای آفریده شده که ممکن است در ابتدا ایمان داشته باشد و کارهای خوب انجام دهد، تا آنجا که در راه خدا جهاد کند و اموالش را در راه خدا صرف کند، اما آرام آرام به گناه، دنیاپرستی و ریاست‌طلبی کشیده شود، تا جایی که

گویا به مبدأ و معاد اعتقادی ندارد. شاید اگر کسی از او پرسد، بگوید: من اعتقاد دارم و هنوز نماز می‌خوانم. مگر عمر سعد، صبح عاشورا نماز نخواند؟! اصحاب عمر سعد نیز با اقتدا به جناب عمر سعد، نماز صبح عاشورا را به جماعت خواندند، اما در تعقیب نمازشان، سیدالشهدا(علیه السلام) را کشتند!

## فراموشی معاد؛ عامل گناهکاری

پس اینکه می‌گوییم دسته اول فتنه‌گران، کسانی هستند که آگاهانه علیه اسلام کار می‌کنند، به این معناست که وقتی بخواهند این گناه را مرتکب شوند، از نتایج آن باکی ندارند. عمر سعد، برای پذیرفتن حضور در کربلا و جنگیدن با سیدالشهدا(علیه السلام)، از سر شب تا صبح فکر کرد، قدم زد، با خود کلنجار رفت و سرانجام آن را پذیرفت. پس کسانی که آگاهانه فساد می‌کنند، همه در یک حد، و همگی کافر و مشرک و معاند نیستند. از نظر قرآن، عامل ارتکاب گناه از سوی انسان، فراموش کردن روز حسابرسی در قیامت است: **إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا**

﴿ صفحه ۲۰۵ ﴾

**نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ**<sup>(۱)</sup>. بنابراین برای ارتکاب گناه و فتنه‌گری، لازم نیست آنها قیامت را انکار کنند، بلکه آن را از یاد می‌برند و عملشان با آنها که به قیامت معتقد نیستند، تفاوتی ندارد. **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ**<sup>(۲)</sup>. نتیجه گناه، این می‌شود که انسان دین و ایمان خود را از دست می‌دهد، به این صورت که نخست شک می‌کند و سپس با تقویت شک، اندک‌اندک به انکار می‌رسد. پس گروه نخست از عوامل فتنه، حد و مرز مشخصی ندارند که بگوییم باید به حتم، بیشترین کفر و عناد را داشته باشند؛ بلکه آنان مراتب گوناگونی دارند. فتنه‌ها نیز گوناگون‌اند. اولین عوامل فتنه، آگاهانه اقدام می‌کنند، و به این ترتیب **حَتَّمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ**<sup>(۳)</sup> خواهند شد.

## خودپرستی؛ عامل کوردلی

قرآن می‌فرماید: کسانی هستند که معبود خود را هوای نفسشان می‌گیرند. اله و معبود، کسی است که فرد در برابر او تسلیم است و به هرچه او بگوید عمل می‌کند. برخی افراد، معبود خود را هوای نفس قرار می‌دهند؛ یعنی پرستش‌گر دل خود هستند و

به هرچه دل بخواهد عمل می‌کنند: **أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَفَّلَهُ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ<sup>(۴)</sup>**. وقتی آدمی این‌گونه شد که بنا گذاشت به هرچه دلش می‌خواهد عمل کند، مثل اینکه خدا به او گفته است و شاید هم فراتر از آن، چنان تابع دلخواه خود شود که درمقابل آن چیز دیگری برای او مطرح نباشد. نتیجه چنین **حَالِي أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ**

۱. ص (۳۸)، ۲۶: آنان که از راه خدا گمراه می‌شوند، به سبب فراموشی روز حساب، عذاب سختی خواهند داشت.

۲. روم (۳۰)، ۱۰: آن‌گاه پایان کار کسانی که بدی‌ها را به‌جای آوردند، این شد که آیات الهی را تکذیب کردند.

۳. بقره (۲)، ۷.

۴. جاثیه (۴۵)، ۲۳: آیا دیدی آن که هوای خویش را خدای خود قرار داد و خدا او را در داشتن دانش گمراه کرد و بر گوش و دلش مهر نهاد و بر چشمش پرده‌ای انداخت؟ پس چه کسی [تواناست که] پس از [این مجازات] خداوند، او را هدایت کند.

## صفحه ۲۰۶

**عِلْمٌ** است؛ یعنی خدا چنین آدمی را با آنکه علم دارد و می‌فهمد چه چیزی خوب و چه چیزی بد است، گمراه می‌کند. **وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَفَّلَهُ**؛ بر قلب و گوش او مهر می‌زند. تعبیر «مهر کردن» در عربی شایع است، هرچند عین آن در فارسی شایع نیست. در زمان‌های گذشته، وقتی نامه‌ای می‌نوشتند، آن را به صورت طومار می‌پیچیدند و در آن را با ماده‌ای چسبانده، روی آن را مهر می‌کردند تا کسی غیر از مخاطب نامه، آن را باز نکند. مثل زمان ما که مطالب سری یا صندوق‌های رأی را مهروموم می‌کنند، تا ناخبر می‌آید آن را باز نکند. برخی دل‌ها و گوش‌ها هستند که خدا آنها را مهروموم می‌کند، یعنی هیچ مطلب حقی به آنها وارد نمی‌شود؛ نمی‌توان آنها را گشود و چیزی به آنها القا کرد و فهماند. **وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً**؛ جلوی چشم او نیز پرده‌ای می‌اندازد. وقتی من دستم را جلوی چشم بگیرم، پشت دستم را نمی‌بینم. حالا اگر پرده سیاه و غلیظی جلوی چشم باشد، به‌طریق اولی نمی‌توان دید. خدا می‌فرماید: چنین کسی را که خدا این‌گونه گمراه می‌کند، چه کسی می‌تواند هدایت کند: **فَمَنْ يَهْدِيهِ مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ<sup>(۱)</sup>**. اگر کسانی به این حد رسیدند، دیگر سروکله زدن با آنها لغو و بیهوده است. خدا خود می‌فرماید: مگر چنین کسی هدایت می‌شود؟ بر همین اساس گفته بودیم که دسته اول از عوامل فتنه، که با کمال آگاهی، فساد و فتنه‌انگیزی می‌کنند،

هدایت‌شدنی نیستند و تلاش کردن و وقت صرف کردن برای هدایت آنان، بی‌فایده و عبث است. امر به معروف و نهي از منکر، وظیفه‌ای است که کمترین مصلحت آن اتمام حجت است. سپس مسئله ارشاد دیگران است که در صورت امید داشتن به نتیجه و اثر، در جای خود محفوظ و تکلیف است. اما اینکه کسی وقت صرف کند تا بخواهد چنان فردی (با اوصاف پیش‌گفته) را هدایت کند، نتیجه‌ای ندارد؛ اگرچه اتمام حجت با او لازم است و معمولاً با یک بار گفتن، میسر می‌گردد. پس با این فرض که نیروی نامحدودی نداریم و در برابر فتنه‌ای قرار گرفته‌ایم که سه دسته عامل دارد، نیروهای ما برای یک دسته نیز کافی نیست. اگر از اول شروع کنیم، یعنی بخواهیم کسانی را که آگاهانه به فتنه اقدام کرده‌اند، هدایت کنیم و برای آن سرودست بشکنیم و روز و شب به آنها التماس کرده، انواع روش‌ها را به کار بندیم،

۱۰ روم (۳۰)، ۲۹: پس کسی که خدا او را گمراه کرد، چه کسی هدایت می‌کند؟

صفحه ۲۰۷

فایده‌ای ندارد؛ زیرا آنها کار خود را کرده و با فتنه‌گری، هزاران نفر را گمراه کرده یا کشته‌اند. چگونه بنشینیم و آنها را هدایت کنیم؟ پیش‌تر گفتیم که این کار، در مثل، مانند این است که بخواهیم رئیس‌جمهور امریکا، یا نخست‌وزیر انگلیس را هدایت کنیم.

#### بازتعریفی از دسته سوم عوامل فتنه

چنان‌که گذشت، دسته سوم عوامل فتنه، کسانی هستند که از یک طرف درس خوانده، ملا و چه‌بسا مجتهدند، و از طرف دیگر اهل عبادت، تقوا، نماز شب، نافله، مستحبات و زیارت عاشورا هستند، اما از روی ناآگاهی چیزهایی می‌گویند و کارهایی می‌کنند که آب به آسیاب دشمن می‌ریزند، و خیال می‌کنند با این مخالفت، عبادت مهمی هم انجام داده‌اند. بزرگ‌ترین تکلیف امثال ما طلبه‌ها این است که نیروی خود را صرف این گروه کنیم، والا آن کسانی که در منجلاب فساد فرو رفته و در گناه غرق شده‌اند، یا گروهی که فقط پول و لذت مادی می‌شناسند، با حرف و سخن ما از راه غلط برنخواهند گشت و هدایت نمی‌شوند. ممکن است از هزاران نفر، یکی برگردد، اما نمی‌توان گفت وظیفه ما هدایت این دو گروه است. در طول سی سال پس از انقلاب اسلامی، این‌گونه گروه‌ها را بسیار شناخته‌ایم. آیا باید سراغ افراد چاقوکش و باج‌گیر برویم تا آنها را هدایت کنیم؟ به فرض اینکه این کار

واجب باشد اما واجب‌تر از آن، هدایت کسانی است که مؤثرتر و قابل‌هدایت‌ترند؛ آنها که هم انگیزه اطاعت از خدا، و هم آگاهی‌های دینی دارند، اما بر اثر نادانی یا غفلت یا شبهاتی که شیاطین به آنها القا کرده‌اند، چیزهایی می‌گویند که به آثار آنها توجه ندارند و نمی‌دانند نتیجه‌اش به سود دشمن تمام می‌شود. باید با ادب و احترام فراوان، آنها را متوجه کرد و از هر راه ممکن، به آنها آگاهی داد تا آب به آسیاب دشمن نریزند. شاید مهم‌ترین و مؤثرترین عوامل فتنه‌ها در تاریخ اسلام، افراد دسته سوم باشند: افرادی سرشناس، متدین، اهل کار با قرآن و آگاه به تفسیر قرآن، یا کسانی که بسیار اهل عبادت و کانون احترام بودند. عموم مردم به این دو دسته افراد اهمیت می‌دهند و به آنها اعتماد می‌کنند: یکی به علما، و دیگر به اشخاص متقی و زاهد، به ویژه اگر کرامتی نیز درباره آنان نقل شده یا استجاب دعايي از آنها دیده شده باشد. همین باعث می‌شود که حرف‌های دیگر آنان را چشم بسته بپذیرند.

### راز لزوم پرداختن به دسته سوم از عوامل فتنه

بیشتر نیروی ما در برابر فتنه‌گران، باید صرف دسته سوم شود؛ یعنی صرف کسانی که به گمان خودشان در پی انجام دادن وظیفه هستند، ولی بر اثر ناآگاهی، به نفع دشمن کار می‌کنند. چه بسا کارها و سخنان آنان، فی‌حدنفسه کارها یا حرف‌های درستی باشند، اما در جایی و به صورتی انجام می‌گیرد که دشمن از آنها سوءاستفاده می‌کند. توضیح این مطلب، به مقدمه‌ای نیاز دارد که در اینجا بدان می‌پردازیم. بنابر آنچه از تاریخ برمی‌آید، چه تاریخی که انسان‌ها نوشته‌اند و چه تاریخی که از وحی (قرآن کریم) به دست می‌آید، از زمان آفرینش بشر تاکنون، جامعه‌ای نبوده که در آن فساد نباشد، کسانی سوءاستفاده نکنند، حقی را باطل نکنند و به کسی ظلم نکنند. فرشتگان، پیش از آفرینش آدم گفتند: **أَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ... إِيَّيْ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**<sup>(۱)</sup>. آنها می‌دانستند که قرار است این موجود، اهل فساد و خون‌ریزی باشد. خدای متعالی نیز به آنان فرمود که بشر چنین نمی‌کند، بلکه فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. یعنی معلوم بود که زندگی آدمی در زمین، توأم با فساد، خون‌ریزی و ظلم است. همه انبیا آمدند و آن‌هم زحمت کشیدند تا بشر را هدایت کنند و برخی از آنها نیز فی‌الجمله موفق شدند حکومتی تشکیل دهند. شاید از همه مهم‌تر، حکومت حضرت سلیمان (علیه السلام) باشد. اما چنان نبود که جامعه آرمانی که هیچ فساد و ظلمی در آن نیست، پدید آید. چنین چیزی در تاریخ نبوده است. ان شاء الله در زمان ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) (جامعه‌ای آرمانی تشکیل خواهد شد؛ هرچند بازهم چگونگی آن را نمی‌دانیم. شاید قدر متیقن این باشد که در آن جامعه، اگر کسی ظلمی کند، بدون مجازات نخواهد ماند. اما اینکه هیچ گناهی صورت نگیرد و ظلمی نشود، شاید ضمانتی نداشته



باشد. البته در آن زمان، عدالت گسترش می‌یابد و انسان‌های خوب و کسانی که مخلصانه کار می‌کنند، فراوان می‌شوند. بنابراین آنچه تاریخ نشان می‌دهد و قرآن بیان می‌کند، این

۱۰ بقره (۲)، ۳۰.

﴿ صفحه ۲۰۹ ﴾

آنها عذاب نازل شد و از بین رفتند. وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ<sup>(۱)</sup>. با توجه به این واقعیات چه توقعی می‌بود که با ظهور و حکومت پیامبر صلی الله علیه وآله (یا حضرت امیر) علیه السلام (که مظاهر عدالت در میان همه انسان‌ها در طول تاریخ هستند، هیچ ظلم و تخلفی در کار نباشد؟ داستان زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام (را بخوانید. کسانی که امیرالمؤمنین علیه السلام (به آنها حکم و مقام داد، استاندار، فرماندار و قاضی شدند. حضرت آنها را خوب می‌شناخت و به حتم بهترین‌ها را انتخاب می‌کرد. اما آیا آنان تخلف نکردند؟ نامه‌هایی که امیرالمؤمنین علیه السلام (برای کارگزاران خود فرستاد و برخی را عزل یا توبیخ کرد، برای چه بود؟ حتی یکی از نزدیکان و بستگان ایشان که مقامی داشت، پول‌های بیت‌المال را به نفع خود مصادره کرد. حضرت فرمود: باید اموال را به جای خود بازگردانی<sup>(۲)</sup>. ولی او نشنید و فرار را برقرار ترجیح داد! بنابراین، نمی‌توان توقع داشت که چون علی این مقام را دارد و رئیس این حکومت است، کسی خطا و گناهی نکند. آیا ما توقع داریم امامی که خود را خاک پای امام معصوم می‌داند و به آن افتخار می‌کند و ما نیز افتخار می‌کنیم که امامی داشتیم که به خاک پای امام معصوم بودن افتخار می‌کرد، وقتی پس از هزاران سال حکومتی تشکیل داده، هیچ تخلفی در آن واقع نشود؟ آیا عدالت او از عدالت حضرت علی علیه السلام (پیغمبر صلی الله علیه وآله (و ائمه معصوم) علیه السلام (بیشتر است؟!)

ممکن است در ذهن برخی افراد باشد و گاهی هم شیاطین القا کنند که این حکومت، مشروع یا اسلامی نیست؛ زیرا فلان تخلف در فلان جا صورت گرفته است. مگر هنگامی که کسی در رأس حکومت قرار می‌گیرد، دیگر هیچ تخلفی در هیچ جا واقع نمی‌شود؟ چنین توقعی بسیار بیجاست و نشان می‌دهد ما انسان را نشناخته‌ایم، یا خودمان را فریب می‌دهیم. جامعه انسانی همین است و حداکثر کاری که از رئیس حکومت صالح برمی‌آید، این است که در صورت کمک مردم و در اختیار داشتن نیروی کافی، اگر کسی ظلمی کرد، او را براساس دستور اسلام مجازات کند. نه می‌توان ضمانت کرد که جایی تخلف نشود، و نه اینکه هر

۱. شعراء (۲۶)، ۸: و بیشتر آنان ایمان نداشتند (این جمله در هفت آیه دیگر از این سوره نیز تکرار شده است).

۲. ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۴۱.

## ﴿ صفحه ۲۱۰ ﴾

تخلفی مورد مجازات قرار گیرد، چگونه می‌توان جمعیت هفتاد میلیونی را کنترل کرد تا کسی تخلف نکند؟! آن‌هم با وجود این همه دشمنانی که می‌خواهند به کمک عوامل داخلی فسادانگیزی کنند، تا حکومتی را که پس از هزار و چندصد سال به نام اسلام برقرار شده، سرنگون کنند.

### اهمیت بصیرت در پیشگیری از فتنه و نجات فتنه‌زدگان

بی‌تردید، عالمی که در فقه آل محمد (صلی الله علیه وآله) عمری گذرانده، دانش فراوانی دارد اسلام را بهتر از دیگران می‌شناسد، اما صلاحیت او برای رهبری جامعه مشروط به این است که هم از تقوای لازم برخوردار باشد و هم بتواند مصالح جامعه را تشخیص دهد. حال اگر فقیهان با تقوایی داشتیم که با مسائل سیاسی و اجتماعی آشنا بودند، و در برابر ایشان علمایی هستند که هم دین‌شناس، هم باتقوا، و هم با بصیرت هستند. اگر این دو گروه از عالمان، با یکدیگر اختلاف نظر داشتند، سخن کسانی برای ما حجت است که هر سه ویژگی یادشده را داشته باشند: علم (خوب اسلام را فهمیده‌اند)؛ تقوا (انگیزه عمل دارند)؛ و بصیرت (اوضاع زمان را درک کرده، مصالح را درست تشخیص می‌دهند). خدا بر ما منت گذاشت و کسی را در دنیا علم کرد که همه عالم، حتی در دورترین نقاط، او را شناختند و در طول مدت فعالیت در مسائل سیاسی، چه هنگامی که نهضت را شروع کرد، و چه آن زمان که خود مسئولیت اداره کشور را در عالی‌ترین سطح بر عهده داشت، ثابت کرد که مسائل سیاسی را از همه بهتر می‌فهمد. حتی سیاست‌مداران، به برتری او اذعان داشتند و آنجا که با ایشان مخالفت کردند، پس از چندی درستی سخن او و اشتباه دیگران آشکار شد.

پس وظیفه نخست این است که باید در پی چنین کسانی برویم. البته به کسانی که عالم و متقی هستند، به سبب علم و تقوایشان احترام بگذاریم، حتی دستشان را بیوسیم، اما نه به این معنا که وظایف اجتماعی خود را نیز از آنها یاد بگیریم. بنابراین، شرط سوم برای درک مسائل اجتماعی و جلوگیری از وقوع فتنه یا نجات دادن فتنه‌زدگان، بصیرت است.

## تأکید قرآن و حدیث بر لزوم بصیرت دینی

تأکید فراوان مقام معظم رهبری . ایده الله تعالی . بر مسئله بصیرت، به جهت اهمیت این شرط است. شرط بصیرت، چیزی نیست که ایشان از خود بگویند، بلکه کانون تأکید قرآن است و در فرمایش‌های امیرالمؤمنین(علیه السلام) (نیز بر آن تأکید شده است: **قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي**)<sup>(۱)</sup>. بصیرت» واژه و اصطلاحی قرآنی است، و قرآن آن را ترویج کرده و بخشی از فرهنگ عمومی مسلمانان شده است<sup>(۲)</sup>. امیرالمؤمنین(علیه السلام) (فریاد می‌زند<sup>(۳)</sup>): من بصیرت در دینم دارم و می‌فهمم چه باید کرد. نه خود امر را بر خویش‌تن مشتبه کردم (خودم را گول نزدم)؛ و نه کسی مرا گول زد و امر را بر من مشتبه کرد. من جریان‌ات را به خوبی می‌فهمم و وظیفه‌ام را در برابر آنها می‌شناسم. به همین سبب او را متهم کردند، گاهی هم به صراحت می‌گفتند: شما در اداره جامعه ناتوان هستید، ولی معاویه خوب مدیریت می‌کند و سیاست خوبی دارد. ایشان فریاد می‌زد که من خوب می‌فهمم و وظیفه‌ام را بهتر از شما می‌دانم و شکی ندارم که راهی جز این نیست. در نهج البلاغه تعبیراتی آمده که به واقع کوبنده‌اند. در آغاز فتنه جمل، که تازه برخی اصحاب سر به شورش برداشته، مخالفت با حکومت علی(علیه السلام) را آغاز کرده مدعی بودند که ایشان لیاقت ندارد و بلد نیست جامعه را اداره کند، حضرت فرمود: شب‌ها خوابم نبرد و نشستم در آغاز و انجام این کار فکر کردم و آن را بررسی کردم و به این نتیجه رسیدم که امر من دایر است بین دو چیز و باید یکی از این دو را برگزینم: یا باید با اینها بجنگم، یا دست از دین محمد(صلی الله علیه وآله) بردارم<sup>(۴)</sup>. شاید اگر بنده و امثال بنده، از عافیت طلبان در زمان علی بودیم، مثل برخی دیگر پیشنهاد می‌کردیم: آقا، مقداری با معاویه کنار بیا و این قدر سخت‌گیری نکن. طلحه، در میان مسلمان‌ها به «**طلحة الخیر**» معروف است. زبیر، سیف‌الاسلام است و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) (این همه برای شمشیر او دعا کرد. آن دیگری، همسر پیغمبر است. اینها شخصیت‌های برجسته‌ای هستند. مقداری هوای اینها

۱. یوسف (۱۲)، ۱۰۸: بگو این راه من و پیروانم است، که با بصیرت به سوی خدا فرامی‌خوانم.

۲. اگرچه هنوز در جامعه دینی ما، فرهنگ نشده است.

۳. نهج البلاغه، خ ۲۰۵.

۴. نهج البلاغه، خطبه‌های ۴۳ و ۵۴.

را داشته باش. حضرت فرمود: اگر من با اینها جنگ نکنم، باید از دین اسلام استعفا دهم! این گونه فهمیدن، کار هرکس نیست، بلکه به داشتن بصیرتی در مسائل اجتماعی نیاز دارد که حاق حق را درست بشناسد و بفهمد که این کار چه لوازمی دارد؛ اگر سکوت کند یا اگر کوتاه بیاید، چه پیش خواهد آمد. اگر در جریان فتنه سال ۱۳۸۸، مردم سکوت و مسامحه کرده بودند، عاقبت این انقلاب به کجا می‌انجامید و چه می‌شد؟ اگر کسی بگوید که این تصمیم قاطع رهبری، نمونه‌ای از آن تصمیم قاطع علی(علیه السلام) برای جنگ با اصحاب جمل و سایر ناکثین و قاسطین و مارقین است، حرف بیحیایی زده است. این بصیرت و فراستی الهی است. **اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ<sup>(۱)</sup>**.

### عظمت نعمت رهبری

اگر کسی، از استعدادهاي كافي و خداداد بهره‌مند بود و در عمل نیز با خدا پیمان بست که به آنچه می‌داند و مایه رضایت اوست عمل می‌کند و بر سر این پیمانش بماند، خداوند هرگز او را وانمی‌هد و به یقین به او کمک خواهد کرد. همه باید درباره عظمت نعمت رهبری، که خدا به ما داده فکر کنیم. اگر ایشان را با رهبران بقیه کشورها مقایسه کنید، چه نسبی می‌توانید برقرار کنید؟ آیا آنها چندصدم ایشان لیاقت دارند؟ اگر به تعصب متهم نمی‌شدم، صریح‌تر سخن می‌گفتم، اما به‌اجمال می‌گویم که کسی از رهبران دنیا با ایشان قابل مقایسه نیست. اگر خدای ناکرده این نعمت را نمی‌داشتیم، می‌فهمیدم که به چه چیز احتیاج داریم. برای اینکه قدر نعمت‌های خدا را بدانیم، باید خود را با کسانی مقایسه کنیم که آنها را ندارند. انسان وقتی به نعمت‌ها توجه می‌کند که بداند خدا چه نعمت‌هایی به او داده است. اگر انسان، فردی نابینا را ببیند، شاید بگوید: الحمد لله چشم من می‌بیند. والا یادمان نیست که چشم نیز نعمت است. اگر کشورمان را با افغانستان مقایسه کنیم، به عظمت نعمتی که داریم پی خواهیم برد. مردم افغانستان، سال‌ها با کفار مبارزه کردند. ارتش شوروی مارکسیستی و رژیم مارکسیستی

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۸.

دست‌نشانده آنها بر افغانستان حاکم بود. سی سال از این جریان گذشته و عاقبت دشمن به خانه آنان آمده و اختیار همه چیز را به دست گرفته است. اما خدا رهبری به ما عنایت کرد و آن‌چنان پیروزی‌ای نصیب ما کرد و آن‌چنان عزتی در عالم به ما بخشید که دیگران به آن غبطه می‌خورند. فرق ما با افغانستان چیست؟ بسیاری از گروه‌های افغان، خیلی بیشتر و عمیق‌تر از ما مبارزه کردند و دشواری‌های فراوان‌تری تحمل کردند. ما بسیاری از آن مشکلات را نمی‌دانیم و اطلاع نداریم آنها چه زحمات کشیده و چه خون‌دل‌ها خورده‌اند. چرا آنها پس از آن‌همه گرفتاری‌ها، کشتارها، ویرانی‌ها و عقب‌افتادگی‌ها، اکنون نیز در خانه خود زیر یوغ دشمن هستند؟ چون رهبری مثل امام نداشتند. این نعمت را با چه می‌توان مقایسه کرد؟ آن‌وقت اشخاصی ناآگاه بنشینند و بگویند: امام خمینی چه کرد؟ فقط عده‌ای از مردم را به کشتن داد! چرا انسان باید اینقدر ناسپاس باشد؟! اگر مأموری در گوشه‌ای از کشور، کار غلطی کرده است یا فلان گناه هنوز در برخی جاها رواج دارد، معنایش این است که امام خمینی هیچ کاری نکرده و انقلاب، بی‌فایده بوده است؟ پس از امام نیز خدا جان‌نشین شایسته‌ای به ما مرحمت کرد که نسخه بدل امام بود. اگر کسی بگوید که ایشان برای ما چه کرده است، جزو همان دسته سوم ناآگاه است. این گروه خیال می‌کنند که اگر چند نفر امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز بود. حضرت علی (علیه السلام) (کسی را در پی کارگزار خود می‌فرستاد که بیا اموال بیت‌المال را پس بده، و او به جای بازگشت، فرار می‌کرد و به معاویه می‌پیوست، یا به جای دیگری می‌گریخت. آیا این تخلفات دلیل بی‌لیاقتی امیرمؤمنان بود؟! باید حساب کرد که اگر رهبری نبود، چه می‌شد، و اگر خدای نکرده مویی از سر ایشان کم شود، چه مشکلاتی پدید خواهد آمد.

### وظایف حوزویان در برابر فتنه‌گران

یکی از وظایف ویژه ما طلبه‌ها درباره فتنه‌گران، که باید حساسیت بیشتری به آن داشته باشیم، تلاش برای نجات گروه سوم از عوامل فتنه است. این تلاش، با رعایت ادب و احترام لازم، به

﴿ صفحه ۲۱۴ ﴾

مخاطب است. باید عاقلانه، به گونه‌ای رفتار کرد که آنها را تا سرحد ممکن، به خطا بودن سخن یا رفتارشان توجه داد. اگرچه در این عالم، به‌ویژه در مسائل انسانی و اجتماعی که اراده و اختیار افراد، نقشی در تحقق آنها دارد، هیچ فرمولی نداریم که صد درصد نتیجه دهد. هیچ پیغمبری نیامد که بتواند تمام قوم خود را هدایت کند. هیچ امامی نبود که بتواند جامعه خود را صد درصد اصلاح کند. آنان تلاش کردند: **إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ**؛<sup>(۱)</sup> ولی سرانجام، سرکارشان با انسان بود و انسان موجودی مختار است. تدبیر انسان، تدبیری مکانیکی نیست که موادی را وارد کارخانه‌ای کند، از آن طرف

کالایی خارج شود. در این باره هرچه تلاش شود، سرانجام، فکر و اراده خود مخاطب مؤثر است و میزان معرفت و ایمان او نقش تعیین کننده دارد.

مبارزه با فتنه، کار ساده‌ای نیست؛ زیرا نقشه‌های شیاطین، پیچیده است. به‌ویژه در این عصر و زمانه و پس از تجارب چند هزار ساله جناب ابلیس و دارودسته (جني و انسي) او، که از زمان حضرت آدم تا به حال روزه‌روز بر آنها افزوده شده است، به اندازه‌ای طرح‌ها پیچیده شده که افراد بسیار زیرک را نیز به دام می‌اندازند.

در برابر فتنه‌ها چه باید کرد و چه تکلیفی داریم؟ آیا باید تسلیم فتنه‌ها باشیم؟ پاسخ این پرسش، از آنچه گذشت به اجمال روشن شد. تا اندازه‌ای که قدرت اطاعت از خدا داریم و می‌توانیم با شیطان مخالفت کنیم، مسئولیت داریم و نباید با امر خدا مخالفت کنیم. به هر اندازه که قدرت داریم، مسئولیت خواهیم داشت. پس اینکه گفته‌اند: در آخرالزمان فتنه‌هایی واقع می‌شود و ما در برابر آنها تکلیفی نداریم، سخنی نادرست است. فتنه واقع خواهد شد، اما به دست شما و با اختیار خود شما خواهد بود. اگر گفته شده در آخرالزمان، برخی انسان‌ها بسیار بی‌حیا می‌شوند، به این معنا نیست که کسانی باید بی‌حیایی کنند و بگویند: آخرالزمان است و باید بی‌حیا شد(!) این پیشگویی امری تکوینی است و تکلیف را از آنها بر نمی‌دارد. او خبر داده است که افرادی با اختیار خود، عصیان می‌کنند و ارزش‌های اسلامی را زیر پا می‌گذارند. اکنون همه شما با اینکه جوان هستید، می‌توانید وضع حیا در جامعه ده سال پیش را با اکنون بسنجید. ببینید سطح حیای مردها

---

۱۰ هود (۱۱)، ۸۸: تا جایی که بتوانم، فقط اصلاح [امر شما] را می‌خواهم و موفقیت من فقط از جانب خداست.

﴿ صفحه ۲۱۵ ﴾

و خانم‌ها، هریک در حوزه کاری خود، چقدر فرق کرده است. نسل جدیدی که در خانواده متدینان به وجود می‌آیند، انگار که مسئله حیا را ارزشی اسلامی نمی‌دانند و رعایت نمی‌کنند. اطاعت والدین و احترام به آنها، به فراموشی سپرده شده است. در روایات آمده از ادب اسلامی این است که فرزند در حضور پدر، پیش از او ننشیند<sup>(۱)</sup>. اکنون دیده می‌شود که فرزند در مقام تأدیب پدر برمی‌آید و سیلی هم به او می‌زند! این گونه فرهنگ تغییر کرده است. آیا در این اوضاع، دیگر تکلیفی در کار نیست؟ البته پیش‌بینی کردند که در آخرالزمان چنین می‌شود، اما نگفتند که به جبر چنین می‌شود. افراد با اختیار خود چنین می‌کنند و

در برابر آن مسئول خواهند بود. صرف اینکه پدیده‌ای از تقدیرات است، به معنای سلب تکلیف نیست. تکالیف به‌جای خود محفوظ‌اند و به‌اندازه‌ای که افراد اختیار دارند، باید مسئولیت آنها را بپذیرند.

البته در چنین فضایی، عمل کردن به وظایف، بسیار دشوار می‌شود و به همین سبب فرموده‌اند: نگه داشتن دین در آخرالزمان، از نگه داشتن آهن سرخ‌شده در کف دست، مشکل‌تر است<sup>(۱)</sup>. اما متقابلاً، ثواب کسانی که همت کنند و این آتش را در کف دست نگه دارند، صدها برابر است. به همان اندازه که تکلیف دشوارتر می‌شود، بر ارزش آن افزوده شده، پاداش آن نیز بیشتر می‌شود. هنگامی که امتحان دشوار می‌شود، قبولی در آن، بسیار امتیاز دارد و در مقابل، اگر کسی مردود شود، بسیار سقوط می‌کند. معنای اینکه در آخرالزمان، فتنه‌ها و امتحان‌ها فراوان می‌شوند، در واقع این است که ظرفیت انسان‌ها وسعت می‌یابد و آنها قابلیت می‌یابند در امتحان‌های دشوار قرار گیرند. تفاوت امتحان‌های آخرالزمان با دوران‌های پیشین، مانند تفاوت امتحان کلاس اول ابتدایی با امتحان پایان دوره متوسطه است. امتحان دومی، بسیار دشوارتر است، ولی نشانه این است که فرد چنان رشد کرده است که می‌تواند این امتحان را از سر بگذراند. در آخرالزمان امتحان‌ها دشوار می‌شوند، اما روی دیگر سکه این است که انسان‌ها در آخرالزمان رشد کرده و ظرفیت بسیاری یافته‌اند. آنان در دوره‌های پیش، چنین لیاقت و

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲. محمد بن حسن طوسی، الامالی، ص ۴۸۴.

آمادگی‌ای برای امتحان‌های دشوار نداشتند. به همین سبب می‌بینید طفلی سیزده‌ساله، ره صدساله را طی می‌کند. در دوران انقلاب اسلامی موارد فراوانی از این دست رخ داد که یکی از آنها معروف و نمونه شد؛<sup>(۱)</sup> ولی صدها مورد گمنام در گوشه و کنار وجود داشته و دارند که کسی از آنها خبر ندارد. اما خداوند، اسرار و احوال بندگان خود را برای دیگران افشا نمی‌کند. آنها با خدا روابط ویژه دارند و خدا دوستان خود را در پرده نگه می‌دارد و به سرعت آنها را لو نمی‌دهد. اکنون در میان مردم بندگان هستند که در اعصار دیگر، نظیر آنها کم پیدا می‌شود، ولی اکنون فراوان‌اند و بسیار سریع ترقی می‌کنند. البته امتحان‌های دشوار نیز هستند و آنها باید مشکلات را تحمل کنند و خون دل بخورند.

پس پیشگویی درباره این فتنه‌ها و این باور که آنها از تقدیرات خدایند و در آخرالزمان فتنه‌های دشوار پدید می‌آیند، به این معنا نیست که ما مجبور به تسلیم در برابر آنها باشیم؛ بلکه ما تکلیف داریم در حد توانمان، با فساد و ظلم، چه در داخل و چه در سطح بین‌المللی و جهانی، مقابله و مبارزه کنیم، و به‌اندازه توان خود کار کنیم، چه کار فردی و چه کار جمعی و گروهی. آن‌چنان‌که در نزدیکی‌های پیروزی انقلاب اسلامی، حرکتی ملی در کل کشور پدید آمد و به برکت راهنمایی‌های امام راحل. رضوان الله علیه مردم تکلیف خود را فهمیدند و این امتحان را به‌خوبی انجام دادند. شما در طول تاریخ به‌ندرت می‌بینید که امتحانی دسته‌جمعی، به این خوبی برگزار شده باشد. نظیر آن امتحان، در همین سال اخیر نیز واقع شد و مردم، خوب امتحان دادند<sup>(۱)</sup> راه مورد رضایت خدا و امام زمان و نایب برحقش را فداکارانه با جان و دل پیمودند و درمقابل همه دشواری‌ها و مشکلات نیز می‌ایستادند. در دوران‌های پیشین، همواره چنین نبوده است. اینکه جامعه برای امتحانات بزرگ و ترقیات بسیار آمادگی دارد، نشانه رشد

---

۱. شهید محمدحسین فهمیده که در روزهای آغازین جنگ تحمیلی، در دفاع از مرزهای کشور اسلامی ایران، در منطقه شلمچه در استان خوزستان، خود را به زیر تانک دشمن انداخته، ضمن به‌هلاکت رساندن تعدادی از دشمنان، خود نیز به فیض شهادت نایل آمد.

۲. اوج این امتحان، در روز نهم دی‌ماه سال ۱۳۸۸ بود که مردم در سراسر کشور، به آرمان‌های امام، انقلاب و رهبری معظم اعلام وفاداری کرده، دشمنان داخلی و خارجی نظام اسلامی را به‌کلی مأیوس نمودند.

﴿ صفحه ۲۱۷ ﴾

آن است؛ هرچند دشواری آنها به‌اندازه جان‌کندن است. گاهی شخصی در یک روز، ثواب صد شهید دارد و گویا صد بار به میدان جنگ و جهاد می‌رود و کشته می‌شود. یعنی تا این اندازه، تکالیف دشوار برای انسان پدید می‌آیند و آدمی باید مقاومت کند. گاهی انسان باید برخی چیزها را بگوید و برعکس، بعضی وقت‌ها باید سکوت کند. سکوت نیز گاهی بسیار دشوار است، ولی وقتی وظیفه است، حکم جهاد دارد. رزمنده در میدان جنگ و جهاد، یک بار شهید می‌شود و ثوابی می‌برد. ولی انسان می‌تواند بر اثر اطاعت و انجام تکالیف دشوار، هر روز صد بار ثواب شهید را ببرد. گاهی انسان باید خون دل بخورد و از خود مایه بگذارد و صبر کرده، مشکلات را تحمل کند و از منافی صرف نظر کند. گاهی یک سخن حق در برابر پیشوای ظالم، از صد جهاد بیشتر ثواب دارد: **أَيُّ الْجِهَادِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: كَلِمَةٌ حَقٌّ عِنْدَ إِمَامٍ ظَالِمٍ**<sup>(۱)</sup>. اینکه شخص در یک روز می‌تواند صد بار شهید



شود، نشانه این است که ظرفیت او افزایش یافته است. مردم در عمرشان یک بار آرزو می‌کنند شهید شوند، و این فرد در یک روز، صد بار ثواب شهادت دارد! این نشانه این است که ظرفیت او افزایش یافته است. نباید از خدا گله‌مند باشیم و بگوییم که چرا ما را در این زمان قرار داده که این امتحان‌های دشوار داشته باشیم؟ زیرا جا دارد نخست خدا بفرماید که من در کارم با شما مشورت نمی‌کنم و احتیاج به مشاور ندارم و هرچه صلاح بدانم عمل می‌کنم؛ و دوم اینکه شما باید بفهمید که خود این امتحان‌ها و اینکه به شما اجازه ورود به میدان این امتحان‌های بزرگ را می‌دهم، رحمتی از ناحیه من است. ورود به برخی امتحانات، خود امتیاز بزرگی است؛ زیرا به هرکس اجازه نمی‌دهند به میدان هر امتحانی وارد شود، و شروطی دارد و فرد باید مدارکی ارائه کند دال بر اینکه من این اندازه درس خوانده‌ام. همین که خدا اجازه می‌دهد وارد میدان این امتحان شوید، امتیاز است و معنایش این است که او شما را پذیرفته و لیاقت این امتحان را دارید. پس به‌جای گله‌مندی از تکلیف دشوار، باید شکر خدا را به‌جا آوریم.

۱۰. اورام‌بن‌ای فراس، مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۰۰: کدام جهاد برتر است؟ فرمود: سخن حقی در برابر پیشوایی ستمگر (در عوالمی الثالی، ج ۱، ص ۴۳۲ افضل الجهاد کلمه حق عند امام جائر آمده است).

## ﴿ صفحه ۲۱۸ ﴾

بنابراین وجود این امتحانات و پیش‌بینی‌ها. حتی در صورتی که قطعی باشند به‌هیچ‌وجه به این معنا نیست که تکلیف از ما ساقط می‌شود و وظیفه ما تسلیم محض است و هرچه پیش آمد، خوش آمد؛ بلکه باید همواره به فکر انجام وظیفه خود باشیم.

### عمومیت فتنه و امتحان

پیش‌تر گفتیم که امتحانات را می‌توان دو بخش کرد: یکی امتحاناتی که موجب گرفتاری‌ها، ناراحتی‌ها، زحمت‌ها، بیماری‌ها و مانند آنها می‌شوند، و در واقع آثار سوء آنها به امور مادی و دنیوی مربوط‌اند؛ و نوع دیگر فتنه‌ها در دین است؛ آشفته‌گی‌هایی که موجب حیرانی و سردرگمی افراد و باعث خطا کردن و ناخواسته به راه باطل رفتن است. هرکدام از این امتحانات، گاهی فردی و گاهی اجتماعی است.

برای اینکه بدانیم هیچ کس از «فتنه» با همین تعبیر قرآنی آن، استثنا نیست، توجه به مواردی که در قرآن آمده، ضروری است. قرآن درباره شخص پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در دو آیه نشان داده که ایشان در معرض فتنه قرار گرفته است و به ایشان هشدار می‌دهد که مبادا در این فتنه کم‌بیاوری و مردود شوی. در یک ماجرا، فردی از قبیله‌ای که به اسلام خدمت کرده و به پیشرفت اسلام کمک‌هایی کرده بودند، دزدی کرد و رسوا شد و ثابت شد که او دزدی کرده و باید دست او را ببرند. برای بزرگان قبیله، این حکم بسیار سنگین بود. بدنامی بزرگی برای قبیله بود که یکی از آنان دزدی کرده باشد و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) دست او را قطع کند. افراد قبیله به تکاپو افتاده، به زحمت از هر دری وارد شدند که به گونه‌ای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را از اجرای حد منصرف کنند. آیه‌ای نازل شد که مضمون آن این است: به حکم خدا حکم کن و هواهای نفس باعث نشود تو از اجرای حکم خدا منصرف شوی. کسانی درصدد برآمدند که تو را دچار فتنه کنند و در دام بیندازند تا برخی تکالیف را درست انجام ندهی؛ مبادا از آنها فریب خوری. باید حکم خدا را انجام دهی و از هواها و خواسته‌های آنان پیروی نکنی<sup>(۱)</sup>.

۱. مائده (۵)، ۴۹.

﴿ صفحه ۲۱۹ ﴾

آیه دیگر. برحسب احادیث بیانگر اسباب نزول و روایات تاریخی<sup>(۱)</sup>. درباره قبیله‌ای است که به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گفتند: ما حاضریم مسلمان شویم، با شما همراهی کنیم، پیمان ببندیم که با شما در جنگ‌ها شرکت کنیم و نیروهای خود را در اختیارتان بگذاریم، به سه شرط: اول اینکه شما در نمازتان خم می‌شوید و سپس به خاک می‌افتید و سجده می‌کنید. این کار برای ما بسیار دشوار است. این کار را از ما بردارید. روی خاک افتادن، در شأن ما نیست (آنها از اشراف بودند و تکبر و تفرعن داشتند)؛ دوم آنکه بت‌ها را به دست خود نشکنیم؛ و سوم آنکه، یک سال دیگر از بت‌لالت استفاده کنیم. قرآن می‌فرماید: **وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ عَنِ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَیْكَ لَتَفْتَرِي عَلَیْنَا غَیْرَهُ<sup>(۲)</sup>**. نزدیک بود که تو هم تحت تأثیر قرار گیری. شما حساب کنید در آن اوضاع دشواری که مسلمانان آن زمان داشتند، یعنی نه امکانات مادی داشتند و نه نیروی انسانی، دشمنان فراوان هم از اطراف، آنان را احاطه کرده بودند، در این اوضاع عده‌ای می‌گویند ما حاضریم همه‌چیز را با شرط خاصی در اختیار شما بگذاریم. به‌طور طبیعی، هر سیاست‌مداری این پیشنهاد را می‌پذیرد و می‌گوید که اکنون ما از کمک اینها استفاده می‌کنیم، بعد باهم به توافق می‌رسیم و راه‌حلی می‌یابیم. گویا به ذهن پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خطور کرد که آیا می‌شود ما این شرط را از اینها بپذیریم و در ابتدا نماز را از آنها نخواهیم؟ بیایند به کمک ما بچنگند تا بر دشمنان پیروز شویم و بعد ببینیم خدا چه دستوری می‌دهد.

در ادامه، آیه می‌فرماید که اگر چنین کاری کرده بودی، دو برابر آنچه دیگران در چنین موردی مجازات می‌شدند، تو را مجازات می‌کردیم، و دیگر هیچ‌کس در برابر خدا تو را یاری نمی‌کرد. تو جز اطاعت امر ما و رساندن پیام ما، حق نداری کاری کنی. از روایات می‌توان فهمید که فقط به

۱۰. إنها نزلت في وفد ثقيف قالوا نبايعك على أن تعطينا ثلاث خصال لا ننحني بفنون الصلاة ولا نكسر أصنامنا بأيدينا وتمتعنا باللات سنة فقال لا خير في دين ليس فيها ركوع ولا سجود فأما كسر أصنامكم بأيديكم فذاك لكم وأما الطاعة لللات فإني غير ممتعكم بها وقام رسول الله صلى الله عليه وآله (وتوضأ فقال عمر بن الخطاب ما بالكم آذيتم رسول الله أنه لا يدع الأصنام في أرض العرب فما زالوا به حتى أنزل هذه الآيات عن ابن عباس (ر.ك: فضل بن حسن طبرسي، مجمع البيان، ج ٦، ص ٦٦٥).

۱۲. اسراء (۱۷)، ۷۳: و راستی که نزدیک بود تو را از آنچه به تو وحی کردیم بفریند [و غافل کنند] تا بر ما غیر از آن را [که به تو وحی کردیم] بیایی.

صفحه ۲۲۰

ذهن پیغمبر(صلی الله علیه وآله) (خطور کرد و اظهار نظری نیز نکرد. **وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ**؛ «نزدیک بود...». پس شیطان فتنه‌گر، حتی از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) (هم دست نمی‌کشید، و اسبابی فراهم می‌کند که در جایی لغزش صورت گیرد. ولی خدای متعال، بندگان مخلص خود را حمایت می‌کند و نمی‌گذارد بلغزند. معنای عصمت همین است. این همان ارشاد است، نه اینکه خدا اختیار را از آنان سلب کند، بلکه هشدار می‌دهد که متوجه باش. این همان کمک و توفیق الهی است. بنابراین گاهی ممکن است شیطان، این‌گونه فتنه‌ها را حتی برای انبیا و اولیای خدا زمینه‌سازی کند.

آنچه برای ما مهم است و باید بیشتر درباره آن حساب کنیم، فتنه‌های اجتماعی است و هدف فتنه‌گران، گمراه و منحرف کردن جامعه است، یعنی شیطان آن‌قدر نیروهایش را متمرکز می‌کند، نقشه می‌کشد، طراحی می‌کند و چه بسا سال‌ها کار می‌کند، تا امتی را گمراه و مسیر هدایت جامعه‌ای را عوض کند. اینجاست که خطرهای بسیار بزرگ‌اند و باید ببینیم که قرآن چگونه ما را راهنمایی می‌کند و در مقابله با این فتنه‌ها چه وظیفه‌ای داریم.

نجات فتنه‌زدگان

در هر فتنه، سه عنصر تصور می‌شود: اول، فتنه‌جو یا فتنه‌انگیز و فتنه‌گر. این عنصر، خود قابل تقسیم به انواع متعدد است، ولی ما همه را یک‌جا و بدون تفکیک در نظر می‌گیریم؛ دوم، کسانی که فریب فتنه‌گران را می‌خورند و دچار تبعات فتنه شده، منافع و مصالحی را از دست می‌دهند. سوم، کسانی که نه فتنه‌گرد و نه فتنه‌زده. و می‌توان آنها را «فتنه‌گریز» نامید. فتنه‌گریز، از نظر شخصی باید دو چیز را رعایت کند: یکی حفظ دین خود، و دیگر سواری ندادن به دیگران. اما او درباره فریب‌خوردگان و گرفتاران در دام فتنه نیز وظایفی دارد. وقتی آتشی شعله‌ور شده و نزدیک است دامن‌گیر کسی شود، چه باید کرد؟ باید دست او را گرفت و از آتش دور کرد و اگر کسی در آتش می‌سوزد، باید آتش را خاموش، و حادثه‌دیده را درمان کرد. بنابراین فتنه‌گریزان، جز وظیفه‌ای که درباره خود دارند، وظایفی نیز در باب افراد در معرض فتنه دارند، تا آنان را از سقوط در دام فتنه بازدارند و افتادگان در این دام را نجات دهند.

### مقابله با فتنه‌گران

فتنه‌گریزان، درباره فتنه‌گران نیز وظیفه‌ای دارند، چه پیش از شعله‌ور شدن آتش فتنه، و چه پس از آن. با آتش‌افروزان چه باید کرد؟ در اینجا نیز وضعیت‌ها و حالت‌های گوناگونی وجود دارند. گاهی انسان قدرت دارد از آتش‌افروزی فتنه‌گران جلوگیری کند، یا آتش برافروخته را به تنهایی خاموش کند. اما گاهی به عده و عده نیاز دارد. در این صورت، فتنه‌گریز به تنهایی توان برابری با فتنه‌گران را ندارد و نمی‌تواند آنان را از بین ببرد یا جلوی کارشان را بگیرد. انواع فتنه نیز با یکدیگر فرق می‌کنند و مقابله با هر فتنه، فعالیت ویژه‌ای می‌طلبد. اگر فتنه‌گریز نمی‌تواند جلوی فتنه را بگیرد، دست کم باید آن را تضعیف کرده، شعله را کم کند، آبی بر آتش فتنه بریزد، افراد در معرض فتنه را از آن دور کند، دسیسه‌های فتنه‌گران را افشا کند و به دیگران هشدار دهد.

### راز وجوب فتنه‌زدایی

ممکن است کسانی بگویند: مگر نه این است که فتنه‌گران، با عمد و آگاهی اقدام به فتنه‌انگیزی کرده‌اند، و فتنه‌زدگان در انجام وظیفه کوتاهی کرده‌اند زیرا لازم بود خود را بپایند تا در دام فتنه قرار نگیرند. اکنون نیز که آنها در دام افتاده‌اند، تقدیر و قضا و قدر است و به ما ارتباطی ندارد(!). این سخن به دلایل متعدد نادرست است. وجوب امر به معروف و نهي از منکر، وجوب ارشاد جاهل، وجوب مبارزه با ظلم، وجوب نجات غریق، همه از احکام اسلام‌اند و شاید بتوان صرف‌نظر از این احکام شرعی و واجبات

متعددی که در این زمینه‌ها هستند، به حکم روشن عقل استناد کرد. این شعر معروف است: «چو می‌بینی که نابینا و چاه است / اگر خاموش بنشین گناه است». این مطلب، احتیاج به برهان و دلیل تعبدی ندارد و هر انسان پاک‌فطرت، وقتی می‌بیند انسان دیگری در معرض خطر است، نمی‌تواند آرام بنشیند. اگر نابینایی در حال حرکت است و بر سر راه او چاله‌ای بزرگ است که ممکن است او در آن بیفتد و سر و دستش بشکند و چه بسا به مرگ او منتهی شود، باید دستش را گرفت و از خطر سقوط محافظت کرد. بنابراین در اینجا به دلیل تعبدی نیاز نیست. اکنون باید اندیشید و توجه کرد که از بین رفتن احکام اسلام و رواج بدعت‌ها، از هر آتش مهیبی خطرناک‌تر است؛ زیرا خسارت

آتش‌سوزی‌ها محدود است و حداکثر، چند روز از زندگی این دنیا را از آدمی می‌گیرد و به هر حال، خسارتش محدود است. اما اگر کسی در چاله بی‌دینی افتاد، ضرر نامحدود دارد؛ زیرا عذاب آخرت نامحدود است. چگونه وجدان انسان راضی می‌شود که آرام بنشیند و ببیند کسی دین خود را از دست می‌دهد! اگر هیچ دلیلی تعبدی نیز نداشتیم، عقل و وجدان ما کافی بود: **فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا**<sup>(۱)</sup>. خدا این اندازه شعور به هر انسانی داده است که در چنین جاهایی، نجات افراد غریق را وظیفه خود بداند. افزون بر دستورهای مؤکدی که در قرآن و روایات درباره موضوعاتی از قبیل ارشاد جاهل، امر به معروف و نهی از منکر و امثال آنها داریم، در سیره اولیای دین نیز عمل به این وظایف را آشکارا می‌بینیم. در زیارت اربعین امام حسین(علیه السلام) چنین آمده است: **وَبَدَلْ مُهَجَّتَهُ فَيْكَ لَيْسْتَنْفَذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَخَيْرَةَ الصَّلَاةِ**<sup>(۲)</sup> سیدالشهدا(علیه السلام) خون دلش را داد. آخرین خوبی که از قلب مبارکش جاری شد. تا بندگان خدا را از جهالت و سرگردانی گمراهی نجات دهد. چگونه می‌توان شیعه چنین امامی بود و در برابر ضلالت و جهل مردم، بی‌توجه بود؟ بنابراین فتنه‌زدایی و نجات فتنه‌زدگان، وظیفه و تکلیفی اجتماعی است و دلایل فراوانی دارد و منحصر به یک یا دو دلیل نیست<sup>(۳)</sup>.

به این ترتیب، سه دسته تکلیف درباره فتنه داریم. اگر درباره نماز یک وظیفه داریم و آن این است که نماز بخوانیم، اما در زمینه فتنه‌ها سه نوع وظیفه داریم: وظیفه اول، مربوط به خودمان؛ وظیفه دوم، مربوط به فتنه‌گران؛ و وظیفه سوم، درباره فتنه‌زدگان است. اما این وظایف چه هستند و چگونه باید عمل کرد؟ برای روشن شدن این مطالب، در چند محور باید بحث کنیم.

لزوم باور کردن وجود فتنه و توطئه

چند نوع شناخت باید کسب کنیم تا بتوانیم به وظایفمان درست عمل کنیم: اول اینکه باور کنیم

۱. شمس (۹۱)، ۸: و به او بدی و خوبی او را الهام کرد.

۲. محمد بن حسن طوسی، التهذیب، ج ۶، ص ۵۹.

۳. از جمله این دلایل، اینهاست: آیات قرآن، احادیث، سیره ائمه اطهار (علیه السلام) (به ویژه سیره سیدالشهدا) علیه السلام، تا

عقل و وجدان

. چه این دو یکی باشند یا متعدد. که به مثابه عامل درونی مطرح است و هیچ عاقل پاک فطرتی نمی تواند در این اوضاع آرام گیرد، و از درون تحریک می شود تا به فرد در معرض خطر کمک کند. این عاملی الهی در درون هر انسانی است.

صفحه ۲۲۳

فتنه ای در کار است. یکی از شگردهای فتنه گران از چند دهه پیش، دست کم از بیست سال قبل، بحث توهم توطئه

بود<sup>(۱)</sup>. این مطلب موضوع سخنرانی و مقاله آنان بود و تأکید می کردند توطئه ای

۱. از همان سال های اول پیروزی انقلاب، امام در سخنان و نوشته های خود، راجع به توطئه ها هشدار می دادند و می گفتند که مواظب توطئه ها باشید. دشمنان می خواهند ما را به همان وضع اول، پیش از انقلاب برگردانند. در مقابل، کسانی که گاهی عنوان های روشن فکر و رهبران فکری و مانند آنها را نیز یدک می کشیدند و می کشند، اصرار داشتند که توطئه ای وجود ندارد. می گفتند توهم است. آنها مقاله می نوشتند، بحث می کردند، سخنرانی می کردند و می گفتند که این توطئه هایی که می گویند، توهم اند و توطئه ای در کار نیست و اینها جریان های عادی اجتماعی هستند. مردمی در اینجا دلشان خواسته حکومت خود را عوض کنند، کسان دیگری هم منافع داشته و دارند و اکنون ناراحت هستند و می خواهند منافع را از راه دیگری تأمین کنند. باید کوشید هم منافع آنها تأمین شود، هم خواسته های مردم عملی شود. این توطئه نیست و جریانی طبیعی و عادی است. آنها بر این موضوع بسیار اصرار داشتند و هنوز هم اصرار دارند. عنوان و تیتر «توهم توطئه» در میان آنان معروف بود، که تعریض به فرمایش های امام یا مقام معظم رهبری. ایده الله یا سایر کسانی بود که درباره توطئه ها هشدار می دادند. مخصوصاً آن حلقه معروف (کیان) راجع به این موضوعات بسیار نوشتند و بحث کردند. اینکه من عرض می کنم شرط اول این است که قبول داشته باشیم توطئه ای در کار است، در مقابل این تفکر است؛ یعنی آنها که می گویند این فکرها توهم هستند و توطئه ای نیست، فتنه ای در کار نیست و جریان عادی زندگی اجتماعی است، هیچ وقت این احساس را که باید در مقابل فتنه جویان موضع خاصی گرفت و

وظیفه‌ای انجام داد، نخواهند داشت. اگر این جریان‌ها، ضررهای فراوان داشت، خوشبختانه منافع نیز داشت و حقایق برای عموم مردم روشن شد. اگر این جریان‌ها رخ نداده بود، بسیاری از مردم در اشتباه می‌ماندند، و در اشتباه ماندن آنان آرام‌آرام خسارت‌هایی تحمیل می‌کرد، بدون اینکه حساسیتی داشته باشند. مثال ساده‌ای بزنم. گاهی بیماری‌ای مسری در جامعه‌ای رواج پیدا می‌کند و باید در مقابل آن عکس‌العمل نشان داد و دستگاه‌های مربوط هشدار می‌دهند و تیمی را برای واکسیناسیون و چیزهای دیگری مجهز می‌کنند، و می‌گویند مردم مواظب باشید. مانند آنچه چندین بار دربارۀ آنفلوآنزای نوع آ مطرح شد. همه حواسشان را جمع می‌کنند و اضطرابی هم در جامعه پدید می‌آورد، ولی همه با حواس جمع، اقدامات لازم را صورت می‌دهند. اما فرض کنید هیچ سروصدایی نباشد، و آرام میکروبی وارد شود و کم‌کم شیوع یابد، مردم هم مبتلا شده، خیال کنند سرماخوردگی‌ای عادی است و هر روز بر تلفات افزوده شود و آخرش هم نفهمند که بیماری خاصی بوده و می‌بایست در مقابل آن اقداماتی انجام داد. در طول تاریخ، فراوان رخ داده که بیماری‌های ناشناخته‌ای مانند وبا و طاعون گاهی شایع می‌شدند و هزاران نفر را می‌کشتند و معلوم نمی‌شد علت این بیماری‌ها چه بوده است.

اگر در فتنه‌ها، افراد به سرعت شناسایی شوند، و معلوم شود چه مقاصد دارند و چه ضررهایی ممکن است به جامعه بزنند، مردم حساس می‌شوند و از خود مواظبت خواهند کرد و تا بتوانند، جلوگیری می‌کنند. اما اگر آتش زیر خاکستر باشد و آرام‌آرام کار خود را بکند، حساسیتی در جامعه ایجاد نکرده، سرانجام، ضرر خود را ایجاد خواهد کرد. مردم نیز حساس نمی‌شوند. کم‌کم به‌ویژه ضررهای فرهنگی وارد می‌شوند، و آرام‌آرام ارزش‌ها کم‌رنگ، و اعتقادات و باورها ضعیف می‌شوند، علاقه به نظام و اسلام و انقلاب و سران نظام و رهبران کم‌رنگ می‌شود، و کسی هم نمی‌گوید چیز تازه‌ای است. این پدیده بسیار بدتر از این است که شوکی داده شود و مردم بفهمند کسانی منشأ اثرند و می‌خواهند خطری ایجاد کنند. اگر چنین شود، مردم سریع‌تر خودشان را آماده می‌کنند و خطرهای بعدی دفع می‌شوند.

## صفحه ۲۲۴

در کار نیست و کسی که چنین بگوید، دچار توهم شده است. آن‌قدر در این زمینه بحث شد که در برخی مجلات، هر هفته و در هر شماره مقاله می‌نوشتند که مسئولان کشور برای تثبیت موقعیت خود، این توهمات را برای مردم ایجاد می‌کنند. خود همین که انسان باور کند توطئه‌ای در کار است، نخستین قدم برای فتنه‌ستیزی است. اما اگر باور به توطئه نباشد، به‌طور طبیعی آمادگی برای انجام هیچ عملی نیز پدید نخواهد آمد. می‌گویند این حرف‌ها دروغ‌های سیاسی است و سیاست، پدر و مادر ندارد.

یکی از نتایج فتنه سال ۱۳۸۸ این بود که دیگر کسی وجود فتنه را انکار نمی‌کند و دیدگاه توهم توطئه ندارد. این فتنه‌ها همان‌گونه که ضررهای بی‌شماری داشتند، منافع بسیاری نیز داشتند؛ از جمله اینکه بسیاری مطالب پشت پرده و اسراری فاش شدند، و بسیاری از دشمنان شناخته شدند. اگر این جریان‌ها اتفاق نیفتاده بودند، کسی باور نمی‌کرد. بنده پس از شصت سال طلبگی، باور نمی‌کردم این جریان‌ها اتفاق بیفتند. باینکه دست کم چهل سال است که از نزدیک با مسائل سیاسی آشنا هستم، اما

نمی‌توانستم این جریان را باور و پیش‌بینی کنم. اگر کسی می‌گفت، به او می‌خندیدم. مگر می‌شود چنین کسانی این‌گونه کارها را صورت دهند؟! یکی از برکات حوادث پس از انتخابات سال ۱۳۸۸، همین بود که معلوم شد اینها توهم نیستند، بلکه واقعیت‌هایی هستند که وجود دارند. **وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ؛**<sup>(۱)</sup> یهود و نصاری از شما راضی نمی‌شوند تا شما هم تابع آنها شوید. آنها بدون این، از شما راضی نخواهند شد و دست از کارشان بر نمی‌دارند. آیات صریحی از قرآن هست که تا پیش‌از این سی یا چهل سال اخیر، می‌بایست اینها را با زحمت و با شواهد و قراین اثبات می‌کردیم و نشان می‌دادیم که کشورهای استعمارگر به‌واقع دشمنان دین ما هستند. سیاست‌مداران ما باور نمی‌کردند. آنان می‌گفتند که استعمارگران، دشمن مال ما هستند و نفت ما را می‌خواهند. ما برای اینکه جامان سالم باشد، نفت را به آنها می‌دهیم و می‌گوییم: دست از جامان بردارید. آنها خیال می‌کردند با این کارها می‌توان از چنگال آنها نجات یافت. افرادی اندک مثل امام پیدا می‌شدند

۱۰ بقره (۲)، ۱۲۰.

﴿ صفحه ۲۲۵ ﴾

که می‌فهمیدند آنها دشمن اسلام هستند. امام فریاد می‌زد که اینها از اسلام سیلی خورده‌اند، و صرفاً دشمن من و شما نیستند. اما آنها این حرف را باور نمی‌کردند. بنده سال‌ها پیش فکر می‌کردم با قراردادی مسالمت‌آمیز می‌توان نفت را به آنان داد تا در عوض، آنها دست از سر ما بکشند و بگذارند دینمان را حفظ کنیم. این فکر، از سرِ سادگی و کم‌تجربگی بود. اکنون هم صاحبان چنین فکری کم نیستند و می‌گویند امریکا برای نفت می‌جنگد. نفت را بدهید تا در پی کار خود برود و این قدر خون‌ریزی نکند. غافل از اینکه تا اسلام هست، آنان دست از سر من و شما بر نمی‌دارند. هروقت ما از اسلام استعفا دادیم، آنها دست برمی‌دارند.

قرآن درباره خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) می‌گوید: **وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوتِيتَ وَإِلَيْكَ لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا؛**<sup>(۱)</sup> اینها تلاش می‌کنند تا تو دست از وظیفه پیامبری برداشته، کوتاه بیایی. اگر چنین کردی و چیزهایی به ما نسبت دادی که واقعیت نداشتند، یا بدعتی پذیرفتی، تو را دوست صمیمی خودشان قرار می‌دهند. پس مشکل اصلی آنها، دین است. اگر در این باره کوتاه آمدی، نه تنها با تو دشمنی‌ای ندارند، بلکه تو را دوست صمیمی خود خواهند گرفت. «خَلَّتْ» حداکثر رفاقت است<sup>(۲)</sup>. معنای آیه این است که اگر تو در دین کوتاه بیایی، دشمنان فعلی، تو را دوست صمیمی خود قرار می‌دهند و با



تو دشمني نمي کنند. اين سخن درباره پيغمبر(صلی الله عليه وآله) بود. آيا درباره ما غير از اين است؟! جنبه‌اي از فتنه‌ها همين است که به ما وانمود کرده‌اند که با ما دشمني ندارند، و مي گويند که عالمان و روحانيان و کفو لا أن بُنِّتَاک لَقَدْ کَدتْ تَرکُنْ اِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلاً \* اِذَا لَادَقْنَاکَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَکَ عَلَيْنَا نَصِيرًا؛<sup>(۳)</sup>

۱۰ اسراء (۱۷)، ۷۳: و راستي که نزديک بود تو را از آنچه به تو وحی کردم بفريند [و غافل کنند] تا بر ما غير از آن را [که به تو وحی کردم] نباشي.

۲۰ خداوند، حضرت ابراهيم را پس از نبوت و رسالت و امامت، به‌مثابه دوست و خليل خود انتخاب کرد.

۱۳ اسراء (۱۷)، ۷۴، ۷۵.

## صفحه ۲۲۶

اگر تو را ثابت قدم نمي کردم، نزديک بود که به آنان اندکي اعتماد کني و در اين صورت، عذابي دوجندان در دنيا و آخرت به تو مي چشاندم و هيچ يابري براي خود در برابر ما نمي يفتي. اگر پيغمبر(صلی الله عليه وآله) اندکي به آنان تمايل پيدا مي کرد و به پيشنهادهاي کفار روي خوش نشان مي داد، خدا او را به چنان عذابي در دنيا و آخرت مبتلا مي کرد که ديگر هيچ کس به فریاد او نمي رسيد و او در برابر خدا يابري نمي يافت. وظيفه سنگين پيامبر اکرم(صلی الله عليه وآله)، ائمه اطهار(عليه السلام) و جانشينان آنها چنين است. مگر جانشين پيغمبر و امام شدن آسان است؟ آيا جانشيني فقط براي اين است که کسي سهم امام بگيرد و به ديگران بدهد؟ همان وظايفي که بر دوش پيغمبر و امام بود، ولي فقيه بايد در اين زمان در مقياس خود و در حوزه قدرتش به آنها عمل کند. او بايد دين و ارزش‌هاي ديني را حفظ کرده، از بدعت‌ها جلوگيري کند.

پس ما بايد نخست بفهميم فتنه‌اي در کار است، و سپس فتنه‌گران را شناسايي کنيم. فتنه‌هاي پيچيده چنان‌اند که فتنه‌گر، خود را دوست شما معرفي کرده، فرافکني مي کند، ديگران را عاملان فتنه معرفي مي کند و به شما وانمود مي کند خيبرتان را مي خواهد. پس از آن، بايد عامل فتنه را شناسايي کنيم. چه کساني خواهان ايجاد فتنه‌اند؟ آنها چه انگيزه‌اي دارند؟ راهکارهاي آنان کدام‌اند و چه نقشه‌هايي دارند؟ امام خميني(ره) که نبروي دشمن شناسي، تيزبيني ويژه‌اي داشت، همان او ايل انقلاب فرمود: شيطان بزرگ، امريکاست. آن زمان، بسياري از دوستان انقلاب نيز اين حرف را باور نمي کردند. هنوز اتحاد جماهیر شوروي، قدرت بزرگ کمونيست جهان، سر کار بود. آنان بي دين، منکر خدا و ساير مسائل معنوي بودند. افراي ساده مي گفتند: آيا شوروي که منکر

خداست دشمني بيشتري با دين دارد، يا امريكا كه دست كم پيغمبران را به جز پيامبر اسلام قبول دارد؟ پس اگر بخواهييد به دشمني بگوييد «شيطان بزرگ»، بايد به شوروي بگوييد. اما امام با آن فراست خدادادي فرمود: شيطان بزرگ، امريكاست و هرچه فرياد داريد بر سر امريكا بكشيد. همان وقتي كه دست نشانده هاي شوروي در ايران دست اندركار بودند،<sup>(۱)</sup> و هنوز شوروي در اينجا مشغول فعاليت و توطئه چيني بود، امام فرمود: هرچه فرياد داريد، بر سر امريكا

---

۱. منافقين (سازمان مجاهدين خلق) در ابتدا با شوروي هم پيمان بودند و سپس در دامن امريكا افتادند.

﴿ صفحه ۲۲۷ ﴾

بكشيد. اين فراست خدادادي است. شناختن اينكه چه كسي دشمن و فتنه گر اصلي است، بسيار مهم است و انسان تا دشمن را نشناسد، نمي تواند درست موضع گيري كند؛ زيرا نمي داند با چه كسي روبه رو خواهد شد. پس بايد پيش از اقدام عملي، فتنه گر اصلي را بشناسيم، سپس راه هاي نفوذ او را شناسايي، و نقطه هاي آسيب پذير خود را مشخص كنيم. در جنگ فرهنگي نيز مانند جنگ نظامي، بايد نقطه هاي آسيب پذير مرزها و جبهه ها را شناسايي كرد تا راه نفوذ دشمن بسته شود. بايد بينيم كجاي فرهنگ ما آسيب پذير است و دشمن مي تواند از آنجا وارد شود. كشف نقشه ها و شگردهاي دشمن در كارهاي فرهنگي، آسان نيست. اين كارها زمينه اند تا در برابر سلاح هاي دشمن، سلاح متناسبي انتخاب كنيم و در برابر نقطه هاي حساس، حساسيت داشته، دقيقاً از آنها حراست كنيم و آمادگي براي دفاع داشته باشيم.

### گذشته؛ چراغ راه آينده

بحث درباره كارهاي گذشته، از آن جهت كه قضايائي مربوط به گذشته اند، بحثي تاريخي است و گاه نيز درباره آنها تحليلي داده مي شود تا راز وقوع آنها روشن شود. مهم آن است كه آدمي، از وقايع تاريخي براي آينده خود عبرت گيرد. شايد اين احتمال كه اين آخرين فتنه عالم اسلام يا جامعه ما باشد، حتي به يك درصد نرسد؛ زيرا همان گونه كه گذشت، فتنه از مصاديق امتحان است و امتحان، سنت دائم و تغييرناپذير خداست. تا انسان زنده است، در معرض امتحان است و تا جامعه اي هست، فتنه هاي اجتماعي نيز خواهند بود. به علاوه، اين مطلب را مي توان به عنوان قاعده تلقي كرد كه هرگاه مردمي هدف فتنه اي واقع شوند و

امتحانی را بگذرانند، در مرحله بعد باید امتحان دشوارتری بدهند. چنان که در مراحل تحصیل علم، وقتی افراد دوره ابتدایی را امتحان می‌دهند، باید آماده امتحانات دوره‌های بالاتر باشند، و هر امتحان پسین، از امتحان پیشین دشوارتر است. بنابراین می‌توان پیش‌بینی کرد که هم برای ما، و هم برای سایر جوامع، و هم برای فرد فرد انسان‌ها، امتحاناتی پیش بیاید که از نظر دشواری سیر صعودی داشته باشد. ولی آنچه اکنون به نام فتنه مطرح کردیم، امتحانات اجتماعی است که توأم با ابهام‌ها و نگرانی‌هایی

است، که پیش‌تر بیان کردیم. پس مهم آن است که از تحلیل فتنه‌های گذشته، برای چاره‌جویی فتنه‌های آینده درسی بگیریم. برای هر جامعه، براساس نظام فکری و ارزشی‌ای که دارد، فتنه‌های ویژه‌ای متصور است و ما به‌طور طبیعی، براساس مبانی فکری و ارزشی اسلام، فتنه را معنا می‌کنیم و وظیفه خود را در برابر چنین فتنه‌هایی باید تشخیص دهیم و از خدا توفیق عمل و انجام وظیفه طلب کنیم.

### وظایف ما در پیشگیری و مقابله با فتنه‌های آینده

مسائل فراوانی باید در نظر داشت تا اگر با فتنه‌ای روبه‌رو شدیم، غافل‌گیر نشده، برای مقابله با آن آماده باشیم، و مانند افراد یا گروه‌هایی نباشیم که در امتحان مردود شده، در دام شیطان افتادند. برخی افراد، فقط خود در دام شیطان افتادند و برخی دیگر، شاگرد و کارگزار ابلیس و از شیاطین انس شدند. چه باید کرد تا در دام فتنه گران نیفتیم؟ اگر بخواهیم فهرستی از وظایف را بیان کنیم، به صدها وظیفه می‌رسد، اما برای اینکه فرمولی در اختیار داشته باشیم تا بتوانیم به وظایف خود آگاه شویم، نخست وظایفمان را از لحاظ گروه‌های اجتماعی به سه دسته تقسیم می‌کنیم: یک دسته، وظیفه آحاد مردم در جامعه اسلامی است که به‌طورکلی بر عهده همه مردم مسلمان است؛ دسته دوم، وظایفی است که به خواص و نخبگان جامعه مربوط است؛ گروه‌هایی که جمعیت فراوانی ندارند، ولی تأثیر آنان بر افراد دیگر جامعه بسیار است. ممکن است یکی از آنان، بر هزاران و گاهی بر میلیون‌ها نفر مؤثر واقع شود. نخبگان یا خواص، وظایفی پیچیده‌تر و مشکل‌تر از عموم مردم دارند. آنان افزون بر وظایفی که همه دارند، برحسب موقعیت اجتماعی و توانایی بر تأثیرگذاری‌هایشان در جامعه، وظایف و امتحانات دشوارتری دارند. هم کلاس آنان بالاتر است، و هم امتحان‌شان دشوارتر؛ دسته سوم، وظایفی است که به مسئولان رسمی کشور در قوای قانون‌گذاری، قضایی و اجرایی

مربوط است. وظایف آنان که دست‌اندرکار بوده، مسئولیت رسمی دارند، از همه سنگین‌تر است و مسئولیت کل جامعه بر دوش آنها جمع می‌شود. این سخن به معنای سلب وظیفه و مسئولیت از دیگران نیست؛ اما آنها به‌طور طبیعی وظایف سنگین‌تری

دارند: هرکه بامش بیش، برفش بیشتر. هرکه ظرفیت بیشتر و توان فکری و عملی بیشتری دارد، تکلیف بیشتری خواهد داشت. پس سه گروه داریم که هر یک باید در مقابل فتنه، به وظایف خود عمل کنند. اما چنان‌که پیش‌تر در فصل دوم بیان کردیم، برخی افراد با توجه به احادیثی مبنی بر پیش‌بینی وقوع فتنه‌ها و امتحان‌های دشوار در آخرالزمان، آنها را قضای حتمی الهی می‌دانند؛ زیرا اهل بیت (علیه السلام) پیش‌بینی کرده‌اند و گریزی از آنها نیست. آنان این موضوع را به یک معنا، بمانه تبلی خود قرار می‌دهند و در برابر فتنه‌ها تسلیم می‌شوند.

کسی که تصور کند در برابر فتنه تکلیفی ندارد، همانند دانش‌آموزی است که فکر می‌کند پیش از امتحان تکلیفی ندارد و باید بی‌خیال باشد و در جلسه امتحان نیز ورقه امتحان را نگه دارد و بدون پاسخ پس دهد! پیداست که او نتیجه‌ای نخواهد گرفت. برعکس، اگر هرکس پیش از امتحان، احساس مسئولیت بیشتر کند و از وقت خود بیشتر بهره‌برد، امکان موفقیت و رسیدن او به هدف، بسیار بیشتر خواهد بود. محض نمونه برای فتنه‌هایی که موجب ضررهای دنیوی و گرفتاری‌های مادی می‌شود، اگر کسی بداند دزد وارد خانه شده یا از دیوار بالا می‌آید، یا دشمن تا پشت دیوارهای شهر آمده است، اگر بگوید که دزد و دشمن آمده و ما راهی جز تسلیم در برابر او نداریم، سخن بسیار جاهلانه‌ای گفته است. توجیه تبلی خود با این منطقی، در عقل و شرع مردود است. آنچه از روایات اهل بیت (علیه السلام) استفاده می‌شود و تا حدود بسیاری عقل نیز می‌فهمد، این است که انسان در هنگام فتنه‌ها نه تنها بی‌تکلیف و بی‌وظیفه نیست، بلکه تکلیف مضاعف دارد. ما در برابر فتنه‌ها، دست‌کم سه نوع وظیفه داریم که ممکن است هر کدام مصادیق و اصناف متعددی داشته باشد.

## ۱. وظیفه فردی مؤمنان در برابر فتنه

نوع اول، وظیفه فردی است؛ یعنی هر فرد در برابر فتنه‌ای که در جامعه پدید می‌آید، باید چه کند. فتنه، به صورت ناگزیر لوازم، آثار و تبعاتی دارد. در روایات نیز هشدارهای فراوانی آمده که در فتنه چنین‌وچنان خواهد شد، حواستان جمع باشد. این وظیفه، دو بخش می‌شود:

### ﴿ صفحه ۲۳۰ ﴾

#### اول. حفظ دین و ارزش‌ها

نخستین وظیفه در بخش وظایف فردی، این است که دین و مصالح خود را حفظ کرده، از دست‌اندازی دزدان و فتنه‌گران جلوگیری کنیم تا دستاوردهای انقلاب، عقاید و ارزش‌ها پایجا بمانند. اگر برخی از خطبه‌های نهج‌البلاغه را مرور کنید، اهمیت وظیفه انسان در برابر فتنه‌ها، حتی وظیفه‌اش درباره خودش روشن می‌شود. در خطبه معروفی چنین آمده است: **لَتَبْلُبَنَّ بَلْبَةٌ وَلَتُعْرَبَنَّ غَزْبَةٌ وَلَتَسَاطِرُ سَوْطَةِ الْقَدْرِ حَتَّى يُعَوِّدَ أَسْفَلَکُمْ وَأَعْلَاکُمْ وَأَعْلَاکُمْ أَسْفَلَکُمْ؛**<sup>(۱)</sup> به‌حتم شما دچار آشفتگی خواهید شد. شما را غریبال می‌کنند و سره از ناسره جدا خواهد شد. مثل حبوباتی که در دیگ می‌ریزند و روی احاق به آنها حرارت می‌دهند. وقتی دیگ به جوش آید، حبوبات درون دیگ زیرورو می‌شوند. آنها که پایین هستند، بالا می‌آیند و آنها که بالاینند، پایین می‌روند. بسیاری کسان در پُست‌های مهمی هستند و موقعیت‌های مطلوبی دارند. مردم به آنان احترام می‌گذارند، اما در فتنه سرنگون می‌شوند و سقوط می‌کنند. درمقابل، افرادی هستند که کسی به آنان امیدی ندارد و توجهی نمی‌کند. آنها در فتنه‌ها بالا می‌آیند. تثبیت موقعیت افراد، به مقاومت آنان بستگی دارد و اینکه بفهمند در این جریان چه باید کرد و چگونه باید دین خود را حفظ کرد.

حضرت در بیان دیگری می‌فرماید: **يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ؛**<sup>(۲)</sup> فتنه‌هایی پیش خواهد آمد که در آنها، هرچه در اسلام باشد، همانند ظرفی که وارونه کنند، می‌ریزد. اسلام مثل ظرف سرنگون شده می‌شود و از حقیقت اسلام و محتوای آن چیزی باقی نمی‌ماند. اگر انسان بداند چنین جریاناتی در پیش است آیا باید آرام گیرد و بخوابد؟! یا باید بیش‌ازپیش حواس خود را جمع کند؟ همچنین امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: **لَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْقَرَوِ مَقْلُوبًا؛**<sup>(۳)</sup> روزگاری خواهد آمد که [اسلام را همانند پوستینی وارونه خواهند پوشید. اسلام پوششی برای

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۲۰. نهج البلاغه، خ ۱۰۳.

۳. همان، خ ۱۰۸.

﴿ صفحه ۲۳۱ ﴾

انسان است و او را از خطرها و بلاها حفظ می‌کند، اما افرادی آن را مثل پوستینی وارونه می‌پوشند. آنچه در زیر است، به رو می‌آید و آنچه بالاست به زیر می‌رود. اینها و بسیاری چیزهای دیگر، از آثار فتنه‌هایند. حضرت امیر(علیه السلام) هشدار می‌دهد: **فَلَا تَكُونُوا أَنْصَابَ الْفِتَنِ وَأَعْلَامَ الْبِدَعِ؛**<sup>(۱)</sup> **مبادا شما تابلوی فتنه‌ها و نشانه‌های بدعت‌ها شوید.** فتنه‌ها خواهند آمد، اما شما حواستان جمع باشد که تابلوی فتنه، عامل بدعت‌گذاری و ترویج‌کننده بدعت‌ها نشوید. این سخنان، بیانگر وظایف فردی ما، هنگام فتنه هستند.

توجه داریم که ترس و نگرانی از فتنه، فقط از سر مشکلات مادی و ضررهای مالی و جانی و مانند آنها در فتنه‌ها نیست. آنچه بیشتر درباره‌اش نگرانیم و از آن می‌ترسیم، از دست رفتن دین، باورها و ارزش‌هاست. فتنه‌هایی که در قرآن و روایات و کلمات بزرگان نیز ذکر شده‌اند، بیشتر، فتنه‌هایی هستند که با دین و سرنوشت آدمی، و سعادت و شقاوت و آخرت او ارتباط دارند. اگر ما نگران لطمه خوردن دینمان هستیم، باید ببینیم دین از چه جهاتی آسیب می‌بیند. مهم‌ترین جهتی که ممکن است دین آسیب‌پذیر شود، باورها و ارزش‌ها یا فرهنگ دینی است؛ اینکه چه اعتقادی داریم و به چه ارزش‌هایی دل بسته‌ایم؛ یا به تعبیر دیگر، به هست‌ها و بایدهایی که جنبه بنیادی دارند، توجه کنیم. برای اینکه بتوانیم دین خود را حفظ کنیم، باید درباره این اعتقادات و ارزش‌ها، معرفت قوی داشته باشیم، و اعتقادات، باورها و ارزش‌های دینی را هرچه محکم‌تر، مستدل‌تر و یقینی‌تر کنیم. در برخی دعاها آمده است: **خدا یا به من یقینی بده که در قلبم جای بگیرد، و ایمانی بده که شک و دودلی را از من بزدايد: وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا يَدْهَبُ بِالشَّكِّ عَنِّي**<sup>(۲)</sup>. اولین لطمه به دین انسان، این است که در زمینه اعتقادات و ارزش‌ها سست شود. پس برای اینکه کسی با این خطر روبه‌رو نشود و اگر روبه‌رو شد، بتواند مقاومت کند، باید ایمان خود را تقویت کند. البته تکلیف همه یک‌سان

۱۰. همان، خ ۱۵۱.

۲۰. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۱۶۰: از تو یقینی می‌خواهم که در قلبم جای گیرد، و ایمانی که تردید و دودلی را از

من بزاید.

نیست، و پایه عقل و معرفت و امکانات برای علوم و معارف گوناگون یک‌سان نیست. ولی هرکس باید دغدغه حفظ اعتقادات دینی خود را داشته باشد، و ارزش‌های اسلام را درست شناخته، در این مسیر فریب نخورد. پس تقویت ایمان، افزایش سطح معرفت و شناخت یقینی باورها و ارزش‌ها، وظیفه عموم مردم است.

### دوم. حفظ هوشیاری و پرهیز از سواری‌دادن به فتنه‌گران

دسته دوم از وظایف فردی آن است که حواسمان جمع باشد، مرکب فتنه‌گران نشویم. فتنه تنها این نیست که فردی برای خود کاری صورت دهد یا ندهد، مصلحتی تأمین کند یا مصلحتی از او فوت شود. یکی از مشکلات فتنه این است که گاه کسی ابزار دست فتنه‌گران می‌شود. گاهی ناخواسته، از کسی سوءاستفاده می‌کنند، درحالی که خود چنین نمی‌خواهد. حضرت امیر(علیه السلام) فرمود: **كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرٌ فَيُرَكَبُ وَلَا صَرْعٌ فَيُخَلَبُ؛**<sup>(۱)</sup> در زمان فتنه، مثل شتر دوساله باش؛ نه پشتی دارد که بر او سوار شوند، و نه پستانی که او را بدوشند. «رهبر معظم انقلاب. مدظله در جلسه‌ای اشاره کردند که برخی افراد، از این کلام سوءاستفاده می‌کنند و می‌گویند: مقصود حضرت آن است که در فتنه به کناری برو و به هیچ چیز کاری نداشته باش. این معنا اشتباه است. حضرت نمی‌فرماید: به کناری برو و آرام بنشین؛ بلکه می‌گوید: مواظب باش سواری ندهی و از تو سوءاستفاده نکنند.

یکی از امور بسیار شایع در فتنه‌ها، آن است که کسانی ناخواسته و بدون طرح و برنامه، ابزار دست دیگران می‌شوند و از رفتار، گفتار، نشست و برخاست و حتی از سکوتشان سوءاستفاده می‌شود. سکوت کردن در جایی که باید سخن گفت، سواری دادن به فتنه‌گران است، و کاری به نفع آنان خواهد بود. همچنین ممکن است اگر کسی مال یا موقعیت اجتماعی دارد، فتنه‌جویان، از مال یا موقعیت اجتماعی و آبروی او بهره ببرند. در این صورت، مانند پستان شیردهی است که شیرش را می‌دوشند، اگرچه خود راضی نباشد.

سوم. امر به معروف و نهی از منکر

مسئله دوم این است که چون فتنه، پدیده‌ای اجتماعی است و فقط شامل امتحان‌های فردی نمی‌شود، ما باید نگران دیگران نیز باشیم. این گونه نیست که اگر کسی دین خود را حفظ کرد، وظیفه دیگری نداشته باشد. در اسلام، همگان مسئول‌اند و نظارت عمومی بر عهده همه مردم است. این وظیفه با تعبیرات گوناگون در قرآن کریم آمده است. در سوره والعصر آمده است: **وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ**<sup>(۱)</sup>. آیه نمی‌فرماید که اهل سعادت، خود اهل حق و صبرند، بلکه می‌فرماید: به همدیگر سفارش می‌کنند که حق را رعایت کنید و صبر و مقاومت داشته باشید. ابتدا الذین آمنوا آمده است که ریشه همه چیز است، و پیش‌تر اهمیت آن را بیان کردیم. تعبیر **عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** به وظایف فردی اشاره دارد. اما ما در برابر دیگران نیز مسئولیت داریم که در عبارت **تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ** به آن اشاره شده است. بزرگ‌ترین نماد این مسئولیت، امر به معروف و نهی از منکر است: **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ**<sup>(۲)</sup>. در روایات آمده است که امر به معروف و نهی از منکر، اعظم فرایض است. **بِمَا تَقَامُ الْفَرَايِضُ**؛<sup>(۳)</sup> فرایض دیگر با امر به معروف می‌شوند. بنابر قاعده ادبی، اطلاق این جمله مقتضی آن است که امر به معروف، از نماز نیز مهم‌تر است. سپس خود روایت، استدلال می‌کند که بزرگ‌تر بودن این فریضه از فرایض دیگر، به این جهت است که اگر امر به معروف و نهی از منکر از جامعه برداشته شود، سایر فرایض هم ترک می‌شوند. بقای فرایض دیگر، بستگی به این فریضه دارد. این همان مسئولیت اجتماعی و یکی از تکالیف دشوار زمان ماست که باید شروط و مراتب آن را درست بشناسیم. شاید در هیچ زمان دیگری، امر به معروف و نهی از منکر به دشواری اکنون نبوده است؛ چون این فرهنگ عمومی الحادی و شیطانی در همه

۱. عصر (۱۰۳)، ۳: و یکدیگر را به [عمل بر اساس] حق، و به صبر سفارش می‌کنند.

۲. توبه (۹)، ۷۱: مردان و زنان باایمان، بعضی دوست و یاور بعضی دیگرند، به معروف [کارهای لازم و پسندیده در شرع] فرمان داده، از بدی‌ها باز می‌دارند.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۵: واجبات دیگر، با آن [امر به معروف و نهی از منکر] برپا داشته می‌شوند.



عالم رواج یافته که هرکس آزاد است و دیگری حق مداخله در زندگی او را ندارد. بنابراین اگر به کسی بگویند که چنین و چنان کن، به جای پذیرش، برمی گردد و به امر به معروف پرخاش کرده، کار او را فضولی در امور خود می داند! با آنکه امر به معروف و نهي از منکر، بزرگ ترین خدمت به جامعه است، فضولی در کار دیگران تلقی می شود، و آن قدر مهجور و متروک شده که بزرگان ما نیز درباره آن اشتباه می کنند. آنها می پندارند که امر به معروف، فقط در شرایط خاصی باید اجرا شود، زیرا واژه «معروف» یعنی شناخته شده، و مادام که شناخته نشده، نباید امر به معروف کرد. ما بر اساس فرهنگ شیعی، باور داریم که امام حسین (علیه السلام) برای امر به معروف کشته شد. ما چنین فرهنگی داریم که برای امر به معروف و نهي از منکر، تا پای جان باید پیش رفت. اما فرهنگ امروز جهانی می گوید که این کار فضولی در کار دیگران، و بسیار زشت و بی ادبانه است. این فرهنگ الحادی غربی است، که امواج آن همه کشورهای از جمله کشور ما را تا اندازه ای فرا گرفته و بر آن اساس تربیت شده ایم و همین گونه تلقی می کنیم. پس دومین وظیفه، احیای امر به معروف و نهي از منکر به منزله مسئولیتی همگانی و نظارتی عمومی بر کار یکدیگر است. پس باید به مسئولیت خود در برابر دیگران توجه داشته باشیم و از سخنان و شعار عوامانه «عیسی به دین خود و موسی به دین خود» بپرهیزیم؛ زیرا اسلام می گوید با رعایت آداب و شروط لازم، باید به کار همه مسلمانان دیگر توجه داشته باشید و به وظیفه خود در برابر آنان عمل کنید.

پس اگر احتمال تأثیر هرچند اندک وجود داشته باشد، باید به دیگران موعظه کرد. قرآن درباره اصحاب سبت می فرماید: *لَمْ نَعْطُوهٖ قُوَّةً ۖ فَوَتَّابِ اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ اَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيْدًا ۗ قَالُوْا مَغْذِرَةٌ اِلٰی رَبِّكُمْ ۗ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ*<sup>(۱)</sup>. مردم در مقابل کسانی که تخلف کرده و ماهی گرفته بودند، دو دسته شدند: دسته ای با آنها هیچ برخوردی نکردند؛ اما دسته دیگر، آنها را موعظه و نهي از منکر کردند. وقتی عذاب نازل شد، آنها که موعظه و نهي از منکر کرده بودند نجات یافتند، و دیگران که

۱۰ اعراف (۷)، ۱۶۴: [افراد ساکت و بی خیال، به آمران به معروف گفتند: چرا گروهی که که خدا آنان را نابود یا عذاب خواهد کرد، موعظه می کنید؟ گفتند: تا [ما] عذری در پیشگاه خداوندگارتان داشته باشیم و شاید [آنان بازگشته،] تقوا پیشه کنند.

سکوت کرده بودند، به همراه صیادان گناهکار عذاب شدند. گروه نجات یافته، در پاسخ به اعتراض گروه ساکت گفتند: اولاً به این منظور که عذری در پیشگاه خدا داشته باشیم که همان اتمام حجت است، این کار را کردیم، و سپس به پندپذیری آنان امید داشتیم. ولعلهم یتقون. معلوم می شود آنها، امیدی هرچند ضعیف به تأثیر موعظه خود داشتند. اما اگر کسی یقین کند که سخن و حرکت او هیچ تأثیری ندارد، موعظه و پنددادن کاری لغو خواهد بود؛ زیرا باعث می شود نیروها هدر برود و نیرویی برای کارهای دیگر باقی نماند. ولی اگر اتمام حجت نشده یا حتی امیدی اندک به تأثیر امر به معروف و نهي از منکر هست، وظیفه داریم عمل کنیم. اگرچه در این فرض نیز اگر هم زمان تکالیف دیگری داریم که با یکدیگر متراحم هستند، باید اولویت بندی کنیم. بنابراین باید در پی تشخیص وظیفه اهم و اولی باشیم.

#### چهارم. شناخت و پیروی از رهبری در نظام اسلامی

مسئله سوم این است که مردم، خواسته یا ناخواسته، در زندگی اجتماعی خود دچار اختلاف می شوند. حتی اگر همه مؤمن باشند و به وظیفه خود عمل کرده، دیگران را به خیر توصیه کنند، توأبی به حق داشته، امر به معروف و نهي از منکر کنند، اما در مواردی اختلاف پیش می آید و برای برطرف کردن و زدودن آن، به محوری نیاز است تا همه با توجه به آن، از اختلاف و تفرقه، به وحدت برسند. این محور در اسلام به نام «امامت» شناخته شده است: **وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ، وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ**<sup>(۱)</sup>. بنابراین عقیده شیعه، در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام) تجسم این محور در ولی فقیه است. او محور وحدت است و عموم مردم باید تلاش کنند این محور را حفظ کنند. اگر این محور حفظ نشود، جامعه ناگزیر دچار اختلاف و پراکندگی می شود و با اختلاف و پراکندگی، وحدت، عزت، قدرت و سعادت باقی نخواهد ماند. این سه وظیفه عموم مردم بود.

---

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۲۳: خداوند فرمان پذیری از ما را موجب انسجام آیین اسلام، و پیشوایی ما را موجب ایمنی از اختلافات اجتماعی قرار داد.

## ۲. وظایف نخبگان

همین وظایف، به گونه‌ای دیگر برای نخبگان وجود دارند. البته وظایف آنها شبیه وظایف عموم مردم است، اما خواص به سبب ویژگی‌ها و موقعیت‌های اجتماعی خود، و اینکه خدا نعمت بیشتری به آنها داده است و می‌توانند در جامعه تأثیرگذار باشند، باید به این وظایف به صورت گسترده‌تر و سنجیده‌تر عمل کنند.

### اول. تقویت فرهنگ دینی

درباره شناخت حق، مسئله تنها این نیست که انسان، خود دچار شک نشود، بلکه باید فرهنگ دینی (اعتقادات و ارزش‌ها)<sup>(۱)</sup> (یا عقاید و اخلاق نخبگان و خواص جامعه، نسبت به این مسئله خیلی حساس باشند و نه تنها برای خود، بلکه باید بکوشند زمینه رشد فرهنگ دینی در جامعه گسترده‌تر شود. منظور از نخبگان و خواص، مسئولان رسمی نیستند، بلکه منظور، خواص در قشرهای گوناگون مردم، مانند استادان دانشگاه، عالمان حوزه، و شخصیت‌های مورد اعتماد مردم در شهرها و استان‌ها هستند که سخنشان شنیده می‌شود و تأثیر دارند. مقصود این نیست که آنها کسانی در نهادهای دولتی باشند، بلکه خواص در حقیقت، طبقه ممتاز جامعه و کسانی هستند که علم، فهم و موقعیت اجتماعی بیشتر و بهتر، و توانایی اثرگذاری در جامعه دارند. آنها باید نخست بکوشند فرهنگ دینی را در جامعه تقویت کنند. پس مقصود، ارتقای سطح فرهنگی به وسیله خود گروه‌ها و افراد نخبه جامعه، صرف نظر از وظایف دولتی و رسمی است.

۱. همان گونه که مقام معظم رهبری فرموده‌اند، مقصود از فرهنگ، اعتقادات و ارزش‌هاست، نه موسیقی و تئاتر و مانند آنها. اگر اسم آنها را کارهای فرهنگی بگذارند، در صورتی که حلال باشند، عیبی ندارد ولی مربوط به بحث ما نیست. چیزی که ما به آن اهمیت می‌دهیم، اعتقادات و ارزش‌هاست. اینها اساسی‌ترند. گاهی گفته می‌شود بودجه‌هایی برای فرهنگ گذاشته می‌شود، و می‌گویند رویکرد ما فرهنگی است، ولی در عمل، فرهنگ چیزی جز ترویج موسیقی، ورزش، تئاتر و برخی هنرهای زیبا نیست. حالا اعتقادی بود یا نبود، چندان مهم نیست. ارزش‌های اسلامی و عفت در جامعه وجود داشت یا نداشت، مهم نیست. اگر حق موسیقی و زبان پارسی و ادبیات و شعر ادا شود، فرهنگ پاس داشته شده است! اما وقتی ما می‌گوییم «فرهنگ»، منظورمان باورها و ارزش‌هاست.

## دوم. الگو بودن برای دیگران

نخبگان به دلیل برخورداري از اثرگذاري، الگوي ديگران قرار مي گيرند؛ يعني با امتيازاتي که در جامعه دارند، نه تنها از راه ترويج فرهنگ، علم، کتاب، بحث، سخنراني، مناظره و مباحثه مي توانند کار کنند، بلکه رفتارشان مي تواند در جامعه الگو باشد. بهترين نمونه، عالمان روحاني هستند. وظيفه عالم ديني چيست؟ غير از اينکه او بايد بکوشد سطح معلومات ديني مردم را افزايش دهد و مردم را دين شناس تر کند، بايد به گونه اي رفتار کند که مورد تأسي ديگران باشد: **كُونُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِعَمَلِكُمْ**<sup>(۱)</sup>. مهم ترين چيزي که از لحاظ رفتاري بايد در ما باشد، تقواست که مهم ترين ويژگي آن، ساده زيستي و بي اعتنايي به امور دنيا، تقواي عملي، راست گويي و درستکاري است. اگر نخبگان و خواص جامعه اين امور را رعايت کنند، پندپذيري طبقات گوناگون مردم از آنان افزايش مي يابد و اعتمادشان به آنها بيشتر مي شود و بيشتر مي توانند ديگران را ارشاد و راهنمايي کنند. در اين صورت، اگر خواص پيشنهادي کنند، مردم با جان و دل مي پذيرند. اما اگر مردم ببينند که آنها در پي زندگي خود و به فکر دنيا هستند، با اين تفاوت که شيوه کار آنها به گونه ديگر است (و مثلاً کارگر بايد در کارخانه يا مزرعه عرق بریزد و آنها در مساکن فاخر و راحت به خوش گذراني مشغول باشند)، در اين صورت مردم به عالمان اعتنايي نخواهند کرد. هرچه آنها بر سر مردم فریاد بزنند که در بيراهه قرار داريد و راه از آن سوست، مردم خواهند گفت: شما برويد خود را اصلاح کنيد. بنابراین مسؤليت نخبگان بسيار سنگين تر است؛ زيرا بايد ارزش هاي اجتماعي را در عمل اجرا کنند. اين دومين وظيفه نخبگان است.

## سوم. تلاش براي ايجاد و حفظ وحدت

وظيفه سوم نخبگان، به حفظ وحدت جامعه براساس محور حقي که دين معرفي کرده، برمي گردد. جامعه به انسجام نياز دارد و پراکندي و تفرقه، آن را به زوال مي کشاند. عموم مردم به گونه اي بايد در اين کار مشارکت داشته باشند و بکوشند که در پي هر کسي نروند و از

---

۱. محمد بن يعقوب کليني، الکافي، ج ۲، ص ۷۸: [با [عمل و] غير زبان خویش، فراخواننده مردم [به راه خدا] باشيد.

اختلاف بپرهیزند. اما نخبگان می‌توانند با دعوت به نفس و گروه‌گرایی و حزب‌بازی، خود عامل اختلاف باشند. پس خواص باید با یکدیگر همفکری و تلاش کنند تا اگر جایی اختلافی بود، با مشورت، دل‌سوزی و خیرخواهی به وحدت برسند و اگر دانستند که کسانی فریب خورده، عامل بیگانه و ستون پنجم هستند، از آنان فاصله بگیرند؛ زیرا در چنین مواردی حفظ وحدت بی‌معناست. پیش‌تر گفتیم که خداوند، به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) درباره این‌گونه افراد می‌فرماید: **لَا تُصَلِّ عَلَىٰ حَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ؛** <sup>(۱)</sup> *بر مرده او نماز نخوان و بر سر قبر او حاضر نشو! آنها را باید به‌طور کامل از جامعه طرد کرد تا دیگر از موقعیت‌ها سوءاستفاده نکنند و منشأ فساد و فتنه نگردند.* اما دیگران اگر اشتباهاتی دارند، باید اغماض کرد و کوشید اشتباهات آنان زدوده شود، تا سرانجام عامل اختلاف نشوند: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا** <sup>(۲)</sup>. در احادیث، «قرآن» و «پیامبر»، هر دو «حبل‌الله» دانسته شده است. تا زمانی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در جامعه بود، مصداق حبل‌الله بود: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** <sup>(۳)</sup>. بنابراین باید از او اطاعت کرد. پس از ایشان، حبل‌الله امام معصومی است که خدا او را تعیین کرده است. پس از اطاعت امام معصوم، از کسی که انعکاس نور امامت در جهان و سایه امام غایب در میان جامعه است، باید اطاعت کرد و آن محور را تقویت، و همه را گرد او جمع کرد. اگر افراد، پیرامون نایب امام جمع شدند، قابل اتحادند؛ و اگر پراکنده شدند و راه خود را عوض کردند، باید طرد شوند. البته باید آنها را دعوت و نصیحت کرد؛ اما اگر از تغییر مسیر آنان مأیوس شدیم، راهی جز جدایی و طرد نیست. همه ما، مسلمان و طالب حق و پیرو امام هستیم. کسانی که در این چیزها باهم شریک‌اند، می‌توانند با یکدیگر متحد شوند. ممکن است با دیگران که چنین نیستند، همکاری‌هایی داشته باشیم و با آنان دشمنی نکنیم، مگر آنکه بخواهند به اصول ما لطمه بزنند.

۱. توبه (۹)، ۸۴.

۲. آل عمران (۳)، ۱۰۳: به ریسمان الهی [قرآن یا پیامبر] جنگ زده، متفرق نشوید.

۳. آل عمران (۳)، ۱۳۲: از خدا و رسول فرمان برید، باشد که مشمول رحمت الهی شوید.

### ۳. وظایف دولت اسلامی در برابر فتنه

#### اول. تقویت معرفت و ایمان مردم

همان وظایف پیش گفته برای نخبگان، به شکلی ویژه‌تر، برای مسئولان دولت اسلامی وجود دارند. وظیفه اول، تقویت معرفت و ایمان بود. دولت، یعنی دستگاه حاکمه که قوای گوناگون دارد و کارگزاران آن، مسئولان رسمی کشور هستند، باید در جهت حفظ مبانی فکری و ارزشی اسلام، از قدرت‌های قانونی خود استفاده کند و برای نهادهای رسمی که در این جهت تلاش می‌کنند، اولویت قابل باشد. متأسفانه بر اثر میراث نامبارکی که از رژیم گذشته داریم، می‌پنداریم دولت وظیفه‌ای در باب دین ندارد، بلکه دین مردم را آخوندها باید حفظ کنند و این کار ارتباطی با دولت ندارد! این فکر، از همان سکولاریسم و تفکیک دین از سیاست سرچشمه می‌گیرد. در بینش اسلامی، مهم‌ترین وظیفه دولت، حفظ دین مردم است، نه اینکه حفظ دین، وظیفه دست دوم و سوم باشد. همان‌گونه که حفظ جان مردم، وظیفه دولت اسلامی است، حفظ دین مردم نیز وظیفه دولت اسلامی است. چنان‌که دین انسان بر جان او برتری دارد و جان را باید فدای دین کرد، در برنامه‌های دولت نیز باید به مسائل دینی و فرهنگ اسلامی بیشتر اهمیت داد. کسانی که می‌گویند سیاست ما عین دیانت ماست، نمی‌توانند دفاع از دین و حفظ آن را ویژه علمان و داوطلبان مقدس و متدین بدانند. بزرگ‌ترین وظیفه دولت اسلامی این است که در این جهت تلاش کند. از جمله مهم‌ترین تلاش‌های دولت برای حفظ دین مردم، تلاش برای حفظ و تثبیت ارزش‌های واقعی در جامعه اسلامی، و برخورد با هنجارشکنانی است که با امر به معروف و نهی از نکر، دست از کار ناروای خود بر نمی‌دارند.

#### دوم. پیشگیری از نفوذ بیگانگان در بدنه دولت

مهم‌ترین وظیفه دولت در مبارزه با فتنه، جلوگیری از نفوذ عناصر بیگانه در دستگاه رسمی کشور است؛ زیرا به شهادت تاریخ و پژوهش‌های عقلی و تحلیلی، مهم‌ترین راه بیگانگان برای فتنه‌انگیزی، نفوذ در دستگاه‌های رسمی کشور است. تاریخ صدر اسلام و دیگر دوران‌ها تا عصر

حاضر، همه گواه این نکته‌اند. امام. رضوان الله علیه. همواره تأکید می‌کرد که مواظب باشید بیگانگان در کار شما وارد نشوند و ناخرمان، به دستگاه‌های اداری و پُست‌های حساس کشور راه نیابند. همه مردم باید مواظب باشند، اما همه که دستشان به هر کاری نمی‌رسد. مهم‌ترین قدرت اجرایی، در دست دولت است و مهم‌ترین وظیفه دولت آن است که دشمن را بشناسد؛ او را به مردم معرفی کند و از نفوذ عناصر بیگانه و مشکوک در پُست‌های حساس جلوگیری کند. متأسفانه در موارد بسیاری در تاریخ کشور. اکنون فرصت اشاره به آنها نیست. و در دوران سه دهه پس از انقلاب نیز مواردی داشتیم که بر اثر مسامحه یا حسن نیت یا غفلت یا اشتباه، عناصری در دستگاه‌های اجرایی و یا قانون‌گذاری نفوذ، و مسیر انقلاب را عوض کردند. در اینجا به معرفی افراد و سال و ماه فعالیت آنها نیاز نیست؛ ولی شما می‌دانید که پس از رحلت امام. رضوان الله علیه طوئی نکشید که مسیر انقلاب به تدریج عوض شد و چنان زاویه پیدا کرد که آشکارا به همه مقدسات اسلام توهین شد. این وضعیت یک‌باره پدید نیامد، بلکه زاویه‌ای بود که اندک‌اندک باز شد و سرانجام به اینجا رسید. اگر در آغاز کار، نقطه‌های آسیب‌پذیر شناسایی، و عناصر مشکوک شناخته شوند و از ورود آنان به دستگاه‌های اجرایی کشور به‌ویژه پُست‌های حساس و به‌خصوص در مراکز برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری جلوگیری شود، سدّ محکمی در برابر فتنه‌جویان پدید خواهد آمد. اما اگر به سبب رفاقت یا عوامل دیگر<sup>(۱)</sup> مسامحه شد، باید منتظر فتنه‌ای صریح باشیم.

### سوم. حفظ وحدت جامعه در پرتو ولایت‌پذیری

دولت اسلامی باید به حفظ وحدت مردم براساس معیارهای اسلامی و در سایه ولایت فقیه اهمیت داده، ملاک کار خود را رضایتمندی رهبری قرار دهد و هماهنگ و هم‌آوا با ایشان، به پیشبرد امور کشور همت ورزد و در برابر تفرقه‌افکنان و جدایی‌طلبان، قاطعانه بایستد.

۱. عوامل دیگر، مانند رفاقت یا انواع عواملی است که ممکن است فردی را به دیگری خوش‌بین یا علاقه‌مند کند و در نتیجه باعث شود که به او اعتماد شود و سخنش را بپذیرند؛ به‌ویژه در کارهایی که سرنوشت جامعه به آنها بستگی دارد.

## منابع

١. ابن فارس، معجم مقاييس اللغة، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، ١٤٠٤ ق.
٢. جعفر بن محمد الصادق، مصباح الشريعة، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٠ ق.
٣. الحلبي، سيد بن طاووس، اقبال الاعمال، دار الكتب الاسلامية، تهران، ١٣٦٧ ش.
٤. رضي موسوي، محمد، نهج البلاغه، تنظيم صبحي صالح، قم، دار الهجرة، [بي.تا.].
٥. سروش، عبدالكريم، قبض و بسط تفويرك شريعت، مؤسسة فرهنگي صراط، تهران، ١٣٧٣ ش.
٦. شريعتي، علي، با مخاطبهاي آشنا، حسينية ارشاد، تهران، ١٣٥٦ ش.
٧. صدوق، محمد بن علي، من لا يحضره الفقيه، انتشارات جامعة مدرسين، قم، ١٤١٣ ق.
٨. طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان لعلوم القرآن، چ سوم، ناصر خسرو، تهران، ١٣٧٢ ش.
٩. طوسي، محمد بن الحسن، الامالي، دار الثقافة، قم، ١٤١٤ ق.
١٠. طوسي، محمد بن الحسن، التهذيب، دار الكتب الاسلامية، تهران، ١٣٦٥ ش.
١١. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، دار الكتب الاسلامية، تهران، ١٣٦٥ ش.
١٢. مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٤ ق.
١٣. موسوي خميني، روح الله، صحيفة امام، مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني، تهران، ١٣٨٦ ش.



١٤. ورام بن أبي فراس، تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، مكتبة الفقيه، قم، [بي.تا.]

﴿ صفحه ٢٤٢ ﴾

﴿ صفحه ٢٤٣ ﴾

نمايهها

آيات

بقره

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا (١٣٣٢١٤ )

بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٣٥ ..... (١١٧)

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٦٥٥٦)..... )

حَتَّمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ (٧).....

٢٠٥ , ١٩٦

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ (١٤٧٢٧٩)..... )

فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١٤٠, ١١٤, ١١٣.....

لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً (٥٥).....)

٦٥

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا (١٢٤)..... ٥٤, ٥٣

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ

لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٢٧, ٢٠٨..... (٣٠)

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجَكُمُ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ

فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ٨٤, ٧٦, ٤٣, ٢٤, ٢٠..... (١٩١)

#### ﴿ صفحه ٢٤٤ ﴾

وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

(٤)..... ١٨٥

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ (١٩٣)..... ٨٤, ٤٣

وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَزُدَّوَكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ اسْتَطَاعُوا (٢١٧)..... ١٨٤, ٨٤

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ (١٢٠)..... ٢٢٤, ١٨٤

وَلَتَبْلُؤَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ (٤٣, ٤٧١٥٥) ..

آل عمران

إِنِّ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ (١٤٤)..... ٦٦

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْثًا بَيْنَهُمْ (١٩) ١٦٩

.....إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ (١٣).....

١٣٢

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (١٨) ١٦٩

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَعِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتَلْنَاهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ

الْحَرِيقِ ١٤٠ (١٨١)

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (٣٢) ٢٣٨١.....)

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى

شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا

.....(٨١) ٢٣٨ , ١٧٧

وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ

.....(٤) ٣٢

وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ

.....(١٥٤) ٢٦

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ

ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ

(٧) ١٥٨ , ١٥٩

﴿ صفحة ٢٤٥ ﴾

نساء

.....(٥٤) ٩٢

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ

..... (٦٥١٥٣) )

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ (٧٩)..... ٧٨

مائده

إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأُذُنِي (١١٠)..... ٣٥

لِيَبْلُوكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ (٥٢٩٤)..... )

وَإِثْلَ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنَيْ آدَمَ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا (٢٧)..... ١٣٢, ٩٠

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِن لِّيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ (٥٠٤٨)..... )

انعام

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ (١٦٦, ١٧٩١٥٩)..... )

تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا

..... (٦١) )

٧٨

لِيَقُولُوا أَهْلُوا مِنْ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا (٤٣٥٣)..... )

وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ (٤٠١٦٥)..... )

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا (١١٢) ١٩٧, ٢٠٢

وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ (٢٠٢١١٣)..... )

يا معشر الجن والإنس أ لم يأتيكم رسل منكم يفتنون عليكم آياتي ٣٩ ..... (١٣٠)

اعراف

إذ تأتيهم حياتهم يوم سببهم شرعاً ويوم لا يستنون لا تأتيهم (٥٢١٦٣).....)

فانتقمنا منهم

..... (١٣٦) ٣٢

لم تعظون قوماً الله مهلكهم أو معدبهم عذاباً شديداً قالوا مغذرةً إلى ربكم ولعلهم يتقون (١٦٤) ... ٢٣٤

وائل عليهم نبي الذي آتينا آياتنا فانسأخ منها (١٣٢١٧٥).....)

﴿ صفحة ٢٤٦ ﴾

واختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا فلما أخذتهم الرجفة قال رب لو شئت أهلكتهم من قبل وإياي أ نهلكنا بما فعل

السفهاء منا إن هي إلا فتنتك نضل بها من تشاء وتهدي من تشاء أنت ولينا فاعفر لنا وارحمنا وأنت خير

الغافرين ١٠٣, ٨٥, ٨٠, ٧٥, ٦٥ ..... (١٥٥)

وبلوناهم بالحسنات والسيئات (١٦٨).....)

٤١

وقاسمهما إني لكما لمن الناصحين (٦٤٢١).....)

يا بني آدم لا يفتننكم الشيطان كما أخرج أبويكم من الجنة ينزع عنهما لباسهما ليريهما سواتهما إنه يراكم هو وقبيله من حيث

لا ترونهم إنا جعلنا الشياطين أولياء للذين لا يؤمنون ٨٥, ٧٩, ٧٦, ٦٤ ..... (٢٧)

٨٩

انفال

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ

..... ٢٥٣٧) )

وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ, ٧٨..... (٤٨)

٨١

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ. ١١٠, ٤٦, ٢٥..... (٢٨)

وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٦٣) ١٧٧

..... (١٦٦٤٦) رِيحُكُمْ )

هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصَرِهِ وَيَا الْمُؤْمِنِينَ (٦٢)..... ١٧٧

توبه

أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا

..... ٢١٤٩) )

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِمَا

..... ٤٩٨٥) )

طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ

..... (٩٣) ١٩٦

..... (١٧٨٩٤) مِنْ أَخْبَارِكُمْ )

قُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا (٨٣).....)

١٧٨

﴿ صفحة ٢٤٧ ﴾

قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا

(١٧٨٨١).....)

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّوْحَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ

(١٠٨) ١٨١

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ

وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ..... (١٠٧)

١٧٩, ١٨٠, ١٨٢

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (٧١). ٢٣٣

وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ

(٤٤٧٢).....)

وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ (٤٢٣٨٤, ١٨٣, ١٧٨).....)

وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كَسَالَىٰ (٥٤).....)

١٧٩

وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ

(١٤)..... ٣٢

يونس

إِذَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ (٣٤٢٤).....)

فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ (٣٢).....

١٦٨

هود

إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَوَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لِأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ٩٨, ٣١ (١١٩)

إِنْ أُريدُ إِلَّا الإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ ٢١٤..... (٨٨)

لِيُنلُوكُمُ أَكْثَرُ عَمَلًا (٧, ٩٧).....)

١٠٢

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (١١٨)..... ٣١

يوسف

إِذْ قَالُوا لْيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى آبَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ آبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (١٧١٨, ٩١)

اقتُلُوا يُوسُفَ او اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (٩١٩)

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ (١٠٨)..... ٢١١

﴿ صفحة ٢٤٨ ﴾

ابراهيم

وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ (٢٢)..... ٨١

حجر



دَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (٣) ..... ١١٨

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ٥٦ .....

قَالَ رَبِّ إِنَّمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ٨٧ ..... (٣٩)

لَمْ أَكُنْ لِسُجْدٍ لِيَشْرِبَ خَلْقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (٣٣) ..... ٥٧

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (١١) ..... ١٣٨

نحل

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (١٠٠) ..... ٨٨ , ٧٩

اسراء

إِذَا لَادَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (٧٥) ..... ٢٢٥

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ عَنِ الَّذِي أُوحِئْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ

..... خَلِيلًا (٧٣) .....

٢٢٥ , ٢١٩

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ

..... (١٩٠٧٠) .....

وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتِنَاكَ لَقَدْ كَدَّتْ تَرَكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (٧٤) ..... ٢٢٥

كهف

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ٧٥, ٤٦, ٣٩ ..... (٧)

فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا (٨٢)..... ٩٥

فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِيَهُمَا رُئُوسًا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا (٨١)..... ٩٤

وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (١٠٤)..... ١٩٨

طه

فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى (٥٢).....

٣٨

﴿ صفحة ٢٤٩ ﴾

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقَ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ٨٥, ٤٨

هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ (٦٤١٢٠)..... )

انبياء

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوكُم بِالشَّرِّ وَالْحَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ٤١, ٢٥, ٢٣..... (٣٥)

وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً

..... ٩١٧٢) )

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (٢٠)..... )

٢٧

حج

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ (١١) ٧٦

إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ (٥٧٤٧) .....

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً

(٥٣)..... ٤٣

مؤمنون

أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

(٣٥١٤)..... )

أَيَّسُبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ (٥٥)..... ٥٨

نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ (٥٦)..... ٥٨

نور

وَلْيَعْمُوا وَلِيَصْنَعُوا أَلَا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ (١٧٩٢٢) .....

فرقان

إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (٤٤)..... ١١٨

وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً (٢٠).....

١٠١

شعراء

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (٨٠)..... )

٥١, ٧٩

وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي

وَيَسْقِينِي ٧٩ ..... (٧٩)

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

(٨) ..... ٢٠٩

نمل

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي  
أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ (٤٠) ٥٥ , ٤١

قصص

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ (٤) ..... ١١٨ , ١٧٠

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ لَجُعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (٨٣) ١٢٢ , ١٧٠

مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ (٤٩٧٦) ..... )

عنكبوت

أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُلَازِمُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (١٩٢٢) , ٨٧ , ٤٦ , ٢٣ ..... )

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ٤٦ , ٢٣ ..... (٣)

وَمَنْ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ (١٠) ..... ٧٦

روم

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ (١٠) ..... ٢٠٥

فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ

.....(٢٩) ٢٠٦

مِنَ الَّذِينَ فَزَعُوا دِينَهُمْ

.....(٣٢) ١٧٦

وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (٣١).....

١٧٦

لقمان

وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ (٣٤).....

٣٢

سجده

قُلْ يَتَتَفَكَّهُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ (٧٨١١)..... )

﴿ صفحة ٢٥١ ﴾

احزاب

لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا (١٣٩٦٩)..... )

سبأ

وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ سُلْطَانٍ

.....(٢١) ٨١

يس

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (٨)..... ١٩٦

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (١٠)..... ١٩٦

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (٩)..... ١٩٦

صافات

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (١٦٠)..... )

٣٥, ٣٦

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ

)..... ٣٥١٥٩

ص

إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (٢٦)..... ٢٠٤

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ٥٧..... (٧٦)

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ١١٦, ٨٧..... (٨٢)

وَأذْكَرَ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَلَيْسَ لِي مَسْنِيَّ الشَّيْطَانِ بُنْصِبٍ وَعَذَابٌ ٧٨..... (٤١)

هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي (٣٥)..... ٥٥

زمر

)..... ٤٢

٧٧

غافر

وَيَسْتَعْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ (٧). ٨٧

شورا

أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ (١٣).....)

١٨٣

﴿ صفحة ٢٥٢ ﴾

زخرف

لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ (٦٠، ٦١، ٤٤).....)

جاثية

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا

تَذَكَّرُونَ ٢٠٥ (٢٣)

محمد

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهْوُ (٣٦).....)

١٢١

٤٠، ١٠١..... (٤)

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ (٣١)..... ٣٧، ٢٩، ٢٦

فتح

عَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

(٦)..... ٣٢

حجرات

إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ

(١٢)..... ٤١

إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ

نَادِمِينَ

(٦).....

١٧٤

ذاريات

أَتَوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ..... (٥٣)

١٣٩

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ (٢٠).....

١٨٥

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (٩٨٥٦)..... )

يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ

يُفْتَنُونَ ٢٢..... (١٣)

نجم



ذَلِكَ مِبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ

)..... ٢٠٢٣٠)

)..... ٢٠٢٢٩) فَأَعْرِضْ عَنْ مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

﴿ صفحه ٢٥٣ ﴾

قمر

)..... ٢٧) إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً

٧٥, ٨٥

حديد

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ... وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ

١٠١ (٢٠)

انظُرُونَا نَقْتُبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا (١٣)..... ٨٥

وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (١٤) ٨٥

حشر

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ

).....(٢) ١٣٢

تغابن

..... ٢٠, ٤٦, ٥٣) إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

ملك

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (٢)..... ٢٦ , ٢٨ , ٩٧ , ١٠٢

تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْعَيْظِ كُلِّمَا أَتَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ٢٠٠..... (٨)

قلم

بِأَيْكُمُ

الْمُفْتُونِ ٢٠..... (٦)

٢٢

حن

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا ٨٥, ٧٥..... (١٧)

وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا ٧٥.....

مدثر

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ

(٣٠)..... ٥٣

وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً

(٣١)..... ٥٣

﴿ صفحة ٢٥٤ ﴾

انسان

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ (٢)..... ٤٢

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا (١)..... ٤٢

نازعات

أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى

(٢٤)..... ١١٩

فجر

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (٤٧١٥)..... )

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (٤٧١٦)..... )

شمس

فَأَهْمَهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا

(٢٢٢٨)..... )

فَعَمَّرُوهَا قَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا (١١٤١٤)..... )

وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا

(١١٤١٥)..... )

عصر

وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (٣)..... )

٢٣٣

## روايات

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)

..... حَتَّىٰ أَنْ لَوْ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ ١٣٣

..... فَيَسْتَجِلُّونَ الْحُمْرَ بِالنَّبِيدِ وَالسُّحْتِ بِالْهُدْيَةِ وَالرَّبَا بِالْبَيْعِ ١٤٧

..... يَا عَلِيَّ لِأَنَّ يَهْدِي اللَّهُ بِكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ ٢٠١

امام علي(عليه السلام)

) أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوْلِيَيْنَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ٦١

اتَّخَذْتُمُ الْفِرَاعِيَّةَ

عَبِيدًا..... ٦٣

..... أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ وَاسْتَجَلَبَ حَيْلَهُ وَرَجَلَهُ ٦٨

أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ. فَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَوَضَعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَعَيْنِهِ ثُمَّ

قَالَ الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ

رَأَيْتَ.....

١٧٤

..... إِنَّ الْفِرَانَ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَّهَتْ وَإِذَا أَدْبَرَتْ تَبَّهَتْ ١٠٩

إِنَّ مَعِيَ

لَبَصِيرَتِي

٧٠

أُجْزَمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ وَتَزَعَزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ ٦٧

إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ وَإِنَّمَا عَقَرَ نَافَةَ تُمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا ١١٣

إِنِّي فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَمَنْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيءَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي ..... ٧١

﴿ صفحة ٢٥٦ ﴾

تَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمَحِيصِ وَالْبَلَاءِ أَمْ يَكُونُوا أَنْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً وَأَجْهَدَ الْعِبَادِ  
بَلَاءً وَأَضْيَقَ أَهْلَ الدُّنْيَا

حَالًا

..... ٦٣

حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ جَدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَدَى فِي حَبِيَّتِهِ وَالْإِحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ جَعَلَ هُمْ مِنْ مَضَائِقِ الْبَلَاءِ فَرِحًا  
فَأَبْدَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ  
الدُّلِّ

..... ٦٣

عِظْنَا وَأَوْجِزْ فَقَالَ الدُّنْيَا خَلَاهَا حِسَابٌ وَخَزَائِمُهَا عِقَابٌ وَأَنْتَ لَكُمْ بِالرُّوحِ وَلَمَّا تَأَسَّوْا بِسُنَّةِ نَبِيِّكُمْ تَطَلُّبُونَ مَا يُطْعِمُكُمْ وَلَا تَرْضَوْنَ  
مَا يَكْفِيكُمْ ١٢١

عُرِّي غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ قَدْ طَلَّفْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا ١٢٢

فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتِيرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضْعِفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ ..... ٥٩

فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا .....

١١٤

فَلَا تَكُونُوا أَنْصَابَ الْفِتَنِ وَأَعْلَامَ الْبِدَعِ .....

٢٣١

قَدْ عَبَدَ اللَّهُ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الآخِرَةِ..... ٥٦

كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هُمُهَا

عَلَّقَهَا..... ١١٨

كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرٌ فَيُرَكَّبُ وَلَا ضَرْعٌ فَيُحْلَبُ..... ٢٣٢

لَيْسَ الْإِسْلَامُ لَيْسَ الْقُرْوَ

مَقْلُوبًا..... ٢٣٠

لَتُبْلَلُنَّ بِلَبَلَةٍ وَلَتُعْرَبُنَّ غَرْبَلَةً وَلَتَسَاطُنَّ سَوَاطِئَ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَغْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ ٢٣٠

لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الإِعْتِبَارِ وَأَبْعَدَ لَهُمْ فِي الإِسْتِكْبَارِ ٥٩ .....

مَنْ يَسْبِقُ لَهُ حَالٌ

٣٣.....

لَوْ كَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَا

تُرَامِ ٥٩ .....

مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي وَلَا لَيْسَ

٧٠..... علي

وَاللَّهُ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَذْهَى

مِي ..... ١٣٠

وَاللَّهُ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَذْهَى مِي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ كُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ وَلَكِنْ كُلُّ عُدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ  
وَلِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ ..... ١٣٠

﴿ صفحة ٢٥٧ ﴾

وَأِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ ..... ١٥٨

وَكُلَّمَا كَانَتْ الْبُلُوَى وَالْاِخْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتْ الْمَثُوبَةُ وَالْجَزَاءُ أَجْزَلَ ..... ٦٠

وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْاِتِّبَاعُ لِرُسُلِهِ... أُمُوراً لَهُ خَاصَّةٌ لَا تَشُوبُهَا مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ ٦٠

وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمَيِّزاً بِالْاِخْتِبَارِ لَهُمْ وَنَفِيّاً لِلْاِسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ وَإِبْعَاداً لِلْخِيَلَاءِ

مِنْهُمْ ٥٨

وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَيَبْهَرُ الْعُقُولَ رُؤَاؤُهُ وَطِيبِ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ ٥٧

وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْنَهُ الْحَرَامَ وَمَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ حَنَاتٍ وَأَنْهَارٍ... لَكَانَ قَدْ صَعَّرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ

الْبَلَاءِ ٦٢

يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ ..... ٢٣٠

امام حسين عليه السلام)

إِلَهِي تَقَدَّسَ رِضَاكَ أَنْ تَكُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْكَ ٣٤, ٣٣ ..... ٢٣١

كلما ميزتموه بأوهامكم في أدق معانيه مخلوق مصنوع مثلكم مردود إليكم..... ٣٦

## اعلام

بيامير أكرم) صلى الله عليه وآله ٩٢, ٧٠, ٦٨, ٦٧, ٦١, ٦٠, ٤٨, ٢١, .....).  
١١٣, ١١٤, ١٣٣, ١٣٩, ١٤٧, ١٥٤, ١٥٦, ١٥٧, ١٦٠, ١٧٣, ١٧٦, ١٧٨, ١٧٩, ١٨٠, ١٨١, ١٨٢, ١٨٣,  
١٨٧, ١٨٩, ١٩٧, ٢٠١, ٢٠٤, ٢٠٩, ٢١٠, ٢١١, ٢١٨, ٢١٩, ٢٢٠, ٢٢٥, ٢٢٦, ٢٣٨

امام علي(عليه السلام, ٦٠, ٥٧, ٥٨, ٥٦, ٣٨, ٢٨, .....).  
٦١, ٦٢, ٦٣, ٦٧, ٦٨, ٦٩, ٧٠, ٧١, ١٠٩, ١١٣, ١١٤, ١١٨, ١٢١, ١٢٢, ١٢٩, ١٣٠, ١٣١, ١٣٢,  
١٣٣, ١٤٧, ١٥١, ١٧٤, ١٩٨, ٢٠١, ٢٠٤, ٢٠٩, ٢١١, ٢١٢, ٢١٣, ٢٣٠, ٢٣١, ٢٣٢

فاطمة زهرا ٢٠٣..... f

امام حسن(عليه السلام ٦٩.....).

امام حسين(عليه السلام ٢٣٤, ٢٢٢, ٢٠٤, ١٩١, ١٨٢, ١٥٤, ١٤٢, ١٢٨, ١٢١, ١١٥, ٦٩, ٥٥, .....).

امام باقر(عليه السلام ٣٦.....).

امام عصر ٢١٦, ٢٠٨, ١٩١, ١٥٤, ١٥٢, ١٤٢, ١١٥, ..... ٤

آدم(عليه السلام ٢١٤, ١١٠, ١٠٦, ٩٩, ٩٠, ٨٧, ٨٨, ٦٤, ٦١, ٥٨, ٥٧, ٥٦, .....).

ابراهيم(عليه السلام ٩٢, ٩١, ٧٩, ٦١, ٦٠, ٥٥, ٥٤, ٥٣, .....).



اسحاق) عليه السلام ٩١.....)

اسماعيل) عليه السلام ٥٤.....)

ايوب) عليه السلام ٧٨.....)

خضر نبي) عليه السلام ٩٤, ٩٥.....)

داوود) عليه السلام ١٣٩.....)

سليمان) عليه السلام ٢٠٨, ٥٦, ٥٥, ٤١.....)

صالح) عليه السلام ١١٤, ٧٥.....)

عيسي) عليه السلام ٢٣٤, ٢٠١, ٣٥.....)

موسي) عليه السلام ٢٣٤, ٢٠١, ١٧٠, ١٣٩, ١١٨, ١٠٣, ١٠٢, ٧٥, ٦٥.....)

يعقوب) عليه السلام ٩١.....)

يوسف) عليه السلام ١٧١, ٩٢, ٩١, ٤٠.....)

آصف بن برخيا..... ٥٥

اشعري، ابوموسي..... ١٢٩, ١٣٢, ١٣٣

اصحاب جمل..... ٦٩, ٢١٢

اصحاب سبت ٥٢.....

- اصطهباناتي، محمدباقر..... ۱۳۴
- اصفهاني، آقاجفي..... ۱۳۴
- بلقيس..... ۵۶, ۵۵, ۴۱
- بني اسرائيل ۱۳۳, ۱۳۲, ۱۱۸, ۱۱۴, ۱۰۳, ۱۰۲, ۶۵, ۶۳, ۵۲.....
- بنيامين..... ۹۱
- بني صدر، ابوالحسن..... ۱۲۸
- بمجت، محمدتقي..... ۱۳۴
- بمشتي، سيدمحمد..... ۱۴۵
- ثمود (قوم ۱۱۴, ۱۱۳, ۷۵.....)
- جبرئيل(عليه السلام ۶۱, ۵۴, ۳۵.....)
- جنگ جمل..... ۲۱۱, ۱۵۱, ۷۰
- جنگ صفين..... ۱۵۱, ۱۲۹, ۷۰
- جنگ خروان..... ۱۵۱, ۷۰
- حداد عادل، غلامعلي..... ۱۴۹
- حوا ۷۹, ۶۴.....  $f$
- حاتمي، سيدمحمد..... ۱۵۰

خامنه‌اي، سيدعلي..... ۱۱۹، ۱۳۱، ۲۱۱،

۲۱۲، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۳۶

خميني، سيدروح‌الله..... ۱۱۷، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۴،

۲۴۰، ۲۲۶، ۲۲۵

خوارج..... ۷۱

درچه‌اي، سيدمحمدباقر..... ۱۳۴

زبيربن‌عوام..... ۶۹، ۷۰، ۲۱۱

زليخا..... ۴۰

زيدبن‌حارثه..... ۱۳۹

سامري..... ۱۰۳

سعدبي..... ۱۶۶

سلمان‌رشدبي..... ۱۸۹

سهل‌بن‌زياد..... ۱۲۱

سيد رضي، ابوالحسن محمدبن‌الحسين... ۶۷

صدام..... ۱۲۱

طلحه..... ۶۹، ۷۰، ۲۱۱

عثمان‌بن‌حنيف ۱۳۰.....

عثمان بن عفان ..... ۱۵۱

عزرائيل (عليه السلام ۷۸) ..... )

علي بن حسين (عليه السلام) (علي اكبر) ..... ۲۰۹ , ۵۴

عمر بن سعد ۲۰۴ ..... ۲۰۹

عمر بن عاص ۱۳۲ ..... ۲۰۹

فرعون ..... ۱۷۰ , ۱۱۹ , ۱۱۸ , ۴۳ , ۳۲

فوكوياما ..... ۱۳۳

﴿ صفحه ۲۶۰ ﴾

فهميده، محمد حسين ..... ۲۱۶

قاييل ..... ۹۰

قرايتي، محسن ..... ۱۶۵

قشقايي، ميرزا جهانگير خان ..... ۱۳۴

كاشي، آخوند محمد ..... ۱۳۴

لات (بت) ..... ۲۱۹

مصدق، محمد ..... ۱۴۶

مطهري، مرتضي ..... ۱۴۶ , ۱۴۵ , ۱۴۳

معاويه بن ابي سفيان ..... ٢١٣, ٢١١, ٢٠٤, ١٣٠, ١٢٨, ٧٠

مهاجراني، عطاء الله ..... ١٥٠

ناقة ثمود ..... ٧٥

نمرود ..... ٧٩, ٥٦

هاويل ..... ٩٠

هيتلر، آدولف ..... ١١٩

يزدي، شيخ غلامرضا ..... ١٣٤, ١٣٣

يزيد بن معاويه ..... ١٢٨

يعقوب بن يزيد ..... ١٢١

## اماكن

اتريش ..... ١٦٢

اروپا ..... ١٨٩

اصفهان ..... ١٣٤

افغانستان..... ۲۱۳, ۲۱۲

امریکا..... ۱۹۱, ۱۵۲, ۱۴۹, ۱۲۸, ۱۲۷

۱۹۷, ۲۲۵, ۲۲۶

انگلیس..... ۱۹۷, ۱۹۱

اوکراین..... ۱۵۲

ایران..... ۱۵۰, ۱۴۹, ۱۴۵, ۱۲۶, ۱۲۲

۱۵۷, ۱۶۱, ۱۹۱, ۲۱۶, ۲۲۶

بصره ۱۳۰.....

بندرعباس..... ۱۶۱

بوشهر..... ۱۶۱

تهران..... ۱۸۰, ۱۴۴

حجاز..... ۱۲۲

خوزستان..... ۲۱۶

دانشگاه کلمبیا..... ۱۲۸

دانشگاه مک گیل ۱۵۷.....

دانشگاه هاروارد..... ۱۴۵

دانشگاه ییل..... ۱۲۸

روسیه..... ۱۵۲

شام..... ۱۲۲

شامات..... ۵۵, ۴۱

شلمچه..... ۲۱۶

شوروی..... ۲۲۶, ۲۱۲

صفین..... ۲۰۴

طور (کوه ۷۵)..... )

عراق..... ۱۲۱

فرانسه..... ۱۹۷, ۱۹۱, ۱۲۸

قم..... ۱۸۰, ۱۶۲, ۱۶۱, ۱۴۵, ۱۴۴

کانادا ۱۵۷.....

کریلا..... ۲۰۴

کلمبیا..... ۱۸۹, ۱۸۸

کوفه..... ۲۰۴

گرجستان..... ۱۵۲

مدرسة فيضيه..... ١٤٥

مدرسة مروى..... ١٤٤

مدينه..... ١٨٠ , ١٧٨ , ٢٨

مسجد ضرار..... ١٨٠

مسجد گوهرشاد..... ١٣٤

مشهد..... ١٣٤

مصر..... ١٢٢ , ١١٨

مكه..... ٦٢ , ٢٨

منا..... ٦٢

نجف..... ١٣٤

وين..... ١٦٢

يزد..... ١٣٤ , ١٣٣

يمن..... ٢٠١ , ١٢٢ , ٥٥ , ٤١



آيات شيطاني..... ١٨٩

الميزان في تفسير القرآن..... ١٥٩

تورات..... ١٣٩

روح ملتها..... ١١٤

سي بحث در اصول دين و ترجمة نماز ١٣٤

مفتاح علوم القرآن..... ١٣٤

مقاييس اللغة..... ١٩

نصح البلاغة..... ١٩ , ٣٨ , ٥٦ , ٦٧ , ٨٥ , ١٣٢ , ١٢٢ , ١٥٨ , ١٦٠ , ١٦٦ , ١٧٤ , ١٩٨ , ٢١١ , ٢٣٠